

فضل خلاصه و زما بعوضه صلوات الله و برکاته
به سید عالمین سیدنا محمد و آله

که این کتاب به تصدق حضرت آقا میرزا محمد تقی خانی خلیل الله علیه السلام در شهر تبریز



تبریز در سال ۱۲۸۰ هجری قمری در روز پنجشنبه ۱۲ ذی القعدة
از قلم سید محمد تقی خانی خلیل الله علیه السلام

در اسرار و افیضه اخبار و اوقطاع پذیرفت

پنجمه و انشوران ارباب دین پوشیده نماز که ایتبا عیت ارباب سلوک یعنی آن کرده اند که خود
همواره بود بر نیت انداخته میگردد از نذر همه واجب لازم است بمصدق این آیه مبارک - وقال الله

تعالی و اجر نفسک مع الذین یدعون الیک بالهدایة والهدی یریدون وجهه ولا تقف علیناک علمهم نزدیک
زینة الحیاة الدنیا والاطح من اغفلنا قلبه عن ذکرنا یعنی صبر ده ذات خود را آن گروه که یاد میکنند
پروردگار خود در صبح و شام و اراده نمایند دیدن وجه مبارک او را و عدول کن چشمان خود را
از آن گروه بیکه اراده کرده اند زینت حیا و دنیا را و پیروی کن از آن گروه بیکه در غفلت افتاده طلب
از ذکر کن - و باز مانده است آنکه باینکه در پیروی بیدار چشمان ما در غفلت دلان بصحبت اختیار نموده
و از نتیجه علم بے نصیب مانده بطعن و تشنیع آن گروه بمانند و وی اختیار نمودن اولی و انست است
روینای القحین عن ابی سعید الخدری رضی الله عن قال جاء رجل فقال یا رسول الله ای الناس افضل

قال موسی بن مجاهد بنقسه و ما فی سبیل الله قال نعم من قال ثم رجل یخیر فی شعب ثمر من اشعاب
یعبر به و فی روایتی میمى الله و یدع الناس من شره و الشد ذی یعنی آدم مرده پس گفت یا رسول الله
کدام کس افضل است فرمود موسی بن مجاهد بیکه بنقسه و ما فی سبیل الله در راه با ریغالی فرمود پیشتر فرمود بیکه
اختیار کند در کوی از گویا س عبادت میکند محبوب و حقیقی را و در روایت دیگر آمده عبادت می سازد و خدا
حل جلاله او طلبد و در نتیجه شریک است به پرشیرید و عبادت محمود حق با خلاص باید در فخر حق اخلاص
جوهر خاص استخوان غش را داخل نیست و آن جوهر نورانی منجم عیت میکند بمصدق این آیه مبارک

قال الله تعالی و الذین جاءهم اذینا لنهینهم لعلنا و ان الله مع الصالحین آنکه سیکه گوشش نمایند در راه
ماهر آینه بدایت کنیم آنکس از راه قرب و دستیک حق با احسان کننده گان است فاضل مع عبادت
خالق اکرم حلت اگر لکه و انعامه بدو قسم یکی متعلق بلسان و دیگر متعلق ببدن و این هر دو تابع یک
جوهر اند و آن جوهر عبارت از علم نظریست تا آنکه علم نظری محیل نیاید عمل این کسان بجلوه اشراقیت
بدرجه انم نگراید ازین ممر این از حصر اعیان هر چه یک متعلق آن بمتحد است حداد و صحبت آن افراد در حصر
حاصل نموده بود و با عت الناس احباب این راه خلاصه آنها بمعارضه بیان اطالع نماید تا که در

و

طریق خود و دیگر طریقی که مختلف فی الفروع و متحد فی الاصول اند ظاهر و باهر که در و خلاصه علم نظری
و عملی هر یک طریقه برین شود و تمیز تقریق باصول و فروع آنها نمودار شود و اثباتین نتیجه برین است آید
بعد تقبل در خواست آن افراد در آئینه تجریدی غوطه زده شود بجناب آبی گردد و بدین که این علم را حد و
نیست چگونه تصور کرده آید بعد از بحث قلب بر این منی فرود آمد که ما همه تابع سلف و خلف ایم و تابع را
تبرک متناهیست برین فی اسی حال لازم نیست و تمیز برین با علوم هر یک طایفه عالیتر صحبت جامع الکمال است
سینه پیدا نموده است بقید قلم توفیق ایزدی رسانیده آید چرا که عامر رتبه و ترغیب بر آن مرتبت
و خاص را حفظ و افروختن مخصوص آن ذکر و حمد حاصل آید در بین طالع و تمیز نظر غرض نمایند اگر برین
بر این بنجد و عاقر بفرمایند و اگر سهوی غلطی نظر آید از ذیل کرم پوشیده بر خطا لغزش حاصل بفرمایند
الغرض عنده کرام الناس بقولنا الاصلح همان بنام معدن الاسرار فی بیان جواهر الابرار بناوید شد
الله تعالی را در این معدن را بخلطت و ارا و آسین معدن الاول فی بحث الواجب و
واجب الوجود در مطلق این طالع عالیتر از گویند که هستی او بذات او باشد در غیر ذات که تقدم
بالوجود و وجود تقدم بذات چنانچه صدقش از قوسش تقدیمت نماید در اینجا واجب الوجود از ذات
خود ذات از واجب علیحد و یافته نمیشود پس در این دلیل تمیز مطلق یافته بکود و این حد
مستکین است و دلیل این گروه این است چنانچه وجودش از فعال جدا نیست و فعال از او نشاء و آن نیز
که بسیار از تجزیه برسد آید بجز شک در آن مرتبه شک دخل نیست تصریح آن در شرح باعبیات موجود
است و وجودین حیث هویتی محض است و اعتبار تعین و لا تعین را گنجای ندارد و تعین هستی حرف
که بی تعین تعین نبود تعین الیهست تعین شده و تحقیقت الیهست و بدین تعین آن بی تعین شدن
و متعین نشد مگر باصفا ذاتیه خود که خود زنده است بخود از غیر کما صحت جدها سید عبد الفضل کجراتی را
فی المصالح الخراین و الاضواء له پس ذات بعلم خود خود عالمست و خود معلوم و این نبود و عالم معلوم
که ذات معلومت این را وحدت تعین اول و ثانی قوسین و حقیقت محمدی صلی الله علیه و سلم
انتهی رسید و بعد از رسول رضی الله عنه در الهان کامل نوشته اند علم ان مطلق الذات موالا الله

معدن الاسرار
معدن الاول فی الواجب
بحث واجب
دلیل
دلیل بودن

الضیارة

استند الیه الاسماء والصفات فی عنیہا لان فی وجودہا کل اسم او صفة استند الی شیئی فذلک الشئی
 هو الذات سواء کان محدوداً کالخلق او فایم او موجوداً و لا موجوداً لوعان لوع موجود کحرف الی ذوات
 الباری سبحانه و تعالی و لوع موجود طریقی بالعدم و هو ذوات المخلوقات و علم ذات اللہ سبحانه و تعالی
 عبارة عن نفسه التي بهیها موجوداته قائم بنفسه و هو الشئی الذی اتخى الاسماء و الصفات بهوتیه فیصوب
 بكل صورتیه لقیتهایا منه کل معنی فیه اشتمی بدان ای مخاطب ذات مطلق آن امر است که اسناد کرده
 میشود جانباً و اسماء و صفات و عنیت او نیست در وجود او پس تمام اسم و صفت اسناد کرده میشود
 جانب شئی پس آن شئی ذات ان شئی است برابر است بودن آن شئی معدوم مانند عقدا است پس
 فهم کن یا موجود است و موجود بر دو نوع است یک موجوده محض و آن ذات باری تعالی است و نوع
 دوم موجود طریقی بعدم است و آن ذات مخلوقات است بدان ای مخاطب ذات حق سبحانه و تعالی
 عبارة از ان ذات است که لذاته بیارائه موجود است زیرا که اوست قائم است و ان شئی که اسحاق اسماء
 و صفاته بهوتی است در معنی اشتمی و حضرة جدی یعنی اللہ عنده شرح عبارة انسان کامل نکته توحید
 متشکل تر میفرمایند که از علمیت علم عالم است چنانچه از زرگری است از زرگر و از نجاری است بنجار
 اگر زرگری و نجاری نمی بودی در زرگر زگر شنیدی و در بنجار بنجار چون نیک زگری و نجاری
 بمرتبه بسنا و انداز آنکه هر خاد و سازگود که ازین فنها هر فنی که اثر کند ظاهر شود ان شخص
 بان فن بنسب است بان نافر و دشود و نامدار چنانچه ظهور علم ذات را بوجدت نام کرد و نیز ذات است که
 بصفت علم عین ذات است لا غیر لظهور آن عین ذات ذات و جدت است که حقیقت محمدی اوست
 صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اشتمی - جناب محمود مجری رحمته اللہ علیہ در عروس عرفان می نویسند
 هستی خاص نور خداست و عرفان پاک نور محمدی علیہ الف صلوات و احتمیات همان هستی است که
 عرفان از خود بیرون داده و خود صلواتی است عرفان است ای عزیز تر همین عرفان است که بچو پوی گلی
 درون دیرون جزو گل گرفته اکنون طالب چکنده گلی عرفان را یکجا جمع سازد و خود عارفان عرفان
 باشد چون چندی روز بر این بگذرد عارفی را بگذارد و عرفان پاک شود - بعد چندین ایام هم

توجه بر این نکته

عزاف از هستی شو طرد و دست شده مانند یعنی آنکه نهایت مراد وحدت جز این نیست و آنچه بود
آنکار از هستی هم مبر گردد اگر چنانچه و کمال نمیرد و عالم تنمیزه و جهان لطافت این است آیات

خدا هستی و بنده عرفان بود	که عرفان بی معنی جان بود
همین نور احمد بلا چند و چون	کز آن هستی خاص سرزد بدون

قیصری رحمه الله علیه در دنیا چه خصوص انکلم که شرح فصوص الحکم است میگوید حقیقته الوجود اذا اخذت
بشرط ان لا يكون مهابتي فهي السمات عند القوم بالمرتب الا حدته استهلكه جميع الاسماء والصفات

قیما و مستحق جمع مجمع و حقیقته الحقایق و انحاء معنی حقیقته وجود بگیرد بشرطیکه او را بنویسند یا بر شئی پس نامیده
شود نزد این گروه بمرتبه احدیت و جمع اسما و صفات در مرتبه استهلاک اند و نامیده شود و جمع مجمع و
حقیقته الحقایق و عما و غیره و اذا اخذت بشرط شئی فانما ان تؤخذ بشرط جميع الاشياء الدرر لهاتها

و جز میخا السماء باسما و الصفات من مرتبه الالهة السماء عندم بالواحدیه و مقام مجمع و بنده المرتبه
با اعتبار اعیان المظاهر الاسماء التي بنى الاعيان و الحقایق انی کمالها التام نسبة الاستعداداتها فی

الحاج نسبی مرتبه الربوبیه و قشیکه کبرند بشرط شئی پس یا آنکه بگیرند بشرط مجمع اشیا یا بالواحدیه ان کلنت
و جزیت آنها نامیده میشود باسما و صفات پس ترا گویند مرتبه الهه این گروه آنرا مرتبه واحدیه

نامند و مقام جمع و این مرتبه باعتبار اعیان المظاهر ان اسما که رسیدن اعیان و حقایق جانب
کمالات مناسبه بحسب استعداد آنها در خارج نامیده میشود بمرتبه ربوبیت و اذا اخذت لا بشرط

ولا بشرط لا شئی فهو الساة بالهوية السایة فی جمع الموجودات و قشیکه لا بشرط شئی و لا بشرط لا شئی بگیرند
پس آنرا هویة ساریه می نامند و آریاب صوفیه صافیة کثر هم المدفوعه هم مستحق اند - باین اعتقاد

که حقیقت وجود من حیث هو هو مرتبه لائین و ذات بحت خواند امانه بان معنی که مفهوم سلبین
و حکمت آنجا ثابت باشد و نیز این مرتبه را مرتبه احدیت و مرتبه لاهوت خوانند و هیچ اسمی که در

وجود فائده دیگر دهد - رواند از بد و چون آن حقیقت را علم مطلق و علم اجمال که یافت جمع شویات
است الحی و کونی بی امتیاز یکی از دیگری ملاحظه نمایند - وحدت گویند و حقیقت محمدی خوانند یکی

اول و تعین و منزل اول نامند و چون آن حقیقت را بعلم حاصل که یافت خود است با صفات
 و اسماء الهی و کونی بمفصلات با شمایز یکی از دیگرے ملاحظه نمایند و احدیت گویند و است و حقیقت
 انسانی خوانند و انش خود که درین مرتبه است هر کوان را تعین علمی و اعیان ثابته نامند آبی شیخ محمد
 شیخ فضل الله رحمه الله علیه در تحفه مسلمة نویسد و ان لذلك لوجود مراتب کثیرة المرتبة الاولى

مرتبه لاف تعین الاطلاق و الذات البحت المعنی ان قید الاطلاق و مفهوم سلب التعین ثابته ان می
 نماند المرتبه بل معنی آن و اول لوجودی نماند المرتبه منزه عن اضافة النوت و صفات و تعین
 عن کل قید حتی عن قید الاطلاق البضا و بنده المرتبه اخری بل کل مرتب تحتها یعنی مر آن وجود را
 مرتبهها است بسیار مرتبه اول مرتبه لاف تعین و اطلاق و ذات بحت است نه با معنی که قید اطلاق
 و مفهوم سلب تعین در آن مرتبه باشد بلکه با معنی که آن وجود در آن مرتبه منزه است از اضافت جمیع
 نوت و صفات مقدر است از همه اضافات تا از قید اطلاق نیز و نیز مرتبه که عن سبحان و ثنا است
 و بالای او مرتبه دیگر نیست بلکه همه مراتب تحت این مرتبه اند - و این مرتبه را مرتبه احدیت می نامند
 شیخ مولانا عبد الغفور لاری رحمه الله علیه در المرتبه الثانیة مرتبه تعین الاول معی عبارتة عن علم

تعالی لذاته و صفاته و جمیع الموجودات علی وجه الاجمال من غیر امتیاز بعضها عن بعض و بنده المرتبه ثانی با وحدت
 و الحقیقة المحمّدیة یعنی مرتبه جوئی مرتبه تعین اول است و آن مرتبه عبارتست از ذات حق سبحانه و ثنا و ذات
 و صفات خود و همه موجودات بر وجه اجمال بے امتیاز بعضی از دیگری و نام این مرتبه مرتبه وحدت و حقیقت
 محمدی سیدارند و این مرتبه الثانیة مرتبه تعین الثانی وی عبارتة عن علمه تعالی لذاته و صفاته و جمیع

الموجودات علی طریق التفصیل امتیاز بعضها عن بعض و بنده المرتبه ثانی بالواحدیة و الحقیقة الانسانیة
 یعنی مرتبه سیم مرتبه تعین ثانیست و آن عبارتست از ذات حق سبحانه و تعالی و ذات علمیه صفات سیم
 خود و جمیع انا م را بر بنظر تفصیل جدا شدن یکی از دیگرے و بے ابهام و این مرتبه را بالواحدیة و حقیقة
 نام دارند و بنده ثلث مراتب کلهما قدیمه و التقدیم و التاخر عقلی الزمانی این مرتبه قدیم اند و تقدیم
 و تاخر عقلی است نه زمانی چنانچه عقل تقاضا میکند که صفت حیات مقدم باید بر صفت علم و قدرة

ازین محضر حضرت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ فرموده بود که کشف الخطایا ما زودہ البقیة و ہم کس میگویند
 و بیان بنیامین خدا تعالی بیشتر از علم امر و علم کسب و کسب غنی بود و لحاظ در اصطلاح آن کے سازند و قیاس
 نمیکند اولاً ذات بحت والا تعین تکرار و تعین زبان و معیار نذا صحت سخن لعبت و باز کلام بسیارند
 کسب کسب غنی اصطلاح نیست چنانکه پس از قدرت نیست که گوید او را اصل نیست و مجال اغراض کے نمیدارد که
 او را وجود که گوید و فی الحقیقت بی کیفیت آن نمرد و در غلطی افتاده اند و هر چه در طبع این سخنهای سازند
 بر تحقیقات آن میگذرد و تجرد و بحری رحمة اللہ علیہ در عروس عرفان میفرمایند روزی بخاطر گذشت که تحقیقان
 کسب غنی را که در آنجا من و تو و نیست و هست انجالیست نباشد چگونگی بقیم در آورده اند و کسب غنی نام نهادند
 اندایشان کجا و کسب غنی کجا اگر در خواب دیده باشند خواب اعتبار آنے شاید یا زبیل سید آنچه نوشته اند
 راستست چو کسب خدا تعالی هر چه مراتبات را از مطلق تا مقید با انسان کامل که امت فرموده بر کسب غنی کسب خود
 غنی کسب غنی خود را در یافتند و نوشتند اینهاست آدمی من و ما بقی غنین است = زبده کارگاه کوشین است
 منظر آید صفات ذاتی را = نه چو خلقت صفت متقانی را = در و مندان و حدت این دانند = و زبده بسیار
 دوست حیرانند = بجز یاد و رشونیدردان به باش چون گرد بره مردان به نتیجی تمثیل سینه تا آنکه کسب
 صفات را بر خود بنویشد و ستیغین تخمینات مختلفه کرد و اینهمه کسب غنی در سینه منمند و مستدرک این صورت
 مستهلک استی سینه اند و تحقیق الی اللہ عن ذالک علواً و کبراً در کسب غنی آمده است و اول به شمس که
 وجود بر چند فرع اند که میگوید وجودی که سستی و سستی کسب قائم نیست بذات خود قائم و دیگر است
 دوم وجود ذنبی مثال این هر دو چون موم و موم که وجودی موم است و موم است و موم است و موم است
 اگر کسی خوابی که موم را بدست گیرد ذات موم که وجود وجود بدست بدست لید موم است از ذین
 امتیاز نماید چنان سدی آب و گرمی آتش دکنه خواهد که بدست بگیرد وجود ذات آتش بدست نیاید
 و گرمی و سردی آن در ذین تصور نماید این موجود ذنبی را صفات نامنا که صفات مثل ذات در خارج
 یافته نمیشود پس ستم و جبر مثل موجود وجود در دست نماند از ذین که لازم استی اند از ذات این صفات
 را انفساک ممکن نیست سبب موجود اضافی که این را اسما خوانند پس آن موجود اضافی را اگر کسی میفرماید

کسب غنی

کسب غنی

کسب غنی

کسب غنی

کسب غنی

سلسلہ نقیہ

دہلی
۱۹۰۷

اضافت کنی اسماء الہی گوئی۔ و اگر سوے تشبیہ اضافت کنی۔ عالم خوانی چون گل بر باضافت
 تشریح ارض و زمین گوئی۔ و باضافت تشبیہ کوزہ۔ و پیالہ در عیار آری۔ انون بد آنکہ موجود وجود
 کہ ذات موم است بواسطہ موجود ذہنی کہ صفت و نرمی موم است موجود اصنام الظہور آرد کہ بصورت
 اسب نمود۔ اگر صفت نرمی نبودی۔ ذات موم صورت اسب نمودی و با ہم او سمعاندی چنانکہ اعتقاد
 بر است کہ حق قائل بر صفاست نہ بذات۔ و از رو کہ ذات اِن اللہ یعنی عن العالمین است یعنی
 و قال مولانا عبدالرحمن الجاجی قدس سرہ الہامی فی لفظ المقصود حقیقۃ الحق سبحانہ و تعالیٰ لیست علی الو
 جود و البتہ بن حین ہو الموجد و حقیقت اللہ سبحانہ تعالیٰ لیست بیواسطہ موجود و حاصل از حینتی کہ اوست
 موجود زیرا کہ موجودات را ہم عقلی سہ مرتبہ سے تو اند بود اول موجودیکہ وجود سے مستفاد از غیر بود چون کثات
 موجودہ دوم موجودیکہ حقیقت سے متاثر وجودوی باشد و مقتضی آن بر وہی کہ انکاک وجود از وجود حال
 باشد و اگر نہ پناہ نقیہ میان ذات و وجود تصور انکاک ممکن است چون واجب الوجود بر بہر سبب
 مشکلیں سیوم موجودیکہ وجود او عین ذات او باشد یعنی بذات خود موجود بود نہ باہم سے نقیہ
 و لاشک چنین موجودی بود ذہنی قائدہ و این مقدمہ کہ اتحاد وجود واجب سبحانہ با حقیقت میان
 حکما متقدمین کہ اصحاب اہل نظر اند و صوفیہ موحدین کہ ارباب کشف و شہود و مدتیق علیہا است
 آما پیش حکما متقدمین جزئی حقیقی است و سخن است یعنی کہ عین ذات کہو علی طریقہ الوجود پیش
 صوفیہ موحده نگلی است و نہ خاص نہ عام بلکہ مطلق است از ہمہ قیود تا حدیکہ از قید اطلاق نیز و
 این را اول کشف صریح و ذوق صحیح میکنند و این طور عین در ا طور عقل یعنی قوہ عقیدہ با درک آن
 ذاتی نیست نہ آنکہ منافی طور عقل است زیرا کہ مقدمات عقیدہ نہ اثبات آن می توان کرد و نفی آن
 و اللہ اعلم لیس چون لفظ وجود بر ذہن تعالیٰ اطلاق کنند بدان موجود سے خوانند کہ بذات
 خود موجود است نہ باہمی زاید و وجود ہمہ شایعاً و علیناً باوست چون لوز کہ نفس خود سست
 است نہ بر ششانی دیگر و روشنی ہمہ چیز بودست کما مر فی ذلک آہی و حضرت شیخ ابراہیم صاحب
 کہ خلیفہ ابو عبد اللہ محمد خلیل الدین العطاری رحمہما اللہ تعالیٰ در آئینہ خلیق ماسخ جام جہان مانی

بیان می نمایند که حقیقت وجود بشرط لاشئ مهمال بر تبه احدیت و غیب هویت و ذات بلا تقدیر
 است و جمیع اسما و صفات در غیر تبه شمس بلکه اند و وجود بشرط جمع است یا سها که لازم است از کلیت
 و جزئیات میسی است با سها و صفات و مرتبه واحدیت و مرتبه الوهیت و مقام جمع خوانند و حقیقت
 وجود که بشرط شئی و بشرط لاشئ که در هر دو مساوی باشد امر تبه را وحدة حقیقه و هویت مطلق خوانند
 که سارمیت در جمیع موجودات و با صلاح صوفیه یعنی اول و تکلی اول گویند درین مرتبه جمع اول
 تا تبه در حضرت علم بصورت عقل اول ظاهر شدند و پویشیده همانند که ذات را کمالیت که در آن
 مرتبه جمع مرتبه مخلوق نیست نه کلی و نه جزئی و نه خاص و نه عام بهیچ مرتبه هوای لالبشرط شئی
 چه در غیر تبه جمیع نسبت اعتبار استهبانک این کمال خلاف کمال اسمای مرتبه جامع جمیع مراتب
 است یعنی مرتبه کلیات و جزویات و خاص و عام این مرتبه سما بالوهیت است این مرتبه حلال
 کمال ذاتی است و مخفی نیست که ذات مطلق از حیثیت اعتبار ابرع خوانان یعنی ثانی گشت
 چرا که نسبت علم مقضی عالمیت و معلومیت شد و از نسبت نور مستلزم ظاهرت و مظهریت است
 و نسبت وجود و احدیت و موجودیت و اقتضا استهبانک و شهادت و شهودیت نمود و این
 مقتضیات ظاهر نشوند الا در تعین نامی و اینانرا اعتبار ابرع گفتن کنایت آنست که بجز اعتبار
 پیش نیستند چه در تعین اول بجز یک تکلی پیش نیست و آن تکلی علمی و اجالی است و العلم بر وجه
 کمال و سبب انکشاف تام است بر آئینه بجای آنهمه کمالات اما غایت سخن آنست که این نسبتها
 در ذات صرف مستهبانک و در ذل شمس در بند چون حضرت ذات باین شان کلی و قابلیت
 اصلی بر خود تکلی کرد و اعتبارات ابرع بصورت اجالی در مرتبه تعین اول متعین گشته و مخفی نیست
 که ذات مطلق بقید واحدیت و موجودیت وجود نام یافت و بقید عالمیت و معلومیت
 عدم شد و بقید ظاهرت و مظهریت و بقید شهادت و شهودیت شهود شد و مخفی نیست
 که اعتبار ابرع اعتبارات ذات مطلق اند و ذات مطلق بواسطه این اعتبارات مقید جمیع
 اعتبارات شد که عبارت مرتبه واحدیت است چه این اعتبارات از نشان ظاهر خوانند

که ایشان مثل کلی منطبق انداختی بجز مروج میفرماید صفات قائم بذات و وجود صفت نیایی
و ذات قائم بنفسه است چنانکه ذات هویت کوی آنجا صفت را داخل نیست چون قید صفت
و تشبیه نیست ازینکه چون این هستی را در قید تنزیه هم بانی چون هر دو جائے یابی پس مطلق است
که بر یک قید منحصرتوان کرد مثلاً شخصی در آئینه نمائے گو تا گون عکس انداخته و با انعکاس عین
خودست و هیچ یک قید مقید نیست پس مطلق است این هستی عین هستی عالم هست اما در کس
نیشود ذات مطلق هیچ یک قید مقید نکرد پس جمال با و احوال ظهور سائرین و در برده اشرف
ذات یا متن محال است در برده تعینات شهود عارفان را مجال انکسار و الانی ذات لانی صفات الله و لکن
تفکر و انی لانت در ذات هویت هیچ فکر رسد و در صفات هم نرسد آرا راه فکر در آلهاده که تعینات
اند که خلق پیش از ظهور عین حق بود و حق بعد از ظهور عین عالم است اتمی و حضرت سید و جبهه الدین
علوی گجراتی قدس سره در خطبه شرح جام جهان نامیفرماید اولاد و اصحاب حضرت یعنی
ایشان از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند مرتبه وحدت را که نقش و صورتی
وحدیت که اصل او است و همچنین نقل کرده اند فرمغ اورا که مرتبه واحدیت است حاصل الامر
ایشان از رسول صلی الله علیه و آله و سلم علم ظاهر و علم باطن نقل کرده اند و علم توحید علمیت
که شناخته شود با و که غیر حق را وجود نیست و اینستند که مظاهر و محالی حق و موجدان طایفه
اند که نمی بینند غیر حق را وجود نمیدانند ایشان را مگر مظاهر و محالی حق است حق و حضرت شیخ الاسلام
برهان الدین رازا اهل قدس سره در مخزن التالکین میفرماید حق سبحانه تعالی از کج مخفی
خود بخود بدین نور محبوب محبت خود را آشکارا کرد چنانچه حکاه عن الله تعالی کنست کنه مخفیاً
فاحبب ان اعرف مخلقت الخلق لا عرف ایجاب اولاد که گفت خدا تعالی بود من لکن مخفی
پس دوست داشتم اینکه شناخته شوم پس آفریدم خلق را از برای شناختن خود اینچنان خلق مرا
از ظهور و ظهور مرا از نور و آن نور محمدی صلی الله علیه و سلم که حق سبحانه تعالی بدین نور محمدی
خود را شناخت و آن نور را محبوب خود ساخت و انصورت محبوب در آینه محبت مشاهده

نور محمدی

نمود خود محبت شد چنانچه قال الله تعالی لولا انی انزلت ربوبتی وان محبت در میان محب
و محبوب برینج آمد در این مرتبه اگر فهم کنی خود محب و محبوب و محبت و خود عاشق و معشوق و عشق
بیست ذات خدا چون کج خلقی بود در بهمان بی عشق خویش و معشوق شد عیان بی عشق
شد است صورت معشوق را عشق بی اینچایک است رسیده چنین کرده ام میان بی بدان ای سالک
که در حدیث شریف آمده است ان الله خلق الانسان علی صورته یعنی خالق تعالی انسان را بر صورت
خود پدید آورد ازین انسان کامل است که ذات حق با او شامل است و آن انسان کامل
و آن انسان کامل مطلق نور احمدی لطیف روح محمدی صلی الله علیه و آله و سلم است که آن نور را حق سبحانه
از ذات احدیت اول خلق الله نوری برود یک معنی است که آن نور را حق سبحانه از ذات احدیت
خود ظهور آورده آن نور نیز چون ذات حق سبحانه همچون سحکونه لا مثال است اشارت علی
صورت بدان روح لطیف است که حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة و السلام فرموده اند که انا من نور الهدی
علی من نوری بدانکه آن روح قدسی در مکان لا مکان با ذات خداوند تعالی نه خارج نه داخل
بمصل فیصل قربت به مثال چون آتش با جوهر تجلی آتش و یا موج بدریا که همه ازوست و باوست
بر زمین و در زمین غیره و در آذر عین گویم عین نماید که واحد است و اگر غیر گویم عین نماید که او جدید است
که با ذات مماثلت دارد که ذات حق است پس کما شئ و هو السميع البصیر روح قدس که عین نور
محییت او همچنان است که مثال ذات دارد بنابراین خلق الانسان علی بصورته او را گفت انتمی
قاید العیز زبان این همه کلمات که قدا بیان نموده اند برای حق اتمیت و دوی است فی الحقیقه
در اینجا بجای نمیدارد و معنی وجود هستی مطلق است در این مقام هستی غیر عبارات از ممکنات است
و خل نمی سازد و عبارات ذاتی که عبارات از وجود و علم و نور و شهود و اندر تعین اسماء خود در بادی
العقل علی حدیث مستند فهمی آید چنین نیست فی الحقیقت یکی اند معنی وجود هستی است و قیتکه
هست بود علم بی شعور است متع الوجوه و ازین وجه گویند که دیگر در هستی وی مساویت نمیدارد
در آن بی شعوری شعوری لذت بذات یافت و این یافت هستی را علم گویند و ازین معنی را وجود با حقن

با انصاف و نور دیده

خود را روشن نامی لازم است از آن روشنائی لذاته بابت در ذات روشن و پدید آید نور گویند و مشاهد
 ذات خود بذاته لذاته و بدین راسته و نامند و اعتبار از روی نعت اندیشه گردانست و در صلاح اندیشه
 مطلق را اعتبارات را بجز صراحت اندوخته اند و تا آخر می نماند است و فی الحقیقه سرالستی مطلق است
 و حال شریک المطلق جمیت و محبت محبوسیت و احد اند تصور تمیز است که تفریق ساخته اسباب
 علیگی پیدا کرده است چنانچه آب در حال استغالی خود نمودار بوج خود و کمان و حباب صغیر و کبیر
 میگرداند و نجیب و وفیکه هستی محض بود و گنجایش دیگر نیست و عالم جلال است چگونه او را ک کرده آید
 و هم او را از آن متنی مطلق محال است و الا آن حکاکان مبدی صفت است و بر پاک و انبی و ذوات
 میکنند و حضرت شیخ شریف سخی سهری رحمة الله علیه در آثارها و السالکین مینویسند و خواهی دانست
 همه که این یک وجود اند و از یک تصور شده اند پس تحقیق شد جز یک وجود وجود و م تصور نیست
 و وجود و خدا تعالی دیگر وجود نیست **صلی** چه چیزی بی یار است غیاب نیست پدید آید و هم
 جز پدید نیست پدید این همه بخیر که می بینی و می گویی غیرت اعتباری است نه غیره تحقیقی اگر گویم که
 آن محال است زیرا که غیر تحقیقی بگویم و تصور کنم دو وجود لازم آید از آنکه وجود دوم تصور نشود
 تا آنکه وجود اول لقطعاً و آنها پذیرد و وفیه نامل وجود او را نهایت محال است سوال چون موجود
 وجود حق تعالی باشد زیرا که حق تعالی را صورت و شکل نیست و رنگ نیست و آنچه در این عالم ظاهر
 یافته میشود و در وجود حق تعالی هیچ یکی نیست وجود حق تعالی منزه است جواب کلام نفسی است
 در نه حرف و نه صوت و نه ترکیب و نه قطع این همه در قرآن که نوشته شد موجود است اگر کسی
 گوید که این قرآن کلام الهیست کفر است و اگر کسی گوید که این ترکیب قرآن نیست و قرآن بین
 نظم و ترکیب نیست و ظاهر شده هم کارگرد و زیرا که قرآن بین نظم و ترکیب ظاهر شده است
 و وجود داشته پس اگر کسی ازین موجود عالم ظاهر نگردد که این وجود نیست کافر شود زیرا که آن
 وجود تحقیقی بکسوت این موجود ظاهر و پیداشده است پس آنکه آن چگونه کافر شود **صلی** در کاتب
 سه بصورت بقید است از مخزن وجود بدین شکل آمده است پدید آید بوج بر آرد بطرف

خوش به آنرا حدوث خوانند در شرع احد است به در معرفت مقام ندیدم و برای این به که این صورت
 و معانی یکذات محده است به آنهی تا آنکه غلبه وجودش علم جلوه نماید کجاست هستی مطلقه مخفی بود این
 وجه مخفی گویند و هنوز کجاست هستی مطلقه بیاعت عدم جلوه علم مخفی است چه علاج کسراغ آن بدون مثال
 ظاهری بیانی آید چون که این مقام نازک است و کسیکه مسلوب العقل است بحکم ضرورت کلام از وحی صادر
 میشود و جایکه لطافت است جائز نبود مگر محو شود تا کسیکه خفته است و از شور خواب مرده است
 بعثت آفاقه میشود و اولاً قدم با تدارک کوالیف مشغول میشود بعد از آن بسعور عالم جام قدم میزنند
 فی الحقیقه این شعور از آن بی شعور جلوه علم است یا دیگر است تعالی مدد عا یصفون صاحب عروس
 عرفان میگویند حضرت حق جلایه بوقتی که کج بود با وحی شی بود درین محل اگر کسی آمل شود
 و گنجایشی دارد و یقین است مگر آنکه بود پس مخفی از که بود العزیز حضرت حق اگر مخفی بود از خود و اگر
 تجلی شد بر خود که او را غیریت و آن علامت ذات است دیگر نخواهد بود و هستی مطلقه او که هستی را
 بچلوی خود جانمید متعین الوجود میگویند در همه حال بحال خود است و صفت باقی چه در مطلق و چه
 در مقید متساویست اما معلوم میشود که کجاست مخفی هستی صرف بود کسی گوید که درو علم نبود با وجود
 بودن علم غیر ممکن است بصورت نقصان ذات میشود و محال آن هستی صرف که مقام بزرگ است
 و از علم خود مخفی بود چون علم را از جوش خود بدون داد و از علم خود بخود ظاهر شد و این تمام بگنهای
 غیرت شهادت هم از آن بزرگ که مراد از هستی معلوم است بواسطت علم بطور سر بر زد اگر در اینجا نبود
 در اینجا از کجا پیدا شد پس بزرگ بزرگی ازین نازک روشن شد و در آن یکخط نامست بروی
 ورنه یکنیش بود به و این حقیقت جز مثال مجازی اگر چه در محل لطافت جائز نبود لیکن بحکم ضرورت
 بکارش در آورده میشود که سخن چرغست بی آن کیفیت کلام کجا یعنی مفهوم تنبیه و تائید اگر
 شخصی شراب بنیاده از اندازه خود خورد مسلوب العقل گردد و متبایه که اگر همیانی ز راز که کسی ستانند
 خبرش نباشد پس در میان این مرده چه تفاوت آمده نیرت جان دارد یعنی هستی اگر صفت
 خاص روح است بحال خود است و عرفان و بسبب تسلطی هم در هستی هستی او محدود است گشته بود

بعد که ساعت برتیا شود یعنی در انش او نمودار گردد و آن زمان بدانند که منم و این چیزها از منست و نفس
 ذات مطلق از باوه پسرکی هست و در هوش بود این با حدیست چون بر خود شکند شد وحدت شد چون
 صفات خود را که در ذات خود است از یکدیگر علیحده مشاهده نمود و احدیت شد این سه مرتبه بر مرتبه
 دیگر لطیفتر آید و احوال مثال شهادت احوال هر چه واحدیت مثال بر تو وحدت سجاوت بر تو واحدیت
 ایسات بر آنچه بود در احدیت ای یار به بوجدت گشت با جوش خود انطخار نه ز وحدت آمده در
 و اینها به تفصیل آن یکا از یک شده نمودار به همه یکدیگر این بر سه باشد یکی تخم و دوم شاخ و سوم باره
 همان احدیت است این احدیت به سچتم نکر باشد بر سر کار به بیابجری اهل خویش برشتاب
 بر کارند و شو چون گل گرفتار به انتی **اقول** فرق در میان احدیت و وحدت کردن نمیزد در میان
 این در آن پیدا نموده از قطعی حاصل ساختن از کلام ارباب موحدین یافته شد بجز بحر موج خوبی
 خود حضرت اسباب تفریق را برین حسن می نویسند اکنون ظاهر از فرادشته فکر کن مبادا
 یکمرتبه را بدگیری ملاحظه کنی به بین که چه فرق است میان احدیت و غیب هویت که این هر دو مرتبه بی
 ملاحظه صفات اند بدانکه سابق گفته شده که غیب هویت وجودیست موجود و آن عین ذات است
 و آن ذات بی ملاحظه علم صفات است و شو هم غیبت آن ذات مطلق را خود بقیة علم مقید کرد
 که منم باین تعبیر اول نام ذات وحدت نهاد و این است که خود را خاص یکی یافت باین جهت بار
 احدیت گویند اکنون فهم کن که اول خود را بقیة علم مقید کند و اینست خود را قابلص دید پس
 این به تنزیه او را که میشود که در ضمن علم حصنوری آمده و وجود مطلق که غیب هویت ذات است
 نه آنرا تنزیه توان گفت و نه تشبیه بهین فرق مراتب که یکجا است غیب هویت و یکجا است احدیت
 و علم خود خود را یکی دانستن عین حقیقت خود است باین معنی وحدت را عین احدیت تصور کرده میشود
 و اکنون خویش احدیت بگویم بشناس من قتی که ضمیر من بطرف خود رجوع کنیم در آن زبان
 مرتبه ملاحظه کرده میشود یکی ذات وجودی که خود را من داند دیگر صفات علم که بان علم خود را من
 داند و آن علم که در هستی خود روشن نماید روشن شدن هستی در علم باین جهت با علم من نور است

سیوم اسم نور که مستی ظاهر است و در علم خیان قرار دهد که منم یعنی مگر کسی نیست باین معنی معلوم است
 که نور را خود مشاهده نمود در مرتبه دانستن که منم ذوات وجود و صفت علم و اهرام نور و فعل سهود این بر چهار
 مراتب ملاحظه کرده میشوند عین بر چهار عین احد است و باین بر چهار باعتبار وحدت نه زاده است
 و نه نقصان با علم گویند با وجود یا نور و اندی یا سهود این بر چهار اسم عین یکدیگر وحدت اند فهم کن آنرا که
 جایی فهم کردن است و وقتیکه وحدت با یعنی است باین معنی هر دو احدیت حوالان احدیت احدیت است
 و در این صورت واحدیت عین احدیت است پس مع وجود وحدت وجود ذوات است و با احدیت دو احدیت
 مرد و سبب این نظر است که هر یک نسبت و آن وحدت است حرف قابلیت ذوات است که قابلیت
 و نسبت دارد نسبت اولی با احدیت دیگر و با احدیت و مرد و طرفین جمعی اند و وحدت ذوات میان
 است تمثیل با را مثل احدیت و آن آن آب و نسبت دارد و یک نسبت صفائیت که تمام ذوات
 اب قابل صفائیت این نسبت با نداشت احدیت است و نسبت دوم قابل مواج و حباب است این نسبت را
 مثل وحدت تصور کن و آب در میان این مرد و نسبت خویش حکم و مسطیت دارد پس آب بر رخ
 آمد در میان این مرد و نسبت خویش تا نسبت صفائی نسبت مواج با یکدیگر مختلف نگردد این است
 برج الحزین لیتقیان مینها بر رخ لایسجیان پس آب در با و میان صفائی و مواج بر رخ و این صفائی
 و مواج عین آب اند چنانچه احدیت و واحدیت وحدت اند تمثیل دوم علم را مثل احدیت تصور کن و
 معنی علم دانستن است و علم هر یک را تمیز دادن باین تقدیر علم عین علم است چنانچه داننده عالم را میداند
 همچنان نوات خود را هم داند که اسمع و بصیر جو اند و من آنم باین تقدیر علم عین علم معلوم است
 پس علم عین عالم و عین معلوم است اما این مرد و نسبت وی اند و درستی جز علم موجود نیست و چون عالم
 و معلوم را تصور کنی علم حکم و مسطیت دارد همین طریق وحدت را قیاس کن احدیت و واحدیت را مثل
 عالم معلوم طرفین می ندان آهتی فایده العیز صاحب کتاب رحمة الله علیه حق تفهیم چنانچه باید
 و شاید بیان تمثیلات بدیع نموده اند و خلاصه مراتب زنده در تجار و ان طعن واقع نشود و طمانینت
 کلی و تسکین حقیقی ظاهر میشود و ارشاد نموده اند و نیز این تمثیل را قیاس کن شیخ را در کوزه پنهان شده

پند که روشنی شمع بسط است در آن کوزیه جمع است که آن شمع روشنی مطلقه دارد و در ضمیر خود قیاس
کن که هستی روشنی بسطی باعث استغنائی آنها میبارد و آنرا از نزد احدیت اگانه برادر صفای روشنی
بسطی مفید یکی از وصفات نکسته است بسط بصیرت و عدل و یکسانی نمیدارد و در چنین این استغنائی
شعور یکسانی جلوه کند و پدید یکسانم و این شعور لازمه هستی مطلقه است که از بی شعوری خود بخود در خود
آردن این را نشان کبری میگویند و فی الحقیقه جوش علمت از بی شعوری استوار مدویم یکسانی خود خود را
بیکسانی مطلقه در خود بخود و لخواه خود این را وحدت حقیقی گویند و علم ذاتیه مطلقه نمی مند و هیچ گونه انهم صفات
در اینجا یافته نمیشود از این جهت از وحدت حقیقی گویند و او نیست و تصوریت از لازمه هستی است نور ظهور
را اعتبار ذاتی و بیون ذاتی میگویند و اینجا ملاحظه غیرت نیست در اینجا تمام تجلی اول نمود خود در این بوس
اسما و صفات یافت آنرا وحدت حقیقی و کثرت اعتباری نامند پس وحدت بر نرخ آمد و در میان با هریت
ذاتی و کثرت اعتباری اینهمه دلوله هستی مطلقه است بتفصیل در اینجا با مهابت صفات کثرت آمده اند
اولا خود را یافت و این یافت ذات نفسه فی نفسه است بی سپاسه غیر در مرتبه وحدت صرف و انشکی خود
با استغنائی است که لازمه تمام است بود از این جهت از ذاتی می نامند صرف و لاله و جوش هستی راست
میگویند و این تمام یعنی احدیت هستی مبارک خود را با ایش تا مبرم خود جلوه داد و آن عالم مطلق مثل
آئینه در رویه است نرخ اول و هستی ساج است مانند شمع تحت فالونوس رخ ثانی او جانب تمیز
کشاده است و آن فالونوس اصناف حقیقی میبارد و گوید روشنی شمع نشده است و هم موجود کثرت
گشته علما آنگه این فالونوس را نه متحد میگویند و نه عین ارباب مکاشفین و نه تیسرین عالم و تعیین علمی می
تا مند و حکما خیال مطلق و سیت سنی می خوانند پس فالونوس من بجهت است و من چه کبرنگی میدارد
ازین سبب این فالونوس را ممکن میگویند و محققین مکاشفین کثرت در عین میفرمایند و امهات صفات
را جلوه تجلی ثانی هستی مطلقه است می کارند مانند ذرات پس وجود چیزی را پیش نیست صاحب شرح جام
بعضی همان میفرمایند پوشیده و مخفی نیست که چون ذات با تجلی را با بن معلوات نسبت دینی پس یک
از صفات امهات این ذات باشد و چون ذات متعالیه باعث با صفت متعینه ملاحظ کنی آن اسمی از

اسماء حق باشد صفت یا وجود نبوده چون علم و قدیم یا عدونه چون قدوس یا سلام و این تنزل تصویری
از حضرت احدیست بحضرت و احدی باشد از بطون بسوی ظهور و این حضرت سبده کثرت اسماء و صفات است
اول تنفیکه درین حضرت از باطن بسوی ظاهر ظهوریست صفت علیم بود یعنی جمیع اعیان تا نبه درین
حضرت معلوم شد و ظاهر خوانند گشت و درین مرتبه اسم علیم بر حق اطلاق گشتند و از اقتضاء حکمت
الطبی طرح دادن جو و اعیان تا نبه را بر عدم آنرا ارادت خوانند و اسم مدبر بر حق اطلاق کنند و هم گاه که علم حق
با اعتقاد و شایسته ترین شد برای اعیان بر حال عدم بلکه این صفت را قدرت گفتند درین مرتبه اسم قدیر ظاهر
شد پس بر وجهی مشاهده حق اعیان را قبلی بوجود خارجی اسم قدیر نیست پس اطلاق حق مسمیات اعیان تا نبه
نیز بر این استعداد و قبول آن التماس را استمع خوانند و اسم سمیع اینجا اشکارا شد پس ارادت حق تعالی
با حال منضم گشته و متعلق شده کاف بنون پیوست بانا مکرر فیکون شده این حال را کلام گفتند
و اسم شکم درین محل ظهور پیوست چون این شش صفت مرتب بصفت حیات است اسمی مقدم همه
آمده و از هر یک اسم تکلم و این اسماء سبده را اسماء اسماء خوانند و این اسماء سبده صحیح حال از ذات حق منفک
نیست بکن حجتة البشائر اسماء ذات خوانند و بعضی محققان حی را نام لا میگفتند زیرا که اسم حی
بذات مقدم است بر اسم علیم حیات شرط علم است علم شرط او و شرط را تقدیمی است بر شرط و نیز بعضی
محققان اسم علیم با امانت او بی حمت از حیات زیرا که امانت امری است مبنی و مقتضی امور امام اشراف
از امور و علم مقتضی آنست که معلوم قایم باشد بروی اسم الحیات لایقضی بخارجی چرا که حیات علیتی است
و غیر مقتضیه نسبت و ظاهر است که علم اشراف است از حیات و امانت از تقدم بالطبع لازم بنیاید و آ
که مزاج معتدل بدتر از شرط حیات است و حیات از تقدم شرط است بر مزاج پس مخفی نماید که اسم علیم بر
امامت از اسم حیات و بعضی افراد کمال میگویند فرقه صدوقیه قایلند که قبیل علم حیات است و ایشان
تعیین اول حدیث را گویند بر این قول شیخ اکبر رضی الله عنه اندازین سبب صاحب شرح موصوف قول
آنانی را تقدیم ساختن استیمن المینة و الحاسیة فایده ای غیر آن مراتبات تمهیدیه است
و خلاصهات و تشبیهات مبریات که در آن بر الوفقیه حاصل آید و شکوک و ظنون که مانع الیقینین این راه

و در کرده شد و آنکس که قابل این علم مذکور پی تحقیق طریق علی السویه اند بر این فهمیم و نشان روشنگاری نموده کرد
 و دیگر بر این موقوفی آن پسر و آن و نشان که بصد این طائفه عالی که امیسا از مذکور و در قبح آنها حاجتی و اسب و دلائل
 اساطیر بجا ضعیفان رسانیده شد و آن اثر که بر غم شخصیت خود نمود و استخوانی اسم هشتم را داده اند اسباب
 علمت این افراد که بر غم خود غرق اند و نشان از حاصل آید و پیش کرده شد و برای آن مراتب که بجهت مقام
 لاحق است موقوف ساخته باز اظهار ترقیه عالم ارواح و مرتبه مثال اجسام نماید و چون بقادون معانی موهبان
 و فانی خضائی پوشیده نماید که این مقام نهایت یاریک از پس آن است مگر ارباب حقایق بد بصورت تعریف
 مینمایند چنانچه صاحب تحفه بر سلسله مرتبه المیزان العالی ارواح و بی عبارتة عن الاشیاء المکونیه المجرده بسطه
 التي ظهرت علی واتها و علی المثلها و مرتبه خجرام مرتبه ارواح و المرتبه عبارتست از اشیا کونیه مجردة بسطه یعنی
 ماده و ترکیب ندارند بطور ذوات خود و در مثال خود دارند چنانچه مایان بر ذوات خود ظاهر می شود و بر دیگری نیز
 یعنی ذات خود را میدانیم و دیگر هم ذات را میداند و المرتبه النجامة مرتبه عالم المثال بی عبارت عن الاشیاء
 المکونیه المکتبه للطیفه التي لا تقبل التحری تبعض لا الحرق و الا الالیتام و مرتبه نجم مرتبه عالم مثالست و
 آن عبارتست از اشیا کونیه مرکبه لطیفه که قبول نمیکند پاره شدن و در بدن پیوستن و مستملت این مرتبه
 بهم صورت جسم و چه ارواح چه جان چه شباح چه صورتی نسبت که او را در این مرتبه مثال مطابق کمال نیست
 و المرتبه السادسه مرتبه عالم الاجسام و بی عبارتة عن الاشیاء المکونیه المکتبه التي یکسفه التي تقبل التحری و تبعض
 و مرتبه ششم مرتبه عالم اجسامت و بدن است و آن عبارتست از اشیا کونیه مرکبه که قبول میکنند
 پاره شدن پیوستن را و المرتبه السابعة مرتبه بجامعه بجمع مراتب المذکوره الجسمانیة و النورانیة و الوجودت
 و الوجودیت و هی التجلی الاخیر و الملباس الاخیر و هی الانسان و مرتبه هفتم مرتبه است شامل جمیع مراتب مذکور
 جسمانیة و نورانیة و وجودیت را و این مرتبه تجلی و لباس اخیر است که عبارتست از انسان بی نظیر و السبع
 مراتب الاولی و ثانوی مرتبه المظهره و استه الباقیه منها هی مراتب انظوه المکونیه و الاخیرتها یعنی الانسان کمال
 و العروج و الالباس علی الوجه الاکمل کان فی نبینا صلی الله علیه و سلم لخصه کما کان جسم البتیر و پس از آن
 مرتبه که اول از ان مرتبه ناظر است و شش باقی مراتب ظهور کلیه مذکور مرتبه پسین که آن انسان است

و میگوید که در پیدایش خود در همه مرتبه ها و مذکور به باقی ما و فراموشی خود در آنوقت او را انسان کامل گویند
 و عروج و انبساط بوجه تمام دینی مصلی الله علیه و آله و سلم بودیم ازین محبت او را خاتم النبیین عالم مسلمین میگویند
 ازین جناب جدی سید عبدالفتاح رضی الله عنده در مفتاح الخیرین از شرح قصص من حکم که بسید علی هدایتی
 است که در شرح محمدانی میگویند میفرماید که هر چه در عالم محسوس است مثالی است از حقیقت
 که در عالم ثنائی است و آنچه در عالم ارواح نیست مثال آنست که در عالم سما است و در عالم آسمانست
 که از اجزوت نامند و هر اسی صورتی است از صفات الله و هر صفتی و صحتی
 مرزات متعال الله علیها پس هر چه در عالم خام است صورتی معنی عینی است و لون لملء لون انما به و صید
 رضی الله عنه اشارتست که چنانچه آب را رنگی نیست بجز رنگی که نماید رنگ طرف او باشد همچین حق را
 تعنی نیست که عقل از احد کند پس بجز تجلی که متجلی شود بجز تجلی که چیزی نماید و حدیث که عین مرتبه است
 از انسان که نام نهادند بر هر چه که حق جل و علا چون از ذات خود برات خود تجلی فرمود و جمیع آسمان و
 صفات خود بذات خود مشاهده کرد و خود را در جمیع احوال حقیقی چون مرآت مشاهده فرماید حقیقت هر چه
 صلی الله علیه و آله و سلم که انسان کامل است ایجاب فرمود و از حضرت علم خود بنظر لطف در ذکر است حقایق
 عالم را بطریق جمال بید و باز در حضرت عین عالم شهود است او را در پنج تن وجود است از حقایق
 عالم وجودی شش دید پس جلایان ثابته است که در وجود محمد صلی الله علیه و آله و سلم که عین اول بود
 اول ابدال ما خلق الله نورانی ایجاد بانی که در انسان کامل همچون ایشان عین آمد از آنکه بر دیده باشد
 و او سبب بود بر کشت منتهی که آنحضرت و ان عالم حادث خارج من احد و ملی الوجود یعنی از لم کن الوجود
 خارجی هم حاصل زده الکن الوجود و لا یعنی از لم کن الوجود و اسکا فان الوجود العالمی فی علم الله متحقق قطعاً کل ذالک
 مذکور فی شرح المواقف بعضه انی لاطبیات فی مباحث الحدیث و تصوفه یقولون ان العالم ظهور الصور العلییه
 و ان العلم ظهور الوجود و انی من الذی مودت الحق تعالی تقدس فیکون العالم ظهور الوجود و لا یذنبها قالوا فان
 عند اهل السنه و الجماعه من التکلیف ان العلم صفة واحدة قديمة و مقصدها تسبیح بصو علمیت بعبدها تا
 که العلم بان زید و جلالان منه و لکن اگر متعرض اغراض کند که طبیعت و سکرت خاصه مذکور است از آنکه

هر چه در عالم است از آنچه در عالم است صفت آنست که

در آتش دیگر نیست چون در شکر و زعفران و غیره ولیکن حتمش را باید که نظر بر طلبی از عدد را عرض نبرازد
 و با وجود عرض اگر با معان نظر کند میزند که حلویت شکر دیگر است و از آن آنگو دیگر و این را مراد نوشتند
 که در آن حلویت و بعد شکر است که در او است یعنی آن شکریت و حلویت که از آن است چون عبارت چنین
 اشارت کند عرض نماید که متعرض چه کند که نظرش بر عیب است نه خیر و با وجود آنکه میداند حلویت آنکو
 دیگر است و شکریت و حلویت نیست که دیگر است و شکریت خود میگوید می آنکو نیست و دیگر در او از می تقدیمی نه است
قوله العزیز عالم ارواح عالمیت لطیف که عقل جوهر است بحقیقت آن نمیرسد و با سبب آن خود نمی آرد
 تا آنکه از رخ خود تمیز نکند که با ندها است بزیر در نا طوره مقصود که تفکر و فی الاله فی تعماله که ام
 نعمت است بدست آورده مفرح القلوب حاصل نماید پوشیده نماید که مرتبه وحدت بر رخ در میان احدیت و
 احدیت این چنین امهات صفات در میان احدت و واحدیت بر رخ اند که کثرت حقیقت و وحدت و کثرت
 اند و ظهور جلوه اسماء و صفات را ظاهر نمایند و جمال را تفصیل می سازند و مستی خود را استکا را میگردانند
 و این نعمت از جانب خداوند حقیقی است و برای فهمیدن این حقیقت جیب لم یزلی صلی الله علیه و سلم
 ایشان فرموده اند من عرف نفسه فقد عرف ربه و حضرت پیر تربیت سچمان علیه الرحمته و الفقرا میفرمودند
 که نزد بعضی محققین رحمهم الله را در نقش محمد صلی الله علیه و آله و سلم است نهاده اند حق است مگر تسلی و تسفی
 حاصل نمی آید و مطلوب مقصود حدیث شریف بدست نمیشود و حاصل از حدیث شریف این است و ان
 امهات صفات اند و از او درجه اندکی جمال دیگر تفصیل بخود خود آن دیگر با وجود نیست و این
 حقیقت ضمیر را با محققین مکاشفین پوشیده نیست و در وحدت عبارات اربعه امهات سبع در
 سطوت خود در خود بذات خود این یکدیگر بودند بطول جمال چون سیاهی که خرابی حروف مفردات و
 که سیات مستهملک سیاهی اند چنین گفته آید که حروف مفردات و مرکبات خارج از نقطه سیاهی
 بلکه هم کرده بی که آن نقطه سیاهی بکلی تفصیل جلوه خود ظاهر نموده است و آن اجزا خارج نیستند که در
 وجود از قرار داده آید اگر وجود اندر قرار زمین فساد واقع میشود و با حلول اتحاد و طرف و منظور
 اند بعضی نقصان عظیم ظاهر میگردد و اگر یکی را در تپه انداز احوالی مشهور میشود و پس حقیقت الهانی

عبارت از دست که جامع بحال تفصیل است و لا مکان ازین حجه میگونید که عرف یعنی لا است چون
 و بگویند و کم کیفیت را منقطع ساخته متعنتی دیگران نموده ولی متستی خود خام میسازد و قال لدعائی الیس
 کشد یعنی هو یسمع البصیر بشا و میفرماید مگر فرق عارضی و حقیقی است و حقیقی است و حقیقی
 عارضیت چنانچه جناب جدی استیجاب القیاح رضی الله عنده در مفتاح الخیرین میفرماید که سید علی سمدانی
 که سراج فصیح و محکم اندمی نویسد مذکور که آن حقایق لازم طبعاً موجوده و خارجیت مثل حیات
 و علم و قدرت و ارادت و مانند این از امور عقولیه است که وجودین ندارند یعنی اشارت حی بوی نرسد تا توان
 گفت که این حیات و آن علمت بلکه وجود ایشان بود عقولیت صفت بلکه باطن را و این محمول باطن
 از وجود خارج انکسالی ندارد و چرا که از جمله لوازم اعیانند و میان لازم و ملزوم جدائی محال این کلیه مثل حیات
 و علم من حیث هی بی مع قطع النظر عن اضافتها الی الحق المرالی الخلق حقایق اند که مطلق آن بهر که
 مستصفیان صفت باشد توان کرد و لا یرالی لطن یا شد مشخص نکرده و با این صفت بطون که لازم است
 اوست و کسب انکسالی از موجودات عینیه ندارد من عرف نفسه عرف یعنی شناخت و صد شناخت با شناخت
 نفسی یعنی ذات و بی نفس ذات در معنی یکست حالاً ذات در میان شناخت و ما شناخت آمد اگر شخصی
 ذات خود را تمام و کمال شناخت ذاتش در حقیقت نامد شناختش شد و خدا را غیر خدا نشناسد عرفت
 ربی بر بی فایدهم که پرشده شناسنده خدائی که شد و اگر شناخت ذات خود را از ذاتش ناسناخت ماند
 نفسشند و صاحب چهار نام کشت یکی بازان همه اش نام وی آماره است آماره وقتی میگویند که فعلی
 که کند فعلت کند که در و شیار و آگاهی مطلقاً از فاعل حقیقی نباشد و تو امر وقتی گویند که ربی
 فعل اسایه خوفی و ترسی از فاعل حقیقی خوف باشد و ممکنه وقتی گویند که فعلی که کند موافق او امر فاعل
 حقیقی کند و در هر کار فاعل او را بیند خود را در میان خود و وقتی گویند که فاعل اضافی تمام و کمال
 در میان نباشد و فعل حقیقی بهیچان فاعل باشد و دوم ذات است اگر خود را شناخت عارف با کمال
 و اگر شناخت نفس نفسانی و فاعل سپاهی لای است ممکنات نزدیکان فاعل شیون حق باشند
 در غیر ذات و اسما و علیین ذات و هم غیر ممکنات از حجت تعین آن اطلاق کنند و از این سبب

که محتاج به تصور در خارج بقسم ماورای غیر گویند و همان ممکن چون متصف بقصد و خود بودن شوقش
 واجب یا غیر بود که هرگز منعدم نمیشود بل متبدل گردد و بطریق بیان صورتی متغیر شود و بحسب
 عوالم خود پس شود و خوب یا غیر بعد از اتصاف بوجود یعنی باشد و امکان پیش از وجود و اول از وجود ثابت است
 جهانی است حتی الجبر و قیاس نماید که ما بهیت روح معلوم کردیم از این نیک است همان نازکی را فاعل حقیقی
 او بدین عبارات ارشاد نمود و سیونک عن الروح قل الروح من امر ربي سرغامض است کار هر کس نیست که سرخ
 از این دیده گرداده آید نازکی و در ظاهر کرده شد با مالک با لطف خلق نازک است و در بحسب کلام زینب داده سکوت
 صحیحی طلب فرمود یعنی ثانی حقیقت و ما بهیت و این است حقیقه تعیین نشانی است بلکه علی السماء والارض
 حقیقه تعیین ثانی شامل است بر اجزاء و صفات و منشای تعیین تعیین اول است و خود ختمی با صلی الله علیه و سلم
 فرمودند اول معلق بعد روحی و ثانی ثانی از خود بر خود خود مستجابی از اجزاء و صفات نمود و در غیر مجابی و سببی
 با تطاهرات آنها در خود نینداشت از اصول علیه پس گویند فان حضوریت را که قابل این امورات است روح
 خود بود این جمال بود خوانمان تفصیل است بدین گونه که صفت او در وجهین است باز بخوبی نموده اعیان را
 بلوا زات آنها ملاحظه تفصیل کرد از این وجه اعیان ثابته نمی آید و اعیان خود نمیدارند و بوی وجودش شنیده
 از این علت نشان غیبت ماضی را قیام دو لحظه نیست و آن جوهری باره از امهات صفات نسبت به خلقت
 امر مشرف گشته است و تبدل و تغییر در حال است و نه در محل چنانچه بصوت توحیهوارا گویند و آن توحیه
 هواد را که بعد از عصری همه سه درجه دارد یکی حکمی و دوم وسطی و سوم شفقی خیال نمایند در اطلاقیت هوا
 بیسجیوه خلاف نیست و تبدلی تغییر نمی دارد و در حال و تبدل میشود و ازین مکرر کرده از آن قضا و قدر
 رو بروی کور باطنان بغفلت خفگان افشا کردن مناسب نیست دانسته با مر است بجزیره اندک
 شمس الهین تفسیری رحمة الله علیه فرمود بلیت مقام روح برهن حیرت آمدن نشان از وی بگفتن
 غیرت آمدن و لفظ غیرت دلالت میکند که تیر نیان علویات و سفلیات بیاعت آن میگردد و تعیینات
 علویات و سفلیات مملو از زوی ظاهر میشود تا آنکه بینه بغفلت از گوش و کوری از چشم نیز بخیر و بداند
 و در غیرت واقع میگردد و ظاهر نمودن رالس فرق در میان محقق و متقلبه همین است کسیکه مسهل و حاد

الوجود غیبی اند و سگ وحدت الوجود بخود شناخت و عمود بر بحث وجودی مسعودی از آنجا که در علم این آن
 مانند طفل در پیش تمام میسازد ازین صورت که بمنزل مقصود سعی تو بند شستی و بخود گمان برودی که این علم
 محاسبی است تمام و البیخ فخصیده و شور بدین مرتبه حروف توحیدی پیدا نموده قدم در میدان پیدایی ناپیدایی نهاد
 نهاده لاف پیدا میسازد فی الحقیقه از ان اوصاف زویل و مجمل است اما در ساختن و لباس سپید مانند
 کر که پوشیده و عصای بی تمیزی محضی صفا در بر و بدست گرفته و تشریح تقلیدی جادوی علم حقایق بی
 تحقیقی خود را مشهور کرده و نمیدانی آن مراتبات دوی نمیندازند ویراییم نیت نشمیده اند این زو طبیعت
 خود است که بخیر این همه شکو کات بر انگیزاننده چشم و دل را آواره و در بار گذراننده و پندار خود را در و رساخته
 بصحبت شیخ کامل رفته و خود را بدو سپرده تحصیل علم لدنی نماید که در دور اوقات که آن مراتبات موه تحقیقات
 که مذکور شده مبرین ضمیر خواهد شد و پس چنان باز تقابل و اگر موه تحقیقات بیان میسازد تا که جز طبیعت
 بآن تحقیقات رجوع شود و گشتان گشتان بمنزل مقصود که از این معلق است خواهد بود انشا الله تعالی
 قوه المناطین و اسوة الخیرین فتح محمد بن عین العرفا حضرت شیخ عیسی جمها الله در کشف الحقیقه مفسر مینماید
 مراد از ادم مطلق ظهور کونست و این ظهور و مشاهده منزل وجودیت از این قبیل مقدس است من ذات الهی
 درین فیضان جودی هر چند قدس و تر است دارد و لکن انساب انبیاء و حکام و امارا کونی فر و تر از مرتبه
 اقدس است و حقیقت این ظهور است که ذات واحد که سابقا معلوم شد نورانی خاص دارد که جمیع ظهور کونوات
 باوست بلکه ظهور جمیع احوال علمی اعیان بته کونی نیز و محقق اهل کشف و شهود و من بجهت مثل صاحب مقصود
 و من طبع منوط بدوست و آنرا نفس رحمانی نامند و وجود عام نیز گویند و چون وجود مطلق است انساب از آن نور
 برای اعیان نیز مینوروز شد چنانکه از کشیدن نفس متفلسل راحت میشو و از ان نفس رحمانی خوانند و چون
 نسب بچوم فیض آن نور جمیع اعیان تا بنده را الی الابد حاصل میشود و اعیان بعروض آن احکام و آثار بر
 عرصه ظهور می آرد و وجود عام گویند و این مجموع را حقیقت انسانی گویند پس وجود مطلق سابقه حقیقت
 تجریدی صلی الله علیه و آله وسلم گذشت و این در حقیقت عین اوست شامل مراتب شکر است که جبروت و
 ملکوت و ناموت چه در علم احوی چون کمالات و خوبی مذکور است هر چند بدان تجرید و علم جمیع الوجود

بر حکمات دارد چیرت بباله نیز اورا گفته شد و ممکنات که عبارة از مقتضیات اسماء الهی هستند و
 الضیاع ظاهر وجود با حکام و آثار مختلفه اینها منقسم لطیف و کثیف میشوند بعضی مقتضیات اسماء نیز نهی مثل
 قدوس و مجسم نیز هستند بعضی مقتضای اسمای تشبیهی یعنی توفیقی مثل قهار و قوی و معبود و مقدر
 و تافع هستند بناء علیه استقرا در آن نور مشهور و کثمت و لطیف و کثیف از آن نیست که در لطافت و
 استقرا و الضیاع با حکام قوت و کمال دارد وجود او در آن مرتبه هم ملکوت نامیده شد بنا علیه ملک است
 یعنی علی تمام این را در ظهور است ظهور علی عالم ارواح است که ملکوت اعلی گویند و ظهور سافل عالم مثال است که
 ملکوت سفلی گویند و از آن حیثیت که کثافت و استقرا و الضیاع با حکام مجز و نقصان دارد و خود را
 در آن مرتبه با ستم ناسوت نامیده شد لکن میان این ستم جنی انسان است یعنی کثرت افراد انسان و ایضا ظهور
 انسان در نشاء و بنا و آخر و در ناسوت میشود بناء علیه ناسوت نامیده شد و این نیز مثل سابق در ظهور
 طرد عالی که در اطرطبیعی نامند عرش و کرسی مافیه من الحبه و الحور و انقصور که از آثار او است و این را ناسوت
 اعلی گویند و سافل که او را عنصری نامند سموات سبعة عناصر را بعد موالید ثلثه و ظهور اوست و این را ناسوت سفلی
 گویند انتمی حضرت عارف کامل محمود حسینی رحمه الله علیه در حق یقین میفرماید سر تا سرک ادراک ادراک بنابر
 غلبه بطون از شدت نسبتی است مستمنا بظاهر حق و عدم ادراک بنابر غلبه ظهور از شدت بطون نسبتی است مسما باین
 و خلق و ادراک عدم ادراک بنابر غلبه ظهور و بطون از وجهی عابد و از وجهی مجسود و اولی الامر و الطاهر و الباطن
 سر محسوس و وجودیست و وجودی عین وجود است که غیر از عدم و عدمی نیست و بطون عدمی عدم عینان عدم
 است که در اسط میمان عدم نیست و ظاهر وجودیست و باطن عینی نیز در محبوب خلقت در واقع حق
 است که بر وجهی و مخلوقی متمتع است و الله عالم علی امره حقیقت ظاهر گردد و او ظاهر تر است از
 هر ظاهر از انقبای باطن کرده و او باطن تر است از هر باطن که ظهور و بطون و عینی است بخلاف ظهور ظاهر
 و بطون باطن پس از ظهور ظاهر بود و بطون باطن ظهور حقیقت میجدد از روح الله قیامه بنابر آنکه
 ظهور و ظهور وجودیست و هستی مطلقه ظاهر تر از ظاهر است پس حق با رب تعالی از نسبت هر است تمام اول
 و باطن همه باطنها است و نسبت ظهور خودش ظاهر و آنرا است تمام اول الامر الظاهر و الباطن حقیقت

به حقیقت بیونی را نر او است که متعارف و از غیر متعارف جداست هر ذات را که هویت از غیر بود و تبار
 وجود بود لذات هویت بود غیره بود موالد الذمی لا اله الا هو کلمه وحیتم با هو جامع دو مفهوم ذات و
 افعالست بر رخ معنی افعالست چون با اسم ذات که لفظ اله است پیوند یک چشم کرد و نسبت و تماثل
 مرتفع شود قل اله ثم در هم لطیفه حقیقت هویت غیب پرشیده تر بود و از مفهوم ظاهر و باطن اول و
 آخر و از پنجه بجز این صفات متمم فرموده به و به یک شیء علم انتهی صاحب هو جامع خوبی میفرمایند فی فی
 باز بشنو که روح چیست قاعده عرب است و قنکر فی ستم کنند و سوراخها کرده خالی سازند پس کسی
 از وی پرسند که فی تمام دورست شد پس عادت او شان این است که در جواب پرسنده چنین گویند
 که سویت یعنی تمام دورست که دم من آن فی را پس انسان هم مانند فی دو سوراخ دارد که هر دو گوش و دو چشم
 و یک دهان و دو پستان و دو شرم گاه و یک ناف پس قنکر هم حصرا احق سبحانه تعالی بر او بر کرد و بهرسان عادت
 که بر اسد ایشان طبری بود فرمود که او سویت قنقوت فید من روحی ازان نفخه دم گویا شد برین کنیبت
 با جمعی که رویت این دم که دم زد پلیت دم را بنا زدا ز غنیمت شمار عمره آنجا که رفقه اندک همه بیست
 فی فی روح را باز بشنو که چیست معنی جان خوب روح محبوب خویشست که حیات جسم از جانست و حیات جان
 از جانان پلیت عالم ز جانست زنده و جان زنده از رخت بود بر زیند جان جهان فی و جان جانان و
 حکایت جان را پیش کسی توان گفت بگوش جان بشنو و روح که از حجت محبوبیت ذات پیچون او از پنهان
 دسته آوازم چون گفته آید را جان از جریب تن بشنو که چه میگویید اول اخلق الله روحی تفصیل جان جانم
 مانند روح الامین برسانم از نیک و صدم روح الهی بایده که بر لب جان بخش و تفصیل ابوالارواح آمد نام حجر که او جمال
 عالمست و هم عالم تفصیل از تحقیق وحدت ذات است و همه دوات تفصیل آن و آن ذات مع الاسماء و صفات
 و حکام و آثار که از امر تبه الکلیت نامیده اند حقیقت السانیت و تفصیل آن همه افراد انسان و روح و مثال
 جسم نریک مکر یافت اوست و ارواح عالم تفصیل آن روح و اجسام عالم تفصیل جسم بود و ظهور عالم تفصیل
 قلب و فهم کن که مطلوب این است چنانکه گفته پلیت یک معنی وحدت را ان صورت یک صورت و صدم
 مرتب پس مرکز درستی بانی همه تفصیل و نید این نسبت رحمة للعالمین آید که و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین

این حرکت وجودیست این مراتب محمد را تمثیل گویم تا در فهم قریب تر از بیجا که خود را در آینه دید و درین یک
 دیدن مراتب محمد و فهم آینه اول ذات شخص از امانت و وحدت ذات قرض دوم صفات در آینه می
 بیند و در آینه این را امانت الهیت تصور کن این مرد و غیب نرا کنون سه مراتب شهادت اند از ایشان نویسم
 که سبب چهارم عکس که قلب است پنج بازیافت خود که در روح است و بالاتر از آن اصل ذات است که بغیر این
 مراتب محمد دید پس روح نیست و قیام که خود را بازیافت پس این عین آن پسته است که خود را تکرار
 بازیافته و این هم مانند ذات تمثیل است کیست است و ذات ناظر را چون این منظور آمد از آن صحبت
 مخلوق و مودود و این قریب از اول است و عکس ازین دور تر و آینه ازین دور تر که در مرتبه سیم می افتاده
 این رازانی توان گفته که حادثه بافته است اما البیت که منطوبیت ذات زایل نخواهد شد ایدالابا و خوا
 ماند و قلب سیم فنا شود و روح ابدی ند چنانچه عکس در آینه فنا پذیرد اما علمی که معلوم شده که بر پیشانی
 من اثر شده است این مرکز فنا نشود و این معلومیت ذات را روح نامیده است منتهی سوره العلماء کاشفین
 نبذة الاولیا محققین قطب الزمان رئیس مقربان میرزا عبد القادر بیدل علیه الف الرحمة والرضوان
 نکته می بیند حکمت غیب طلق مرتبه نیست که باعتبار مفهوم مجاز حقیقه الحقا نقیض نامیده اند و غیب اضافی
 نشاء که یکسب طریقت نام عام را در این معین کرده اند و غیب مثل لظافتی هو سوم مثال حکم میلان کثافت
 آرای غیب مصوری یعنی منفذ اشخاص مقصدتای کمال کثافت یعنی تخم مرتبه پیدایی پس غیب مطلق یعنی
 حقیقه الحقائق خفای محض است منقطع الاشارات مشعر حقیقت ذات و غیب اضافی جفای معین
 یعنی اشارت مطلق احوال و صفات و غیب مثل استباه ثبوت ظهور و غیب مصور شهود و نقیض صریح شعور
 اسپات هم غیب است شهود اینجا نیست به جمله آنهاست نمود اینجا نیست به اصل هر دو سخن کل سپر
 نکیست به خبر همین سرخ و کبود اینجا نیست به شعاع خاکستر محض است اثره بر روی گرمی و در اینجا نیست
 عنوان جوه مطلق دیدن به آنکه این پرده کشود اینجا نیست به اعتبارات همراهم اند به تو عدم باش
 وجود اینجا نیست انهی التمه معانی را حضرت راز اطمینان صاحب قدس سره از قالب دیگر و از اوله دیگر بیان
 در مشعر است با قدری نماید گفته ذات و صفات ظاهر است بل صفات نیست همه ذات ظاهر است

یعنی هیچ صفت در نظر نداری در و از همه بذات آری که ذات بر ذات ظاهر است نور علی نور یحیدی اللہ
نور من ایتشاء رسول عبارتست از ذات جامع بین الغریب الشہادت بلکه بین الاحدیت والواجبیت
و بین لذات والصفات یعنی باعتبار جسمانیت علی عالم سموات است و باعتبار روحانیت علی عالم
الارواح است باعتبار علی عالم الصفات و باعتبار سیر علی عالم لذات که علی است او عالم سموات اعتبار
از عرش رحمانی تا مرکز خاک و بالاء او عالم ارواح و بالاء او مرتبه ربوبیت و الہیت و حقیقت الشانیت و جمالیات
تا تبتہ و واحییت و بالاء او مرتبه وحدت یعنی حقیقت تجریدی و بالاء احدیت صرف یعنی ذات ذوالجلال
و الاحمال بالاء او مرتبه ربوبیت یعنی التبعین و وجود مطلق و ذات بحت و وراء الوجود منقطع الاشارات
و کجھتہ مقبضہ و مویبت او و حقیقت او این جملہ کند که شود در انسان موجود است و در بعضی بالفعل
و در بعضی بالقوہ بلکہ در موجودات او یا جملہ موجودات چنانچه تمام قابلیت درخت در تخم تکلمہ
موجودات کہ است صورت حق است و حق معانی آن صورت و معنی ربانی صورت ظهور نہ و صورت ربانی
معنی وجود نہ و مطلق بی مفید صورت نہ نیند و قوم نہیں و حضرت سحی انہری رحمۃ اللہ علیہ در ارشاد و السالکین
می نویسد و دیگر تشبہ برای ثبات معانی الباطن پنهان از چگونگی و انظاہر بین وجود عالم ظاہر
علی ان باطن است یعنی همان باطن بدنی صورت و بدین شکل ظاہر است اگر چه در باطن هیچ شکل و صورتی نبود
پس اگر مردی از وجود عالم ظاہر شکر شود و تعیین بد آنکہ از ظاہر سم خدا بتعالی منکر شدہ باشد و ہر کہ اسمی از
اسما ذات حق سبحانہ تعالی ورا منکر شدہ باشد کافر گردد و دیگر آنکہ جبریل علیہ السلام بصورتہ و یحیٰ علیہ السلام بصورتہ
اعرابی بر پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام آمدی این صورتہ جبریل نبود جبریل علیہ السلام روحانی است و روحانی نیندہ
نہ شود پس جبریل علیہ السلام بدین تمثیل می آمدی اگر کسی گوید این جبریل علیہ السلام نبود پس می راید و حضرت
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم انکار کردہ باشد این کفر است پس تمام مقصود عارف درین مقام آنست کہ وجودیکہ پیش
نیست و آن موجود بدین صورتہ ظاہر شدہ است انتہی قایدہ و جہت تحقیقان معانی دینی روان تحقیق
مکتہ دانی نخبی نہادہ وجود جبریکہ را پیش نیست میگویند حق است و حق معنی این صورتہ است و صورتہ نخبی حق
و تو پایہ جہالات زالیہ و توہمات را بجا نیستی وستی اعتباری خود را کہ مانند سرب او است چہنیں تصورات

می سازی تمیز میان این و آن پیدا نمود و از این تمیلات در گذشته بین که آننگر اولاً قالب را با علم خود در خود
 محیا ساختن با بیان تالیف خود شخص نموده بخارج جلوه میدهد و ثبوت خود را ظاهر می سازد و چه بر که در قالب بند
 خارج میکند بست آن بیرون می آید و با شکل دیگر قیاس باید ساخت کاره به مویطه میشود پس بصورت همان
 صورت علم است بل با تمیز جلوه ساختن لباس علمی یعنی حقیقت کار را نمیدانی اری حولی را بگذران
 مقام حلال نیست و مگر شنید که آئینه دیدن شخص احد است اگر آئینه را پاره پاره کرده پیش شمع نهاده
 بین نمیزد یک علمی خاص را ظاهر میگرداند اگر نور روز که در شخص احد است و آئینه وان است و ذات آئینه از پاره
 نمودن و از طرفت خود شخص انعکاس نمی پذیرد و باز **بشنو** که حسن واحد است بیاعتناست مختلفه لباس این را
 و عاجز از یک دیدن بوده بر شهود و مشاهده تحویل می سازی و هر چه در طبع می آید و نده می کنی و تغییر لباس می ده
 و خود را در سکو که انداخته در بانی خیال کن بجزیاس شخص را و فعالیت او را تبدیل نمیکند و تغییر نمی نماید و خود
 فاعل بی مورد است با سایر متغایر و صفات مشروط پس در اینجا استدراک ضرور است صاحب **و قیسه**
 بعبارت همس تحریر فرموده اند و آن وحدت را در و شایع ظاهر گشت یکی را نام احدیت که ذات یا آن اعتبارات
 منزه و مجرد است و دوم را نام واحدیت که ذات یا آن اعتبارات کیانی منصف است همه صفات اخصی و دوم
 آید بی خالق موقوف است اظهر و مخلوق در خارج چنانچه خالق و ذراقی این را شرطی می نامند و دیگر محتاج
 نه چنانچه سیمع و علم و غیر آن از اجماع صفات پس آنچه محتاج نیست به کمال ذاتی و دعائی مطلق تعلوق
 و اندو این مرتبه را تقدم ذاتی بر اسماء دیگر است و آنچه محتاج است به کمال جلا و کمال استجلا تعلوق دارند
جلا آنرا گویند که در میان تعینات ظاهر شد و **کمال** آنرا گویند که درین مراتب حق تعینات
 خود را مشاهده کند و **قیسه** واحدیت منقسم به دو قسم شد یکی صفات اخصی دیگر اعتبارات کیانی و تعینات
 واحدیت هر دو را شامل صفات اخصی آنرا گویند که در صفت وجودی و فعلی صفت ذاتی ایسان باشد و
 عبارات کیانی آنرا گویند که صفت لازمی ایسان الفعالی امکان باشد و الفعالی آن قبول کرده است
و قیسه لفظ المد و حق دو جا اطلاق گشت یکی در مرتبه تعین که وجود مطلق است بی ملاحظه مفهوم دوم
 در مرتبه الوهیت و آن عبارتست از ظهور همه صفات الهی جمالی و ظاهری چه و که در حجب مطلق جامع است

اینجا گویند و رب انجا گویند که صفات الهی تفصیل یابند و قیقه اعتبارات کیانی تحقیقات الهی مرتب بر بوی
 از انرا عیان ثابت گویند و علام علم انرا نیز گویند پس درین مردود مرتبه یعنی صفات و اعتبارات کیانی یک
 حقیقت جامع است و آن جو مطلق است یا خلاصت نهج حقیقت السانیست که عدم عبارت از ^{ست}
 نایب انرا نبی ظهور الهی بود اکنون مرتب خلقی ظهوری بیان خواهد شد و قیقه اول تعین با اعتبارات خلقت
 با اعتبار ظهور نور محمدی است نام او روح عظیم و عقل الحقل است او بنزه تقد است و این سبع عوالم
 مختلفه بر تبه قدصاف و کدر تا مرتبه قطاره و انرا عالم ارواح نامند و فرشته که در صفت عالم ارواح است
 او ارواح القدس گویند و از خبر جبرئیل این است و او بالاء مرتبه ارواح برجه بند که در عالم غیب شمرده اند
 اتمی دوران کامل آمده است و در آنجلی الحیالی نومان و جلی جنالی بد و نوع است نوع علی صورت
 المعقود نوع علی صورت الحسوسات کیفوع بر صورت معتقد است و نوع دیگر بر صورت محسوس اتمی **فایده**
 قوت نمیدانست که از ان قوه نتیج عکس صور علی حاصل نماید و قلب را تعلیم کند و قوت نتیج برزخ است
 در میان روح و دل پس انهم لطیف است و کشف اگر بجانب لطافت گراید که طرف او روح است غیض
 پذیرگشته و ترتیب یافته خود را ظهور را رویا مستر سازد و حیرت است فی الحقیقت جوش امهات صفات است
 که درین عالم بین نام زوده است و این خیال در صورت میدارد منضلد و منفصله و جلوه این سرد و مانند
 روغن فنیله است و نظار بنظر بسته یک شمع است و نمی بیند و نمیداند که جو شمع بر فنیله است و
 فنیله را در روغن است و در میان روغن و شمع فنیله برزخ است فی آنی با اولت تو کاشمی باشد که جوش
 و خروش دریا هم کیفیات خود را در خود پوشیده نماید و غلبه جوشش خروش است نام زد میگردد
 و همه کیای کیفیات خود را در خود پوشیده بغافلیت خود مشهور میشوند که خود دریا است جوش میسازد و کاش
 باشد جوش خروش را ظاهر کرده و ات خود را در امواج و حباب متحرکه بقالب بگیر آمده نام خود پوشیده
 میدارد اگر چه رو عبرت نرسازند همون دریاست غیر نیت یا **بش** سو که سوی غیر عبارت از ما
 سوی اند میسازد و حقیقت است تمثیلش بشو ندان الغریز که آب از خود در خود دلوله و جوش میکند موج
 و حباب میزند و آن حباب موج سوی و غیر اند زیرا که سائر منتهی آب آمده اند و مستی مطلق در بیان

جمالی جمال برین است و آن حتی مقامات بر یک صفات را علمی و خزان کیفیت خود است و هر یک
 صفات را مع مقامات حتی خود و خود سائر بود بلا حفظ کیفیت آنها بنظر رایج است و جلوه در خود است
 آنها بر کار رسانید که جوش فروش بختی خود را غلط میدهد که سمار استی نیست و صلیت نمیدارند باز بشود
 اینست که از نام است و اهل نام را میگویند و نیز یاد را می نامند و اگر معنی اول را برقرار دارند نام همه اسماء و صفات
 هستند و اگر معنی دیگر را بگیرند فایده دیگر بدست می آید و آن این است و لطف اهل اثر و موثر است و ماده
 او یعنی تاثیر آمده است تا آنکه از صورت منعقد و محسوس جلوه نکند تا طرا را همچو نمط تا مل زود آید و اگر خیال
 فاسد یا بزرگش تغیر و فکر کند از آن خیال حکم قطعی سازد و نمیشود و از نتیجه بصره و رنگ و بلکه از قطعی
 و یا فحش تام ز خود باشد عیا و ابله این علم چنین نیست که عقل اقلان قیاس قلیسان در آن دخل سازد
 و تا طوره مقصود بدست آرد و صلیت ز اهل این علم در دفتر بودی که کهنه لایان همه عارف شدی و
 متابعت پاک انسان این علم و تعلیم راه روان صد قمت سیم ضرورتها که احتمال عقده های لایحل حقیق و بیگیت
 حقایق نیسان تحقیق بدون دستگی آن نکتهای تمثیلات کشود و کشف یقینی و حصول ذوقایق و معانی
 حاصل نگیرد و باز بشود که ماده اصحات صفات مانند لطف با در برین در میان اسماء افعالی و افعالی آید
 و بر جلوه هر دو نشاست چنانچه بیان ثابت برین است میان موعولیه و اعیان تا چینه پس امهات عبارت
 از ان لسان کامل است و ظهور اسماء افعالی افعالی بذات اوست و جلوه اسماء الهی و کیانی بدست
 مانند نماز و قست که مصلی تکبیر تحریر گوید و در فاصله موصوف و صفت کنجای غیر و غیرت نمی آید و منقطع
 الاشارات میگردد و دستنی خود دستنی دیگر را نمیداند چرا که تکبیر تحریر است پس اهل معنی امام است و بیشتر
 و بی نقتدی مسبوق و لائق است و دو تم و مسبوق لائق خارج از پیش روی و نمیشوند و نماز منقسم
 بدو قسم است اجزیه و سیرینه مثل اعیان بقدر خارجیه و بر همه لوازمات شامل است و بعضی و فعلی و بعضی
 خارج و آن اسباب که دخل اند تقدیم تا خیر و در آن روز و به لوازم می آید و نماز باقیست و اگر خارجی اند
 از آن تقرب بخیر و وصل نماز دخل نیست نماز نیست گروه خود نماز نشسته حضرت رسالت پناه
 صلی علیه و آله وسلم فرمود صلوة الالباب الوضو یعنی تمامیت نماز بر وضو است و نماز نمیشود و هر وضو بخیر

نتیجه کلام نیست که نماز بجای خویش ثابت است و صفت نماز بیاعت عدم وضو یافته تمیث شود هم فرموده اصلوه الا
 بحضور قلب اگر کسی را حضورین نیست از صفت نماز برست و نماز را چه فساد باز شنود که هر محالات و لوازمات
 خواهد یعنی باشد خواه تاجی هر شنبات آن نماز و ذات طرفت او بر همه ثابت است آنکه حقیقت آن کلی انتمضمی
 و بر لوازمات آن در تکی پدائسازی ناقص متنی ندانی که وجود بر یکی پیش نیست تفصیل آن لوازمات ضمنی و خارجی
 را از نجای قیاس کن صاحب بروج میفرماید بدان آگاه باش که سخن در امور کلی بود که حکم دی با جزوی چونست آس همیشه
 حکم کلی آنست که در امر جزئی آن کلی را تمام یابند چنانچه انسانیت که امر کلی است آن همانست در هر فرد انسان تمام
 یابند پس نشان جزئی است اگر جمولیت یابند هر فرد را حیوان گویند اگر وجود با امر کلی منضم کرد و همه حکم صادق
 آید پس کلی انسان است و انسان جزئی محض است که تمام کلی را در جزئی نوعی انسانی یافته میشود انسانی حکم جز
 و کل دیگر است که کل در خود کست چنانچه فوج کلی است پس در فرد فوج را یابند پس کلی جم عقلیت مبادا
 حق را جزو کل کلی و جزئی کوی از نیکه کل و کلی بر دو عقلی اند و مستی ذات بر همه موجودات کست در خارج
 و هم باطن است و ذات را که کلی تبیه کردیم از آن جهت که بر جانش کلی یافته میشود هم در عقل است و هم در خارج
 است نه آنکه عین ذات است پس نکره را کلی مطلق نتوان گفت جزئی متقیه چون گفته آمد کلی آسما حقیقا
 حق اند و در مرتبه انسان همان صفات جزئی عین متقیه اند اکنون چند سخن در جزو کل بشناو عیان شدیم را
 همچو شیکه سه در سه خانه نکره بر خانه اعداد مختلفه کرن که امهات اعداد همه اند و باقی تکرار آن چنانچه از
 نصف آورد به بازوی نخه و یابند باز عدد یک را دو بار مکرر بنویسند باز ده نام نهند چون عدد و یک و یون
 نیست و یک خوانند و اگر همان عدد را اهدیم و ناخبر کنند دوازده گویند همچنین باقی با نهایت همین اند که امهات
 عدد اند پس این را نه در خانه بنویس خانه قلب که در میانست عدد پنج در بنویس از گوشه اول عدد در
 در خانه عدد و حرف بسط روح جا و بنویس با این نوع دوز و چهار دسه و شیکه شش و هفت و عدد

۹	۹	۲
۳	۵	۴
۸	۱	۶

بخ را در خانه میان بنویس چنانچه او این است که در ضلع و قطر اگر شمار کنند پانزده
 آیند و اعداد این شکل اولی چنانچه صورت
 آدم نیز این شکل مساوی آید نوع این شکل مجمل و پنج اند چنانچه حکم شرع آنست که یک حصه

صورت را برینند و در حصر دیگر غدا که مثل خط الانشین همچنان خواهد از جنب آدم پیدا آنرا یکصد یا تیره و او اند
 که در حرف حوا یا تیره که میشود این نیز اصحات اعداد که اند اعداد مختلف بی مکرر بی شمار پیدا می یابد چنانچه
 حق ذکر آن نیست و در صورت انرا اولاد آدم گویند و این عدد در آن نه خانه که شکل آدم است چنانچه مختلف اند
 همچنان وجود بر انرا آدم نشان آن جزاء مختلف نماید و این همه جزاء اعداد او را یک کرده فرض کن که کل
 است و آن موجود نیست و جز که افراد موجود اند و هر کرده که است قابل تجزیت چون کرده چهار را که اگر
 نیم کند و چیز خواهد شد و اگر دور اینم کند یک شود و چون یک فرایم کنند و در جزئ شوند و یک هرگز نشکند
 فام بفس است اعتباری نیست و یک حقیقت است اگر انرا دو بار یک یک گویند و خواهد شد همچنان یک
 و یک سه بار که گویند سه خواهند شد پس چون سه چهار جمع آید یک کرده شود چنانچه پنج از تکرار یک کنند
 یک پنج گویند و اگر دو بار تکرار یک کنند یک بیشر نشان خود را علیه بصورت مختلف نماید ازین که یکی ماند دوم
 نیست و دوم ماند سیوم نیست هر یک مثل بود هر یک در شمار ثانی ذکر و در واحی دیگر چنانچه در گنبد مستقل
 شخص شنید و خود را بر چایند زیر و زیر است و چپ پیش و پس در جایا بند پس همه یکس کل اند مانند
 گروه و سبک بر نماند و پس آن یک شخص است تمام جزو کل نماید و اینم بر اشیائش آورده شد و در حق همان
 تعالی از جزو کل پاکست سخن ما در آنست که یک موجود موجود است چنانچه آب در امواج و حباب کف و نمک و
 مر و بر طبیعت اعداد کون اکثر صورت نمایش است و فاکل اینجلی کل شان پس در باب که هر چند
 نوز وجود باعتبار اختلاف قابلیات رنگه دیگر و نام دیگر و حکم دیگر یافت اما وحدت آنرا قاضی نیست تا چنانچه
 یکجا کالبدی عالی باشند و در آن زیدیا نقره بر سازند پس آن زر و نقره مثال خالی خود را نماید یا یک تخته را
 خالی سازند بصورت آدمی و بوقت استوارت اتملی بگیرند آفتاب بر فایه آدمی و در لغش آدمی بر زمین ظهور یابد و
 با وجود که شعاع آفتاب لایح کجا کان هست که لغش آدمی نمود آن خود بحال خود است که آدمی گشته و در خود
 تغییری تا تبدیل یافته پس در اینجا حکم عدم را برونه که وجود را یعنی مانند عدم وجود را نماید پس صورت علمی اعیان تا بنده اند
 و وجود با عین آن تصور خود را نماید و اعیان تا به شمره وجود نیافته اند لکن ممکن ز رنگ نامی عدم ناکشیده خست
 در جهت جلوه گاه عیانان نهاده کام نه و در حتم کاین نهفته است و نگاه چو نیست که بر وجه صورت آمده مشهور و خاص عام

چنانچه برکات غیر متبرکه هر یک مستنده و شش حروف کبارگی منقش گردند آرد ترتیب سطر اول را اول خوانند
 و حروف آخر آنرا سخنان مرکب بگفته شده و ایشان مقدم و تاخیر و آید که سطر اول و اول لفظ المد روحی
 و حروف آخر جسم از آنکه چون قی سبحانه تعالی مرکب کرد پس اول آن مر را که قبول کرد روح بود و چون است
 و بر یکم قرآن شد پس قالوا بل اقرار روح است چنانچه اول عده که رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که آنرا سوال
 پس اول قول کرده حضرت و میگوید روحی المد عنها پس عورت در قبول کردن حکم شوهر بدان مانند که چون روح
 و ایمان ثابت که در زیر حکم معلومیت ذات است طلیت چیست زنی ایمان جمله ممکنات که منفصل است از
 و صفات که بر تقدیر قبول کردن مرکب طلیت چیست مرد و اسما و خلاق و در دو یک شتند قابل جن بر اطوار
 جسمها المد که کرده اند که اسم ذات که ثابت بافت و نامده که بر وجه و کام واقع شوند چون نامسر
 باعتبار نظرات را منظور کرده اند و علی بن القیاس همه اسم ذات را بسیط یافته اند و با دریافتن ذات را که چون
 و چگونه است مخلوق علی صورت یافت و روح نهیست خلق آدم علی صورت فرموده در آینه ممکنات خود را دید هر
 طرف خود را نشستی **فایده** الیزیدیه کوری خود را از دیدن عیار پاک نموده و جوهر مالک حقیقی را بدین که خود
 تصور مصور است و قابلیت و مغزولیت این و لباس است گاه با نظر و گاه با منظر جلوه کرده مشهور
 باین و آن میگردد و در میان هر دو لطافت و نراست نهاده گاه با مد و حاکم و گاه با موز و محکوم نمودار میشود
 و در اعجابیت و محبوبیت و ساجد و سجدیت می بخرد و در این مظاهر و مجلیات و تخنیات و تشخیصات ظهور
 میسازد و نمیدانی که همه اینها تلویحی ضیا یک شمس است چنانچه کمال خاک و آب را مخلوط ساخته بنام کوزه
 و بهال و آنچه و نوانی انبویه بخار و بین کانا در وسط تجری می اندازد و نمیدانند که این ضیای کمال است
 فقط علی بن اوان اعتبارات ذاتی تفصیل و ادراک اتحادی انفرادی بین لذات و الاعتبارات متقطع بود و توان
 ماده تفصیلی خود بود و صورت تفصیل جلوه آرای خود ظاهر نموده از نام آنکه صفات نام زد شده و این یکی حقیقت
 اصل ماده و اطمینان کیانی اند و سر و طی و سینی و تقابلی در خود بسته تفصیل آن از کلام صاحب بحر موج
 خوبی بر کرده و بسباب مقابل خود و صفیات آنها قابل قیاس است و خالق اگر کمترین وجه ارشاد فرمود
 فاعبر و یا ولی البصار و این چهرت عبارت از پیش نهادش است و آن دو جوهر اند که در ممکنات از نام

و آتش پیش مشهور اند فی الحقیقت همچون علمت که در آن کلیات و جزئیات میسازد این را در اصطلاح این طائفه عالیه
 لطیفه از لایه کبریا یافته می نامند و آن هویا اسما و اعداد است و در فخرین و شخص شای از نامهای مختلف مشهور میگردد
 و گاه با ترتیبی آید از ابرو گویند و گاه بمرتبت میشوند و از ما در لقب میسازد و گاه بقاعلیت می آید از قابل شجره
 میسازد و گاه بصورت منقلب میشود از متحول مظلوم مشهور میگردد و ذات اندیشه عبارت از آتش است باقیست
 و این گروه بیاحت تعلیم صفاتی نظیر قاعلیت آن نهاد و کلی حسب مراتب و درجات و تعلیمات و شخصیات گفتگوی بسیار
 و هر یک را بعد از او می بینند و از حد آتش در گذرند و این سلسله را تجد و امثال می نامند و خلاصه این سلسله را بدین صورت
 می سازند و تفصیل این سلسله بطوری بیان می نمایند **مسئله تجد و امثال** اولاً اسما و مقابله را قیاس کن که
 با خودی متصل و متمم و مقوم و مقار و تابع و قهار و مختار و مستار و معطی و اینهمه اسما و اعداد و مظاهر است فی حد ذات
 خود یکدیگر را از چنانچه خودی مظهر حقیقت خود را می طلبد و متصل مظهر خود را می نامد و این است خواهش میسازد و جایگز
 باید است متصل را غلظت و متمم و مقوم مظهر خود را در خود کشد تا آن کار نکند و مقوم مظهر خود بیاحت خود طلب
 میسازد و مختار را تسلط میشود و تابع و اوله خود سازد مختار لطف او نکند و مختار بر مظهرات خود قایل المعترف
 است و قهار را غلبه میکند و مستار می خود بر مظاهرات ظاهر نماید و اینجا جلوه دیگر اسم میشود و معطی عطای خود بر
 مظهرات دیگر را کند و مثل کل را تمییز و و خالق توانان مظهرات خود است و قایل لطف قرار پذیرد و عالم را
 بیکدم معلوم او از مات باور میکند و بیکدم مویکینیات بوجودی آورده استحال رتق و تحقق اسما و اعداد بر مظهرات
 چنانست که تفرقه اتصال و افتراق ناظرین را معلوم نمیشود و این سبب خود مالک حقیقی از آن خبر میدهد قال الله
 تعالی یا هم فی لیس من خلق جدید یعنی شما در پیدایش جدید پیشک فتاده اند و فی الحقیقت همان معنا است
 فخبیر که از خدای چنانچه میسوی اختیار نموده در دهر اول فتاده اند و تم جای دیگر از ملامت سرعت آن آگاهی
 میدهد قال الله تعالی و ترا بحال کسبها جا بده می بر و انتخاب می بیند که هم را او کان میسازد که
 مستقیم بر جای خود اند و این چنین نیست آنها را عدم بوجودی آید و باز وجود میروند و این آمدن رفتن را
 و مستقیم بر جای خود اند می بینند می دانند نیست و هست و هست و نیست برابر اند و اینجا معلوم
 میشوند و حال این رحمت مانند جلال آتش است بنظر ظاهر می صرف نملد آتش است می دانند چنین نیست

سلسله تجد و امثال

بباعت سرعت ترا معلوم میشود و کیفیت و گریز یک بجای یک می آید و میرود پاره شش و بر خجاری زفته خور بر آب
 کن که آب یکی بجای یکی می آید بر حسب عمل نمود میرود و می آید همچنان اندک آب بگویند است درستی احد شدن او
 هیچگونه نقصان نمی دارد و در انحراف خود باز نمی ماند و می عارضی را در وسط قیام قرار نمی باشد و حال هر یک گنا
 خواه خارجی خواه ذمی باشد نیز همین حکم است پاره شش و بدان عزیز که کالبدی خاصه تو واحد است حال آنکه
 هر کس با زاهدان است و وجود هذین در واحدیت وجود با سکل بر این هذین یافته میشود و علما طب وجود
 اخذ و ارمه لوازمات ضد اثرات و اثرات ان قیاس می سازند و تشریح آن از کتباتی ایشان معلوم خواهد شد
 پس در آن کالبد مالک حقیقی جلوت صناعت می حیوانی را آفریده است و آن نفیس بد و حرکت موجود است
 یکی با هم رود و دیگری فردی آید و هر دو حرکت را یکدیگر میگویند پس این هر دو حرکت بیک لباس است از معلوم میشوند
 که یکا از خواه لوازمات لطافت آید و خواه بختانفت بیاعت سرعت آنها دو حرکت مقدارند و تا ظرین غوری را نیز
 پس این دو حرکت مدلول بر اساسا هذین از این یکی و دیگری نیست و ظهور هر دو یکدیگر توام اند و تسکین طمانیت
 این سله منخرن فرمایش شیخ کامل است پاره شش که مسئله اندر راجح انسداد است که تقصیف
 صد حقیقت و ماهیت هم دست شه و وصف کیانی بوصف الهی به عدم کشته است بسبب شکل واحد بر طریقه آید و بوس
 اثبتت مرفوع گردد و لفظ غیر و سوا بی تکلیف حک شود مثلاً ای مرتع کمرش او احدیت اند و فصل خود با سهار
 نام زد کشته اند فاعده است و لفظ در یک جنس آید و بسبب بگردانم نموده ملاحظه گفتند یک لفظ قطع
 میشود و چنانچه اند در اصل ال ال بود و لام در یک لفظ آمد نزدیک را بد دیگر منضم کنند اند دیگر و د
 و رب در اصل رب بود و وزن فعل یکی را بد دیگر منضم نمایند رب میشود و ظهور جلال و جمالی را بر همین
 قما سس کرده اند راجح اسماء متقابل را خور کن وقتیکه باران می بارود و یا شسته او بارش جباب
 شور و فلان بمنزل سلاسل می بر آید بخوبی ملاحظه آورده ملذذ بفر کمال آزار کجایی آیند و کجاخته
 میشود نیز وجود آب دیگر می یافته نمیکرد و تقابلت ماهیت ایشان ظاهر میشود و سخاوت و
 انعام متساویست و آن جوش را یک کتفه و لطف قرار نیست و بر قرار است آنها یافته نمیشود و هم
 واحد نمودارند و اندر راجح الجوف فی الكل و کل فی الجوف ثابت است و همین ثابت بر همه مع حلوات

مسئله اندر راجح

خارجی بر غیبت دلالت میدارند و افاده طالب این راه را میدارند باز ششوی حیات و علم و اراده و قدرت
شبح و بصر و کلام و این سیخ بختسپین و تشخص نمی علی در میدارند بخور بنگری واحد اند تو کولو و این اسما
کیانی مدلول بر هاء و صفات اعلی ند و اثر فعالیت و فعالیت میدارند و تمیز و تفریق از باس یافته میگردد
و غیر و سوا می بسیاری ند و اعتبار مجازی را از نظر مجازی بشود تبه بینی و حقیقت اندر لاجرم یقین همین
الیقین ند و اندراج و اندراج از روی لغت تخیل المعنی و مختلف اللفظ لند و فی الاصطلاح وجود را
و محسبات یکی ند و قیاس میگردند و محسبات تفریق را مانند صریحان در او را که این حجاب تمویذ شوی معلوم
گرد و کلماتی مزید فیه اند و در آینه ذهن بود اگر و در کثرت اعتبار می میدارند و سخن تمیز که برای وضع و هم
اندر ذات مذکوره مقدره مقدر هستند از او در طریقه اخصا ص بکار بری و او را که سازی که تمیز تکلم و تکلم معظم
یکه هست و پندار و وی این آفت را بر تو آشکار کرده است و فی الحقیقه این مرتبه را انبجای می نامند انحراف
مانند تارسته تار است که او از تار و تار از او انبجای نیست و هم مضرب است اگر چه است که با مشکل مختلف
نامی علی در یافته است باز ششمو کسا مکان این سلوک و راه روان پیدای لاجوت نکته و قیاس و تحقیق چنین
بیان نموده اند چنانچه بران الدین را از اعلی رحمة الله علیه در شرح است با لند از قول شیخ حمید الدین ناکوری
رحمة الله علیه بقول است که هیات هیات از انگاه که از تافته تار یکس این روشنی پدید آمد آنچه تا بود بود در دید آمد
طبیعت ره پدید آمد چو آدم شد پدید زد و کلید مرد و عالم شد پدید و استیجی انمن عبودیت و ربوبیت استخوان
و استخوان صفت ذاتی اند و درین مغمما در ظهور آمد و این مرد و بعد از در وجود انسان وجود است چنانچه لفظ
عمقل و تمثالی این برود است چنانچه او و میم از یکجا بر آمدند اما اگر نظر میم داری و او موجود میشود و اگر نظر بر او
سکاری میم از میان میزد پس حضوری و او در غایب میم و غایبی و او در حضور میم یعنی در حضوری با غایبی است
و او در غایبی حضوری است و مراد از میم می است و مراد از او و او می است پس از این دو صفت بر هر چه
نظر داری تو جهانی پس باید که در حال نظر بر او باید داشت و میم فانی صفت باشد طبیعت چنان
در رسم او رسم نهان است که میگرد و الف و رسم نهان اگر عین یعنی عین است و اگر غیر یعنی غیر است
بلکه عین این است یعنی است بر حال جویت مثل حال است تا و حسش را میم بر حال کند پس عبودیت و

و ربوبیت این وصف ذاتی اندر وقتیکه بر حضرت مسالمت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم بعینه ربوبیت
 غالب آمدی و صفت عبودیت در سبتی ای آن محو گشتی و در آن ساعت هر چه فرمودی کلام الله شدی چون
 بصفت عبودیت باز آمدی در آن وقت هر چه بر زبان مبارک صادر شدی آن خیریت گشتی و مراد از جبریل نیست
 که در میان این دو تجزیه خطر هست که در صفت عبودیت آگاهی نمند از حال ربوبیت است و در ور علیه
 صفت ربوبیت بجناب او نیست زیرا که طاعت چون در آید وصال را حاصل کند که بشود گفتگوی دلالت
 بلکه درین دایره دوحده لا شریک له و لا اله الا الله چکار گشت طاعت و عشق پیام نور تجرد نه خود بود که او همیشه
 ریاضی یا من بداحمالک فی کل ابدا نه با و نزار جان مقدس تر از فرای عشق است و پس که در دو جهان
 جلوه میکند که گاه از لباس شاه و گاه از کسوت که راه انتهی قایده الیغیر از باب پرتیز درین تحقیقات
 نکتهها و دقیق حسب است راک خود میان فرموده اند این چه جان قوت میان کردن نمی دارد و برده مستحق
 بر رخ آینه دل فرود گشتت بر دستانه نبش و ناخوره مقصود در آن آینه جلوه ناظر نخواهد رسید و افشای
 سحلی این اسرار اگر چنانکه درست نیست مگر مالک حقیقی جلالت الاله ارشاد نموده است و اما بجمعه ترکیب
 محبت بجزت فیضد رحمت پرتیز بریت خود هر سیکه شنیده بودمانند صدف پرورش در خودی سازد
 فی تحقیقت آن لغت ایزدی است و ایراد آن بجهن کردن که تعلیم حقیقی است واجب و فرض است
 از دست ران کردن که کلمه ای بدتر که ساختن میگردد و در ظاهر نفس خود نیستی دارد و آن نسبت مشهور میشود نسبت
 ارتباط که میان دوشی است و وقوع آن نسبت بدون خلیجان در میان آن واقع میگردد و مثلاً زید قائم و قیام
 نسبت ارتباط است و ثابت است مرزید را و اگر نفعی سازی خلاف در قیام ظاهر میگردد و دیگر آنکه اجزاء
 حروف و جزوید هر یک از اسمی مفرزاند و مجموع حروف را زید میگویند اگر حرف در زید است گوی نمیشود و حال
 مفرود دیگر است و در کتب دیگر حکم نسبت مطالعه از جای خویش بخبر و جنبانجی فی و علی حرفی اند از حروف و فی حد
 ذات معنی میدارند که نسبت یک صحیح است که فحاطب شود و نمیدارند و بدون هم ضمیر بگرد و معنی حاصل المقصود بجلوه نمی آید
 خواه قسم باشد و یا مرکب بود و لالت بر ظاهر وجود میسازند ازین معنی است بعضی محبت تحقیقی میگویند و کثرت
 نسبتی نمی آید و بعضی محبت تحقیقی و کثرت تحقیقی نمی آید و در اصطلاح علمای تحقیق این مرتبه را زود الهی میگویند و

از او و تعقلی نام زد میسازند مگر فردیت زید سیاحت کثرت علی را نمی شود و معنی مفرد ثابت است چنانچه عبارت
 شرح جام جهان نمان تقوی علی تحقیق است علم این طایفه وجود را در مرتبه ثانی صورتی احدیه است و وحدتی
 است تحقیقی از مراتب احدیت در وی یعنی وجود ظاهر در مرتبه ثانی بمسبب قوس از وائره ثانی است که آنرا قوس
 و جوب خوانند صورتی احدیه بحسب است چه که صورتی در صطلح قوم بر چیزی اطلاق میکنند که محل ظهور امری
 باشد که آن امری ذاتی معنی باشد و با انصورت ظاهر شود برین حکم ظاهر موجود صورتی احدیه باشد چنانچه سما
 و صفات حق است از جهت آنکه ایشان مظالم و محالی ذات حق اند که ذات مطلق نقیضه ایشان ظاهر میشود
 با معنی عیان ثابته صورتی اسما و اطحی نه و اعیان خارجی صورتی اعیان ثابته اند علی نه القیاس به امری
 که یعنی ظاهر شود آن شیء صورتی آن امر باشد پوشیده نیست ظاهر وجود را در مرتبه ثانی دو نسبت است یکی صورت
 تحقیقی دوم کثرت لنبی حدیث تحقیقی باعتبار احدیه بحسب است و کثرت لنبی از جهت اسما و صفات باعتبار
 مفهوم منکره و اند و بنظر احدیه یک حقیقه اند پس کثرت ایشان لنبی باشد نه حقیقی پوشیده نیست اعیان ثابته
 اگرچه در مرتبه علم صورتی متنوع دارند ولیکن ایشانرا در آن مرتبه محکما متحد نیست بلکه محل ایشان امری
 واحد است آنعلم حضرت باری تعالی است نیست علم واحد معلوم نیز واحد باشد چه معلوم من حیث المعلوم احد است
 در ذات عالم چنانچه وحدت نوعی من حیث النوع واحد است اگرچه در خارج افراد او متحد است همچنان اعیان
 ثابته در مرتبه علم حق متحد اند متعلق علم اما من حیث النفس المعلوم متحد است منقسم منقسم و حضرت معلم را بحر امکان
 از ان نامست که از امواج جوهس اجناس او را انواع و اشخاص ممکنات و اینا امواج است و صورتی امواج را بحر
 ماهه حاوش میگردد از علم باصل خارج می آید قون کفایت از غیبه است پوشیده نیست برینده که ذات
 و کثرت اسما و صفات و افعال خود را ظهور کند هر رفت او زایل نگردد اما ذات مع الصفات نمانند فهم من

فهم اشقی و در انسان کامل

آمده است و علم ان لوجود ذوالعدم متقابلان و ذلک لالوئیه
 محیطهما لان الالوئیه تنجح الضمیر بن القديم والحیث والشیء و الخلق والوجود و العدم فیظهر فیها الواجب
 مستغنیاً بظهوره واجباً و یظهر فیها المستغنی واجباً بظهوره فیما مستغنیاً و یظهر الحق فیها بصورتی مخلوق مثل
 نور ایت ربی فی صورتی شاب امر و یظهر الخلق بصورتی مخلوق مثل نور خلق آدم علی صورتی علی نه النفس

فانها تعطی کل شیء مما سئلته من تدریجها لیس حقیقا انهمی بآن ای مخاطب بود و عدم متقابلان اند و این
الوهریت محیطی وجود و عدم است و تحقیق آنکه الوهریت با صفتین است از قدیم و حادث و حق و باطل و وجود
و عدم پس نظر میشود واجب الوهریت بطوریکه از ظهور الوهریت مستحل است نه ظهور او در الوهریت بحال است
وظایف وجودی در آن ظهور بصورت خلق چنانچه این قول است دیدم پروردگار خود را بصورت جوان مرد و ظاهر
میشود خلق بصورت حق نیز این فقره بطبیعید که آدم را بصورت خود برد و این ضد پس تحقیق که آن وجود عطا میکند
تا می بینی را از آنچه کمال میشود حقیقت آن از حقایق انحصاری **فایده** الغیر نیز شده است تا که بنده ای
خود را وجود و عدم بحرین اندوختی مطلقه ساری مطابق محمولات خود جلوه نماید و علمای متکلمین کلام الله تعالی معلوم است
را تا به علم میدانند و نظیر این کیفیات تقریبی و فیکه محمولات تابع علم شوند بر تابع پرچم است که مستحق
عنائی عذاب باشد و آید و در اینجا ظلم صریح واقع میشود و او تعالی شانه از ظلم کردن بمرتبه و این مسئله خود زعفران
اینجا می اغماض تر کردن بهتر معلوم میشود و در باب کشف منظر اند که علم تابع محمولات است و ملاحظه نمیکند که
مسطحی از آن صورت است که خالی از امانیت خود شود و غیر ممکن است محطی است که طالب لطافت را لطافت
میدهد و کثافت را شجافت نمران میسازد و چنانچه از زهر است منظر کبریا بی پروای نمی نماید چنانچه
آتش فی نفس حاسته و آن آتشیا که خوابان حرارت اند و اعطای حرارت میکند و آب بار دست موافق خواش
مطعشان خود بروی و نسکینی میرساند نتیجه الکلام ایسکه آتش را برودت و برودت را آتش نمی هر دو اگر
یعنین بود خلاف ماهیت حقایق میگردد و اگر تجویز علم عالم خلاف سائل و مسؤل واقع شود در اینجا بسیار
نقصانات ظاهر خواهد شد و فی الحقیقت در اینجا نقصانات را دخل نیست و در لفظ شیرین و عذوبت
معنی واحد است و قند و نیش که در مگوز و خرما علیها اند که ماده سرکیه موافق احتمال خود در زهر است شیرینی نمایند
معطی عطا خود مطابق در زهر است آنها میدهند تا که حجت آنها بر خود واقع نگردد و الغیر مستطی فی نفس الامر
واقع حجت حجت دیگر نیست و عطای علم حقائق و کشف ارباب و فائق بدین منط است و لوازیات
تجلیات و الوارات مراتبات و درجات بهمین عنوانست و حال اهما اصداد به اینصورت است
دیگر است و حی و ممیت این و اسم اند و زهر و با یکدیگر عذیبند معطی و نعم دیگر است و متصل و قهار دیگر حقایق

و لو انات آن دیگر هست و این بخت و رای عقل و ادراک هست و از کشف کشتو این هم باید در حق فیاض مشوار هست
 و قال صلی الله علیه و آله و سلم انما عرفکم بالله و انشکم خوفاً منه حالاً که دستگی من بجانب پروردگار بسیار هست و
 بسیار سخت تر از خوف است از وی و خوف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بکدام چیز است پس نباشد خوف حق
 صلی الله علیه و آله و سلم از رب نباشد از جن جز این نیست خوف از الله تعالی است و معنی یا بکم در کدام صورت ظاهر
 میشود و از آن در تجلی الطبی ظاهر نمی شود و اگر مقتضای حکمت او و حضرت مولانا عبد الرحمن جلی قدس الله سره است
 در نقد التصویف مرتبه ثانی مرتبه ارواح است و این مرتبه ظهور حقایق کوبینه مجروره سیطه است در نفس خود را
 چنانچه ارواح درین مرتبه بدرک اعیان خودند و تمیز حقایق خود از حق صاحب بحر مواج خوبی تشییح خوب بیان
 می نمایند بدانکه از ظاهر شدن حق در وحدت نه زیادت است و نه نقصان چنانچه شخص کردا کرد
 خود اینها مختلف داشتند و در مرتبه موافق آئینه صورت مختلف بیند و در یکا نمی می نقصان
 آید و نه زیادتی قرار اگر یک عکس را کسی بگوید که این شخص است عین خطا و کفر است همچنین در دل مبار
 بلکه این همه عکسها و نیز شخص از عکس است و با عکس حیت وجود است ازینکه قاعده چنانست که نظر
 سومی نیز رود و از صفای می ایجا قرار دیگر و با اعتبار این آئینه شکل تفاوت بینماید پس در عکس مستی
 از وجود شخص مبنده است پس این حیت وجود است نه علمی که وجود شخص بصورت عکس نمود و عکس یکسان
 متفید و نیست و ایشان را ذات گفتن کلمات کفر است و این بدانند که چهار تانیمان براسه دیدن
 فیل فیلند بدست یکی فلان فیل آمد و تصور کرد که فیل مانند یک کز چوب است و بدست یکی دم آمد و تصور
 کرد که فیل نندیزه است و بدست یکی گوش آمد و خیال کرد که فیل ننداید کس کلان دست یکی سنگش آمد
 و دم نمود که فیل نندم کلان است و بدست یکی پا آمد و قیاس کرد که فیل نندستون است چون این
 حقیقت را هیچ کجا جمع شدند و منقولات بر یکی اختلاف افتاد یکی صاحب خط را آنجا حاضر بود و گفت که ای
 بی بصیران فیل چنین قیاس کنید بر یکدیگر از شما از یک نشان فیل کلان کردن فیل عظیم است مبنده
 ازین مثال فیل نند و هر چه بقا و کنی که امتقادات ایشان آنست که جمله عالم حقیقت و هر یک از آن افرادش
 سنده او چنانچه مجموع همه قوای ظاهری باطنی را فیل گویند این قول بد بهرسان است چنین گمان بهر

و عالی علی همراه وحدت و عالی باطن آن استحال چون ذات سالک با الفعل مطلق گردید و هر چه در وی از رومی فیض
 و قوت منبج و منبج بود و بر تبه بسط و فعل رسید چندانکه شکر تمام شد و تمام کن فیکون که بالای آن سلوک مقصود میباشد
 حاصل گشت و عالی او را در همین مقام می باشد و این مرتبه را مقام قرب تمام کن فیکون عالی روح قدسی قریب و فرایض
 و آخرتیه دو واحد الوجود و امثال آن می نامند و علامت و ممول باین مقام آنست که معنی این مقام آنست که معنی این مقام
 هر چه گویا توان گفت و هر چه کند تو اندر دور چه شود توان شد **طبیعت** مقام قرب منزل بی نشان است چه خزان اول
 مکان دیگر جهان است به عنوان حق رسد آنجا چون آنگاه شود بر هر کسی آیشای مالک چه زیرا که درین هنگام عبد بجهت حق
 رسیده و عبد آنرا و کاتبه گشته چنانکه حق سجاد بعد منزل معنوی بمرتبه رسیده و عید که نامشده اما گاهی فی حقیقت
 عبد آن نشود و اگر عبد نشود آن فی القلوب با حقایق و ذلک محال است از آنکه کون در حد خویش نگذشتند و او
 را حقیقت و فی واجب و گشت هر گاه در حقایق هست فائق نگردد باین بود **فایده** حقایق فایده قرب دو نوع است
 قرب نوافل و قرب فرایض قرب نوافل عبارتست از دور شدن صفات بشریت سالک ظاهر شدن صفات
 حق تعالی و رومی بدین وجه کرده رازنده کند و رازنده را مرده باذن حق تعالی بیست و نشو واز همه بدن خویش
 نه از گوش چشم فقط و همچنین سموعات که دور اند آنها را نشو و در مراتب که بعد اند آنها را بینه و هر مرتبه قیاس
 دیگر صفات اویسی فانی شدن صفات سالک در صفات حق تعالی آنست که مذکور شد و این مرقه داخل است
 اراقرب فرایض پس آن عبارت است از فانی شدن سالک با کلیه از مشهور همه موجودات تا انا از نفس
 خود نیز بختی که نماید در دیده باطن که گریستی حق سبحانه و تعالی این است فنمایستی سالک در ذات
 او تعالی و این نتیجه فرایض است و انتمی و حضرت راز اعلی صاحب رحمته الهی بجهت مایه قرب نوافل و حضوری
 از او حاصل بعد وفانی فی الله در مشایخ صوفیه گویند چون بجزت نشد در تصوف سلطنت شود که آن شعور سابق
 قبل از رسیدن بمرتبت آمده بود بجهت مشغول بودن در تصرف نمی نماید مرتبه قرب فرایض و مشهور در دوست
 سخن و وفا انظار را این نیز خورشید دوم این مرتبه مذکور پیشتر باصله الله علیه که در سلم بود کمال از او قطب یا
 گاه گاه بسبب مقدم بمرتبت کمال متعاقب نبوی میسر شد و انتمی **فایده** ایغیر بر تبه توفیق ساس خود را
 در یکسانه زمین که همه کلمات ارباب حقایق قریب یکدیگرند و اصل متشابه هر دو احدیت باری تعالی غرضانه

بخت قریب نوافل

بخت قریب فرایض

را هر چه راه توحید را ندق طبع هوشنگ است و فطنان است از دلی و سیلان تقریر و خلاصه ضابط این سطح را در چه سیمان کشتن
 دیده و روی را بگوری ضلالت فرخوش است تا بکی اشتیاق غیر مغزیت و بدون استخار خود ساخته و لباس پاک دانسته
 را بپوشیده و با علم است بر روی نمی نویسی از حجب از سخن واحد دیدن نیست بلکه از سخن واحد بودن است چنانچه محضر
 بر کافه ثبت نماید و معروف بر این نیز بار دیگر ثابت بر آن سازند تا که حروف محضر بر نیز در بیان شود از این
 مثل هیچ نفهمیدی خوب قیاس کن که ذات محض حاوی بر شیء است تا آنکه آن شیء را هم بزرگ خود سازد
 محیط و محیط بر بزرگ در حروف خود را طاعت و همه برای آن شیء مخالفت خود اند و در خود خدای مکتب اشیا
 مقدره خود را تکوانی نماید سبحان الله تعالی عما یصفون و آن صورت علمیزدی که استدارک معلومات خود را تفرین
 علم مطلق واضح است طالب ایمان باشد به است و نیز ایمان بر چه و از سیاق این درجات ظاهر است
 چنانچه خالق و مخلوق و رازق و مرزوق و باز از رازق و مخلوق و خالق رفته و ما هست خود و ما
 محض تطبیق کرده بین که حاصل از آن چه آید و هر طرف و جهات بر طرف میشود چنانچه که در اجزای و طرف
 نیست اگر چنانکه آن بنا می خلیل است و که بدل بنای رحمت است و با عتد عدم بر روی ارباب خالق و شمار
 در بیشتر صحبت و انبیا و وقایع در کاشف این صورت احوالی پیدا کرده آفرین این علم بهترین علوم است
 چرا که محمد بن این علمان یعنی تبیین نفس فزوان کوشش بی پایان بکار برده اند و حاصل ساخته اند و تراجم
 شده که تفسیر در و در فزوق را از دست ترک کرده و صحبت کرک لباسان در مانده گشته و این علم پاک نیست
 تا آنکه خود را پاک کرده و از علم آن آگاهی پیدا ساخته تعلق نفی قشری شده و خرمیازی و علم لذتی علمیت
 که با علم را پاک دیگر دانند و این همه تباہی استری بر خود پندیده و نفهمیده که در کلام مجید رب عزت پر ارشاد
 نیاید یا بعد الا المظنون اگر چنانکه علمان معنی بیان می نمایند بر جای خود است تا آنکه با تباہی است
 قرآن مجید را نشنیده که در این مقام این معنا است قرآن شریف بلوا زات خود چنانکه راس نیاید
 تا آنکه نیست او را پاک و کسی را علم نیست بسیار کسی که ای دیدم که در و حضرت تو را چه با رسا محمد علیه
 تسبیح علم لذتی بدین صورت میفرماید و علم لذتی علمی بود که اهل قرب را تعلیم علمی تفهیم بر تانی بی واسطه معلوم نمودم
 کرد و این علم بگفت ذات و صفات حضرت عزت تعلق باشد آن علم را حضرت شخص سجده و تعالی از

علم است علم است

عالم غیب در اول ایشان وارد نماز و این علم شهادت و جود و ذوق بود و نه بدالت بتمام نقل و در وقتی بود که
 او حقیقت ظهور کند و بسیار دل گردونی حجاب صفات اشیرت و لوح دل از نقوش علوم روحانی و عقلی و سمعی
 و حتی کلی صافی شده باشد و بنده از جود اشیرت بدآمده از لدن خویش بدین حضرت حق رسیده و از آن حضرت
 در معرفت ذات و صفات او جل ذکره توارک حافی فهم کلمات توانستند تا که طریق پرورش مریدان از راه مجاهدت
 و ریاضت طریق سہلیان بوده و بخدمت درویشان حرمت ایشان طریق البوصاح قصا که شیخ اہل طاعت
 و پرہش طالبان بر اقبیت باطن طریق جنیدیان بوده و بوجہ سیدین محمد رحمت اللہ و جلیلہ عقان مجاہدات
 اثبات کرده اند و مرآزا اسباب سادہ کتفہ و سہل بن عبد اللہ رحمت اللہ علیہ مجاہدت علت مشاہدت کتفہ و طلب را
 در کار حق تا شریفیم بناوہ دوی زندگانی دنیا را و طلب فضل خود بر جویہ عقبتی و حصول مراد دیگران گویند کہ
 حصول حق را سجاہت نیست تا شد کہ بر کبر حق رسد بفضل رسد لرباعل چکار بود پس مجاہدت تہذیب نفس
 و حقیقت قرب را و بزرگان گفته اند ما صدق مجاہدت نباشد صغافی سرناشد و ما صدقای سرناشد
 صحت اشارت نباشد کہ نہ ظلمت کبر و گاہ خطابیند و گاہ صواب بر کہ آمدنیا نکر و ہم صفات بندہ و تصدق
 مجاہدت نتوان یافت الا علم و این دلیل است بر آنکہ صوفی بحتیقہ آن باشد کہ عالمین اہل عصر باشد و علم آن

فوق علم التوحید علم الاتحاد و فوقها علم الوجودینہ و فوق ذلک علم الامنیۃ فہرہ اسرارها صفات و اوصاف لها
 الوار و الوار عنہا علوم علوم لها اشارت بچہنہا فوق بعض و فوق کل دی علم علیم و علم التوحید اول تہہ العلوم
 و عموم ہرہ اللت ہدات و ظهور ہرہ الالوار و اقرب الی الخلق و بدان تحقیق کہ بالای علم توحید علم اتحاد است
 و بالای ہرہ و علم و حدایت است و بالای ہر علم احدیت است پس اینہا ہمہ اسمای اند کہ مرایشان را صفات است
 و وصفاتی اند کہ مرایب از الوار است و الوار است کہ از ایشان علمی حاصل است و علمی کہ مرایشان از اشارت است
 کہ بعضی از ایشان فوق بعضی است و فوق بالای ہر صبا علمی صاحب علمی بگر است و علم توحید اول بن علوم است
 و علم این شاہد و ظهور این الوار و اقرب ایشان نسبت بخلق است قیامیدہ الینیز ہر دو علم را موعود و مباد
 و سایل است تا آنکہ از ان و وقتی پیدا کند اطلاع از ماہیت علم محال است پس بر صورتہ این علم بجا رضیہا
 رسانیدہ شد با ہمہ پایہ ماہیت وجود از دست نژادہ بر دیگر اصطلاحات کہ از لوازمات سایل آن علوم اند

درین بین کرده مستحبر کار بستن آن باید بود زیرا که ارشاد مالک حقیقی بر این موطا وارد است قدر قطع من زکریا
 یکس که در از منکی مشاغت زنتکاری یافت و اسباب منکی بر دو نوع است یکی علمی و دیگر عملی و یک یک گاهی
 و طبعی بر علمی پیدا کرده حرف بر عملی رجوع کرده و احتمال در اعمال و ظاهر میشود چنانچه کسی که در خستمان ادب
 برای او فتن آن حاصل میشود دست او آن فن تعلیم آن توفیق میشود و بسیار اندوخته و محروم نمیکرد اندوخته از فضیلت
 آن بمقدار استعداده خود شرف اندوز گردد و در گذر وقت خاب من دستها از نقصان آن خود خیر فرمود و در هر
 راه بر دو نوع آمدند و بعضی بر علم اکتفا کرده اند و بعضی بر عمل بهترین و عمده ترین آن کرده اند که علم و عمل میدارند
 و ناقص ترین و ازاو ترین آنکسان اند که بر بی صفا و عصاره یا تسبیح بی حضور دست گرفته اند ملاقاتی این
 و آن مشغول شده عمر عزیز را بر یاد میدارند و مانند شک بر سخنان پاک رنگان عروج می نمایند و نمیدانند که این
 و بال بی تمیزی یکدام طرف میگردند و میگردند و قیاس نمیدارند که بر ارشاد صاحب اولاک است صلی الله علیه
 و آله وسلم یا نبی آدم یکس کول یوم القیامه یا کنتب الایمان بن نسبت میهنات میهنات در درم اول خفاده
 عمر خود را بر یاد میگردند و نام و نشان اب و جد را که ساخته ز یک باطنی پیدا کرده ای ترا یاد نمیدست که پیر
 بر بیت نوران در جبهه چارشا و میفرمودند و مقوله حضرت جامی قدس الله سره عالمی از زبان مبارک میسر آمد
 طبیعت بنده مشتق شدی ترک کتب کن جامی که گامدین راه فلان این فلان چیزی نیست به آدم در وقت
 خواندن آنقدر انصاف نصیحت انسان کامل این بیت حافظ شیرازی علیه الرحمته و اینچه میخواندند طبیعت
 بزار کتبه باریکتر ز مو نجا است و زبر کس برتر است قلندری اندر منته میشتوی که سیاهی از موها رفت
 بسفیدی جلوه گشته در این وقت بنیال نمیشازی که پیام اهل توبه میفرمود پیر نابالغ هستی این عالم از بس شکل است
 اگر این جهت کلمات برای افاده و استفاده شایقان این طریق به تحقیقات پشتیبان و تحقیقات خود پیش
 کرده میشود از راه راست و در اینج نرود و در محبت ناواقفان یکسوی نیست یار کرده بصحبت قدران این
 را رنده از حقیقت این علم با صفت تفصیل آن بار بنظوری علمی کرده شده است بلکه تسکین و طمأنینه
 حاصل نماید و تفرقه و علیگی در میان مصلحت و محقق پیدا سازد و قیامده عزیز سکر و محو در مقام اند و درین
 در مقام بحث و نظریه علمی سازند و کتبهای بسو و آزان پرازد و از طرل کلامی علمی صحیح مسکوت فخر طلب

بحث تشریح

این را نمیگردانند پس بجام مطلق العنان گشته اند و بجهت آن راست است باهیت و صفت آن درست
 و حق است البعیر از اوضاعی که در القیاس آنرا که شکر از روی نعت نشه را میگویند و در جوشنه راسه صورت است و
 درست سرخوش سیاه است هر چه بجای خود اند سیاه است و در جوشنه بیدار و چرا که در هر دو مرتبه
 نمی است و سیاه است بدر بنعلویت است و در هیچ وجه نیز بواسبان پر ایمان او نیست ذات نشه اگر چنانکه
 در آن دو درجه است و تمیز من و در باقیست و در اینجا تمیز مخلوب است و نشه غالب است و نشه بجزو تبه آرا میده است
 الحق این درجه حسن است چنانچه ماه نوری دارد و کواکب روشنائی در خود نیز میب دارند و اگر غر و فکر نماید
 ظاهر میشود که روشنائی ماه النورات کواکب را مستور ساخته است و معلوم میشود که کواکب از روشنائی نفعه دور
 نشه اند بلکه در روشنائی ماه محو و محسوس مانده اند مخلوب روشنائی ماه گشته اند و حکم مغالب راست پانز
شش که در میان نوز و نار فرق دو است چون دو در نفع شود و فعل تمیز است شود و وقتیکه راه رو
 این راه باهیت و حقیقت آن علم که عبارت از وجود محض است بر ممکن که مانند دو است مصروف شود و
 کیفیت دو که معبر از ممکن است بجزت سازد و وجود محض باقی ماند ممکن مخلوب میشود و وجود محض غالب می آید در
 اصطلاح الصاحب مرتبه را سیاه است می نامند و خیال لوازمات ممکنه را بر طرف میسازد و صا را بعد فانی
 و الحق باقی جلوه میکند و خود خداوند حقیقی ارشاد میفرماید یا ایها الیمن آمنوا اتقوا الصلوة و اقم سکا را و
 این آیه اشاره این سید الهی یعنی آنکه آنکه ایمان آورده اند نزد یک نماز میشود در حالیکه بسکرت نیستند یا از
سئو که منی و نومی نوتر آورده دشت ادبار ساخته است و قهار را بر گردن خود نهاده مطعون
 و بجهت آن میگردد و اگر کسی تسکرو می پاید میشود و لایق عتاب میگردد و قابل حد است **قاعده** مول
 است که میگویند نشه است که در حرکت ثباته یعنی رفتار و گفتار و دستا زنجیری و تهنی واقع شود
 حد بر اوصاف او ثابت میشود و قیاس نیازی که چه ارشاد صاحب لوا که لما اظهرت ربوبیتی صادر
 گشته است من قال لا اله الا الله فالصا و مخلصا پس خلوص رفت همه چیز بر طرف شد حد لازم آمد
 بر وجهیکه خلوص است غیر و عیار را داخل نیست لاف و علم و الهام نخون و حقیقت سکرت است
 که گفته شد و هم ارباب کشف بیان می سازند لایق ثور است سید محمد جعفر کی حجت الله علیه

در بحر عالی منیر ایمانی محبوب کرد عت در طایفه اهل کبر سر و وجه است شکر محبت و سکر خجابت و سکر حقیقت یعنی
 محافظت هر کلمه که ازین مقام ازستان بر آید در شریعت مقبول نباشد از ان کلمه بر ایشان موافقه و عتایا باشد
 حکما قال علیه الصلوة والسلام ان الله تعالى لا يلوخذ العتاق بما يصيدهم فقول مشايخ نیز همین قابلیت
 که العتاق لا یلوخذون یا یقولون ویقولون پس ای محبوب بر حکم حیرت نبوی علیه الصلوة والسلام و بقول مشایخ
 متابعان مصطفوی قدس الله روحهم برستان بعد در کلمات سنی نیکو که حکم خطاب خوب ساقطست و سنی
 چون خواست ای محبوبتی برود چه هست یکی آنست که حواس بیکار باشد و مسدود بود مثل خواب دوم آنست
 که حواس گشاوه باشد مثل سستی پس ای محبوب سکر محبت منخل از هم صلوات الله علیه و سلامه را بود در سکر محبت
 مستغرق بود لجه ملا که بجز شنیدنند و هیچیکار در زار در آمدند کای اسرار دان آشکارا و مختار این چه حالست
 که خلیل خود را بدست ذلیل گرفتاری داده و آنش که در اقرار گاه اوستی نم بخاره ملا که طامعین چه دانست که ابر هم
 در سببیت و سکر محبت در سردار و اگر چه شراب نمود ازینست و بنور پس ای محبوب ظاهرین را چه بصره تا گاه ندانی
 بر یک اهل رسالت جبرئیل من علیه السلام در رسید و گفت که ای ابراهیم بل یک من حاجت فقال ما البک
 فانی کففت که ای ابراهیم از من حاجتی نخواه پس ابراهیم گفت حاجت تو ندانم اینک ای محبوب شریعت میگویی
 یا ایستی که از جبرئیل حاجت خواهی تا داخل و لا تقوا با یکم الی التملک انشی اما ابراهیم در سکر محبت بود موافقه که بنده
 که ان الله تعالى لا یلوخذ العتاق بما یصیدهم و نکته باریک دیگر آنست که چون ای محبوب کفره رنگاری چیست بند
 برای وصلت آن حضرت چهار مرتبه است عالم ناسوت و دوم عالم ملکوت و سیوم عالم جبروت چهارم عالم لاوت
 پس ای محبوب اول مرتبه ناسوت مبداء مقام سالک تا ای محبوب سر که در ترقی سلوک کوشش نماید اول
 ناسوتست یعنی تا در خرابات ظاهری نفس را زنده گوهره جانشینت نفسانی ظهور نگر و چون ظهور شد بر یک را
 مشاهده کن و از بر یک بزرگ در دگر خرابات ظاهری نفس را زنی پس نفس را زنی که من عرف نفسه ضل است
 بعینت هر که بخواهد باشد بی نیست و نیز که خرابات هول نیست چه چون از ناسوت نگر و بزرگتری بجه در
 پایه ملکوتی رسی مقام مذکور بسج و تحصیلست و این عالم ملایکه است که بسجول اللیل و النهار لا یفترون بجه برون
 ازین مقام ملایکه ترقی کنی در عالم جبروت رسی اجالم جبروت عالم انبیا است عیلم سلام و عالم انبیا محبت ثوق

سکر حقیقت
 سکر حقیقت
 سکر حقیقت

و شوق و ذوق و انس و نشاط چون از عالم انبیاء می گویی بمقام الاموه رسیده این مقام محضون بخضره رسالت صلی الله علیه و آله
و سلم و بعضی خبر روایتشان حضرت را که قلب حضرت رسالت اما المقصود و آیه محراب جبرئیل علیه السلام عالم ملکوتی و ابراهیم
حلیل عالم جبروتی و در تیره مکتوبه فرود از مرتبه جبروت پس علی را انتخاب فرمودند از سبب این بود که ابراهیم خلیل گفت
اما الیک فلما المقصود و چنین گوشتت زهر آلود و در کرم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم هیچ اثری که در ذریه را که در وقت پیغمبر از
شکر محبت بر بود و همچنین ابو الطیب حجام چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را اجابت کرد و همه خون حضرت رسالت صلی
برینا را بیاشامید و ای محبوب منی اگر شرب خون حرام است دلیل قطعی قوله تعالی الذم و لحم الخنزیر پس ای محبوب
ابو الطیب را هیچ موافقه نکردی زیرا که دروازه از سر محبت بر بود و ان الله تعالی لای یؤخذ العشق بما یصدقه من غیره
ای محبوب سوال نکردی زیرا ابو الطیب تمام را از شریفی فرمودم که در کمال جسد علی انرا روای محبوب کرد و دم سبب
چنانکه عمر رضی الله تعالی ردا مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گرفته بودی می کشید و نام می شد و میگفت
که با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنانزه عبد الدی که او از منافقان بود نماز کند از حضرت رسول صلی الله
عیه و آله و سلم بر حنی الصدیق چون موافق نکرد یعنی عمر رضی الله عنیه بی ادبی محکم کرده بود از سبب آنکه در روز عمر رضی الله عنیه بسکه محبت
بر بودم که محبت چنانکه حضرت موسی صلوات الله و سلام علیه یاقوم خویش وعده کرد برای طویرت آوردن در طویرت
و در راه موسی نشین ایستاد یعنی ای شب عده کرد ازین شب روز مراد است پس روز برای پیچگفت از سبب آنکه
را در گفتن بود دست شب خوب آید از روز چنانکه خطاب بر حبیب صلی الله علیه و آله و سلم نیز شده است کفر الیل یا
بیت تجدی فی سواد اسب که چه قربانان فاطمی تجسده و آیه محبوب تجلی نور و طلعت ظهور است
زیرا که سواد نوح است که نظر جمیع نور است چنانکه خاک کف و طلعت و اننت مظهر نور و ذواته و صفات شده است
که از کان جلوه با جهولالت یافته است المقصود و آیه محبوب روز روزه داشت اما با در خوردن بارون علیه السلام
را در فوم خویش خلیفه گذشت که بارون اقلقی فی نومی و صلح و لانتیج سبیل المفیدین بعد از نسی روز فرمان
شد با نفسا با بعت یعنی ده روز دیگر برین سه روز افزون فرمان حضرت رب غره حمل جلاله شد و نوم موسی
علیه السلام گفتند که موسی خلاف وعده کرد و با گفتند موسی را در کوه که خوردن بارون را از میان خویش
بیرون کردند و خوردن کا و پرست شدند چون موسی علیه السلام بعد از چهل روز توبت آورد و دید که بارون

علیه السلام از قوم بیرون آمده است و قوم او کاومی پرستند و از براس انجیر بر الیه یعنی موسی علیه السلام سروریش
 مارون را علیه السلام بچشم گفت که آیا این ام لا تاخذ بلحیتی و لا برای پس ای محبوب این فعل چه میسر است چگونه بدست
 اما استباین معنی بر موسی علیه السلام صح مواخذة نکردند از حضرت آنکه در روز حضرت موسی علیه السلام بکرمیت
 پر بود که ان الله تعالی لالیواخذة الشقاق بما یصدنهم اتهمی حضرت خواجه با سار حمت الله علیه میفریاد و آن دور
 مقام یعنی محو و تنگ مقام بی صفتی است یعنی از ان خداوند است بجان و تعالی نه از ان بنده بنده میان این دور
 حال است گاه در محو و گاه در سکر و آنچه گفته اند سکر عبارت است از رفع تمیز میان احکام ظاهر و باطن بسبب
 اختطاف و تخیل در شمع نور ذات بیان این سخن آنست که اهل جد و دطافه اند محبان ذات و محبان
 صفات منشأ وجود اولیای نور ذاتست و منشأ وجود آنزان عالم صفات دور و جد محبان صفات قدرت
 و در صفات بسیار اتفاق افتد و محبان ذات بسبب عموم ذات و خصوص صفات و هر چه دیگر از عالم صفات
 بود آن قوت ندارد که وجود یکبار آنرا را از نور ذات باشد و بعد ذات در بدایت وجود بجز قوت و غلبه که دارد و مغلوب
 سلطنت حال کرد و با وقت اهرام را بر پوست میالالت ننماید در حال سکر منفعت از حضرت نداند و از لذت
 و الم غائب بود با وجود لذت و الم النفس اشیا غائب نکرد در این صفت مست باشد بلکه از تمیز میان نفع و ضرر
 غائب گردد و فان غلبت وجود حق و محبان لایق طعن السبب التمییزین یا اولم و ملذذ غلبت یا فتن حق سبحانه و تعالی
 کرده اند بنده را از تمیز کردن میان آنچه میرا از وی الم باشد پس بر کرمیان عز و ذل جاه و مستغوش تمیز نکند
 علمی بحقیقت نیست و اسکر من مقامات لجمین خاصته و قال الله اذا کوشف العبد خفت به جمال حصل سکر و طرب
 الروح و هام القلب اگر از هر معاصی دور شوی و بهر طاعتها و امر و نهی بخواست کار کنی از عابد شستنیان باشی
 خصوصیت خاصه کمان خیز از دست یعنی که سبق از همه صیغای دل بردند و صعب و نفعی باشد که کس
 ز نام عالمیش بود و از هر بهشتیان با ز پس بود انتهی فایده الغیر ز در خاطر خود راه داده بودی که سکر
 حال تنه نیست و فهمیدی که این صفت است و آن صفت را ندانی که نیز تمیز دارد با ز شستنیان
 صفت در میان و در شان است صلو علیه و اعیان ثابته این شخص را از عیان خارجی مع لوازمات فرا
 نرکشته در عیان ثابته است اند و درین مقام شعوری حاصل میشود و از آن می فهمی که عیان ثابته با لور

محبان ذات
 محبان صفات

وبالذات قرار پذیرد و در اینست باز پس شده جانب صوری و غیره که گفته بقبول انقلاب علم مطلقه لطیفه و سواد متفقا
 مشغول می ماند و وقتیکه این تصور غالب شود و از اشکری نامند باز شنوونی می کشی محسوس را دیده است
 و از آن شی دیده شده و پیرده بود باز در آینه ذهن تصور نماید می بیند او را کاره هم و در فرق در میان محسوس
 و شخص فنی یعنی میز انجیر می آید ذهن منظر غلبت و قلب منظر جامع است و منظر لوازمات اسماء اعداد را بر
 خود پوشیده در آن آینه خود را می بیند پس این قلب منظر ذات و صفات است و در فیه صفات خود را
 مخلوب پذیرد منتظر و حرکت میشود از این حیران را لطیفه نفسی می نامند و در منظر این لطیفه است
 و این لطیفه را نسبت لطافت قلب بیشتر است و بیاعتنا این نسبت لطافت آینه ذهن این خوبی میدارد
 باوصف عدم ذوق بر آن لطافت اینصورت ظاهر است پس قلب هر فیوضات اسماء الذات و صفات در حال
 می نماید و منظر آن خود عظیم میکند علی الخصوص فوت تخیل را که وزیر خود است آن فیوضات را می بخشد و
 در منظر حیران فوت است از این جهت این لطافت میدارد و وقتیکه فوت تخیل لطافت می آید و منقلب
 در اسماء اعداد نوشته مخلوب کیفیت بوده تابع میگردد و مستغرق می ماند و قسم و جنگ عبارت از اخیال است
 پس این کبر است از اینجا است که مولانا ما فرمود یعنی الصد عنده طیب بر خیال صلح شان جنگ شان و
 و خیال تخت شان و نیا شان و باز شنو قلب درجه بهتر میدارد و منظر جامع است و منظر جامع
 عبارت از مرتبه روح است و قلب وزیر او و منظر است و منظر لوازمات جامعیت و منظر خود را بند
 کی در خوش کنی که می نماید و دقیق منظر که آن از اعلی حاصل کرده است منظر میرساند پس قلب در حال کردن
 مطالع متعاصدا اسماء اعداد منقلب میگردد و در صورت و شکل از یک غالب و دیگر مخلوب و وقتیکه از یک دیگر
 بر یک غالب میز خلوتی باغ غالب شود و حکم غالب راست و اسباب جبر و اقتدار با کل منقطع گردد و عکس شخص
 و شخص عکس در آینه علم واحد از صیب اندومی بیند و در تجلی کیمتای تصور دوی دور میگردد و این مرتبه
 را سکر می نامند دوی دوری از دوسه دور میشود و من مجرب با قیمت و خود را نشان نمی تاب صلی بر بنا حالت
 بر آن شو می کند که لا تحرک درة الالبان الصدقانی مراد از فزه شعور است و قیتر الا نمودن شعور است باوصف
 نفسی لوازمات شعور حروف بستن باقی است و این مرتبه را اهل کشتاف بنزین مراتب است میفرمایند

چرا که از مرتبه عبودیت و گدازد و بی ادب نباشد و اللهم ارزقنا آداب العشر صحیحه است که در تعریف او رب
العزت خوارشاد میفرماید قل العدم دهم فی خوصم بلحون و در این آیه شریف سرشقی است اولاً تصدیق و مانع
از حرارت علم که سر بر جلالست و در کتب و دیگر بروت که در پرده مانع از علم و اتفاق این راه نزول
مستوی است برین صورت جاده پیمان شوی چگونه بی لایحه **عشر** بر در فن خطاطی می بود را ملاحظه کنی که آنجا که
بخطوطی شقی نمی آید مثل میسا زنده خوش نویسان آن فن قوت قلم را که در نوشتن های همزه به حشر می آید
و امتحان کمالیت قوت قلم بد چشم نوشتن میسا زد که بر لایحه نویسنده و با کمالی روزی ادقی واقع شده است و یا
برابر است و اگر ملاحظه کرده است پیش نویسی هموری نمایند و نیز در فارسی بد صورتی نویسنده و کمالیت را در
هر دو حال ملاحظه می سازند که کمالیت شقی را حسن رخ و لشت حروف ملاحظه می سازند تا حاصل نتیجه
الکلام محصل الکلام این است نتیجه که اگر در چشم است خط نخی در بیان هر دو بر خستند و زیب هر دو با و
طاهر است و اینجات آن خط از خوش خیال واحد است تا آنکه در نوشتن واحد گفته می آید و آن و بی از
یک چنین است اولاً بنظر تعمق غور نماید و ملاحظه است بمنزله میوه همه حروف مفردات و مرکبات از دناشی می شود
و پوشیده است در دو چیز که اول از لب بروی خط نخی است و در یک چشمی خط نخی حروف میگرد
بجز واحد در نظر دیگر نمی آید و همه لوازمات ذاتی بذات او عین ذات او اند می آید تم در رسم فی خوصم همین مراد
است ظاهر میکند و حقیقت آن تفصیل باهیت هستی خود آتشکاری می سازد تا آنکه شعور خط نخی است مرتبه سکر
است و گاه تمیز بود و وسیله محو چتری حمت العلیه در حق العین می آید حقیقت به حقیقت موتی را سزا
وار است که مستفاد از غیر و مخار و وجود نیست مرزات را که موتیه از غیر بود و یا مخار وجود بود لذت بود و خود
بل غیره بود و الهی لا اله الا هو نکته و چشم ما هو جامع دو مفهوم ذات و افعال است و من بینها برنج
یعنی اصفیات چون ذات که لفظ اله است میزند و یک چشم گردد و نسبت و انما ثبات مرتفع شود و قل الهی
تم جسم انتهی و در مرآة العارفین که آن را کشف الاسرار میگویند نویسنده **النکته** الراجحه فی تفسیر
الصحو و کمال الهی علی سرب بها المقبول چشمه است که می آید از آن چشمه مقربان ان
المدین اجرو ما كانوا من الیومین انما یضجون بدستیکر انما کتناه کما تاملت بودند که از آنجا که پهلوان بود و اند

نیست دیدند که حق و سکر و دو حالت در آن صوفیه را تعالقت نزدیک بعضی صحت است از شکر و سکر و یک
 بعضی حکم است از همانا نزد یکایین درویش آنا که درین معنی که معهود ازین عالمند صحرای سکر نیت بود و سکر را
 بی صحت است و بهیچیکه ازین بر دو نوع است صحریت بعقل و صحریت بجنبه صحرای که بعقل بود غایت آنکه او بدین
 صفت او را در عشق کلام است همچو که بجنبه بود آن از صفت عقل برودنت و او را زوی العقول ندانند
 که چون نیست این صحریت که در حالت سکر محو بجنبه صحرای بود تا هیچ از اسرار محبت کشف نکند و آن فراموش است
 بل اصل سکر را بوجود آن شکر است اما سکر بخیال معشوق است آن سکر که بخیال بود آنرا افادت بجمال بود
 و سکر بجمال باشد از آن افادت محال باشد چنانکه گفت بدینت چه بوده از کف ساقی تمی سبک کرده
 که با و باغ لطیفم زمستی آید باز چه آنرا که این سکر بود بزرگ صحرای سحر بود اما اگر حفظ حق برای دراک لذت آن
 سکر قدری صحرای دروینند که بر آن خجسته لذت شراب خجسته گیر و نیک بود و این صحریت مزین بسکر و سکریت بود
 بسحر که بر اصل محال را نباشد که این قول اصل صحرای سکر است که گفت المحبته سکر را بصحرا صحرای استاده معجوبه
 تم سکر را در تحصیل عین شهود او صحت استی فایده العیز به این لغت است و در قیاس کنی سکر بجنبه که بر ماند
 فواصل برای بر آردن در برابر در خجسته رغو ط باید خور و همچنین آنمذمقات را در بجز قلب دریافت کرده
 در ره ابرار و خجسته لایق و محارفات را قیاس باید کرد و صحرای عام از اعلی با دینی که نماند است ازین مسخره به لازم می آید
 و خاص را از روگردانیده به برای و خجسته مطلقه بدین جمال و تعالی شانه غوطه میرند و آن اسباب بی
 شعوریت اگر آفاقه میشود و محاسبه شکر بجای آرد و بجا طعظیم آن جلوت تبر که تو که از هستی مفیده مستغنا
 یکسوی که مانده است و ملول و ظهور استغنائی در اینجا است افادت از آن حال ملول دیدار میگردد و بدین معنی
 سحره صحرای شکر که آفاقه از آن مورد غتاب است زنده است ادعای ساز و العیز بر این برود و مقام مقام بلند
 و از بس صحرای مانده اند که بسکری صحرای است و بعضی شکر باقی ماند و خجسته قرین یکدیگر میگردند و وقتیکه ترا آگاهی از
 نفی و اثبات حاصل شود صحرای خجسته در درجات نفی و اثبات واضح کرده آید اولاً خلاصه نفی و اثبات بر تو
 عرض میسازم بخورد و دریافت ساخته و مانند را که آن با صحرای کجای حاصل کرده در ما صحریت بنیان خود که
 فی حقیقت همچون آبی و کبابی است مشمول شو فایده العیز به نفی و اثبات که مشهور در میان علماء و متفقان

حکایت نفی و اثبات

بزینچی است که نفی سلب و صاف را میگویند چنانچه جالی القوم الازید او یا اینچنین گفتت ما جانی القوم الازید او
 صفت آمدن در قوم و از بی وجود است مگر بظهور از بید و زید خارج از قوم نیست چرا که کلی ذمیت و در مثال
 ثانی قوم نیامد مگر زید آمد بلکه صفت آمدن از زید و قوم لازمی است که ظهورش بوجود نیامد اثبات آن شیئی
 است که صفت لزوم ذات است خود بخود ظهورش و کما فی ان در مستوی خود ثابت است و بعضی از آنکه فایده آنست اضراب در
 چنانچه دیوار بقسمه جوهر است و رنگ آمیزی و سرکاری عرض است و عرض را در این مطلقا قیام نیست مگر در
 اصطلاحیت بر کس اتفاق محصوره خود تقریر میکند او بیان میسازد مگر متوجه همین است که گفته شد و اگر محققان
 کثیر هم اندر کما تم نفی را بر معانی کثیر فرود می آرند و علماء معتول و دیگر تقریر کرده اند یک جوهر و دیگر عرض و محققان
 میفایند هر دو عرض اند مصادق این آیه شریفه قال الله تعالی کل شیئی الکل لاهو هر خواه اعراض باشد خواه
 جوهر باشد و الکل اندیش جوهر و اعراض نردان کرده صادق صافی همه اعراض اند و قیام پذیر نیستند مثلا شخصی
 که لباس سون لالوان بر قامت خود راست کرده و لباس از آن گشته بجاوه آید و آن لباس مختلفه رابع
 جلوه نفی سازد و بعد از آن بدین که همه اوصاف عارضی او بند زایل شده و سر درین پوشیده است و آن
 این است که قیام آن همه اوصاف بذات من بود دیگر را نیست پس درین باب ارباب تحقیق و دانشوران
 سعادت و قایل بر چه مطلب مقصود و ارشاد می نمایند بجز خیال و در آورده بکار خود رجوع بشود که حضرت وجود
 بک رحمة العلیه در مرآة العارفین می نویسند ای عزیز بدانکه وجود نیست که او را در طرف بقا است و
 آن واجب الوجود است که همیشه بود و همیشه باشد و وجودی است که او را در طرف خفاست و آن نیست
 که وجودش صورت عدم است نبودید بدانکه یا نبود کرد و وجود نیست که یک طرف اوقفاست و طرف دیگر
 بقاست و آن آخرت است که از عدم موجود و قیام شد آبا با رفیق دیگر و از اینجا معلوم شد که ممکن الوجود و در حقیقت
 از آن رو که وجودش بخود است محض قیاست و آن معجز را دنیا گویند و ما اینجا که دنیا الالعاب و لهو و از آن
 روی که وجودش غلظی بار داده موجب است عین بقاست و آن همه را آخرت خوانند و الآخرت غیر و البقی
 پس آن روی که بخود دارد و مالک است و آن روی که بحق است ملک بقا را مالک صفات و سیمه و افعال
 نامرئی هم نسبت بدان روی دارد که بخود است و اوصاف جمیده و اعمال پسندیده همه متعلق بدان روی است

و ابراهیم سیبانی رضی الله عنه علم القنار و البقا و علی الاطلاق و الوجوداتیه صحت العبودیت و امکان یغیر اندامه بالمحایط
 و الزندقه قاعده علم قنار بقنار غلام و وحدانیت است یعنی چون بنده بوحدانیت حق تعالی خود را مخلوب
 و قهوه حکم حق ببیند و مخلوب فانی بود اندر غلبه غالب و من میگوید علی بن عثمان بن عمرو بن ابی هریرة از روی سخن
 بیکدیگر نزد یک است و اگر چه بقا عبارت خالص است و حقیقت این جمله آن بود که قنار بنده را از رویست چنان
 حق بود و کشف عظمت وی بر دل آن اندر غلبه جلال او دنیا و عتی بر دلش فراموش گردود و احوال و مقام
 اندر نظر منتش خضر نماید نتی قایده الغیر معنی نفی در اثبات مطابق اقوال است بیستیان رضی الله عنهم
 تشبیه قدری ذهن تو واقف شد مگر کجای نتی بدست نیاید چرا که راه این علم مطلقا از زوایا و افعال
 این راه صحبت نداشتن مثل اوستگان در امور استغناء و عیب از بی حیرت میگردد و که با وصف عدم حصول
 علم لدنی باز از علم حقایق و معانی می پرسد طالب آن علم می شنوی و استدر که تحقیق و تجسس باهیت
 میکنی و کار بیچاران نیست که فهمایش از ان علم نسا زد اگر چنانکه گفته شده است و تقویت با دلالت آن افراد
 که صاحب ذنب آن علم اند کرده و دیده شد که تشفی خاطر و رفع خاطر ظن گرد و مذکور و طغیانه از تحقیقات خود را
 گذارش منی ایم پوشت میداند زین شخصی احد است بکالیه عرضی و وحده لا شریک له و می جوئی را آفریده
 است و آن دمی جوئی بدو حرکت آمدن و رفتن میدارد و از دو حرکت خود چنان استعجال میسازد که وقفه
 بیاعت مدعت میر یافته نیکر دود و در مردم دو حرکت است و در حرکت رانفس میگویند و دو نفس را یکدم
 نمی مانند پس هر حرکت که میرد و نفسی است و مستی همه موم مانند آنکه است عدم وجود او برابر است و در
 نظر تو کیسانیت و بازمی پرسد که نفسی چه باهیت میدارد و العیر تر تو مکتب این امورات نیستی صرف بخت
 بی علم میسازد می نیست که این دم جیونی از کجای می آید و کجا میرود و حال همه استباه بدین منوال است
 تا آنکه چشم عبرت گشاده نسا ز می هیچ شود و بود بدست تو نخواهد رسید و این علم بیداری بآن مذمت
 و شرمز کسیت و بدین بندار که دستکی پدیا خندم خط و ماع است و اندیشه نیک کرده است که دمی جوئی
 مانند دو تسلسل است عباقا ابالمد تعالی این مکان غیر الدنیا و الاخره خواهد گردانید الغیر تر چنین نیست و
 روش دیگر گذارش منی ایم که از ان نقصان در کمان نیست و در شود و بر او یقین حاصل آید مثلا نامی بی

در زمین گرفته و همیشه آوازی از آن بیرون می آید پس هوا که ماده اول لطیف است از دم نامی بترجیح آمده بلباس کسافت
 لباس گشته بجهت کیفیت لباس سنگین و در آن کسافت که لباس سجده بود و در پیشو و لطیف لطیف است نه آمد و نه بجای
 رفت بجای نمود و است و آن هوا که عبارت از نفس رحمانیت و امانیت از نفس سجده می آید پس بدان لطیف ربانی است
 و لطیفه ربانی عبادت از اجزای صفات تفصیل واحدیه است و در حرکت دم حیوانی عبارت از اسما و متفاد و
 اطحی است بجلوه آنها منضم گشته جلوه ظهور نظام وجود میدهد و میسازد اگر این هم سیون ذاتی است طبیعت
 فی کبر و دم غیر از کسافت چه در حقیقت از دم نامی گشته در عالم فطرت و قال القیومی رضی الله عنه فی سوال

المشتهر بالقیومی فاولال فناء عن نفسه و صفاته بقایه بصفتان الحق ثم شاء و من صفات الحق ثم فناء
 سهو و الحق ثم فناء عن سهو و ههنا که فی وجود الحق پس اول فناء از ذات و صفات خود است ببقا
 صفات حق تعالی پس فناء آنکس از صفات حق تعالی شهود و احوق است پس فناء او از مشهور و نیز حاصل شود مستهلک
 و وجود حق تعالی گردد انتهى و قال المصطفی محمد العروسی الصغیرانی رحمه الله علیه فی تفسیر الاحکام القدریه فی بیان
 معانی شرح الرساله القیه قول الحق بصفتان الحق ای سلب تجرد و صفات الطبع یعنی سلب ربودن او از

صفات طبیعی قوله و من استولی علیه سلطان الحقیقه اعلم الحقیقه اذ اعلمت عبد من عباد الله و علیه الا
 لصفات طاعی حسب و دردت با اجمال و لا یتقهما با بالمتقاون لتاویل و الدلیل و النظر فی الوجه و تفصیل

تم بعد ذلک چون علی الدبیا بخانه لاندی قد تفضل علیه با اولاً فوالدی نهیاً انما قال الله تعالی فادقر انما
 فانیع قرآن ثم ان علیاً بیار منی مما تحب برواج خوبی رحمة الله علیه می آید شنیدم که طالبی بود او بمرتبه خود سؤال
 نمود که در یاد حق نفی چیست و اثبات چیست که بدان بودن دخول حق گویند مرتبه جواب داد که پوسته گنج نام است
 پوشیده بدست آوردن از غوغای کس و شوار و تنگدست را بر درازی نفی شیش زنبو کنی خار و کل در شرم و حد
 بی نیاز عین شوی نام متنور تیه بودن و در مرتبه شایع از یکدیگر جدا نمودن اکنون خاک کشیده دور انداز و کل را
 کله شده سائر بر چرخان نیست مطلق که داشت از افعال تصور کردن از اینست که اینست فحالت که شایع با که ایا
 پیرا جوان عالم با جابل این تعلقاته الفسانینت گویند این را خارشوم کن کفنی برای این نیست آمده در حکم
 شمع مورخست که تا منی بیرون نیاید بلغ نخواند همچنان و لطیفست مشهور است تا که منی بیرون نیاید

فایده نیز بر اول نش و نیز کیفیت ننی و تعقیقت اثبات خاطر نشین خود ساختی و از انابهت آن واقف گشتی
 و لوازمات بنی الهی و الا اثبات اند آگاه شدی نیز تقابلیت دیگر میان تمام کسین بی تسلیک ترا حال آید ما خطه
 کنی که در احاطه بصری آید بجز او را که میرسد و قدری قابل را بکار دار که که تم ننی و اثبات میگردد و چنانچه آب
 تقویت از آب آب بچکانه زمین که حباب بروی آید و کم میشوند که وجود حباب بروی آب عارض بود آب معروض
 بهاعت کم نمی دید ایشی بخت شروع میازد و نیز نمبازی که آب خود حباب است و حباب خود آب است و تمیز
 غیرت که باعث فاعله است خود نفی است و خود اثبات و جویش نیست که شکل حباب بجلوه آورده است باز در
 خود حذف ساخته است و آب فی نفسه اثبات و بقا میدارد و فاعل بنفسیت و خود فاعل و مفعول بود و تمیز
 فاعلیت و مفعولیت فی نفسه یعنی است و اثبات و نقسه اثبات است و نفی فی نفسه نفی است و کس نفی کرد و نه اثبات
 و لوازم طبع است و اسباب تغذیه و اطلاق و صفت است که همان حال نمیرد و در قبول و صحیح و در تفکاک
 نمیشود و تغذیه از تغذیه خود بیرون نمیرود و این صفت تغذیه از تغذیه نخل شدنی است میشود و از بدین نخل بیخالی آر که ضرب
 زیر طبعی زوید عارض است و معاصر و زیدیکه اند در این مثال دو صورت ظاهر شدند یک فاعل دیگر مفعول
 در آن لطیف نیست قابل قیاس ان لطیف است که در میان صنایع مفعول لطیفه مقدر است خود فاعل
 خود فاعل مفعول است و فاعل قابل و مفعول آشکار کرده است و ناظرین را در سرایا انداخته و نفی بران از آنها
 است و این آیه مبارک قلمای بری حمل جمله کا و غیر محسی صحقا و مراد از تجلی اثبات صفات هستی مطلقه است
 و در شتائی صفات هستی مطلقه خود و تغذیه است که مظهر صفات نمودند آشکارا کرد و با صفت قوت او الزم در
 نبوت موسی علیه الصلوٰة والسلام بوده طاقت دیدن یکتای هستی صفات مطلقه او تعالی شاز بر نهشته
 و در اهل هستی محض صفات با بیخالی بهوشش گردید و نیز در اینجا لطیفه است و نکته حقایق و ذوالقیه است
 آن حضرت کلیم علیه الصلوٰة والسلام در دستگی اسماء الصفات بدرجه کمین نبودند ازین مهمکت ای دیدار نمودند
 ثبات با حاصل نبود و تجلی اسماء الصفات بهوشی غلبه کرد و نکته بعضی ارباب کشف میگویند که فی الحقیقه بهوشی
 موسی علیه السلام در تجلی اسماء الصفات ختمی با صلی الدعی و آل یوسلم بود زیرا که حضرت مصدرانند صلی الد
 علیه و آله و سلم پیش و نفی و اثبات دو مقام ندیکه تلویح و دیگر نمکین و تلویح در صیاحت است

این
 است
 به
 حقیقت

و تکلیف در طاعت از نجاست که ارشاد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم شده است آیامح و اخی یوسف
 فیصحب بر همین معنی دلالت میکند چنانچه در قصه یوسف علیه السلام ظاهر است که زمان مهر و دریدار یوسف علیه السلام
 و ستمها را بر بند و غشی در دیدار حضرت علیه السلام با وصف فصاحت و مقام تلویح این با شتر ظاهر شد و مظالم
 نمیکند دیگر آنکه علامات آن اینند که جان کفر و لفاق را و اسباب وی تومی را که کفر است از ساحت قلب
 شترده ساخته و پاک و صاف از غیر و اغیار خود را نموده بجز این فقره دیگر زبان نیابد در ساحت شیا الاریتة الله
 و خلاصه تلویح و تکلیف را در باب و حضرت خواجہ محمد یار ساجده الله علیه فرماید تکلیف بجای نیست از اقامت تحقیق
 در محل حال در جبر علیک رسول الله علیه و آله وسلم ممکن بود از آنکه تا قاف تلویح برین تخیلی بود از حال نکشت و
 تغزینا در دو آب در جوی روان باشد چون به ریای رسد قرار گیرد و چون فرار گرفت طبع نکر دادند که آب باید میل
 کند صحبت و نمی آید طلب که او را جابر باید باز که جان بگوید و ننگون سازد خود را در اندازد و اگر چنان نکند جوهر
 عزیز ننگون بدست نیاید و چون تقطع منازل و گذشتن محل تکلیف رسد اثبات تلویح از وی ساقط شود و فاعل تکلیف
 بکس تکلیف خود را واقع عصاره و عصا بکنند که آن است قطع مسافت بود و حضرت وحشت مسافت محال باشد
 موسوی صلوات الله علیه تلویح بود حق تعالی بیک نظر که بر کوه تخیلی کرد و هوش از وی نشد و در موسوی صحقا بنیاد موسی بهوش
 و رسول ممکن بود صلی الله علیه و آله وسلم و این درجه اهل بود و تکلیف بر دو گونه بود یکی آنست که نسبت تکلیف بر
 خود باقی الصفت بود و آنرا که حوائج تکلیف باشد حق بود ذاتی الصفت بود و در ذاتی صفت رافعا و بقا و وجود عدم
 درست بنیاد این و صافات را موصوف باید و چون موصوف مستغرق بود حکم وصف از وی ساقط شود و از بنی سخن
 بسیار است و ادامه که سالک از حق صفات نفس عبور کرده باشد و عالم صفات نرسیده او را صاحب تکلیف نگیند
 چه تلویح بجهت تقابل احوال مختلفه باشد و مفید صفات نفس را صاحب حال نخواهد پس تلویح ارباب غلو بر التوانه
 بود که هنوز از عالم صفات تجاوز کرده اند و بذات نرسیده اند زیرا که صفات متعدد است و تلویح جای بود که تعدد
 باشد و ارباب کشف ذات از حد تلویح گذشته اند و بتمام تکلیف رسیده چه در ذات بجهت وحدت تصویرت
 نرسند و بتمام از تلویح کسے را که دل و از مقام قلبی بمقام روحی عروج کرده باشد و از تحت تصرفات تعدد
 صفات بیرون آمده و در خرمای قرب ذات ممکن شده و اینجا لطیف نیست و همانا که چون قلب از مقام قلبی

بمقام روحی رسد نفس نیز از مقام نفسی بمقام قلبی میوزد و تلویحی که پیش از آن قلب را بوده از فیض بسط و غزل سرور
 و خوف و جفا و بی مقام عارض نفس شود نفس به نیابت قلب صاحب بیون گردد و این تلویح بحقیقت تمکین از قیام
 بنا شده است پس هم انتخاب نور کشف و تمیز وجود این تلویح و ممکن نیست که تا هم به نسبت باقی بود و تمیز از طبیعت بجلی
 مرتفع شود و پس آن تمیزها خوب کمین را از مقام تمکین خارج نگرداند و قال فی شرح مسائل السارین السکن اخر مقامات

الولایة و نهایت مراتب الدینی و بدایت مقامات التذنی لانه اذا رد الی التبعار و خرج علیه فلیتمة الوجود و لا اصطفا و ان الشرح

صدرة بالبدیهة و شاهد برهم مختلفتی غیر یحقیق قافی حقایق المعارف و حکم التذنی من امر الالاسم الحادی تمهیدک

الناس بالاصالة الکان بسیاد الاقبا الخلق الکان و لیا و گفته است در شرح مسائل السارین که تمکین آخر

مقامات و نهایت است و نهایت تذنی و بدایت مقامات تذنی است زیرا که وقتی که باز گردانیده میشود و

سبوی بقا و پوشانیده میشود و اورا خلوت و وجود حقیقی از برای صطفنا و برگزیدن و منشرح گردد سینه او بفتح سبحانه

و مشاهده نماید رسوم خلقت را در عین حقیقت پس و آده شود و اورا حقایق معارف و حکم را که از اسرار اسم الهادی

است از برای سالک و متصرف گردیدن و میان ریا و صلاحت که را باشد بیجا میزد و نگذارد آنکه اگر باشد ولی اتمتی

قیامده اغیزه استی که مقام تملین و تمکین قرین یکدیگر اند تا اتفاق همه تلویح مظهر صفات متقابل است و تمکین

منظومات لا تشک فی دین بر نیست و دقیق و دلایل غور است در اینوقت بدین نمود این اغراض را فرام آورده

و قیام نهادی جواب نیز قرین آخر نیست بدان العزم که ذات مع الصفاتست و صفات مع الذات

و هستی صفات بدون ذات یافته نمیشود و درین صورت تمکین مرتبه تعظیمت میدارد و اگر چه صفات با یکدیگر نیست

مطامرات فی البیدیهی کجلیه است و بیاعت این جلوه نه متحد است و نه مفصل بجز عقل می آید و معنی هر دو را

نمیداند پس در مرتبه تدبیر خود را فرام آورده است چنین نیست العزم نیز مرتبه تدبیر است و بخت

آن زمره بر جاست و ذات مطلق هستی خود قائم است و نه متوریش و شوقها فعیله است و وقتیکه هستی محض است

شیوناته تحلیله را در شان هستی ذاتی ظهوری نیست بلکه هستی مطلقه قابل همه شیوناته است و تنبیه

و تمیزی بر اینهاست شیوناته واقع میشود و در شیوناته مقدمه ذات و صفات و تمکین بر سر و واقف میگردد

و ما برین تمکین بهر جهت مصلحت واحد است که در اول ذاتی بدان شان است و محاط بر اسماء الذات و اصناف

و لوانات آنهاست چنانچه شکوه بر درشتنای فلیته و فالوس بچراغ و تلون و باصفت منظر سماء الصفاات بوده
 و در درشتنای آن آسماء الصفاات تلاشی گشته اما فاقد پیدای نمای اینهمه شایون تکمیل است پس تلون را رخ نامی می‌باشد
 تکمیل است ازین قلمسکج اصل نماییده باز بنجد دیگر بهر شمس شود پس فرق در میان تلون و تکمیل روشن و پهنی
 است نشان تلون نگر است و نشان تکمیل دیگر چنانچه نوم خواب لغاس را در خود پوشیده است و در سراج نوم
 خواب را داخل نیت و خواب قرین نوم است که می‌بیند یعنی بیدار می‌داند و می‌داند تکمیل برقرار است و تلون مثل خواب
 است و پهنی برزخ در میان خواب و بیداری است و صاحب این مقام را قرار و آرام نیت زیرا که وجود کفایت
 دوی از ساحت قلب او گم شده است و بتایید بزدی که اصل حصول این راه است مشرف گشته چنانچه حال
 موعظ علی السلام از قرآن مجید ظاهر است و همه اینها کرام علیهم الصلوه والسلام بر اینطور است و معراج او شان
 بر آن درج حاصل است بخلاف سید کائنات علیه الصلوه و التحیات که در اینجا تکمیل است و خود ایت شریف
 بر تکمیل تکمیل حضرت دلایل است الزمین آیات الله و هو یسبح البصر در تجاروت و درای حجاب است و در تجاروت
 بی حجابیت درائی مری در یکا کینه و احد اند و نبات پای حاصل است درین مقام و فرمودی صحفا و صف آن
 مقام است و ما کذب الفوا و ارای عارف و معرفت و عرفان تخلف لا بهیت فی البیان اندی اینجا فی نفس الامر یکا
 و پنجاهان تقوی نمودن در دستم درین جا دو هم در دو است و در اینجا تفرقه جمع است اینجا جمع است و در اینجا
 را و الووری است و اینجا هم در اول است و اینجا تفرقه جمع بود و اینجا تفرقه عین جمع و حسیع عین تفرقه آمدنی می
 شیون ذاتیه مطلقه است ازین صبر است از زبان مبارکه خود ارشاد میفرمایند من لانی فقد ربه الحق و حضرت
 احدیت جلالت ذاته میفرماید تیریم منی یک و هم لای بصرون می‌بیند و نظیر نمایند جانب تو و حال آنکه
 نمی‌بینند و پنجاه جنبیاء که کرام علیهم الصلوه والسلام را بر تیر معین بوقت معین بوده حضرت ما اصلی الله علیه
 و آله وسلم در آنجا بود و قرآن شریف نخوانده و ندیده که قد یا که من الله نور و کتاب سین تحقیق که آمد از طرف
 مالک تحقیق نور و کتاب روشن قرآن نور است و نام و س نور و حضرت علی علیه و آله و سلم را نور فرموده است
 و مجموع او را قیاس کافه را حروف سیاه را همین قرآن است و خود قرار و لوی قیاس نمی‌سازی و نمی‌دانی
 که بر ارشاد است که ان القرآن ظهر و لبطنا و لبطنة لبطنا الی التسعة البطن قرآن را ظاهر و باطن است تا به لبطن و

گیرم که تفسیر ظاهر او را که پیدا نمودی و تفسیر باطن را نمیبانی چنان خواهد داشت که ششوزنداری و جای دیگر
 ارشاد است انزل القرآن علی سجدات و کلماته نازل ساخت قرآن بر حضرت خرف که کافیت
 و سافیت و ماهیت این ابروس شکل است بر نوعی نایم ترا معلوم شود و عجب بر غامض است مثلاً بیارشت
 که در بی الصبل میگویند همه اوراق مبارک تو بر تو طوف اندم را کثرت ده بین که در اندرون هر ورق پرده رفیق حمید است
 مانند زرخ است همه را کثرت ده مانند آن که همه ورق جمع بر آنده شده اند که نام بیار بر ورق باقیست و اگر کثرت
 اوراق ساقط سازی هر وجود اوراق بیار است که حاشا اندک نشود مگر استقلااضافه ضروری تا بیار میگرد
 و بود آن نام بیار و بوی و سافیت است که متفرق شده اند و بیاعت پرانگی و منتشری از نام و بوی
 خود در نیشود استقلااضافه واجب است و بدون استقلااضافه استی و باطنیت یکی بودن است حاصل
 نمیکرد و این توفیق تفرقه است و وجود بیار و بوی بیار جمع است فی بلکه جمع جمع است آنرا کثرت او که بیار
 و این یکین است توفیق تحت یکین این را سبب که فی نام و حضرتت خواججه پارسا رحمة الله علیه مفسر را بیند
 چون حق سبحانه و تعالی یا بنده لطیف فرماید که بنده بر حق و بر صواب باشد آنرا سبب خوانند انتهی و کمال لطیفی که بر
 صاحب یکین ارشاد فرمود و متفکر اند و نیک ما تقدم و ما تاخیر چه گویند فرماید و همه مقدمات را بنظر تامل در آک
 ساخته حال تفرقه جمع را دریافت کن فایده نیز حال این دو در تفرقه مختلف الالباس بر تو گذار شش
 کرده شد و خصوصیات این بقابل بگیر که موهودان علم اعلی بیان کرده اند خوبی زمین پسین کرد اینده شد
 الا ان تحقیقات ارباب ذوق و تدقیقات عارفان شوق اند را که کرده محمول نتایج آن علم لدنی است
 باید بود و حضرتت خواججه پارسا رحمة الله علیه نویسد اهل معرفت گفته اند جمع بر دو گونه است یکی
 جمع سلامت دیگر جمع مکه جمع سلامت آن بود که خوشی سجدات تعالی در فعل حال و قوه وجود و توفیق
 شوق که در بنده پدید آید و حافظ بنده باشد و امر وی بر ظاهر وی میریزد و بر گذاردن فرمان و بجا بده می آید
 و نگاه می دارد چنانکه تحصیل بن عبد الله تشری و ابو حفص حداد نیش پوری و ابوالعباس سیاری مروزی
 ابوالوثرید بسطامی و ابوبکر شبل و ابوالحسن حنفی و جماعتی که از کبار مشایخ قدس انداز و حجم پوسته
 مخلوب بودند می آید قوت نماز اند آمدنی نگاه بحال خود باز آمدندی چون نماز زنی را در مخلوب نشستی

بیت

و جمع کی آن بود که شبه اندر حکم دل منسوب شود و محکمش چون مجاہدین بود پس یکے ازین مندر بود و یکی مشکور بود
روزگارش قوی تر از آن بود که مندر باشد و دولت جمعیت آنگاه روی نماید که خواست عوض از دل پاک
شود و طلب مزد از فکر و خاطرش سترده شود بر آن مقدار که ازین معانی از آواز تفرقه خلاص سے نامند
و بحیثیت مزین میگردد و لذت ازین قبل و من بعد است و حضرت پیر علی جویری رحمة اللہ علیہ در کشف محبوب
سفر ما نیز از این ماجرا در محل تفرقه با شئی ناز با شئی امر بگذاری چون وی تر از حد کسب دوی ما خود اولی تر کر بر تو
نگاه دارد و حجت دومی آبی تا نشان بندگی از تو بر بخیزد و دیگر آنکه حکم و عدله قیام کند که من مرکز شریعت محمد را
منشیخ نخواهم کرد و ندیدم در جملہ کتب جمع را تمام مخصوص نیست و حال مفروضه که جمع جمع محکمست اندر معنی مطلوب
خود و گویا کشف یعنی اندر تعاقبات باشد و گویا کشف اندر احوال و لذت برود و وقت مراد صاحب جمع
یعنی مراد حصول استبدان تفرقه فصل اول جمع وصل دایان اندر جملہ چیزها درست آید چنانکه جمع همت نیست مقبول بی همت که
جز همت دوی ویرا چیزی همت نمانده بود و جمع همت بخون اندر یعنی که جز ویرا نمی آید و لذت بعد عالم ربک کل موجود است
اندر حق دوی صورت بیلی بود و مانند این بسیار همت چنانکه ابویزید رضی اللہ عنہ روزی اندر صومعه بود یکے پیامد و
گفت ہل ابویزید فی الحیت ابویزید و جواب فقال ہل فی الحیت لا اله الا الله اندر این خاندن بجز حق هیچکس دیگریست آہی
بہتر آن باشد کہ اجمع راجع کوی از این تفرقه باید تا اجمع بروی درست آید بگو جمع جمع شود کہ خود جمع تفرقه
باشد جمع از حال نکر دو و این عبارت از محل تمکنت از این تفرقه راجع راجع و تحت بیرون از خود مدعا باشد
میدری کہ از کونین و عالمین اندر تفرقه راجع ہینما بر اصل اللہ علیہ وآلہ وسلم نمودند و بی هیچ چیز التفات نکرده از این
و محی جمع بود و جمع راجع تفرقه شامہ مکرود تا خداوند تعالی گفت ما نزلنا البقرہ و المعنی استہی و حضرت بران ایان
را از اطمینان اندر سر و دست جمع ہمت بالبدیغ فرما بدیغیت ولی کہ معرفت نور صفا دیدہ نہ زہر کر دید اول
خدا دیدہ نہ زہر و یک محتقان خدا عبارت از وجود و احدیت کہ چہ جانشینی تخلی محمود و ما ریت است بالالا
و رایت اللہ فی اول قبلہ و بعدہ و مہم ہمت مقام و کجا شش جمع جمع است ہہ حال جان نغز شش شمع جمع جمع است
جمع ہمت است علی بر دل سالک راہ طریقت از جانب حق دارد و میشود یا بھل سالک و با فطرہ و صفات
نفس نایل میگردد و از آن حال می نماند و چہ حال دومی باشد و ملک سالک گشتت آنرا تمام نہ الحال ہنوز نہ

جلد اول

الا قامت السالك فيه وجران حال و مقام انخاص ارباب قلوب است فرمود که تمام و لکن شاضرت جمع است جمع
 در صطلح آن طالع مقابل فرق است و فرق تجا است از حق بخلق یعنی هر خلق را بریند و حق را من کل الوجود غیر از خود
 مشاهده حق است بی شوق و غیره فخر سالک است چه زمانیکه مستی سالک بر جا باشد شهود حق بخلق نیست و
 جمع که جمع شهود خلق است فام حق یعنی حق را در جمیع مشاهده موجودات و مخلوقات مشاهده می نماید که هر صفت
 دیگر طاعت است و این مقام بقا بالعدم است و این مقام را فرق الجمع و فرق ثانی نیز میگویند و موجود که خود را میجویند
 چه سهوا و از وحدت که جمع موجود است بمقام خود فرق منزل نموده و ازین اعلی مقامی کامل را نیست چه در شسته
 را چنانچه نیست می بیند و میداند و صاحب این مقام را وحدت در کثرت و کثرت در وحدت و در و این کامل حیات
 آینه کثرت است و کثرت آینه وحدت و صاحب این مقام چنانچه برودیت کثرت محجب از وحدت حقیقی میشود و در بدت
 وحدت نیز محجب از کثرت میشود ویت و لولاه و لولانا بنا ما کان لذی کانا یا آتی و حضرت مشهور است که حضرت
 علیه در مرآة العارفین میفرماید قال له الدنالی والیدریج الام کلوه و بسوی و لتعالی راجع میشود و امر بهر با کل بلکه
 اعیان عالم از یک عین است و آن عین را صفات است که یعنی ازین اعیان ظهور صفات است از آن صفات است حقیقت
 آن عین آن صفات باشد و در حقیقی آن صفات همی دارد خاص مگر هم از ا. بگفته اند که هم عین همی است مگر فرید
 عطا را ازینجا گفت میست یقین برید آن همی خبر یک میست تا اگر بر این همه هماهنا و یک پس اعیان عالم از صفات
 و آن صفات آن اعیان از عین ذات الیدریج عین چون فیض وجود از مرتبه ذات بصفات رسید از حق بحقیقت دریافت
 و آن نور محض است که اول با خلق الدنوزی و چون آن فیض از صفات با آیات رسید از حقیقت بطبیعت ظهور
 یافت اما من الدن و بخلق منی این حدیث است هر که بدین نزول اطلال کرد و در بنیامی میوه حقیقتش بر بد طبیعت
 نهادند تا از اثر بصین ترقی کند و از عین عین از تفرقه آیات آفاق جمع صفات النفس نظر کرد
 و از شهود صفات النفس بوجود ذات الیدریج کرد و از جمع جمع رسید و از خود بر سید و در شهور آیات ماند
 شود و صفات که استسماک بوجود ذات پس نزول صوره بعد است و عروج محی قرب از نزول را عروج نمود
 بعد با قرب باشد چون عروج حقیقت محی شد پس قرب با بعد است هم ازینجا است که حروفیه گفته اند البفرقه
 شهود و خلق الدن و جمع شهود خلق بالیدریج جمع الاستسماک با بکلمه و فناء الاحساس ماسوی له بعد غلیات

تحقیق پس مراد از فقره شهود آیات باشد که وجود خلق بدان اثر قدرت و ابرام صفت که وجود خلق بدان
 عین خود حق را برینست و ابرام کجاست استسماک و وجود خلق بشهود ذات که آنجا اثر است نه بر غیر اینست بدان
 نفس استسماک و احسان فی انجام و بود و جدایی و جمعی و کلام این معانی فرقی است که در این صفت است
 و محالست با کیف چنانکه گفته اند اما الفرق الذی یصل بعد جمع کجاست فهورجوع العبد فی الی الله بالهدی و این فرست
 در همین صبح که در آن زمان برود این صبح است که تخلیه عبادت با کلیه از صفات خود و تخلیه و بصفت
 مولی که او انجام میدهد از حق حق و این تمام اینها و خواص و دنیا است و اندو که از خلق است و بدین
 جمع و فرق است انتی قایده بهتر از شوری پیدا ساخته و مشهور فی خلقت از این ان گشته و در کتب
 بی راهی طریقه را همین است و در خود ثابت بنماده و انکاسته خود را که جزئی است تحقیق بنماید از نادانی
 است بان استعداد پیدا می نماید علم توحید را از نادانی دانی زیر چراغ تاریکست و این تاریکی آماده
 بر باد می تبری است زیرا که این شعور مجازی بجانب انفرط کشیده و از اصل موصول دور نموده و صراط المستقیم
 عبارت از دست منقطع ساخته در حادی غزل انداخته است و تاریکی نادانگی بر بصیرت آمده و در حجاب
 جهتی محاط شده است و تفریط که الطوارقی در و دانند کیست در آن عاجز تا توان گردانیده است نه عاقل و انهم
 تزدنه شوری در تو بایم اگر اتفاقی در تو نکند و در غیبتی لغیبی تو بنسازم خرابی خانه ایمان ترا دیدن می توانم اگر ترا بر
 تو را سازم در گرفتار بدست اعدا در بخاک گشته نمی توانم دیدار خاموش نام نگناه عظیم تسلای می شوم و در خود می
 شربت کمال ازین علم شده ام نمی یایم و باقی ماند و نستی که در آنهم کجلی حاصل نکرده ام و از طریقه کارستی معلوم
 ریاضی آن تکمیلی پیدا نساخته برستم اما بیدرک کلا و اینزک کلا فی الی از علم نظری گذارش کرده شد و عقیده خود در
 سابقین بر میان آورده لاچار نمودی بر این هم تو از طریقه خود و طریقه مشاهده مشروبات و مناسبات و عادات
 و کلیات فروع و اصول و روی ایشان ان چهار کرده آید و هم احوال ذکر و مراقبه و مشاهده و مسامحه و مکارنه تحقیقات
 خود و اکابرین سابقین گذارش می سازم تا که شوقی و ذوقی و وجدی در دل تو پیدا شود و بحول الله و قوت
 لا حول الا بالقوة الا بالله اعلى نظم معدن دوم در بیان سلسله خود و دیگر سلسله اشعه و مشروبات
 و مناسبات و عادات و کلیات فروع و اصول و روی روششان قایده اغیز

معنی دوم در بیان سلسله
 خود و دیگر سلسله

بر تیز زای و اندوه راز قادر ز قیود بر طریقه سلوک و انتساب از گروه ارباب حقائق و معارف از آیات و احادیث بطریق
 مهمان یافته میشود و بعضی علماء مفسرین کج در بیان ارشاد این آیه تشریف و توفیر طریقه لفظی است انتساب
 مسائل از اینجا اشتقاق است بی تردید که از تفسیر روف و عزیز بی و غیره طالع نماید بود تا خود بداند و نیز
 در جناب حضرت خواجگان اهری رضی الله عنه در احادیث بحث میکنند مگر بقره قول حضرت شیخ نجم الدین کبری فرموده سی
 رضی الله عنه در جای دیگر نام نوشته اند که در تحقیق آنست که نسبت حضرت حسن بن علی رضی الله عنه جانب سیدنا علی کرم الله
 وجهه حق است و در بیان قول ارباب مسائل متفق اند و در مجموع الله تعالی و حضرت خواجگان اهری رضی الله عنه و در صاحب
 از اخلافت و او نیز یکی جلیب عجمی رضی الله عنه و
 سنی اشعری رضی الله عنه و خواجگان اهری رضی الله عنه و در طرف انتساب و در نزد یکی جلیب عجمی رضی الله عنه و دیگر خواجگان
 معروف کنونی رضی الله عنه حضرت خواجگان معروف کنونی رضی الله عنه و در خلیفه فرمودند که شیخ محمود رضی الله عنه و دوم
 سینه جنید بغدادی رضی الله عنه و خلیفه داشتند که خواجگان عثمان خرنوبی رضی الله عنه و دوم نجم الدین کبری فرموده سی
 رضی الله عنه سیوم خواجگان علی رودباری رضی الله عنه چهارم ابوبکر شیبلی رضی الله عنه پنجم ابوعلی دقاق رضی الله عنه
 بیخ عزیز آن بزرگوار عالم و تقوی آراسته بودند در میان سلطان الماویا و برهان صاحبنا غوث الثقلین و
 رئیس الکونین سیدی سندی مالکی و مولای حجة الطرفین بن اجدادی و جد الفی میران شاه محی الدین سید
 علی القادر جیلانی علیه علی حجة صلوة و السلام و سید الطایفة بنید بغدادی رضی الله عنه که از افاضات و اسالما سیکینا
 بششتر اسلمت و در آن اثر قدس شیخ ابی سعید علی بن مبارک محترمی رضی الله عنه و دوم شیخ ابوالحسن
 علی بن محمد قدس النکاسی رضی الله عنه و سوم شیخ ابوالفتح یوسف فرطوسی رضی الله عنه و سوم شیخ ابوالفضل
 عبیدلواحد بن عبدالعزیز البغوی رضی الله عنه و سوم شیخ ابوبکر محمد شیبلی رضی الله عنه و سوم سید الطایفة جنید
 بغدادی رضی الله عنه و این انتساب بشیوخ الافاق یعنی الله تم که مالک ما یسند از طریقه خلفای است آری
 اگر کسی بکلمه کونیمی گفته که حضرت هم خلفای اند و انحصار بر آن نمودن از حیث عقل بر بیت و این دانستگی نیست
 بلکه نیز می است چرا که حضرت میران رضی الله عنه از اولاد حسن بن علی حجة صلوة و السلام از طریقه اجدادی
 سید از نود و دلیله ماجده حضرت رضی الله عنه از اولاد حسین بن علی حجة صلوة و السلام جانب جد شانی که

نسبت آباي ادری حاصل نموده اند زیرا که والده حضرت دفتر سید عبدالمجیدی اندر معنی الدعوه جانب ما مهابا علی الصلوة
 و السلام بر سر سینه چنین شد و روشن نشاب حضرت سلطان الاحباب رضی الدعوه و اولاد حضرت و نسیان سلسله
 عالی را زیباست و در دیگران اجازت یافتند و بطریق علقای نیز روشن اجازت ادری العشر بر اجازت دیگر است
 و خلافت دیگر است و خلاصان آن نژاد انشوران این فن پوشیده و معنی حقیقت و نشان حضرت خدیجه ادری
 رضی الدعوه خود را چند بیان میگویند و در نشان شیخ ابوالفتح یوسف طرطوسی رضی الدعوه نام داشت آن خود در کتب
 ساخته طرطوسی گویانند و در آن طرطوق در و نشان بن سلسله سکونت در شهر را اختیار میکنند و متوکل میباشند
 و از جمیع وجهات حاضر و غایب نژاد بر ارض و سنت و روایت الکفایت شده و در روز و وقت و هر چه در پیش ایشان
 و در آن زمان نژاد در قصه ساری و در بحر فی سده روز یا چهار روز بندوق میگردد و عشق ایشان غالب باشد
 نقل است از خواب محمد عموی رضی الدعوه و از خواب سید زکی رحمة الله علیه که در سینه آورده روایت است
 صدیقها نیز این تنها بود که کاشکے خاک بودند که روزی فخر مشوق قدم بر آن خاک نهادی آورده اند
 کرد زنی در جامع طوس شیخ ابوسعید ابوخیمر رضی الدعوه ذکر مسفر بودند ناگاه خواب محمد مشوق درآمدند و پند
 بر قبایب تشریح ابوسعید خاموش شدند و طاقت از ذکر کردن برفت بعد شیخ ابوسعید عرض کردند که ای
 سلطان عهده ای سر در وجود پادگان بتذقیاب کشای که بنزد بیعت آسمان و سفیت زمین نهادی بهم کرد و بند
 را را کرد و رفت و چون صورت انساب در وی ذاتی اکنون عادات و کلمات فرورع و مهول بدانی قایل
 بدان اغیز نژاد الله قلبک و صلح اعماک الزم کلمه التقوی علی لفسک و قال الله تبارک و تعالی انما اکرم عند الله التکم
 بزبان نیست کسیکه مستقی است بزرگ تر است و تقوی بر دین است یکی مستحق بطاهر و دیگر مستحق بیاطن
 و تقوی ظاهر آنکه او اعتقاد بصاف باشد که در آن عقیده خلافت جمهری یافته نمیشود و در واقع سلف و خلفت
 باشد که جوی مخرج نمی برادران و قتل نهد و مخدب القلب و نیست باشد و راه انراط و تفریط را ترک کند
 و محبت علی حده راز و ال نیست و حفظ درجات و مراتب از اهم مهمات است و ادب اصل مهول راه علم
 عقاید است و همگیا برای تهذیب عقاید مخلوق استخوان انداز دیدن آن واضح میگردد و علم فقه علمیت
 اگر شناخته میشود و زودی حریت و ولایت و اسباب آن نژاد علماء عقاید علم عقاید مقدم بر هر علوم است

جستجوی

و نزد آنها علم فقیرتر است میدانند و در خاطر صحیحان صورتی تصنیف بنظوری آید در باب مجزوات مقابل علم
 عقاید علمی بگرنیت و در عبارت مثل فقه که علم عقاید درست داشته باشد و عمل نوزنده بود و در اقیامت
 بر اوست کردن عمل از عذاب صوری لذتی چشمه آن بعد آن بجات خواهد یافت و کسیکه بر علم فقه مستقل باشد است
 و عقیده بر این است که باشد مناسبتش از محکمات آن برگشته از امری دشوار است چنانچه کسی از او مبارک
 است ای رسول صلی الله علیه و آله و سلم را بر زبان بماندی جاوری گوید سوخی فخر چه باشد بلکه دانش ازین مسلمانان خارج
 میگردد و دلیل رستگاری نمی از کسی با فقه نمیکردد و علم عمل عمل بکار آمدنی نیست و فی الحقیقت معنی تقوی
 آنست که علم عقاید و فقه متسادی باشد که نسبتی را لایق است و گردن بسا افراد از بیاعتنا دانستگی هر دو
 یعنی علم عقاید و فقه مانند علمی در کوی از پای نیستند و دیگر از او میگویند آن بدعت است و آن کف است
 در میان حلال حرام و مباح و مکروه تمیزی نمیشود درجه و طبیعت آید بر آن پایه میشود و آن کردار طبع
 زود خود را زهد و تقوی است قرار داده مشهور باین دان میگردند و عاقد خاص را در گرداب حیرانی نمی اندازند
 اگر همین تقوی معنی عقاید است و السلام العزیز تقوی و اسباب تقوی بر انواع و هوس تقوی این حدیث است که امام
 قیسری رضی الله عنه در رساله خود می آرد اخبارنا الحسن علی بن احمد بن عبدان قال احمد بن عبد الصفاق قال
 اجبرنا محمد بن الفضل بن جابر قال حدثنا ابن عبد الله بن العرقشی قال قال حدثنا یعقوب العمی عن ابی بصیر عن جابر

عبدالله

عن ابی سعید الخدری قال قال جابر عن ابی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال قال ابی سعید ارضی فقال علیه
 بنو ابی سعید الخدری قال قال جابر عن ابی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال قال ابی سعید ارضی فقال علیه
 بنو ابی سعید الخدری است رضی الله عنه گفت آمدی که مرد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت یا نبی الله
 لخصیت کنسید ما پس فرمود لازم کنسید بر تو و تقوه الهی را پس تحقیق که آن تقوی جمیع کل اسباب
 نیکو بیاست و لازم کنسید بر خود جواد پس بدرستی که بهمانند اسلام کن و بر خود لازم باید کرد ذکر
 با رتیالی را پس تحقیق که آن ذکر نوری است برای تو و اخبارنا علی بن احمد بن عبدان قال اجبرنا
 احمد بن عبد الله بن عباس بن الفضل الاسقاطی قال حدثنا احمد بن یونس قال حدثنا ابو هریرة بن
 ابن هریرة قال سمعت النبی یقول فیل یا نبی الله من آل محمد قال کل تقوی روایت الشارحی الله است

حدیث دوم

که گفت سماعت نمودم پرسیدند یا رسول الله کدام کس ز آل حضرت فرمود صاحب تقوی دور حاشیه قسری
 مسطر است من اتباعه و بنا اختاره الا نهی غیره من المحققین قبل الی غیره و الاصح عندنا تفویح جمهور الاصحاح
 است و بنویسیم آن هم دینی المطلب در معنی من اتباعه و از آنچه که استیاری کرده ز مرتبت و سویی آن از محققین است
 و بعضی گفته اند آل عزت است و صحیح نزد شافعی جمهور صحاب نه بجهت بدست نیکی آن کرده مؤمنین است بنی هاشم
 و بنی مطلب شرح رساله قیسری میگوید و قبیل ای لا تقذوا علی المد علیہ و الا وسلم و قبل ایضا اول منازل علی بن
 و قبیل مرکان را سنن الی تقوی کلمت الی الله عن صف ریچند و کل جابره خط من التقوی قافیم و بعضی گفته اند
 تقوی اخذ از حضرت علی المد علیہ و الا وسلم است و بعضی گفته اند تقوی ابتدا از منزل است عابین را و بعضی
 گفته اند کسی را که من حال تقوی باشد گنگ میگرد و زبان او از تعریف منعقت تقوی و در یک عصبی و لذت می یابد
 از تقوی پس فهم کن او را و قال علی جاسیری تحریر عما یضربه بین عبده و من التقوی لقاء الشکر بالعدم عبده
 المعاصی و الی غیر الشکر تم عبده القاء الشبهات تم بدع ای تکرر عبده القیضات کخلاف المادنی قد منزل
 بعضهم قوله تعالی و اما التقوه او موقوف تقوی اصلوا علی ندر المراتب و قفا تنکر ای فلان بر از سوزان
 چیزیکه حضرت رسد از ان و از دشمن خود و من تقوی چیست که پرسیدند از شرک الله تعالی بعد از ان غیر شرک
 عبارته از ان عصیان و ما فرمایند بعد از ان از امور شبهات بعد از ان در ما کند بزرگیها را مانند خلات اول
 و بدست نیک نازل گردید بعضی از آنها عینا بخود فرمود و تعالی از ان فیکه تقوی خستیا کنید و ایمان آورده آید
 و عمل نیک بخت پس از ان تقوا را ایمان را بعد از ان تقوی را و نیکویمها را با بران این مراتب از روی
 دفع برائی تکرار و جبار فی تفسیر قوله عز وجل التقوا الحق تقاة ان معناه ان یطاع الله فلا یصعبه بدکر فلا یصعب
 و لشکر فلا یخفونه و الا علی درجات التقوی از احق التقوی ان یعنی العبد الخطلات من غیره و دکر و دکر و دکر نیز بر ما
 یعبر غیره و می آرند در تفسیر قول الله تعالی بر بریزید الله تعالی را حق بر بریزید بدست نیکی معنی او آنست که اعانت
 کند الله تعالی را در برقراری بکنید و فراموشی سازید و شکر کنید و کفران نعمت نکنید و این در وجه اعلی تقوی است
 و عقیده حق تقوی آنست که خوف کند بنده غافل ماندن از ذکر پروردگار کرده است و این عزیز است حاجز
 میشود از وی بسیار و لهذا الماسع الصحیح یعنی الله عنهم ذلک خافوا العجز عن القيام به قاتر الی الله تحقیقا علی ما یقوله

با تسلیم ازین در برگاه که سماعت نمود و صحیح بر صیقلی نمودیم ازین حال خوف ناک شدند و بجز نمودند و نمازین تقوی قائم
 شدن بر پیش تا ازل کرده تعالی تخفیف را بر آنکسان پس از کم کنید تقوی اطعی مطابق سماعت سمعت الشخ
 ابابکار حسن سلمی حضرت امام علی علیه السلام سمعت امیر بن علی بن جعفر نقول سمعت امیر بن علی بن جعفر نقول سمعت
 نقول لا معین الا الله تعالی ولا اله الا الله لا حول الا الله لا قوة الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله
 بجز الله تعالی هیچ وسیله نیست بجز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هیچ توشه نیست بجز تقوی الهی قاید پذیر
 بدین معنی تقوی و احوال و بسط است مشروط بر کتاب صالح الافکار و حدیث الهدیة مذکور است در آنجا باید
 درین مقام صورت تقوی بر تو ظاهر ساخته بنفس دیگر ترغیب میدهد تا تمیزی که شریعت چه حقیقت دارد و ما
 حاصل از تقوی و توکل و قناعت و رضا و تسلیم و بری شدن از اوصاف زوید و مذموم و فرین گشتن
 با احوال حمید و الطوار شده است بلکه تشریح نیست که خود را در خود پوشیده نمودن است و هیچ عمل
 موقوف نظر نمودن شوق و از ان عمل تو بنموده بجز توفیق نیک از جناب باری عزوجل است اگر شرع را قلب
 سازی بوشن میشود مقصود از تقریر این است که تعالی شاه مغرور ظهور بر آید و صورتها دهی که ظاهر و بگویی
 و اگر نزن از این خیال کند از بزرگی بزرگ عالم اعلی است و از زیر عرش نامرکز خاک همه جسم است و اگر
 عرش از مرکز خاک نمایند همه اسباب جسم و جسمانیت تا بوشن تمام میگردد و از عرش تا لا مکان عالم بوزر است
 و عرش برزخ است در میان لطیف و کثیف همین حال شرح شریف است الفریز تا آنکه تیز شو ریاست
 تعجب شدن شریعت از وی دو پیشود زیرا که خاصیت شریف همین است که تزکیه تیز و دشو سازد و همه
 استیاضه را آاده است و وقتیکه تیز و دشو مرکز می شود و وقتیکه پیدا میشود وقت از ان معروف مدرک
 و تجلیه تزکیه می باید چنانچه در باب وجود و شش و تعالی شاه فرموده کان العرش علی الملک و حقیقت بنیاد
 عرش بر آب بود درین سر وقت است که مثلاً اطباع موج و حباب است و در نقد ان موج و حباب
 آب است بنظر می آید و در اوله عرش آب خرقه پوشان موج و حباب و در بقعاب برای نمودن پس
 مستقیم شده اند بر وجه دیگر استی محض اند دلالت نمیکند تا آب تا نقد نمیدارند فی البیوع مضموم
 میشوند باز موجود دیگر و اندو همه صورت اسباب از شش می شود همچنین سایر عبادات و احکامات

و معاملات از شریعت متعلق اند و اینهم تبه امتحان نیست که مثل آب است امواج و جباب ساکن امور است علیحده بطریق آیند
 لیکن محتاج غور و فکر اند نظریقت و حقیقت و معرفت مانند موج و جباب و آب مندرج اند بهترین طور شریعت و طریقت
 و حقیقت و معرفت موج یا یکدیگر معلوم گردید که فرق تمیز نیست و تمیز طالب درجات است و در بیان غایت شریعت
 همین تمیز است و در بیان هر چهار مراتب معنی شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت تمیز است و هر جا که رود تمیز است
 و غایت و مغلوبیت و فاعلیت و مغلوبیت نام تمیز است و فرقی امتیازی در اینجا اسباب خود طلبیده کار بر
 حکم غالبیت خودی سازد چرا که ماهیت اسباب با صند بجز کار فرمای حقیقی کسی نمیداند و قیاس کردن نمی تواند الا
 فرستاده اوصالی المد علیہ و آلہ و سلم پس شریعت مانند گرده است و وقتیکه دست مصورتا آنکه مشتاق کشیدن
 کرده است و لایق رنگ آمیزی نگردد و بعضی افراد اسباب شریعت را از رخ خود برداشته خود را عارف و
 محقق میگویند و اینگونه اند و آنکسان که بر وجه شریعت متحکم اند انگاشته زبان طن بر گروه موفقیه صافی که شریعت
 المدبر کا هم میگفتند و در وی از فیضان یزدی و مجوری از علم لدنی لازم بر خود ساخته اند عیا و ابا اندر وی
 خود را سیاه نمیدانند بعضی گروه در اسباب شریعت بسیار قیاسات اختیار کرده در عقیده فاسده بناگشته
 ناره امانیت و پیدا نمکنند شریعتی از آنجا که برده جبار آوریده اند العزیز نمیدانی شریعت جباب
 نورانی است و نور و صفت و آرد یکی جمالی و دیگر جمالی و ظهور هر دو توأم است و یکی بر دیگری سبقت
 نمیکند و اتباع هر دو بر کردن محققان و جب و فرض است و در بین از ابتدا قرآن مجید تا انتها او برابر
 هر دو آیت و تعریف هر دو صفت آمده اند و مقصود آنرا انداخته و لوح محفوظ عبارت از قرآن مجید است
 و ماهیت آن نا فهمیده و در فهم اول افتاده نداشتگی خود را بحال دانستگی قرار داده بدین علم ناز میگفتی قیاس
 نمی سازی العزیز که تعریف لوح محفوظ جدید است اول معنی آن او را که ساخته بعد از آن به تیاج آن غور باید کرد
 و لوح محفوظ حقیقت و موصوف است و تعریف صفت و موصوف از فن علم خود معلوم شده باشد و اینجا
 ایراد آن ضرورت نیست فقط حاصل آن تحصیل کرد دست نیز از جمله صفت بدست آید که حاکم حقیقی حلت
 احسانه التماسات معلومات را چنانچه باید و شایسته قبول نموده است و استماعات آنها را مقرون با حاجت
 کرده است بطور ولعیت و آن نهاده است و حفاظت خود میدارد و بر وجود عدم آن لوازمات دیگر

قدرت نیکوار و زبر که حکیم مطلق بعلوم خود بجاظت داشته است و دیگر از احوال نیست که حکیم حکیم مطلق تصرف
 کند و نیز حکیم علی التمام وجود و عدم است و معلومات مساویست خواه بوجود آرد و خواه عدم سازد و
 و قبول استعارات معلومات کسی را کلام نیست چرا که نام پاک او محبت است و حافظ و حفیظ این هر دو هم عزت است
 از ظهور خود باز نیستند بکثرت و بهر زبان از حفاظت و اجابت موقوف نمی باشد ولو محفوظ بود و قسم است
 یکی که متعلق بعزبت و دیگر متعلق بحسوسات و در محسوسات قرآن جمیع است و در تطبیق بعزبت و محسوس امری
 دشوار است و در اندک تامل ظاهر میشود که عزبت مراد از علم مطلق است عبارت از ان از تصور علمیه انحصار است
 از مرتبه غیر محسوسات بدو جزئی است لیکن این هم عزبت است چرا که تشخیص نمودن علم مطلق بی لایح از محسوسات
 است بجز اول علم بود و عبرت بی تالی لایح آمد و کیفیت لایح محفوظ عبارت از قرآن مجید است بر ایاب و انش
 علماء نفس پوشیده نیست که هر لوازمات امر و نبی و وعده و وعید و حکمت و بینات و تزیین و تشبیه بجاظت
 حافظه حقیقی اند که منسوخ نمیشوند و معانی قرآن شریف را دور باش کرد آینه است که در آن رتق و
 قنق ز اندازند و حکیم آن مطلق که فیض او مطلق است حسب مقتدا و استعدا معلومات خود فیض خود عطا
 میفرماید و بدایت از آن راه مقدره میسازد و عاشقان و برابری حدت و سنیفگان دیدار بعبادت راپرده
 انانحن و فیه فروشته است از غایبات خود بر داشته از سیونات صفاتی و ذراته سرور از میفرماید و انهم حسب
 شیونات مختلفه است بعضی البصیرت و بعضی راسوخه و بعضی را در میان هوشیاری و بی هوشی میسازد
 و آن فرد فرید که مظهر علم مطلق است اول البصر و بصیرت متساوی ساخته و غلبه با او است مغلوب فرموده بشونیکه
 عقل و فهم را دخل نیست تجلی میفرماید و آن تجلی الیه فی القور التماس میسازد که انت و اما ترک تک لا حکاک و این معنی
 است که عقل تجرد نمیکند که نیز و شعور در آن حلال اسقاط اضافات باقی مانده است و در آن مقام جاهل
 است شعور باقی است همانند پس معلوم میکنید که نیز و شعور شانی است از شیونات حقیقی که عقل را مطلقا
 دخل نیست و مخاطب و مخاطب و متکلم میسازد و با وجود این شان و متفرق میسازد فرضی از فرضی
 و عبادانی از عبادات ترک نمی شود و گردن خود را پیش ساخته بر حال خود نشود و بار تعالی عزت را میجوید که
 که آن مقام که هم است شوخی و بی باکی و گستاخی بظهور آید ممکن است مگر آداب و مخرج که بر روی عبید است مخرط

نظر شتی خود بنهاده پروانه دار جان را تصدق بر شمع امر حاکم حقیقی می نماید و بیگوید که ای مالک حقیقی تو از راه عتبات
 و کرم خود کجی نموده است سر از وی بچسبیدن نمی توانم و حق عبادت بجا آورده نمیگردد و از رد قبول تو بیگویند
 علامه نمی دارم و استغفار خواندن سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم برای همین معنی است یعنی هر چه دیگر خیال
 می نمایی که حضرت سلطان الما و لیا الاحباب سید عبد القادر گیلانی علیه و علی جده و صلوة و السلام ارشاد فرموده اند
 که من ارادو العبادة لبع الوصل فخذ اشرك بالبد و بطریق سوال می برسی جواب اولاً ترکیب و نسق و نظم عبارات
 و انی شعوری پیدا ساخت باید که لفظ بعد در اینجا استعمال مینمایند که از مطلوب مقصود جزوی و کلی بیان نموده
 بمطلب دیگر رغبت کردن میخواهد لفظ بعد می آرد و یک سکن از حکام تشریحی و تعلیمی آراسته بود و تا بعد از طی بمقام
 اصول رسد در آنوقت متفرق ویدار است نه جای عبادت است اگر عبادت است دیدار امر و شوار است
 در آن لباس سهو است و در اینجا نیست شدن است و در دیدار هیچ چیز متعلق شدن نمیگردد و مدار العبد
 فانی و حق باقی صفت القامت و گرفته شود و داخل عبادت شدن فرض است بلکه نقل و مستحب است قط از وی
 میگردد و او اسی نیست زواید نیز شکار خود سازد یعنی هر چه در آن مقام روح کرده بی برسی حیف برستند
 تو می آید که لایصل العبد الی الله و یقطع عن الامر و الهی و این مسلک حق است و آنوقت وصال است جا نیکه اتفاق
 شعور است ادای امر و نهی از گردن او ساقط میگردد و وقتیکه وصال است حکام تشریحی خود بخود ساقط
 میشود و مثل حکم برقل و موشی است زبیر چون دینی شعور و هول مقام بی شعور نیست که همه اسباب
 نیستی هستی نماید اینجا معلوم میشود که مستند در آن مقام نیست و با بود اند و صفتهای شعور به بی شعوری
 مخلوب میشوند و آنوقت بسط است که از همه حالات ماسوی منقطع شده و تمیز مطلقاً رفع گشته است
 و امر و نهی کجا قرار خواهد یافت و امر و نهی بر شعور است و وقتی تمیز آید مرتبه فیض است امر و نهی بر گردن حسیاب
 قبض ادای او و محتسب از وی فرض و وجیب است و یکسکه قبض بوده و در سطح بسیار قبض و اما نده و
 تغییر مرتبه بسط سازد و از امر و نهی دور شدن خواهد دره شریعت بر سر او انجیز است و اگر لطاعت
 شریعت نکند زید باقی میگردد و طهنا جناب مالک علیه و علی جده و صلوة و السلام ارشاد فرموده اند
 فی الدینا و الذل و العزیم فی اللعرة و العار و غریب فیما سوی الحق الدینا محبوسه النورس الاخری محبوسه القلب

و الحق عزوجل محبوب الامر من غیر و در دنیا هست و زاهد غیر و آخره است و عارف غیر از شیخ
 ماسوی حق تعالی است و دنیا محبوب نفس است و آخره محبوب قلب است و حق تعالی محبوب اسرار است
 اما تفاوت حکم الی قلوبکم بعد احکام حکم لان حکم قدم بذلا من فی دعی منه سیامح عدم احکام حکم فقد کذب لان کل
 حقیقتات تشهد طاعت الله فی زندگی غیر نیست خریدن حکم یا است قلوب سیامح عدم احکام حکم است پس تحقیق که در دنیا
 است بدستیکه کل حقیقه که گواهی ندهد شریعت بر او پس آن کس زندگی است فی الجمله تعوی لقلب للبحر
 الزید لقلب للحی و الاغراض للسر للظاهر للنظر للعالی لا للمبانی بالنظر للحقی بالخلق رحال کلام آنکه بری شدن
 بری قلب است نه بری جسد و زهد بری قلب است نه بری جسد و اعراض یعنی رد کرد و ایندان از همه برای سیرت
 نه برای اسباب ظاهر و نظر برای حصول محالی است نه برای حقیقت مبنای نظر برای حق است نه برای خلق
 از تنهی فایده ایعیر تر بیسته شخص کلام میکنند که شریعت و طریقه علیحدگی میدارد و گفتگوی و بختی که می سازند
 لائق بحاطبت است بلکه با وجود است بعضی کلام خصصاریه میگویند یعنی شریعت و طریقه نقش بندید و سهر در رویه
 و شطارت است به بعضی میگویند که نگاہ شریعت شریعت و طریقه است یکی طریقه یا فقه میشود و از بس کلام شریعت
 و بی دلیل که اصل است این کلام دلالت میکنند بر عدم لیاقت آنها فقط قصه خوانی و محبت با او می است و
 اینچنین امورات پیش روی طریقه سلوک نیست بازاده تابع آن مقدمات است که اصل مقصود است و دور است
 بدست تو آید و تو مستعد بر حال کردن ناظره مقصود باید بود باز قبالب دیگر تو عرض میکنم لکن شریعت که در کسر العباد
 آمده است بدانکه اول مرتبه از مراتب راه شریعت است می اند که بر شریعت است شریعت موجب است نماید و در حقیقت
 آن بگویند چون درین باب بانزاه طاقت کوشش نماید و همت عالی دارد و برکت گذاردن شریعت و
 شریعت علم همت طریقه و بر روی نماید که راه دل است و چون حقوق طریقت بگذارد و همت عالی دارد و حق سبحانه
 و تعالی بر دبا از پیش دیده و دل او برود و معنی حقیقت برود نماید و شریعت نگاہ داشت محال است طریقت
 تزکیه باطن است از خصایل مذموم و شگوار نگاه داشتن از لوث نجاست شریعت است که اول نگاه داشتن
 از کده و مراتب بشریت طریقت است روی نقبله آوردن شریعت است و دل حضرت حق داشتن طریقت
 است و انبیا علیهم السلام است را شریعت فرمایند از برای تحقیق ایشان فرمود راه طریقت روند از

از جهت تحقیق خود اگر کسی را نوح است همت عالی شود و خواهد چنانچه رسد راه طریقت پیش کرد تا از درجه عوام بر آید
و در زمره خواص در آمد چون بدانشی که شریعت است و حقیقت است و طریقت است بدانکه مجموع ادعی است پس
نفس و دل و روح هر سه راسته راه نهاده اند نفس را شریعت و دل را طریقت و روح را حقیقت چون این دانستی
بدانکه دل بدست تو نیست و طریقت راه اوست و روح را کیش نامد الا ماشاء الله و حقیقت که کار اوست در
عبارت نیاید و در کتاب پنجمه ما در اینجا شریعت هر که خواهد که در طریقت برکشا نیده و حقیقت بدو نمایند اوست
شریعت بجز ارد و حرمت امر و نهی اول نگاه دارد فی السالمعانی ابیان شیرین تر قولهای مصطفا است به طریقت معلما
مجتبا است به حقیقت بحکم احوال او است به ازین رو در سر این راه هم از دست به خیانت اینک فی شرح
و طریقت به کتائیدت می راه حقیقت به طریقت فی شریعت نیست و اصل به حقیقت بی طریقت نیست حاصل
بسیکدگر خلق جسم و اروا کسی نشان تفرقه کردن نیارود اگر تو در شریعت کامل آئی به طریقت را ضرورت
شامل آئی به طریقت بی شریعت راست نیاید به حقیقت بی طریقت کی کشاید به شریعت و نماز و روزه
بودن به طریقت در چهار راند زعفرودن به حقیقت روی در ذکر کردن به نظر اندر جمال یا کردن به فی
منافق شیخ الاسلام ابی سعید بن اخیر رحمه الله علیه علم زبان شریعت است و علم دل علم حقیقت است و کمال ربه
مربو تحصیل هر دو اصل موقوفه تا اگر ازین برود اصل کسیه نخل اند علم مرد ناقص بود و دو دم وی در راه دین بر جا ده
استقامت باشد زیرا که اینچ حقیقت ظاهر شریعت است همه مراعات اسباب است و این حقیقت است
تظاره سبب اسباب است حقیقت بی شریعت ضائع بلکه قاطع راه مرد و شریعت بی حقیقت محصل عبارت حاصل
و روزگار است کار از مجرّه روزگار بر نخر و ناطق برود قاعده تجامی گذارد ملا احمد علیه السلام سیگوید رجال
حقیقت است شریعت بنیز در این سخن ترا مظهر است لعنهم الله فی عقیده الشیخ الاسلام والدین ابی بکر بن سعید
بن احمد الاسکانی رحمه الله علیه المؤمن آن علت درجه و اسبقه است و از تحت منزلت و حصار من جمله اولیا
لا یسقط عن العبادات المفروضه است فی القرآن من الصلوة و الزکوة و الصوم و غیره و من زعم ان من صام
و البارد و صل الی الحقیقه تسقط عنه الشریعت فهو محذوم تسقط العباده عن الانبیاء و خلیف تسقط الاولیا و الی بنی
الوفضل حسن بیح الاولیا و لان العباده و جوبها فی الجودیه و بحق شکر النعمه و السری بالاولایه لم یخرج

عن عبد الجودیه و لایح کونه متعالیه و لایح ان رسولنا صلی الله علیه و آله وسلم حق زمرت قدما فاقبیل الم یخیر الله لک
 ما تقدم من دنیک و ما اخر قال فما اکون عبد الشکور یعنی از قرآن مجید نماز و زکوة و روزه و غیره آمده است و کسی که
 کمان کند و فرض میشود و بطلت کردن آنها در بر و حاصل میشود و بر سبب حقیقت باقی قائم شدن ضرورتاً
 نیست خلاصت شرع تریف است پس آنکس را طبع گویند بر گزار و بعضی از وی ساقط نمی شود چرا که انبیا کرام ساقط نشده
 است و نه از اولیا علیهم الصلوٰه و السلام و رضی الله عنهم و انبیا علیهم الصلوٰه و السلام افضل و اکمل از زمره اولیا اند بلکه
 اگر یک بینی باشد از همه اولیا عامه خاص افضل است چونکه فضیلت او موهبی است نه کسبیه کسبیت مکتسبه معتبر است
 بجهت نبی غیر این باب و دیگر است و آن باب دیگر درستی عبادت واجب است بر و برای حق عبودیت و یا برای
 ادای حق شکر نعمت و سازی می شود بولایت و مرکز و مرکز دیگر در واحد عبودیت و نمی شود منح بود از اتیان او و اگر چه
 منح درین کرم صلی الله علیه و آله وسلم چندان عبادت دیگر و ندر برای مبارک و در آمدی صحابه عرض کردند که
 گنا مان ما تقدم و ما اخر عقوشت از فرمودند پس تم من بنده کاشکریا رب تعالی بجا نیارم و در مصلحت صغار آمده است
 بسبب رضی الله عنہم و الشریعه و الشریعه تمام احادیث بخارج قال قال بعضهم و احد قال بعضهم و بعضه و بعضه و بعضه و بعضه
 لع و تحقیق لا ترفع بالموت و الشریعه ترفع بالموت و سوال کرده شد از امام رضی الله عنہ از حقیقت و شریعت هر دو واحد اند
 یا مغایرت میدارند فرمود بعض گفته اند واحد است و بعض گفته حقیقت آن تو حید است و شریعت مباح و حقیقت از موت دور
 نمی شود و حکم شریعت از موت بر غیر ذوقی قایده ایگزیز چون دلشستی گفتوی ظاهر علی ماند پوست بر شتر است و معتر
 بی پوست بکار آمدنی نیست و اگر پوست است طالب نخر شدن اولی است چون که از پوست عبارت از شریعت
 بناده اند و حاصل از شریعت نگار شستن از شرک است و شرک بدو قسم منقسم است یکی شرک جلی و دوم شرک خفی
 و شرک جلی تا آنکه با کلیه زمینان قلب بگذرک شریعت زودده نماید و شوری سسترون شرک خفی پیدا خواهند
 ساخت و ایحان و معنی او گردیدن نخر است و در اصطلاح یقین کردند است و کردن انقلب است و آن
 یقین موهبی است و عطیة الیک حقیقی است و سبب نزل یقین بجداند و برای استقرار یقین سبب پیشا رو بیداند
 مگر جزوی است و تعطیم نند اکثر آن مرت غنایت اطمی است و آن مقدم است و برای ثبوت یقین بر مستان
 انبیا با یقین علیهم الصلوٰه و السلام چنانکه صا در شده است از کتبهای مرسومه و افصح میگردد و ایغیر برای

موقوفیت قیاس کن صاحب کفر العیادی نویسنده فی کفایت اشعری تشکر از انحراف و الاکار و الثبات و الاطعام
والواسع کلمها علی القلب لند تعالی عطی هذه الامت من الغضایل ما لم یوطس بالام منها اذ اخطب سب الام شیخی
قائم الیواخذون بالعلم بیون و یحکم به بحاروی عن ابی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان قال ان اللہ تعالی عن امتی ما حدثت به
انفسهم ما یتکون یعلو و کم یکن نذرة الام الماضیة الایام کانوا حدین باخطر بالجم غصده الفصیلہ صجر و الامتہ لایس
غیروا حدین باخطوات و وجود مینا زندی در خواطر و افکار و ثبات و اطعام و وسوس و ان تمام وار و یشود بر قلب اللہ لقا
بخشش فروده است این است را از بزرگیها و هرگز عطا نماند است است اظهار از ان و در وقتیکه خطره در آید
بدل آنجا از شیخی پس بدستیکه بحسان را مواخذة نکند از ان خطره تا آنکه تمیل نماند و با کلام نکند از ان خطره
چنانچه روایت آمده از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدستیکه فرمود ان خطره مملویم تحقیق که اللہ تعالی کشید
از امت من انچسکه خطره میگردد و روزات او نشان که از ان کلام نمیکند و عمل می سازند و هرگز این امر
میرشد انتها و ماضیه را اگر آنجا بود بزرگتر نشدگان از خطره که برل میگردد پس این خصیصه است
حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدستیکه است نرا از این مواخذات خطره و در انداختنی فایده الیزیز
عباده ظاهر بر این حرکت اعضای ظاهری تبری و دیگر صورتی نمی بندد و اعتدالیت بعضا از امور واجب است
قبول کردن امر الهی فرض است و نیز از نخی الیزوی مجتنب بودن الیزیز مطیع را از اطاعت کردن چاره دیگر
است نباید وضع و خشنوع معنی دیگر دارد و تبره علماء اصول تشکیلی لحاظ و زادای عبادت باید و تا آتیا شروط
آن او نماید و بنای آداب عبادت رخ خود را از جم صحبت کسخته کرده توبه جایت بیت الدرس از اول
یرب که توبه شود و این آداب و لحاظ در عبادت یعنی روزه و حج و زکوة و غیره را ثابت است دینی آن کسری
دیگر نمیکرد و الیزیز بی ادب و بی تمیز را یکس در بار و فعل نمی دهند و لائق یاریابی نمی دانند و آداب عبادت
باطنی دیگر است و اول آن خوف است تا آنکه خوف غالب نشود و توبه و لحاظ و آداب و مهیت و در مهیت
و مهیت از وی ظهور نخواهند کرد و خشنوع قبله و خشنوع جوارحه و ان فقره طلبه برای همین معنی است و آن خوف طایفه
جو مهیت است و برتر از تنوع و در نشان و نیز تراز دم شمشیر بران بلکه نشان است همه تا فرامانها را فردی خلق
خود میکند و صفت آن از و تا که بعضا معروف الام و معدوم الجسم نیست و در نفس لبرجسب است و جود است

بخت نوز

چنانچه کسے را خوفِ موتِ طبعی در دل واقع شود طبیعت آن مرد از همه چیز برداشته میگذرد و از باوقاف
 و مال و مناسبات تنفر بجوید انهم علیہ خداوند حقیقی است و آن خوف بالذات است تشنیدہ حال عکرمیہ یعنی
 را که چون صحبت نوروزی پیمبری شیخ الدین و طنطنہ نبوت شتم المرسلین صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم
 شنیدند و شہور کردند عکرمہ از مکہ مکرمہ گریختہ بجزہ شریف آمد از آنجا بوقت سوار چہار زندان مالک
 چہار زلف این کہ ازین بگم و بران و بجای خود دار کہ از آن آواز وحشت و ہشت در دل من افتادہ
 است و بگو شتم میرسد نزد گفت خوب است جای برسام کہ بر گم تو نزد پس چہار روان سمار محرو
 مدد و کوش و حیران آواز گویوش و رسید قلابین وحشت قلب او برداشته گفت مرا باز بکہ برسان اگر برشتان
 تعویذ نامانی از جان ہلاک شدہ منی بعد استعجال بران و برسان پس بکہ مخطیہ رسانید بجز و رسیدین بخدمت
 رسالت مآب صلعم آمد و عرض نمود کہ زود ما را مسلم کن سید و جان مرا بپناہ خود آرید ای عزیز خوف نیال ک
 و خوف بترتبہ اہلی میرساند و کسے را خوف است ہمہ لوازمات آداب و ایمہ است در اینجا لطیفہ است
 غور باید ساخت کہ جبرئیل علیہ السلام فرشتہ اند و قریب بارگاہ انبوی اند و سکون قلب در تہی سیدانند و چونیکہ
 آن امین الطمینی بخدمت محبوب انبوی صلی اللہ علیہ وسلم حکم مالک حقیقی تشریف آورد بہمنہ یا ادرے جا
 خوف و آداب بود باوصف غرضی نورانی داشتہ چو فی را ترین جہنم نمود و خوف در ذات خود دو شش میدارد
 یکے کلمتہ از شرکِ حلی کہ در در قلع قمع شرک نفسی است میگرد و دوازہ مہی مجازی و خوف ظاہری منسوب بہ
 خود را حبیب میل میرساند و حروف ظاہری کلمہ معنی ظاہری او اینصورتہ میگرداند کہ از اہل اطلاع تفسیر است
 بجز رسول ندید میرساند و قبولِ خدا حقیقی میشود و آن کلمہ طیبہ باشد از ما است ہمہ را فروری صلق میرسد
 چنانچہ شرک کہ حلی را او پیش نمودہ است بہین طور شرکِ حنفی را میخورد و مخالفانین چون شرکِ حلی از با
 بیرون طلب میشود و اداسے فرض نمسہ کہ زینت ایمان عبارتہ از دست فرض میگرد و این آیت اللہ
 در شان نجاست شرک واقع شدہ است پاک و منزہ آن کلمہ طیبہ بسیار دو نجاست مطہر تر شست و در کردن
 غش بد صورت است یکی حرارت ظاہری و دیگر حرارت باطنی و کلمہ طیبہ ہر دو حرارت میدارد و در اینجا
 نکتہ دقیق است لکن کہ صاحب فتوحات الاسرارے آرد کہ ازین حروف بہت در گاہ از آنچہ لفظ ندارد

و بیان

نقد آن است هر چه نظر دارد در ظلماتی بجز یعنی وسیله خوانستند بخاطر شریف شاه خدا دوست رسید که آنچه افضل
 بد است حتی اگر میرسد آنست که میتوان بود که در حقیقت این باشد که کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله که بزلال این
 حروف است با خلقت شرک ششم میشود و بنور توحید مبدل و بنور سیرت و غیر منقوط است این جهت حرف
 غیر منقوط را نورانی گفته باشد و این محبت که شما حرف لا اله الا الله و واژه عدد حروف محمد رسول الله هم دوازده
 و بیست و نه است و واژه و اتمه اثنا عشر و واژه و عدد شهر بر سال و واژه و در مطلق سترگان دو
 است و بیست و نه و اعداد و واژه و صد و نصد پس بر یکمان روشن باشد که عدد اثنا عشر را قسرت است که در دیگر
 اعداد نیست دیگر فرمودند که سبب تقدیم الف بر ز و دیگر می تواند بود که چون عدد او فرد است که آن
 یک است و واحد بالطبع مقدسست بر اعداد دیگر که اگر در بابت واحد بودی است را مرتبه دوی نیند
 و این نیز دلیل توحید است که احدیت ذات بحت ازان مشخص نیست میگرد و و فرقی در میان احد و احد
 بلکه سیار احد نظر بر واحد و اهدا و بعد از دست که در واحد گشتن چنین منقوط نظر ندارند میگرد و اما از
 احدین یکسانی صرف مانود و مستطاب است چه نه بهی ازان مرتبه احدیت بخت ظهور و انظار و صفت
 به لال و جمال خواست که کلی فرماید ازان و حدت حرف متنازل گشته بقول حکما که لا یصدر من الواحد
 الا الواحد غلظت اب اول آفرید وین عقل اول عقل دوم آفرید و دو و سوم تا عقل اول عشره در جمل ظهور رسیدند و نیز وارد
 که اول صلیق الله الحقل پس فرمود که پیش پیشی مد باز فرمود پس رونق افروز است بعد از آن قسم لغت و جمال
 خود یاد فرمود که این مخلوق مثل این در خوبی نباشد یعنی در لایع و بخت شوند و نواب و عقاب مطیع و صبی
 بنو خواهد بود و از بیجا است که سمیت آسمان باران است نتوان کشید با لاجرم قهر و عذاب من بویوان زنده
 اتی فایده العیز و زور شدن از شرک خفی امر و شوار است و سباب قطع کردن آن شمار و تعداد و صبی نمی تواند
 کرد بقوله حضرت شیخ محمد الدین اگر فرود می نمی الله عنه الطريق الی الله لند و الف من الخلیع طریق راه
 باری تعالی مانند عدد الفاس مردم است الا انک در باب حقایق ریاضت و مدققان طریق حصه اقامت
 و واقفان راه کشف و عالمان قریب حذف درین آثار و طریقیه و مشهور بطریق فایده عالمی بر سر ترک
 خفی و تکریم کردن قلبی عباداتی هر ساخته اند و بران عبادت اولات میان مینمایند اول اولات را

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

مذکور بسیارند و در انجمن اسرار و نکات ارشاد و میفرمایند قیاس کرده حمد ازیدی بجا آوردندست و هر یک
 مستبان طریقها بدانی که اسکند و بطریق بیان می نمایند حق است مثلاً کسی که علم خوانده است و علم مشتاق و علم
 نحو ندانست نشانی علم آنچسکس را کلام نیست و نیز از فصاحت و بلاغت او حاصل نیست و بعضی
 ناواقفان علم لغو و لا بروی طریقیه ساعت ذکر حجر کردن و ثانیاً علم نظری بیان می نمایند من مظهر علمند
 افسوس بگذرد که مطالقات کتب الهی و دینی نمیفرمایند هر چه در طبع آید قال بسیارند بحیف معلوم میشود بدانند که روایت
 از حضرت رسول صلعم است که حضرت سلی بن ابی صالح از حضرت ابی بر رضی الله عنه بوقت تلاوت کردن قرآن مجید
 با وجود دانشی از صدیق ابی بر رضی الله عنه پرسیدند که چه میکنی عرض نمود که تلاوت قرآن مجید بسیارم فرمودند
 چندین آواز نیست بخوانید قدری بلند بکنید و چنان با حضرت عمر رضی الله عنه را پرسیدند که چینی عرض نمودند
 که تلاوت کلام مجید بسیارم فرمودند ازین آواز قدری پست کنی ع دیو بگریز از ان قوم که قرآن خوانند
 و تفسیر حسینی و بیضاوی و معالم التنزیل و عزیزی در وصف موجود است عرض از بیان بجز آنچه یک است
 آمد و آواز جبر میانه باید الامرن الامرن میگوید نتیجه بحث فوقه قیاس باید است که در میان مجتهدین
 چهار بحث و تقریر شده علیه الفتوی بر قول مجتهد سبب و مسایل یعنی امام محمد بن حنبل انبیا فی رحمته علیه
 قرایات از کتبهای فقه واضح میگردد و سیدنا و امامنا ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه و محمد رحمه الله علیه کتاب
 اند باعث فتوی بر قول ششین است پس روی طوییه براسه قرآه ذکر هر چمن صحت و برای الزام
 روی طوییه ذکر هر سیازند بعضی با و ادین آیهی آرنده لاجرم صلواتک لا تخافت بها و میگویند بر او نایز هر
 پنج واقع شده است و ذکر خارج از ان میشود آیین قیاس ان افراد مستحسن نیست و خلاف علم تفسیر است و از سبب
 نزول آن آیه که مستند یافته میگردد و در بیضاوی و معالم التنزیل بر غیر هم باید دید هم میفرمودند و اگر بیان
 آن کرده آیه طلب دور میشود و تقریر و گویند مجموع آیه بهتر است سبب تیر کام کلام محطوف العنان خسته
 آن آیهها که سبب ذکر آمده اند آنها را بر موقه بصوره تطبیقات و توجهات بیان کرده آیه ان الله تعالی
 بالبحر غیر عبادت باطنی سجده از انجمله ذکر اهمیت و ان فرض است و فرضیت آن را بعضی از علمای مکتب
 خارج از فرض فرضیت میگویند من مع حق است بعضی میگویند فرضیت ذکر لغو است چرا که این آیه تفسیر آن

بجای

اولاد فضائل

تاریخ احوال

علی بن ابراهیم

حدیث معلوم

تعالی یا ایها الذین آمنوا ذکر الله ذکر اکثیر ای آنکس نیک ایمان آورده اند ذکر کنید الله تعالی را ذکر
 کثیر و ذکر کثیر فضیلت خود آشکارا میسازد و ذکر مختصر و حدیث و ذکر غیر معتقد نیست و اوقات معینه
 از ذکر پراندوران مجلس کلام نیست و بدون آنوقت اوقات دیگر ^{بهر چه بود} اگر درین منظور است لایباب
 نگردد بیدار ذکر کثیر حکم شده و بی حکم نفعیست چنانچه است چون نستی که اوقات غیر معینه داخل نیکراند مگر آن و
 موطنه کردن آن دیگر است و در باب فضیلت این ذکر احادیث بسیارند از انبیان و دو سوره بر تو عرض
 می نمایم تا آنکه حاجان بقلب تو راه نیاید و ظن و غیره رفع گردد و امام قشیری رضی الله عنه در رساله خود می فرماید
حدیث اول اخبرنا ابو سعید بن محمد بن عبد الله بن بشر بن بغدادی قال اخبرنا ابو یعلی بن
 بن معن بن البرقی قال حدثنا ابو کبیر عبد الله بن محمد بن ابی الدنیا قال حدثنا هرود بن معروف قال حدثنا
 بن عیاض قال حدثنا عبد الله بن سعد بن ابی مسعود عن زیاد بن ابی بکر عن ابی الذررداه قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم الا انبکم غیر عما لکم و ان کا ما عندنا لکم و انما لکم و انما لکم و انما لکم و انما لکم
 و ابو یعلی و ان تعلقوا احدکم و کم تعلقوا احدکم قالوا و انما لکم قالوا و انما لکم قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم انما لکم و انما لکم و انما لکم و انما لکم و انما لکم و انما لکم و انما لکم و انما لکم
 نزد مالک شما بلندتر باشد بر سایرین در جرات شما را و نیکتر باشد از تصدق کردن زرد نقره و اگر در جواد
 کفار جنگ کنید و بر نترسند آنها را و کشته نشوند از دست آنها گفتند چه چیست یا رسول الله فرمود ذکر خدا بیشتر
حدیث دوم اخبرنا ابو نعیم عبد الملک بن الحسن قال حدثنا یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم قال حدثنا
 الیهیری عن عبد الرزاق عن عمر بن الزهری عن ثابت عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم لا تقوم الساعة علی احد یقول الله الله یعنی قائم بخوابد شد و نیاست بر هیچ کس تا آنکه
 باقی باشد گویند الله الله حدیث سی و دوم اخبرنا علی بن احمد بن عبد الله بن عقیل قال حدثنا احمد بن
 عبید قال حدثنا ساعق قال حدثنا ابی قال حدثنا احمد بن الحسن بن مالک قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم لا تقوم الساعة حتی الا یقال فی الارض الله الله و من واحد قال الاستاد و الا ذکر کردن
 قوی فی طریق حق سبحانه و تعالی بود الحمد فی هذا طریق و الاصل احدی الله تعالی الابد و ام الذکر و الا ذکر

علی ضربین ذکر اللسان و ذکر القلب کر اللسان یعیل العبد الی سده امتد ذکر العبدی التاثر لک و القلوب فاذا
 کان العبد واکر اللسان و قلبه فهو کامل فی صغیر فحال سنوکه و کففت تمامه الی علی رحمته الله علیه که ذکر الی کران و
 و طریق تنقیح جواز تعالی بلکه آن ذکر عبادت در این طریق و غیر سید کس جانب خداست الی که طریقت او
 و ذکر بر دو قسم است یکی لسانی و دیگری قلبی و ذکر لسانی از دوسه که بر سه بنده جانب یکی ذکر قلب و غیر
 ذکر قلب را میبایست پس قتی که بر بنده فاخر زبان و قلب پس آنکس انسان کامل است و صفت او در میان
 عمل سنوکه و سئل الی علی عن الذکر فقال الخروج من میدان العفقه الی فضاء المشاهده علی غلبه الخوف
 و شدت الحب سوال کرده شد ابو بکر و سئل علی رحمته الله علیه را از ذکر پس گفت بیرون آمدن از میدان غلبه
 جانب میدان مشاهده که بر طریق غلبه خوف و شدت محبت سئل ابو عثمان فی کل ذکر الله تعالی و لا
 یجد فی قلبه نبالا و انه فقال احمد والله تعالی علی ان رزین رحاسته من جوارح لمطابرة فی الخیر المشهور عن
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان قال ذاکم ریاض الجنه فارغوا فیها فقیل له و ما ریاض الجنه فقال مجالس التمسک
 سوال کرده شد ابو عثمان را پس گفته شد آنرا که منم ذکر مسکیم الله تعالی را و نمی یاجم حلاوت ذکر از در
 ما پس گفت چه کنید الله تعالی ای بابرا که زینت یا بنده اعضا و کلمات طاعت او در حدیث مشهور از رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم بر سئیکه فرمود وقتیکه بیند یا بن جنات را برسد در آن پس گفته شد که چه چیز است
 ریاض جنات پس گفت حلیه ذکر است استی با در این حدیث صحیح قیاس باید که عس ابی هریره رضی الله
 ان سوال الله صلی الله علیه و آله و سلم قال با اجمع قوم فی بیت من هیوت الله تعالی یتلون کتاب العتق تعالی
 و یتدارسون به منیم الا نزلت علیهم کینه و یستقیم الحرح و یقیم الملائکه و ذکر الله من عنده رواد علم و الوداود و غیر محال و الود
 داود و غیر محال و یتسکنا از ابی هریره رضی الله عنه بر سئیکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هیچ قوم
 هیچ قوم در خانه خداست الی در ساجد که تلاوت میکنند قرآن و ابی که هر درس خوانی میانند لکن ابی که برایشان
 سگینه نازل میشود و مراد از سگینه اطمینان قلب است ازین قرآن خواندن رحمت حق ایشانرا احاطه کند و در
 گیرند و یاد کند ایشانرا حق حجاز و جاعله که نزو او نید یعنی در هر دو فرشتگان مقرب استحقاق جامع جلال اله
 سبوح رحمة الله و علی شارح و فاعده معنی جهر و ستر بطور اجمال سابقین ازین میان نموده که ظاهر آن است

حدیث صحیح

دلیل آن گذرانیده شد تا کسی نفهمد که ذکر قلب است و زبان نیست و آن کسان که ذکر قلب است زبان را با کلمه
 و خل نمیدهند حقیقت میگذرد و چرا که او تعالی شانه زبان را نعمتی عظیم آفریده است و باب قلب او اگر دانیده است
 و در ایمان دور کن است تصدیق قلب دیگر اقرار زبان و تصدیق تعلق قلب است و اقرار از زبان و زبان را
 از فیض آن نعمت خالی ساختن مستحسن نیست و افعال او تصرفی کردن در آن شرط نیست اگر کسی
 به شرط و گفتگو کند لاجرم عقل نقل است یافته میگردد و تصدیق خود اطلاع نمودن بدون زبان
 از دیگر عضو نمیشود و از کنگ اگر چه تصدیق است فقط آواز سقوط الحروف ظاهر میشود و اشاره هر عضو بر
 تصدیق از زبان حال گواهی میدهد و زبان حال را در کون نمی تواند بصورت خلج از زبان مجازی
 و حالی بیرون شدن نمیکرد و بیان حال ماضی و استقبالی و حالی از زبان مختصر است و آن اطوار و جود
 در پیش آورده کردن ثانی ایمان را میکار داشتن پسندیده از باب انش و پیش نیست و جواب معقول که از
 سوال محقق پرسش کرده شد لاین غور است العیر سر تو و اتفاق این علم گذشته بدان و آگاه باش که خداوند
 اسرار کار بسته گان مطلوب و مقصود و قاعده بطریق دیگر در آنجا مقرر نموده اند الشاهد است تعالی در کجاست از کار بر تو
 واضح کرده آید رجعی الی دلایل تقریر الباقی که بقیه مانده است بر تو اظهار بسیار کم که امام عالم ربانی شیخ الا
 سلام و سلمین محمد بن الدین النومی رحمته الله علیه در کتاب الاذکار می نویسد الذکر لیکن بالقلب کیون باللسان

والافضل منه ما کان بالقلب للسان جمیعاً فان اقتصرت علی احدهما فالقلب افضل ثم لاینبغی ان یتبرک الذکر

باللسان مع القلب خوفاً من ان یظن بالریاء بل ینکر بهما جمیعاً و یقصد به وجه الله تعالی وقد سئل

الفصل رحمته الله علیه ان ترک العمل لاصل ان اس ریاء و لوفح الا انسان علیه باب ملاحظه ان انش اللسان

من تفرق ظنونهم الباطله لانه علیه اکثر ابواب الخیر و ضعیف علی نفسه شیئاً عظیماً من جهات الدین و من اعراض اللسان

در و نیایی صحیحی تجاری و سلم عن عایشه رضی الله عنها قالت نزلت هذه الایة و لا یجوز لعلک ان لا یخاف من الله

انهمی ذکر شیوه و از قلب میشود و از زبان و ال ذکر است که موابت کرده آید از قلب زبان معاً اگر کسی مقصود

در بیرون کند در این صورت قلب افضل است و ممکن نیست قلب زبان را ترک کردن و در صورتیکه ملاحظه خوف یا

بگذرد و از آنست دیگری گفتا کند بان حال ذکر قلب بهتر است و این تقریر پیش حضرت فضیل رحمه الله

آمد که ترک کردن عمل بطایفه بزرگی که فی الحقیقه بر او بین الناس است میگرداند و کند دیگر را بطایفه بزرگی خود که
 بین الناس معلوم شود که اینهم اسباب بزرگ است میکنند و خود نمائند ظاهر بشود و ترک سازد و پس در هر دو صورت
 که آن ظن فاسد و باطل اند ابواب خیر مسدود و منحوسند و ضلوع کردن شیعی عظیم که آن از مہمات دین است
 و نظریه عارفان این راه درست نیست و در بخاری و مسلم از عایشه رضی الله عنہا روایت است که آن آیه را
 دعا کردن نازل شده است که چندان آواز خود را در دعا کردن نکنید و نزد کسی دعا نکنید و از زبان شما پوشیده
 نیست آتی قائمده اعزیز بدان که تو این وقاعد ذکر هر چه سرد و میان خالواد و طوطوسیت لے دلیل نیست
 بلکه مدلل است پیش تو بیان نموده شد و گفتند و انحصار بر آن نمی سازم و تو باز می پرسی که ذکر نجس است امر بزرگ
 است و مغز همه کنهات علم حقایق الهی است و خزینه دار علم لدنی و معدن تجلیات اسماء ربانی است پس پندیده
 از فردان این راه و کمون از مخالفان پناه و قطاع الطریق گمراه باید نهاد و عمل پیرای بیان شدن و پشیم
 گوش نامحرمان پنهان داشتن بهتر و عمد و البت است که بر ملا ساضق و اطلاع دادن و قاعده ارباب معاش
 ظاهری و طریق قانون اسباب نبوی این است که گنوی که زردی خرج و اخراجات خاندان باقی ماند بجاظت
 تمام در صند و قفسه از تو آشفگان سازند بلکه در نگاهداشت او در ترقی او سعی و احتیاط میکنند با وضع
 چنین عباد و جابج امر غیبی بر ملا کردن و آواز ذکر گوش ستمان رسانیدن و بجزو خلافی اسرار کنون
 خزینت الہیہ ظاهر کردن و مجلس زان ذکر پرا نمودن خلاف این راه رفتگان یافته میشود و سن کتیم سره و صلوات
 در تعریف آن اسرار واقع شده است خلاف آن ظاهر میگردد و جواب العیز تر ذکر کسبی یاد کردن است
 و در اصطلاح بیهیہ مخصوصه فردی است از دنیا بچاپه صلواته از معنی کثیره است و صلواته را معنی نماز میگردد بیهیہ مخصوصه
 اصطلاح فقر است در آن ہیئت قیام و رکوع و سجود و قعود است اگر کسی پرسد که ہیئت نماز چیست جواب
 او گویند همین ہیئت نماز است و نهایی که شرح بدیهت همان سخن میگویی پس خلاصه آن ہیئت رضا و از تعالی
 جلت اسماء که پوشیده از محروم و نامحروم نهاده است و در بجا آوردن امر نماز حکم مطلق است و نعمات
 فواید و لذات و غیر هم از چشم کنندگان نماز کمون است و عذاب عقاب نکال و وبال از نیامی عدل
 که در گمان حکم معتقد داشته است صرف از مالش مالک حقیقی است که کام بر اقرار الوہیت مستعملند و کدام

جست که نقاب گری

و رغبت منحرف می شود و امر واجب را در البصيرة تقید نموده است و اول تعالی شانه امر فرمود و
 قال الله تعالی یا قیوم الصلوة و التوکل کراهة قال الله تعالی فاذا ذکره فی اذکر کم بعد از آوردن ایمان بخیر است
 و زکوة صادر شد و نظر سابق ارشاد و غور نمایند معلوم میشود که زینت ایمان و مرکزی او در بجا آوردن امر است
 و امر ثانی بعد از قبول امر اول که نماز و زکوة است چون کسی ذکر کند که تیز در عطیة لغمت او پیدا میکند چون
 تیز کمال میشود اکثر او را یاد بسیار و حق تعالی بعلوم انبی خود میداند که قدر لغمت مراد است متعلقه با دستم غمها
 ازان حکم سر فر از فرموده و آن هر دو قسم عمل بودند و خود خوانان تکفیل اند و تشریح تفصیل آن حکم اول در نظیر
 وحدیت و فقه ظاهر میشود و خلاصه امر ثانی از کتبهای ارباب خفایق و معانی و ریاضت کنندگان طرفین خدا
 وانی باید جست معلوم خواهد شد و صحبت شیخ کمال ضروریست و کره عفو و الاخیل توفیق و تحقیق امری و شوار است
 و شیخ کمال امر گویند که تحقیقات و تدریقات علم لدنی هر تدریج کمال داشته باشد و باهاست آن علم تکمیلی حاصل
 کرده بود و غرض اینکه ذکر مجرب تنها کردن دیگر است و ذکر کرب مجرب دیگر نیز جواب سوال دیگر
 بجز مجرب ذکر کردن درست است و در آن خلاف نیست چنانچه نماز جماعت بجا آوردند مست موکده است
 و تارک جماعت را از جر محنت واقع میگردد چنانچه در حدیث آمده است تارک الجماعت ملعون او نماز ذکر الهی است
 از جماعت خواندن حکم رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم است زیرا که قلوب بر زمین گنجینه اسرار الهی و خزانه
 خداوند متقی است و انسان را از چشم ناما قصان پوشیده نهاده است در آن جماعت حاضر میشود و فریضه
 قلب مطهر او مانند بر قلوب همه ترشح میفرماید و تخم اعتقاد و التقیاد و قلوب با اعصابان پدید شده است
 ترقی ازان آینه یافتن بالید گیاهت یا بدو زمین حال حلقه ذکر است و برکت فیضان قلب شیخ بزرگوار در جهان
 و درش ذکر بر قلوب ذاکرین حالی و لذتی پیدا میگردد و در تنهای کند چندان یافته نمیکرد و در کتب صوفی و شیخ
 می آید و نیز غایر خلائق را فائده از استماع آواز ذکر میباشند و در دل نجات میمانند ازین وجه است
 که ذکر مجلس و خلوة همیسا از ذایع بر هر حال و هر چه در تابع را از متبوع انحراف کردن ممکن نیست در
 کتبه العباد می آید و مذکور الفقیه الراهب البوالیث رحمه الله علیه فی کتاب النبیه ان حرمت المسجد خمسة سنه و بزرگ
 جمله تها ان لا یقع فیه الصوفی غیر ذکر الله البوالیث رحمه الله علیه در کتاب خود تهنه آنکه حرمت مسجد با نوزده

خود از ابن عباس رضی الله عنهما بدین عبادت روایت کرده که آنشور فرمود و انما سید ولد آدم و علی بن ابی طالب
 و سادات سید العروب و سیادت سیدنا علی کرم الله وجهه و جبرائیل گشت و در بیت قرظیت هر دو امام علیهما السلام
 صلواته و سلام نجاتم الاینها صلی الله علیه و سلم از حدیث شریف ثابت میشود که چنانچه در حدیثی از جابر رو
 خطیب از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کند که هر دو گفته اند ان النبی صلی الله علیه و سلم بن الله صلی الله علیه و سلم
 نبی علی علیه و سلم و صلی الله علیه و سلم علی بن ابی طالب و سیادت قطعی بر او و سیدة فاطمة الزهراء علیها و علی بن ابی طالب
 هر دو سلام است و چنین قول ائمه اربعین کوفی رضی الله عندهم از حدیثی است که میگوید که فضیلت در اولاد علی بن ابی طالب
 خلافت است بر این قول جزم نباید کرد چونکه از حضورت حدیثی وارد نشده و در راه سلف یعنی صحابا برین
 است یافته شده رضی الله عنهم و قیاس نمیشازند که خلافت و صحابت صورت دیگر است و خصوصیت جبرائیل
 علیه و آله دیگر آنکه در بیان فاطمه زهرا و عایشه صدیق رضی الله عنهما همین صورت بحث نمیشاید چنانچه آن فاطمه

رضی الله عنهما ام لاقال لان فاطمة النبویة صلی الله علیه و آله و سلم و عایشة البیتیة ابی بکر و علی بن ابی طالب مرتبه
 ابی بکر مرتبه نبی صلی الله علیه و آله و سلم من کفایت النبویة ابی بکر است که فاطمه زهرا رضی الله عنها جگر پاره رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم اند و عایشة صدیق رضی الله عنها پاره جگر صدیق اکبر است رضی الله عنه و آن جگر پاره
 حضرت است و این پاره جگر صدیقیت جابری الفضا است بران فهم عقل و علم باید گریستن که در راه آنکسان
 فتور شده است چنانچه کلمات غیر تنزیه می نویسند و از ان کلام بسیارند خلاف سلف و حلف است بر او و عیال او
 و اعتباری نیست العیتره آنکه شریک الشیخ محمد بن القاسم از بیعت بدست او شان کردن درست نیست
 معتقد آن گزیده شدن بطن از پاکان کشتن است عیاد آباء بکر در حدی صدمات افتاد است و این عیال
 بیعت را کسب کم پروری گویند و نه دیگر اگر دعوی انانیت بستانند فضیلت خود بر آن پاک شریفان بچوبید
 و متجان خود را در این مرض انداخته بر باد میدهند و آنکسان لایق اعتبار و اعتماد نیستند العیتره گفتگو
 و تحقیق و دیگر است و انکار شی علی حده است و احوال متقدین و منکرین در قرآن و در حدیث موجود است
 و کتباتی بزرگان دین تین حاضر است فافهم العیتره فرزندان و نفعین ذکر نمودی بیان بسیارم از پر سیکرد
 یعنی کتب معتبره از حدیثی که آرزو کنان گوش معلوم نمیشد نهایت تمس بود مستور که جویند است و مانند بود و با

بودت مطالعہ جامع الاصول کہ بر مولف آن رحمت خدا نازل باد و بظاہر و این است نقد روی احمد و الطبری
 و غیرہما این رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لکن اصحاب جماعت و ذوادى فانما یقیم جماعتہ فقط قال شداد بن
 اویس کہ عند النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لم یکن غریبى من اهل الکتاب قلت الانا لبعیق البایة قال ارعوا
 ای کرم و قولوا لا الہ الا اللہ ثم قال لکم اللہ التمام لکنی بعد الکلمة و امرتہن بہا و وعدتہن علیہا بحیثہ و انک لا تخلف الیما
 ثم قال اللابشر و اذ ان اللہ قد غفر لکم و انما یقیم ذوادى ذوادى یوسف الکورانى و غیرہ من صحیح ابن علی رضی اللہ عنہ
 سال السی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال یارب الطریق الی اللہ و اسهلہا علی عبادہ و افضلہا عند اللہ لکن قال علی
 و السلام فضل قلت انا و البنیون من قبلی لا الہ الا اللہ و لو ان البسوات السبع و الارضین السبع فی کفہ و
 لا الہ الا اللہ فی کفہ لرحمتہم ثم قال علیہ الصلوٰة و السلام یا علی لا تقوم الساعة و علی وجهه الاخصیبتین لعل
 فقال علی بن ابی طالب رسول اللہ تعالیٰ فقال علیہ الصلوٰة و السلام غن عنیک اسبح عنی ثلاث مرات ثم قل انت
 ثلاث مرات و ان اسبح فقال لا الہ الا اللہ ثلاث منعمہا عنیہ افضا صوتہ و علی اسبح ثم قال علی لا الہ الا اللہ کذلک
 و ابی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اسبح فہذہ لیسرہ علی فی الثقیین الذکر و اما النسبۃ الباطنیۃ فی الثقیین الاذکار لعلہما باثبات
 من یلغی بلفظ اسم الذات لقولہ تعالیٰ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قل اللہ ثم درم اتقی فایہذا العزیز
 معنی عبارتہ چندان شکل نیست کہ ترجمہ کردہ بر تو بیان نماید حاصل ذکر مصلحت اسرار ربانی و منبع فیوضنا
 رحمانی است و یاد کردن پروردگار عالم حسب امر الہی و حکم رسول عوی جل جلالہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 ثابت شدہ است مذکور شدہ در وجود ذکر کسے را گفتگوی نیست و نمازہ و باقی ماند کلام در چگونگیست و
 کیفیت آن از کلام شاه ولی اللہ محدث رحمۃ اللہ علیہ کہ در قول الجسلی نوشتہ اند وافی و کافی است در اسما
 مطالعہ نمایند ظاہر خواہد یافت ما یاد آن ضرورت نیست مگر قوانین و قواعد آن بجد و متعدد اند از انبیا
 چندی سے قواعد و مواعظت کہ از باب این طریقہ میکنند گذارش نماید تا کہ تمیز میان محقق و تقلید پیدا شود و
 جانب تحقیقات مایل و راغب کرد و ازین شوق بصحت شیخ کامل رساند و خاک در او کشتہ تا طورہ مقصود بد
 آرد و از نا و افتخار این راہ کہ فی الحقیقہ بہتر از قطع الطریق اندوری اختیار نماید البعیر سرتسبیبتی سردار
 و اسباب سرداریت بچند ازان میان بزل مال است و ایشار کردن است و کسیکہ مستحق باشد او را بدہ

و مراد از غریب وجه ساز و خوش گشت آنچه گفته است بر باغی بر کس که در زبانت و بنر و خلق را با هم کند
 و اولی با سید کسی بود که میوه را بشود از او و خلق محمد بنی که در مرقی علی حکم بر در و نه است میس
 را از جمعی است و سید پرکث لونه است از آن میان چنگ در قسم بیان جینا از هم اصول شستیان تحقیقات و حصول
 خاص المسکون علیه السلام اظهار می نماید بعد از آن خلاصه کتب بسیار است بعد از آن که سیرت تربیت محققان و تألیف فیضان
 و تفسیر کمالان و بیاض تألیف کمال و کمال علی علیه السلام و مملو او و اسلام مستعد از فیضان الهی شده
 و در قومی است بر نو گذارش بسیار مفاوید و ایزد در حال ابتداء ذکر بطریق مجربیه عالیست
 و اجازت ضرورت است و تلقین شیخ از هم همت است و چون از آن شروط خارج نشود بچایب است که مستوجب آورد
 و ابتداء ذکر خواه تنها باشد خواه جماعت بین امورات را نگاه دارد اول ده بار این درود گوید اللهم صل علی محمد و

ذکره الذکر و عن ذکره النافع و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم و ذکره استغفر الله من کل ذنب
 التوب الیه و کل عیب یدین طریق بگوید ستمه سبحان الله ستمه کره و طلاله الله ستمه کره و الله الکر بگوید بعد و لا حول
 و لا قوة الا بالله العلی العظيم گوید بارز الله یکبار یا حی یکبار یا قیوم یکبار چنانکه استغیث استغاثه و گوید یا حنان یا
 ارحم الراحمین حضرت فقر از پیر تربیت سن و دیگر از اسناد آن فن بیخورد رسیده است اولاد و پدر و در شریف بخواند
 و یازده بار یا حضرت شیخ عبد التاد جیلانی شیا الله خواند و از دو انگشت دست راست به حاصل دو انگشت زبیر پستان
 چپ که بنامه دل صنوبری است که شکل صنوبری مانند کل موز است و در سن و در هر شب است مثل غوط زن که کپس
 او با لایس باشد مثل چیزی که اندرون آب است غوط زن از قوه بازوی خود آب کشیده و تحت پیر رسد و استمداد که در
 اشبا و نهانی آب میسازد و بر سه طالبان آن چیز غوط زده بود و هدایت کرده میدهد و من حال قلب است که در
 او بجا نیل بد و راست و فیاض علی الاطلاق فیوضات اسماضه او خود به عمه میرساند از بجا بدل آمد و بجا
 خراباید و از در بدل صنوبری به صنوبری می بخشد که ذکر شود حقیقت این بحث بشنا نمبصر بر و بگویند
 چرا که از نظر تو جنود شیطانی اطراف یافت صنوبری نیز که داری میکنند و سالک و دیگر عبا و در زبان حکما
 مایع راه رفتن با نظری می آیند و در خلقت نمیدهند و مثل شتر بیه مهار شده منقلب الحال و نقل میسوزد و بجا
 چون شوق جانب ذکر کردن غالب آید و ذکر شروع کند و از کثرت موهبت ذکر حرارتی پیدا میشود و آن

حرارت یافت قلب میرسد که در آن جنود و پیاپی بانی بود و ملائک حرارت برسد عطاکنند که بطریق
 و تصور سلک بوقت نفی و اثبات برابر میگردد و منفعت عظیم حاصل میآید و ابیت الهم بود فی نادین
 سنن سیدنا و کرمین است که مالک ثعلبیه و علی بن ابی طالب و سلمه بن جبیر و دیگران در دعای
 عبد الزقاق رضی الله عنده را سنده ذکر به تصویر رسیده که بکسری اولاً از آن شریفان اطفال الهی
 قبله ساخته بنشینند و ترکیب جلیب این است هر بنشیند که از نزدیکت پارسه راست پس او صد رضی الله
 نریگویند از این صیغه گرفته و پارسه چپ از زیر پارسه راست بدو آورده انگشتان نریزه را از آن چپ
 نهاده سر خود را چنان خم کند که در نزد بخضر دست چپ برسد و الوقت لاک را حلقه کشیده سر را بکف راست
 رسانیده سر و گردن پشت را برابر ساخته قدری سر را خم کرده الا الله را بر قلبی ضرب کند بخضر برسد و بوقت
 نفی چشم کشاده نهاده بود بوقت اثبات بند کند و در وقت نفی همه بطلان را نیت فدا بود کند بوقت اثبات
 مالک حقیقی را ثابت نماید بصورتی که شش و حلقه و ضرب از مرشد که مل معلوم خواهد کرد فائده العجز نیز
 در کشادن چشم و بستن او میرسد مضرت است و در بحث نفی و اثبات در علم نظری سه نظرات بیان کرده
 است باز جریقی نظیر سزاوار علم ریاضیت نه بسیار است که بجز سزای علمی و علمی این علم از بس شکل و فرق بیان
 متغیله ناقص تحقیق کامل همین معلومات است تو می بینی و می دانی که مثلاً باز و شاپین و بجزی که جانوان حشی
 این صیاد بدام خود گرفتار نماید و میخاهد که در حشت آن وحشیان دور کرده مالوف و مانوس خود کند و اولاً چشم
 و هند را دوخته کرده آب طعام حسب مرضی خود میدهد و میخورد و دست خود نهاده مطابق مرضی خود میدهد
 و میبیند که در حشت دور نیست آینه و اگر دور شده است چشم او را قدری قدر کشاد و بسیار درین اجدان تسلیم
 شکار کردن او را می آموزاند و همین طوری تحقیق کامل است و انسان کل او را ازین سبب میگویند چون خواهد که
 تعلیم شکار کردن آموزاند اولاً او را از جلوسه و حلقهها دور نماید و کوهها و ضررها را چنانچه ابیت او است صفا میگردد
 اجدان از حقیقت بند کردن چشم اطلاع میدهند و از کشادن آن آگاه میسازند و چنانچه از کشاد و بستن چشم
 این را دانست که از جمیع اوقات و مالوفات کوشین که عارضی اند از دل دور کرده متنوع با مساب باقی و
 باقی که الآن کماکان بصفت او است مغشوف شود و اسرار الهی و خلاصه درجات علم لدنی مستحق شکار کردن گردد

و مراد از خلط طعام و آب آنت است که سست و کاملی بیاعت از غده مختلفه بطبع است راه می یابد و محدود
شبهه و غصیب میگردنی الحقیقه مانع این راه اندازان انخطاط پذیر خواهد شد و در اصطلاح علما این فن در روز
را از بیعتی است قرار داده اند و این روز به مقیدیان است و روزه خاص خاص مخصوص علیحد است و روزه
خاص اسماک از ماسوی الله است و روزه خواص الخاص از آمدن آن خیالات اجتناب نموده است
و نتیجه هر دو دست بهر دور که که می نهند در اینجا این مراد است میفرمانند که اجتناب هر دو مفرد است
است عبارت از این نقش اسم ذات الله است تصور میسازند و ملاحظه نمایند ایچر ستر در لبست و کشتن چشم ستر
فاحصل استغیاس آرزو شد اگر کسی بخاند اجباب میرود حلقه میزند یا دستک میدهد و مانند و خانه گرمی هشتاد از آن با
اگاه میشوند و نمی فهمند که شخصی آمده است جواب میدهند و از آمده دریافت می نمایند و آن کو از که خیزد یا بیاید
بهان و وقتیکه دو شبه محتسب میشوند در میان آن هوا توج میسازد و در اصطلاح علما حکمت آنرا قلع و فرغ می نامند
یا اگر پیوسته شوند و یا جدا گردند هوا توج میکند و از بیاعت آن بر می اندیشد کمال نفی چشم می کشاید و مجال اثبات
چشم بسته میسازد و جدا قسم است بلی مجاری بود دیگر حقیقی و انفی مجازی را بجزر کند و از حقیقی حقیقت الهی را ثابت
میگرداند دیگر اگر در بستن و کشاندن از پیوسته فریت کینه کشته بهوتی تعالی شده است پیوسته نیست و از اثر و اثرم
ربط قلب مقبور یعنی معتد ره قائم گردد و از ضرب پیاپی مست میشود و لفظ الاستثنائی است و این استثنائی
متصله است حتی اعتباری را اعتبار نیست و نیست شدنی اندا چیز و استنباط متقطع کردن خرد
بی در پی میسازد و آن فیضان الهی بیاعت دستک زدن نفی و اثبات اذن طلب کند و حکم برای بی اختیار
و کرم جل جلاله میسازد نماید ازین وجه است لانا با ضی الله مدینه میفرمانند سمیت تو گویم اربابان
شاه بار نیست مگر بیان کار را و شناخت است در از آن مان از خیالات این و آن که پسندیده مرتبه کیستی نیست
ستعد بر پدر در کردن میگردد و بخمال ذاکر بجز پیوسته مذکور دیگر کسی نمی بخند ایچر ستر وقت نفی و اثبات
ثبوت یا خیال شود محض شاز با زدی و فیضان مالک حقیقی است و فی نفس الامر قال صحیح و سده تلقین قوی
همین است فایده ایچر ستر بر بداند حسابات او کار پشتماد و چهار بار در هر جلسه نفسی دیگر است و تالیف
دیگر و تالی دیگر است از جمله جلسه یکبار است که او را سمیت هر جلسه در دو دم آنچه خلفه قادر بر آن جلسه را

معنی روزه

و نتیجه هر دو مفرد است

بیت نماز

اختیار کرده اند که نسبت آن جلسه این نوع است که ذکر مرجع بنشینند و هر دو پاسه گرد آورده پاست تا هر چه فرود
 چنانچه بنهند پاست راست نزدیک او بدارد و موفقی را بپند و دو هم از راه بالا کشد و ناف را گرد آورد و
 روی و پشت برابر دارد و هر دو دست بر هر دو زانو نهید و حسن نفس کرده ذکر پاس انگاس کند باید که این جلسه بعد
 از تجدید اطلاع و فجر کن بسیار معاینه کند که در تحریر نماید و در نظر نگذردن مخازن قادر است آبی العجز تر اگر کسی طبعست
 بر سجدان میخواهد که هر جلسه را در یکجا فراموش کرده از آن اطلاع ترا در هم مگر مقصود دلی تو حاصل نخواهد شد چونکه تو خواهی
 امور است نظری و اسباب آن حتی مطلب قلبی تو دور میشود و چشم دلی را بر چه کنم که مخطط میگردد و بر معنی که قدری قدر
 در هر باب آگاهی دهم و دفع اعراضها و شکوکات تو شود و ذکر طلکونی که آنرا ذکر آورد بر دو گویند و باطلح
 صیغه فی الزلفی و انیات ناسند و در آن چند اقسام از آن میان چند قسم را که موجد کشف اندا گاهی سپید هم
 طریق اول ذکر نعمت و بقیه آنست که ذکر جلسه نماز بنشیند یعنی زانوی راست را ایستاده دارد و زانوی
 چپ را کتف اول با رکبه الا الله را بر زانو ضرب کند دوم بار شنبه در دل ضرب کند باز دوم بار شنبه در
 ضرب کند طریق دوم آنست که بنشیند و بر هر دو زانو ایستاده شود و در حال ضرب سنیه را پیش برده کند
 این ذکر از آن بدلا است طریق سوم که ایستاده شود و پا راست مقداری پیش دارد و لجه رو کند
 در آن حالت لطف زمین بسینه خود ضرب کند باز بر آورده در دل ضرب کند طریق چهارم آنست
 که چهار صحن در چهار طرف بنهد سا و چپا و پیش و پس و ذاک در میان آن بنشیند و اگر ایستاده شود بهتر است
 اول بار الا الله را لطف راست ضرب کند و بگوید آمی دوم بار طرف چپ ضرب کند و بگوید یا قیوم سیدم بار
 لطف پیش ضرب کند و بگوید یا سیدم چهارم بار لطف پس ضرب کند و بگوید یا لیم درین ذکر اسرار معانی مصحف حق
 و دقائق سبع مثانی مکتوف گردد طریق پنجم آنست که کانون آتش بر کند اول بار الا الله لطف زانوی
 آتش بر کند اول بار الا الله لطف زانوی آتش ضرب کند دوم بار لطف دل ضرب کند در این ذکر کشف باطن شود
 آنچه یکس نگویید ندان از فرزند کامل حاصل کند طریق ششم آنست که رسان بغلطه یک ضرب الا الله لطف
 در پیش آن کرد و یکس چنانکه طریق هفتم ذکر خدا و تعالی و چو چو سان کند یعنی هر پنج انگشت بر پیشانی خود نهند و
 بگوید الا الله و بنهد و بگوید الا الله و بر کتف بگوید الا الله و بر کتف چپ بگوید الا الله و بر دل پنج انگشت نهند

در هر دو دست

ذکر طلکونی
کرفنا و بقیه

طریق دوم
طریق سوم
طریق چهارم

طریق پنجم
طریق ششم
طریق هفتم

و آن او را که علم با هر چه در حق است بود و مرتبه تکمیلت نهاد و باین افراد که مجتهدان علم حقایق و معارفند
تابع گشته اند و حال هر چه ایشان فیض نشان ایشان بینمایند و عالی نسبت آن طریق را هر چه خود میسایند و نسبت
خود با نظر پیغمبر دارند و این گروه با صفا با صفت کشف و معرفت اعلی و درجه بلن بعضی برزخیتا فی بعضی بر
نزدیب مالکی لویض بر نزدیب جنبلی رضی الله عنهم اند که هر صاحب مذکور مع تو العان ارتباط بر پیشوایان چهار
خانواده میدارد و در ضمن این خاص در طریق خود نموده فواید کثیر بران ارتباط یافته اند هر صاحب نسبت در
غلیقه آن حال اصطلاحی تقریر کرده اند و بنام اصطلاح مختلفه هر چه موجود است که بر کات از ان جمله حاصل میشود در
قید قلم منصرنی گردد و در پریم شیخ کامل حصول نتایج حاصل میشود و از کتب روشن خواهد شد العجز نیز یکد کمال میشود
و بر لوزانات علم ریاضی واقف میگردد و در کسب اراده کسب میکند تعلیم آن شیخ تربیت یافته نموده و در کتب و کلام
مذکور بر کتب تعلیم آن مرشد در ساحت قلب مکتب هویدا میگردد و در هر شد بر رخ است مانند ذکر در میان ذکر
مذکور در بنخ بر دو قسم یکی ضعیف و دیگر کبریا و تفصیل آن خباب جدی سیدنا ابوالموید محمد الخاطب با نفوس
عزیز الله حمته الله علیه در جواهر مشرق و صادره از انصاحت ایراد آن در اینجا نیست اگر ارجحاً بیان سازم
طاقت برداشت بخواند که در العیز و صحبت حقایق و ان این علوم همچنان بود و سماعت آن حقیقت می نمود در
خود و شنائی آن کلام را مشاهده می نمود و وقتیکه خود را در لویه آن علم انداخته آتش ذکر را التهاب داده
در نوعی شور این طرز نشانی کرد و در لونی بی شعوری حاصل گردید بختی شایسته و در کجوه اند دیده شد که عکس کلام
خود را در متقابل آید معاً گردید مانند عکس خود عکس دیگر دید احتیاطاً در حال گردید و معلوم شد که شکل شیخ است
و آن شکل گفت چه می بینی مرئیس من بگرد این ارشاد کم گردیده گشت یک شکل نورانی ظاهر گردید
خود بخورد بقلب آمد که شیخ انکل اند آنچه شنیدنی بود شنید و آنچه دیدنی بود دید و بینی بر رخ منو نتایج است آید
العجز نیز مثلاً آید بر اے بدان خود را در و بر و نهاده بین که آئینه بر رخ در میان شخص و عکس است و
شخص متبوع است و عکس تابع است و شخص مظهر است و عکس مظهر است و تابع را از متبوع و مظهر را از مظهر
الخراف را حکم و س شدن قباحیت نظیم است چنانچه بر جزه رنگ اند و اجزای آن شیئی باعث آن از
در حد و حرکت آن شیئی اصل می افتد رنگ حد اول حکمی را قطع کردن از اتم مهات است چون نیک

بخت بر رخ

نگاری که ذکر و ذکر و کور بر سر یک می‌شوند در صورتی که خداوند چون دوی بر خاست اسباب یکتایی است
 می‌شوند پس فرق در میان یکتایی و دوی تیز است و میان عالم اجسام و مثال همین است و کشت و کاشتن
 و تمیز بر خست نافع در اینجا ضرور افتاد که طایفه بر کشف مثالی شیخ بر توبیان نامیم در اینجا شرط تربیت شیخ
 کامل و حراست است اوصل مخلقات نمیکرد و ذکر کشف روح پیر و مرشد بدین نوع کند در استایات و در
 چایا و مرشد گوید و در طرف آسمان یا روح گوید و در دل یا روح ضرب کند و همین ذکر کثرت بر روح هر شیخ که
 در میان شیخه قادر است تا حضرت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه ذکر بر ای کشف قبور اول بابو پد
 یار بی یاری بست و یکبار بعد از طرف آسمان یا روح ضرب کند و بعضی گویند که در گفتن یا روح اشارت
 بفر کند و ضرب یا روح در دل کند مخازن قادر است این قایده که هر چه از مضمون این راه سندی
 رسیده است این است در میان کشف قبور که این مرد است یا زن با ظلم یا فاسق اگر کسی خواهد که این احوال
 معلوم شود و باید که طرف کفر الله الصمد را صد بار بخواند و از غیب از قبر بشنود که حقیقت او همه گوید این شیخ
 سه در طایفه این است اگر با سبب مثال را در خواست میسازی امر حقیقت مثالیه در عکس شخص ظاهر است
 در اینجا نیز شیخ کامل و نادوی کامل ضرور است و عکس مثال **تعریف مثال** در مثال دور خمیه اردو که **لطافت**
 و دیگر یکسافت **تعریف لطافت** آنست که بخبری و بعضی را قبول نکند و کیف آنست که بخبری و بعضی را
 ایجاب سازد و مشکل او مانند اجسام است قسمت پذیر نمی‌شود و لطافت او ظاهر است پس کسی نمیکرد
الغیر مثال زید چشم خود بسته ساخته شکل خود را در آینه ذهن حاضر کند و در آید بهمت خود بلا
 تفاوت چنانچه بهت بنظر آید مگر قسمت پذیر نمیکرد و چرا که مثال است و چون آن عکس محو شود و
 خیال این دان نماید بلکه خود را فراموش کند و متحیر ماند و تحیری مرتبه روح است چون و چگونه منقطع
 میگردد و اگر شعور آید آن شعور با الوصف صفات خداوند حقیقی موصوف بود و آنرا ملکوت گویند پس ایجا قیاس
 باید کرد که اگر طبع حرات سافح واقع شود با نفی که آنکس که در کور است لاجز است و بر تو حرارت
 قلب فداه است و اگر بر معلوم شود برکت فیضان آنکس است که در کور آسوده است و این در حوال
 محل قلب است و این نکته مصلحت است بهت است چنانچه تاب حرارت آفتاب بر قرص زمین است و در لبت است

و کشف روح پیر
 و کشف روح پیر

و کشف روح پیر

تحت عینک هر چه باشد قبول مآب میسازد و همین حال برده است فافهم من لسان شیخ اکامل
 فاعلمه العیون بر صادق بشنود که وجود اضافی مغل شده فی است تا آنکه اسباب ناچیز کردن
 او میسر نشود و وجود اضافی ناچیز شدن امر دشوار است و نفی کردن گفتن آسانست و بران قادر شدن
 کار مردان خداست و درین باب سه چیز اگر مستحق شوند اول است بفضل ایزدی باید و ثانیاً امرت بر سه
 ضرورت و ثالثاً طالب صادق بود و اگر در هر سه فتور افتد اسباب هلاکی و خرابی پیش است **العیز**
 ماهمه تابع نفسانی و شهوانی شده اند و متوجه بر این امورات نشده در بیماری روشنی مبتلا اند یکیکه اگر در خیال
 آیا واجد ادراک چنین و چنان بوده اند مانده از ما بهیت و حقیقت این علم خود را باز داشته اند و دیگر اگر گفت
 در عیون از اسباب رد ذایل است محبوب گشته از فضیلت آن دور شده اند **العیز** خدا و حقیقی است
 حضرت صلعم را از همه رقم برگزیده گردانیده است و درین امت مرحومه دو گروه عمده و بهتر اندیکه سادات
 و دیگر علما و بزرگواران در آن بیماریها مبتلا گشته خانه ویرانهاست خود و دیگران میگرددند و این گروه علما
 هر چه و طبیعت آید سلبها اختراع نموده خلا این را در طوفان بی یکنیزی انداخته هلاک میسازند و آن گروه
 هر چه در خیال است آید اختراع سخن کرده عامه را در کوسه بی راهی و اندازند پس کسیکه در صحبت این افراد
 بماند و طبیعت او بان سخنها پرورش یافته باشد با نیطرف بر جوع کوزا پیشد و از کلامهاست آن افراد
 کوش پر شده اند و در آن ظرف کجاست و دیگر کلام نمیدارد آری چنین گفتن نمی آید که زمانه خالی شده
 است چرا که امت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بزبان پیشین اکثر برگزیدگان بودند درین وقت
 بجای که شقایق را اند و آن کلام را کسی با کرده در مجلس فضلا سخن کند معاً خلاصه کلام ظاهر میگردد پس
 خیالات خام را در جمع گفتن و دست بر رده هیبت هیبت گفته گریه و زاری کردن این عشق و محبت
 بلکه اطوارند است ظاهر کردند است و خود بخود و ظاهر میشود حاجت بیان کردن و در وقت و بعضی صاحبان
 طریق میگویند که ابتدا طریف ما منهنهاست طریق دیگر آنست **العیز** باید که بن کارم فردا فتاده است
 و ناخرین است چرا که در حقیقی حلت الغامه بعد از سحابة کرامه است **العیز** و علیهم و علیهم
 الملو و استواء سه آیه با این آیه است ما بعد از او تا دو عماد در **العیز** و **العیز** و **العیز** و **العیز**

موجود اند و نیز کفر و پس فیضان الهی بران فرود که لایق جمال آن فیض است نازل میشود و غوث قطب
از آن فرودستفید گشته بمثل همان خود حسب استعداد او شان میرساند و حضرت ماضی الله عنه را خداوند
جانشان غوث الاغوث و قطب الاقطاب و فرد الافراد و فرد الاحباب گردانیده است و این حلیل الهی است
و رفیع المدایح در استنداک آن مرتبه حیران گشته اند و اگر احیاً تا برسد و معرفت مرتبه آن حضرت رضی الله عنه
در آن دریا و ذخایر غوطه میزند تا که انتهار مرتبه معلوم شود تا آن الآن واقف نشده اند انشاء الله استخوان تا
یوم القيام واقف نخواهند شد و از کتبها هر طریقه ظاهر میشود و این بحث بر ایچمدان در شرح اعمده الهی گماهی
بیان نموده است حاجت ایراد آن ضرورت باقی مانده گفتگوی سالبه دوسه سخن بیان میسازم
بفضل تو هویدا خواهد شد البصر بر آن بانی هر طریقه فیضیاب ازین طریقه اند و در امور استفاد حاصل
کرده اند و بر کنهیات آن قادر گشته اند و زین درجات و طریقه خود کرده اند کجا طاق و قوت
منشبان هر طریقه ما هست که این قاعده و قانون در طریقه ما هست بطریقه دیگران نیست بگوید در صورت
که منشبان حضرت چشمتیه میگویند و لاف خود میسازند که ذکر توحید بطریقه ما هست بطریقه دیگران نیست
سخن سقیم است بر او اعتبار نیست چرا که حضرت ماضی الله عنه ارشاد بر خصیصه کرده اند ذکر توحید
انا نمونو انا چون انا گوید و روی سوی دل کند و بطرف آسمان روی کرده سو گوید و باز بطرف آسمان جو گوید
و بطرف دل انا گوید طریق دوم از ذکر توحید انا فیه هونی روی سوی دل کرده انا گوید و روی سوی آسمان
فیه گوید و باز بطرف آسمان هو گوید و روی سوی دل کرده فی گوید طریق سوم از ذکر توحید انا است
انت انا روی دل کرده انا گوید و روی سوی آسمان کرده انت گوید و روی سوی دل کرده انا گوید
درین سه طریق ذکر توحید بسیار تجلیات گوناگون میشوند اما باید که بغیر اذن مرشدان اذکار توحید نه
و کسی را تعلیم بی اذن مرشد هم نکند و این مرد و اذن از مرشد گرفته کار کند البته فتح باطن چندان میشود
آن در تخریج اگر خواهد ذکر فارسی کند این ذکر چون و بچگونه بی شبه و بی نمونو
طرف راستا چون گوید و طرف چپا بچگونه گوید طرف آسمان بی شبه گوید و در دل بی نمونو ضرب کند و اگر
ذکر استعمال حلقه شده است باید که بر آتیه از کلام حمید را در حلقه آرد تا مشرب آتی علاحدیند و تجلی

توضیح

کلیف

توضیح

دیگر حاصل شود اما کار کردن منقطعست و اگر خواهد که عالم غیب را مشاهده کند باین نوع نشسته نظر در چشم را بریزد
 یعنی بار در دو در آن حالت کلمه الله را در دل و هم کند این چون بحال رسد هر که در نظر او آید سخن او شود و
 او را زهر و سحر کار نکند هیچ علتی نشود و او تجاب الدعوات شود و از کشف غیب شهرت برود و پیشین سخن
 این نوع نشسته در میان جماعت بر سرین نشسته هر دو پاکبوسیرون کرد و ذکر کند **ذکر حلالی** الله اکبر
 الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر والله المحمّد طرف راسته الله اکبر گوید و طرف چپا الله اکبر گوید و اول از دل بکشد
 طرف راستا برود والا الله در دل ضرب کند و طرف آسمان الله اکبر گوید و طرف راسته الله اکبر گوید و طرف چپ الله اکبر گوید و ذکر
 کلمه تحمیدین نوع کند و ذکر برای کشف روح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در طرف آسمان یاریج
 گوید و در دل یاریج الا اعظم طرب کند درین ذکر یا ریاضت تمام کهنه نماند و غنچه ملازمت کند این ذکر را ایسته
 یاریج حضرت سلطان الکونین محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشاهده و معاینه جو ایدند.

ذکر حلالی

ذکر کشف غیب
ذکر برای روح پاک
ذکر کشف روح پاک

**ذکر برای کشف حضرت قطب الأقطاب سلطان الاولیا الاحباب
 سید السادات سید عبدالقادر آنحضرتی الجعفری الجیلانی رضی الله عنه و آله**

بدین نوع طرف راستا بگوید اولی الله در طرف چپا گوید یا شیخ و طرف آسمان گوید یاریج الروح و در دل
 یا قطب لوجو در ضرب کند بعد کهنه و یاد و غنچه کشف روح حضرت سیدارضی الله عنه و آله و ارضاء خواهد شد و بعد
 کشف همیشه روح آن رضی الله عنه و ارضاء در نظر ذکر باشد هر چه آن روح گوید آن ذکر است و در او میگویند
 آن روح همه را ذکر در خواب و در بیداری باشد آن روح را پیشین سخن اظهار نماید کرد و اگر آید خواهد
 نزد حال شود و در نفس روح محروم گردد و **ذکر درازی** عمر و صحیح حاجات باوقاف خمس بگوید ایسته
 بر آید بعد از فجر موالحی القیوم هزاره بعد از ظهر موالحی العظیم هزار بار و بعد از عصر موالحی الرحمان ارحم الراحمین هزار بار و بعد از
 مغرب موالحی محمد هزار کره و بعد از عشاء موالحی الطیف الخیر هزار کره بگوید که نیت که باین اسما مشغول شود
 حق تعالی بکرم خویش قبول گرداند و عا او مستجاب گردد و سخن فریب بمقصود رسد اما چند طریق حله است در تمام
 اذکار مذکور اند و سر ذکری که بحال رسیده است و او را جلایه هم حاجت نیست مخازن فادیه ایستی

ذکر در خواب و بیداری

فایده البعیر نیز کیفیت ذکر هر یوم تحقیقات معین از باب کشف و رسیدن آن تهاجی حاصل المتفاد صحیح
 فی الاذکار و الخبایات و سنجود که سجده بران علی بران است از توبیان ساخته شد و گفته بران علیها
 کرده تحقیقات و تنقیحات ذکر خفی و توغیبات و تنقیحات اسرار قلبی که از مواظبت آن سجده ان و قوفی
 و شعور پیدا کرده است و از حاصل ذکر خفی پیشه یگان این طریقه و سنجود ارشاد سلطان باعلیه سلیمان
 جده صلواته و آلام از نو آشکار کرده و دیگر مقدمات که از لوازم طریقه عالی است که آن لوازمات ناطع
 بنیاد دیگران که در خود کمان نموده اند ز میان است شده آید و خلاصه هر صورت در هر فایده تجزیه کرده
 آید انشاء الله تعالی و حضرت سید نور الله نور الله روح در نور الاسرار می آید ذکر چهار نوع است
 و ذکر ناسوتی چون لا اله الا الله و ذکر ملکوتی چون لا اله الا الله و ذکر جبروتی چون الله
 و ذکر لاهوتی چون هو هو و بعض میگنند که ذکر چهار نوع است اول الهی بزبان خندان
 گوید که بدل اثر کند و دوم قلبی بدل چندان گوید که در تمام اعضا اثر کند سیوم طبعی که در کمال
 در فتن و شستن و خاصتن طبعاً از هر عضوی ذکر خیر و در هر آواز محرم که در گوش افتد ذکر شود چهارم ذکر استیلا
 است که تجلی حق بر ذرات چنان مستوی شود که تا ذکر ماند و ذکر ماند بلکه عین مذکور گردد و سیم
 چو اینجای خودی می آرد و هوش عبارت را اشارت گفت خاموش
 فهم من فهم چون خواند که نیکر قلبی مشغول شود چند آداب نگاهدارد اول آنکه چون یکپاس شب بماند
 بر خیزد و طهارت بجا آرد و اگر غسل کند بهتر باشد لجه تحیت الوضوء و صلواته القلب اداناید و سجده بکند
 بعد از آن در مکان خالی مستقبل قبله بدوز انوبش نهد و او را آستان دست کشاده دارد تا لفظ الله پدید آید
 و چشم ابپوشه و مرشد در دل تصور نماید و روح آن سرور را نیز در باطن خود حاضر داند و حق را ناظر بود
 استغفار ده بار و سبحان الله تا ده بار و در وصلی الله علیک یا محمد و بار و ایها الهکم الواحد لا اله الا هو
 الرحمن الرحیم سه بار لجه اسم یا واحد الباقی اول کل شیئی و اخره یا واحد قلبی علی و حد تک سه بار
 لجه حبس دم کرده لا اله الا الله صومبری آغاز کند و بکنند است رساند والا الله را طریق حلقه در دل
 صومبری ضرب کند در یکدم سه بار یا یازده بار یا بست و یکبار یا چهل بار یا نود فایده عظیم دست و جمل

جمله ذکرها در کتاب
 اول الهی
 دوم قلبی
 سوم صومبری
 چهارم ذکر استیلا

ذکر اول صد بار کند بعد که ده بار فرزند نماید تا بهر از حلقه رسد و این هزار حلقه را یک اربعین مداومت نماید جمیع کلی حاصل آید بعد از آن لاله بگذارد الا الله مشغول شود و این ذکر را نیز سه مرتبه در طریقی فرزند نماید تا بهر از حلقه رسد و یک اربعین این را مداومت نماید بعد که آرا بگذارد و دیگر که الله مشغول شود و این طریقی لفظ الله بر دل سنوبر ضرب کند و نهایت این ذکر تا بعد از ده هزار حلقه است چون طالب صدوق ذکر اسم ذات را بعد از ده هزار حلقه رساند و بعد هر مخلوق با خلاق الله رسد و در آنک مدت خدای تعالی با او دست دهد کل من علیها فان یوتی وجهی یک کمال والا کرام جلوه گر آید و از خود مغفود و بحق مشهور و مشایخ نماید باقی طریقی ذکر و تصور موسی بر یک کلمه از مرشد معلوم کرده عامل شود تا مقصود اصلی رسد طریقی سهو دریا بد جلوسه معهود و نکار و بعد دم را از تحت ناف تصور بالا کند تا بام الدمان رسد و در آن سهو گرم گردد چون شور آید هفت صفت ذاتیه مستصف شود باز از سر آغاز کند باز دم را با الدمان رساند و در یکدم چند تا که تو از سبع صفات را بر بهر مستصف چون تنگی نفس زیاده گردد آهسته آهسته دم را فرو داد و بهر مرتبه طریقی یک دم زیاده کند تا بچهل دم رساند بعد در او دست کند و در آنک مدت شهید الله اندک آید الا هو تجلی فرماید باقی از مرشد معلوم خواهد شد طریقی ذکر حیران دریا بد چون سالک خواهد که بذر حیران مشغول گردد باید که سده صاف باشد جلوسه معین نیست و ایم الحال همه احوال هوا نطبت کند بدین سند دم را حبس کرده هفت که سپانی از تحت ناف سده را تصور الله بالا کشد و فرد گذارد یعنی در کشتش الله بدل گوید و دم را بیک هوا از تحت ناف بالا کشد چون هفت هفت کت بدین سند در یکدم تمام کند و دم تریجا گذارد باز از سر آغاز کند بعد از آن فحیاب خواهد شد که دل سالک خود بخود بی اختیار بزرگوار گردد و بعد از این یک حالتی چنان روسد و بد که از قید اسما و صفات خلاصی باید و بسیر و جدانی و حیرت که مقام تجلی النوار ذاتست بر سه طریقی سند ذکر کبیر دریا بد جلوسه معهود و نگار و دشت را خم کرده سر را میان کتفین چسباند و دم را بقدر هوا از تحت ناف بالا کشد و حبس کرده بداره چون طاقت نماند تریجا دم را بگذارد و باز از سر آغاز کند و در آنک مدت بهر نطبت این ذکر مستصف تجلی خواهد شد انتهى فریاد حیران چون دانشی که حال هر دو ذکر یعنی تجلی و خفی مع کیفیت پس بدان که همه ادکارند کوشنده اند از تجلی و خفی

طریقی ذکر کبیر

طریقی ذکر حیران

طریقی سند ذکر کبیر

۱۰۶۱ و

خالی از تصور و فکر نیستند و حال تصور و فکر
از مرشد باید حجت آنکه تصور در بر دو ذکر قائم نشوند تا ماهه بخوانند بشید ذکر مکاشفه طریق ذکر مکاشفه
در باید که باید جلوه ظهور نگاه دارد از انوای چوب یا مهر که با نجانب راست دور گردد و از آنجا که شروع کرده
بود چون سما نجانب سدا از آنجا میان هوگو میان با نظری ببرد و چون محل ظهور در سدا از آن محل میان
لا الکو میان سرراکتقا راست رسانیده الا الله را بر سرناوای چوب ضرب کند و هو الا الله را در از کرده است
کوب میجوتهو که بان دید و در خود از سر باز کرد ذکر ثلاثی مجروری پس و پس طریق ذکر ثلاثی
مجرور در باید جلوه ظهور نگاه دارد از آنجا میان هوگو میان با نظری ببرد و چون محل ظهور در سدا از آن محل میان
محل ضرب الا الله که بان کند باز مورایی ادا صحت بر کتف چوب ضرب کند طریق لا اله الا الله را بر سر ناوای
ضرب می پهلوی راست و ضربی در خود الا الله که بان پس دم کند قاید بسیار است از محل روشن میجوتهو
ذکر شریان طریق ذکر قربان براس صفا باطن و خارق عادت در باید پندستین بر خود چهار
چیز لازم گیرد اول حجره نیک و تاریک باشد و دوم گرسنگی سیوم سهو خواب نرود و طعام لطیف خورد نشود
شیر در پنج چهارم جلوه برین سینه برنج بشیند در دو پا حرکت دارد و باشنه پاس چوب فرود خستین بنهد و پاس
را سمت بر پا چوب بند و لبه مقعر را بندد و دم بالا کشد و ناف را گردارد و نخ زار آخر چوب پاند و
به بندد و زبانه را بکام گیرد و دو سخت کند و در باطن یا باسط را فکر کند چون پسندند که رسالت ذکر گردد و
انذک مدت فتح باب مقصود شود و صفا باطن دست دهد و خارق عادت ظاهر گردد و در عالم ارواح
ملاقات گردد و دست و پای چنان سیطره گردد که نپسندد و اندر نوبت که جدا شده اند و درین ذکر غنیمت
است از عمل روشن خواهد شد و مندرین از مرشد کامل حاصل کند من جواهره و سلطان الا ذکر
طره نقه آنرا پیش گیرد و با نظری که انگشت حضرت را در لب پایمان بگذارد و انگشت بنصر را در لب بالا بگذارد و
انگشت سبابه را در پاره بینی بگذارد و انگشت شهادت را پیشم بگذارد و انگشت اهام را در گوش نهید
صبر دم کرده ذکر اسم ذات را از سر تا پا ضرب زند تا وقتیکه جمیع اعضا او فرود نشغول گردد و چند
و ظهورات درین ذکر سکشف میگردد در هیچ ذکر سکشف نمیکرد و در علم آن نذر اطریقات کثیره میگوید است

در مکاشفه

ذکر ثلاثی مجرور

ذکر قربان

سلطان الا ذکر

عديده وعند الشارح المتأخرين ليقتل بالكييفية التي لغتها استعملتها سيد القبول الأخرى ثم القلب كما ذكر
يخرج منه ما سوى الله تعالى وما الحق والرسول إلى الجانب الأيمن ثم إلى الجانب الأيسر ولغرب بجملة الألف
على ثم القلب كما يدخل في شيا من الواردات لتألف ويظهر بصوت الرباط وهو الضرب بجملة التوحيد في القلب
الطبي الصنوبري ومنها ان يطأ في رسالي فوق سرته ويقول بهمة قوة وتوجه نام الألف ويخرج من ذات الموضوع
وهو محل ظهور النفس ماداً الألف بتدبر النفس إلى المنكب الأيمن ناظر القلب إلى كبر الله تعالى وعظمته لتضع نفسه ويميل
رسالي إلى الجانب الأيسر ويغرب لبدان يقف وقفه لطيفه بالألف بالشدّة القويّة على القلب الطبعي الصنوبري أي
السكن المودع في الجانب الأيسر تحت الشدني بحسب عظيم الصدق حيث يوشق في القلب وتصل حرارة نار الذراري ^{القلب} ٦
لشدة ذب الحمة التي فوق القلب لها رائحة مخصوصة عند الاحتراق والذويان وترجع تلك النار نور فلذلك
نار و نورين سلك لا اختيار انتهى بدان أي في طلب بره و ذكر طريقتها و كيفية اتقادها ان ذكرا يشق من تحت
و ان مثل كيفية بهتر است که او را شیخ تعلیم کرده باشد از و اگر بنا کند بقول ما بهتر است لا الراء ان
حوز از بدن قلب تصور سازد کشیده ام و خارج میازم ما سوی الله را قیاس کرده لفظ نفی بهر بر کردن
سر و در زایان راست و از تصور حلقه ساخته بجانب چپ بجملة الألف بر بدن قلب ضرب بشدة قوت
تصور پر نمودن نور کند و ضرب بهر سازد و بے در بے بار لفظ نفی و اشکات و لمحاظاند که کرده باشد هم
این طریقه را بصورتی خفی بهیون قاعده مرئی دارد چرا که درد در قلب یافته شود و اثرش جلده در و فایز کرد
پس در جوف قلب آن حرارت با نوقت ظاهر شود و همه که جوانب قلب است از حرارت بر طرف شود و
پوست خوش و لذت کو ارباب باعث سوخته شدن حاصل آید و آن نار خود نور میگردد پس در ذکر نار و نور

موجود است ایضا و له قالوا انما حیض الرجال ثم اذا تور القلب بالانوار الوحدانية المودعة في ملازمة
ذكر لا اله الا الله و انكلمت تلك الانوار على صفحات الكائنات من جميع الافطار يري الذكر ان بذرة المود
ما كانت حقيقة وانما هي مجازية ممكنة غير واجبة و ليشاهد الوجود الحق الواجب الازلي و هذا العمل درجا المشتهين
في قبول الا اله الا الله و منجوي لا موجود الا الله اي الوجود الحقيقي و لا يزال يكر الا اله الا الله بهذا المعنى
و ان يحصل جميع ظلمات الكائنات في نظره و سهوده و يظهر نور التوحيد قال جماعة من المشايخ و منفي ان تقوية

تفصيل
تفصيل
تفصيل

فی الذکرهما کمن حبس النفس فالإنسان یبشر بشیئا واکثر ذلک فی الرسالة القدسیة فقال ولعقل الذکر من فیهما من

قول المشایخ یحجر النفس علی القلب لوصول الحرارة النفس الی القلب ان النفس لئذ ذکر و یضبط نفسه حتی ان یحصر

لیدون تملک الانفس کم المنضبطت قالوا قد توهموا ذلک ولیس المراد من حبس النفس ان توهموا بل ذلک

صنعة الهنود من الحجارة المتماضین ولهم فیها مقاصد دنیویة فیحجز سالک من ذلک ليعمل ما قلنا انما یحجر

گفته اند که پوست میشود مرد پست که تشکیک میشود و قلب از انوار وحدانیه تامیه در ملازمت ذکر لآله الالهة در

منعکس میشود این انوار بر صفحات کائنات از جمیع جهات که می بیند ذکر استیکر این موجودات اندکی دارند

حقیقه و صواب ازین نیست که این مجازی اند ما را واجب و مشاهده میکند وجود حق واجب ازلی و ابدی

را و این اول درجات منتهیان است پس اینوقت میگوید لآله الالهة و نیت میکند بچکس را وجود نیت

الالهة یعنی وجود حقیقی است همیشه تکرار میسازد لآله الالهة این معنی تا که مضمحل میشود تا می تاریکهای کائنات

در نظر او و شهود او ظاهر میشود بنور تو حید و گفته اند جماعتی از مشایخ و مشروران است انکه اراده میکند ذکر او

ذکرهما کمن حبس که نفس پس بستر استیکر برای ذواتی تلخ است و انکار کرده است این را در رساله قدسیه پس

گفته اند که بعضی ذکرین پس کمان میسازند از قول شیخ که حصر میسازد نفس را بر قلب تا که برسد به حراره و تقوی

جانب قلب از ان حرارت تنفس نمیکند ذکر و ضبط نفس اما انکه بعضی از کلمان تعداد میکنند این انقضا

چندان ضبط کرده اند گفت تحقیق که این دو چیزین است و نیت است مراد از حصر نفس آنچیکه وهم کرده بلکه

این صنعت منبند است از جوکیان ریاضت کنندگان بر لب او شان و انصورت حصول مقاصد

دنیویه است پس بریز کند سالک ازین چیزها لهذا النعمة العظيمة لموتک علی الذکر فعلی قدر الملو طيبة

علی الذکر بشر الیة تظہیر النیوة یعنی الذکر ان تحجر النفس علی القلب یجعل المرء الالهة دائرة تطیعها علی الیة

القلب بالقوة وان یکون جانب الاثبات اکثر ملاحظه من جانب الضمی دنیوی المبتدی بل ان الالهة را

معبود غیر الهة و المتوسط لا المطلوب اول المراد اول المقصود الالهة و اذا وجد فی القلب محبة مخلوق من

پس له و ساطه بنده و بین التدبان الایکون شیخه و لاسن شیخه شیخه حیوی با محبوب الالهة و یعنی ان معین

کل من المبتدی و المتوسط صا و قافی المعانی الثلاثة فی انفسی و انبیا علیهم السلام فی انفسهم لعل ان باطن

ازین سبب است که نعمه عظمه بمواطنت کردن توبه ذکر است پس آنهم بر مقدار عظمت بزرگ است
 بشرایطی که ظاهر میشود نتیجه از دوزخ و سزاوار است آنکه حصاریکنند نفس را بر توبه دیگر دانه اما الا این را
 مثل دانه قلب بر قلب بقوه ضرب کند و میشود رخ خیال اکثر مخلوقات باشد بر اثبات از طرف نفی بر اثبات
 دینت کند از لاکه الا الهی لا یسجد و غیر الله و متوسط را لا مطلوب فرزند و لا مقصود الا الله و توستیکه
 یافته شود در دل محبت مخلوق از یکجایی نیست بر او در میان بنده خدا و تعالی واسطه است یا مقصود
 نیست نتیجه از اشباح و شخصیت لا محبوب الا الله و سزاوار است از بنده متوسط صادق و دعائی
 ثابته در نفی و اثبات خالص میشود و همین نفس خود از تعلقات کائنات فایده ایچیز خردی یا محتاج
 بر بیان کرده شد که آلا ان طایفه توجه در مراقبه و مکاشفه و الوارات و ادبیات که درین طریق اند
 اخبار میسازم بد آنکه معنی توجه روی خود یک جهت کردن است و در اصطلاح صوفیه آنست
 که ذوالکرم همیشه شی خود را درستی پیرفانی کرده باشد و در خانواده طریقه سیه و طریقه قادریه عالییه
 توجهات چهار اند یکی توجه پیر و مرشد دوم توجه حضرت سلطان الاولیا و الالباب
 قطب الاصفیا الاقطاب امام المتوجهین الکاملین رئیس المحبوبین المقربین سید السادات مخدوم الجهات
 سید عبدالقادر رحمن الحنفی الجعفری الجیلانی رضی الله عنه و از سوره سیوم توجه حضرت امیر المؤمنین
 یسویب المسلمین سید الصحابة الاولیا الکاملین حبیب رب العالمین مغرور العجايب و الغراب سید الدخا
 مطلوب کل طالب الامام الافضل علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه چه چه هم توجه حضرت
 سلطان الانبیاء والمرسلین امام الاولین و الاخرین حبیب رب العالمین تنقیح الخلائق جمعین الوالق
 محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله جمعین من محازن قادریه فایده ایچیز معنی توجه نسبتاً و اصطلاحاً
 فهمیدی و طریقه توجه کرد و ریدان و توجه بر چند قسم است یکی توجه بر اعراف است و شکلین
 بدینصورت است و آن این است که از اولیاد چشم سالک تعین نمایند و طریق توجیه
 بر ارضه از ارض آنست که فائحه یا رواج طیبه پیران سلم و حضرت سید عبدالقادر رضی الله عنه سائره
 یکصد هجرت بار اسم یا سائره خوانده و منوجه لبار الوار فیوض ایچیز بار بار آرد و وقتیکه

توجه

توجه

فایز بشود توجه باز از مرض نمایند برین پنج که بهت خود مرض را گرفته از بدن مریض جدا نمود پس
 پشت او باندازد بعضی چادر سفید بر او مریض پوش نموده بر او می اندازند و بعضی بر کاپوش برابر سر مریض
 ایستاده کرده بر کتفها اندازند و بعضی پشت پرآت می اندازند و بعضی کلام الله در میان مریض و خود
 میارند تا که مرض از مریض دفع شد و این سالب نمودند و بعضی مرض را بر خود هم میگیرند و گاو از او خود
 بنمایند تا نماید و طراول که از او مرض نمود پس پشت مریض می اندازند اکثر علما حضرات و ایشان با قلبی
 و روحی فدا و همین است چنانچه در مریضان دسترسندان حضرات و ایشان ما همین شایع و رایج است
 این عمل را ناد و چهار گهمی برابر مریض نشسته می نمایند انشاء الله تعالی مریض با نکیه دفع میشود و یا
 فرضی میگیرد و نیز حضرات و ایشان ماحمه الله علیه سفیر نمایند که مقابل مریض نشسته مگر لا اله الا الله مریض نموده
 و از الا الله اثبات منفاساخته هر مرتبه یا زیاد از آن آنچه میسر شود بجا اندازد بر اے از او مرض بسیار
 نافع است حضرت با قلبی و روحی فدا میفرموده اند که از ذکر لا اله الا الله و صد مرتبه یا رسول الله خروج و جذب
 حاصل میشود و اگر بعد چند بار محمد رسول الله گوید عروج و نزول در می یابد و اگر تمام کلمه بخواند هر نزول میشود
 در کثرت اسم ذات جذب می آید و از کثرت تبلیل خنای دست دهد و خواطر آرزو کم گردد و از کثرت درود
 خواهبای نیک بیند و از کثرت تلاوت قرآن مجید انوار بسیار میشود و از کثرت نماز تضرع دست
 میدهد انشاء الله تعالی باید دانست که طریق توجیه بر دل طالب کسنت که دل خود در مقابل دل او داشته
 بهمت القای ذکر که از پیران رسیده است نمایند هر گاه دل طالب بجز حرکت ذکر الله الله ذکر شود توجه
 بلطف او نمایند باز بلطف سر باز بلطف خفی بعد از آن بلطف خفی باز بلطف نفس پس از آن بلطف و تقالب
 القای ذکر بهت مذکور نمایند بعد از محسوس شدن حرکت ذکر در لطائف نهمه عالم و لطیفه نفس تمام
 اعضا سے بدن القای الوار جمعیت و حضور نمایند و هر یک لطیفه را در جبهه مجذب بفرمانند محمول
 است که سه سه روز توجه القای ذکر بهر یک بلطف می نمایند در لیست و مگر در چون الله سبحانه همه لطایف
 ذکر میگردند و همین طریق القای الوار هر مقام الی ماشار الله تعالی مینمایند و بوقت توجه نمودن متوجه به
 پیران کبار باشند و بواسطه آنها از جناب الهی فتح الباب طالب خوانند گاه صورت خود را صورت

مرشد تصویرید توجه مینمایند و گاهی خود را عدم ساخته آن سلطان الاولیا علیه و علی جدّه صلوات
 والنته القای نسبت فرمایند و گاهی آن تصویر شخصیته متبرک را حذف کرده امام الاکمه حضرت علی مرتضی
 کرم الله وجهه را دانسته القای نسبت بمنوی مینمایند و گاهی بمنوی صاحب بولاک انظرت
 ربوبیتی حاضر بوده آنهمه حواس ظاهری و باطنی راستوجه بحضوری کرده نسبت آن حضوری مستقد
 را القای مینمایند و صلی الله علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه جمعین در مجازن قادری می نویسند و بلفظ
 قادری در باب توجه پیغمبر علیه الصلوة والسلام کلمات شریفه اند و آن اینها اند بنیامحمد صلی الله علیه وآله وسلم
 لا یرج قلبیه و همته من حول قلوب القوم هو المطلب ما یرج لها هو المصطفی لا سرار جم المزن لها هو المستغ
 باب القرب هو الماشط هو السیر بین القلوب و الاسرار و من یربها مدنی این عبارت است که پیغمبر با محمد
 صلی الله علیه وآله وسلم همیشه بدل نمود و همیت خود از نعمته و لها قوم سالکان باشد علیه السلام آن
 پیغمبر خوش کننده همیشه مرد لها ذکر آن پیغمبر صاف کند و اسرار ایشان را در زینت و مهند
 هر اسرار ایشان را آن پیغمبر متفاح کند و در تقرب تعالی براسه و لها ایشان را آن پیغمبر زیاده و مهند اند
 آن پیغمبر سیر یعنی جابصد میان دلبا ایشان و اسرار ایشان و میان پروردگار ایشان چه مرتبه حضرت
 قطب الاقطاب سید الساد الاحباب بندگی سید عبدالقادر الحن الحنفی الجفیلانی رضی الله عنه و
 بند و غالب تر است که کیفیت و لها همه اقطاب و اولیا و ذاکران و عاقلان را میدانند تغییر دیده هرگز که
 بیان نتواند کرد و حضرت قطب الاقطاب سلطان الاولیا الاحباب سید الساد سید عبدالقادر الحنفی
 الجفیلانی رضی الله عنه و رضاه در باب توجه حضرت امیر المؤمنین بحسب المسلمین خیر البشر بعد از
 سلطان الاولیا و الاقتیاضه العجایب و مظهر العرایب اسد الله الغالب علی الوصی المرتضی لوفی
 وجه بسیار جاسه بیان فرموده اند از آنجه این دو بیت در توجه تمام اند و آن دو بیت انتهائیه است
 حب علی بن ابی طالب للناس مقیاس و معیار یخرج اخس من القلب کما یخرج غش من لب العار
 یعنی دوستی حضرت مرتضی رضی الله عنه هر دمانا مقیاس و معیار است بیرون میکند آن دوستی
 کمینه و کثافت و لایحیی هر دل که از محبت حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه خالی باشد پس سخن بدانیکه

آن در تاریکی و در کثافت کینه و کبر بعضی در جمیع صفات مذموم است و اگر خالی نباشد پس بدانید که آن
 دل در دروشتائی و در صفاست گویا که همچو آفتاب در تن طلوع هست یعنی بیرون اندازد آن دو سخی
 از دل کینه را چنانچه بیرون اندازد کثافت طلار انتهی فایده العجز غیر معنی توجیه و ترکیب عمل توجیه
 چنانچه نیست و بوده است بیان نموده شده و تاثیر جمیع اعمال نضر بر تربیت شیخ کامل است چنانچه جاب
 میرز عبد القادر بیدل علیه الرحمه و الخیریه میفرمایند **سپست** هم بقدر صافی است آئینه تمثال آشناست
 فهم ذاتی گزینست چنانکه استاد نیست و از خیال غلام خود در گذر که بطلان طریقه است و در فلان طریقه
 نیست و این مندر لایق تحسین و پسندیده ارباب تزئین نیست و این چه عمل است که در آن پانصد شده بلکه
 بالاتر از آن توجیه قلب است و قلب منظر اسمای الهی و کیانی است که اسم او قلب است که در آسمان قلب است
 و در تلو لوی اسمای آبی و کیانی میگردد پس قلب منظر مرآه الحی است و مرآة الحی عبارت از حقیقت
 محمد است صلی الله علیه و آله و سلم حال آنکه طریقه کشف این حقیقت بر تو آشکارا کرده شد توفیق رفیق باد و
 عامل بران امور است کشتن نخر بر سه چیز است اول اعنای ربانی ضرورت است و دیگر آنکه شیخ کامل باید که
 واقف بر جمیع منکلفات باشد میسر شود و ثانیاً طالب صادق بود مقدم درین باب فضل الهی است ازین محرم
 مولانا معنوی زنی الله علیه میفرماید **سپست** اینهمه گفتیم ولیک اندر لیس بی عنایات خدا هیچ چیز باو نرسد
 مقوله صاحب مذاق خوب بهتر است **سپست** تپی و ستان قسمت راجع سود از هر چه کامل است که
 خضر آب حیوان تشنه می آرد سکنه را و **سپست** هر از معنی ابر هم است و از نظر ما و در آن پوشیده است
 که اجمال است که از منبهاست تقدیر و قوفی یافته ام گوید که از آثار تمیزی پیدا میشود و شریک معصومان است
 خود بران مرتب است مثلاً کسی را شوقی و ذوقی از کار خیر لقلب او نبخات یابد و از وسع اسباب وجود
 خیر لظهور آید قیاس قالیس تقاضی بر و با که از توفیق نیک فضل الهی هدایت یافته است و اگر کسی را یابند
 اسباب منکالت و لطالت می بیند خیال میسازد در سر نوشت او چنین تحریر گشته است و اگر بخواهد
 من یشاء و بعد از من یشاء از چون در کار کردن قفل بر زبان می بندد العجز غیر بقیاس آری پیش خود را
 فراهم و از که کدام صاحب سلاسل اندک ازین طریقه عالی چه بر سر در نشسته اند و بن دم سیشو مذمتا

حقیقت قلب

قام

قیام قامت خواهند شد بر یکس بد کمان نشده و نخواهد شد چرا که فیضان مالک علیهم و علی حده و السلام
مانند آفتاب تابان در درخشان است و خود سزار مابر ملا را شاد میفرماید که بیضه با سبقت دارد بر
چو زبانه دیگران و چو زبانه سبقت میدارد بر بلند شهبازان عباره از بیضه مریدان است و چو زبانه عباره
قدری از ترتیب یافتگان است پس معلوم کردید ازین کلام مبارک قید یکجمله از از سر نشان تا نماید مطلق
است و مطلق نشان است بر همه اوصاف را اگر از زوداری که میدارد خود را ترجیح میدی که تا عدد متناهی
را بر خود لازم ساخته است سفار از ارواح طیبه صاسلاسل چراغی کنی که در یکطرفه العین خلاصه بنده خود ظاهر
میکرد و مستقیماً فی الضمیر را قریب و بعید یکسان است چرا که متکلف نحو شوی فی الفور بر چه معتقد است
ظاهر میگردد و وطن و ملک دفع میشود و بعضی اشخاص که دعوی طریقه او یسیر میدارند از عمل و لسی و وقف
شده اند و آن عمل را بر خود لازم کرده اند از ارواح اولیایان است سفار از سخنان بنده خود که در آن زعم فی اصل
می میری دریافت نمی نماید حیف میگردد و نگاه کلمات لاف نظار شدن الوان است و تحت قلوب
مطهرین انبیاء اکرام علیهم الصلوة و السلام رسیده اند میگوی قلب تو بالاله قلوب طابین آمده است چرا
و مستدک از ارواح انبیا طابین نیمازی و باهت همه طریق و طریقه قادر به چیست و چه حقیقت میدارد استفسار
نمی کنی و خود را و غار خلایق را در آن خیال جام الوده ساخته در طلاطم انداخته عیاذاً بالله تعالی مستقطع فیضان
میشوی می گردانی اینچو بلا عظیم است چرا برین دانش ساده و عمل بجز بجز نازان ستم در حجب اشتهاد
سیاه روی حاصل میکنی حال آنکه فتح ارباب سلاسل متفق اند که رتبه سلطان الاولیا یا رضی الله عنه بالاتر
از کشف است و کشف ما همه بدان مقام نمیرسد و آنرا که کج فغان بیخطل در هر باب حدیثی می طلبند و معنی حدیث
نه ظاهر و نه حافور نمی نمایند افسوس می آید و میکنند در دنیا کج حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم
میفرماید ان الله عباده قلوبهم نور من الشمس و فعلهم كعمل الانبياء و هم عند الله بمنزلة الشهداء ابره تیکه الله تعالی
را بنندگان اند که او شان منور از شمس است و فعل او شان مانند فعل انبیا علیهم الصلوة و السلام است و
آن اخرا از زود باری تعالی بمقام شهید است و در حدیث آمده است الی الاعراف انوا هم بمنزلة الشهداء
ما هم بانبیا و لا شهید الی غیره اسم الانبیا و الشهداء و کما شهم عند الله هم المتحابون فی الله جانب الاعراف

قوی هستند بمقام من نزد باری تعالی اگر چنانکه از انبیا هستند و نماز شهید از غبطه خود است بر و نسبت به او
شهید از مراتب آن گروه که نزد باری تعالی است و آن گروه مخالفون فی الله اند و در مقصود المرام
میکنند و دوزی در سجده بر او پوز آن سرور سالکان و نادمی پنهانان که در سجده کی جلوس کرده بودند
کسیکه از شایگان کینچی او اشکارا بود و بر خود کمان ولایت داشته نزد آن اعرف العرفان
سوال کرد که حضرت سلامت که قدم حضرت سلطان محی الدین عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه
بر گردن هر اولیا متقدمین و متاخرین هست یا در زمان او نشان که بودند فرمودند لفظ قدیمی هذا
علی رفعل علی الله واقصده است قید زمانه حال نیست نیز سوال کرد اگر برگردن متقدمان باشد
پس برگردن حضرت علی رضی الله عنه شده باشد فرمودند شما شنیده بودند که بعضی مردمان پیشتر
سوال کرده بودند جواب او داده اند که فرزند برگردن پدر سوار شود البته برگردن پدر قدم او باشد
در حقیقی نباشد باز او گفت برگردن اولیا زمانه ماضی و مستقبل نیست هر که در زمانه او باشد برگردن
او باشد فرمودند اخوندگار جشنویه و بیاید که در زمانه آنحضرت که پدر پدر شما باشد پسر پسر شما باشد
البته اولی باشد این قدم برو شده باشد اگر اولی نباشد که قدم بر او برگز نباشد آهی العجز
ازین فائده خلاصه دو امر ظاهر گردید یکی از اعراض ناواقفان علم ظاهری که بر پندار خود
دعوی نام میازند دستگی و غیره حاصل نکرده اند صرف حوزة علم مشهور ننموده اند دیگر آنکه از علم حقیقی
و کتبیات دقایق شعوری پیدان ساخته اند صرف بجهول کیفیت و الحقیقه و بزرگ آینهی الوان مختلفه الا
لوان در مانده اند بهتر است اسپ خوش خرام تقریر را معطول الوان ساخته جانب همود و الاقرار
رفتن اولی است و توجیهی متوجه است فی فی الحقیقت رجوع جانب مالک ماضی الله عنه کشتن
سنت او تمامه و ازان فیض لانه با خواستن منقطع ارجح ماضی الله شد سنت و فائز کمان اعتبار
ساختن و مستعد بلاش سباب آن کشتن کار ضروری است اگر نور دریافت نمایند توجیه نماید توجیه
بجانب مرشد کردن و رقابت او را بر رقابت اعلی نگران ماندن مراد از ذکر اکثر همین است المربع
من احبت با پس از فجا حال رقابت بتویان میازم با سابق این رقابت مع لولوات هر حال مرزبان

مشرف

باسن در نمازین قلعه بر سر آمد بعد آنکه مراقبه است که بر کمره دانی که در کلام مجید دلالت بر توحید حق تعالی
 کند همان کلمه و آیه را تصور معنی کردن همین مراقبه باشد چندانکه نوشته شده بر آن قیاس کند هر چه بود
 مسلک اینها غنیمت است و دم فانی تا تو از غم و جهالت آیت سوم الم اعلم بان الله بری آیه چهارم و سخن از
 الیه من جبل الورد ای پیغمبر و آنکه کل شیئی محیطه است ششم و هفتم فی الفیلم افلا تبصرون آیه هفتم آن می بر بی
 سیدین و بعضی کلمات مراقبه الله حاضر فی الله نظری الله می و حضرت قطب قطب الاقطاب سلطان الاقطاب
 الاحباب سید السادات سید عبد القادر الحنبلین الجیلانی رضی الله عنه و رضاه فرموده که پیش از
 ذکر این کلمات مراقبه را بر هر کس که گوید و آن کلمات این اند عالمی با قریبانی یا شایده اعلی و لفظ
 الله را بجز از بر دل مراقبه کند و حق قیوم را بجز از فقره بر دل مراقبه کند مراقبه آینه جمیع اسما حسنی منصوصه
 سازد و بعد تصور و فاشی خویش و طالب را همین یک مراقبه پسندد و آن حق حقیقی بهیبه نثار
 خویش جمیع کائنات و پر حال و پر جا که باشد اسم الله را در باطن گوید قرب الامام حضور باطن و صفای
 دل دست دهد و چه شکر است که مراقبه مشتق من الرقیب هو الحافظ فاطر مداد هم غفلا
 بالمراقبه کیون محفوظان شواغل الحیاتیة و الخواطر الخبیثة و الخواسیة النفسانیة و کیون مستجاب
 الی الحفرة الصمدیة مشتق معنی این عبارت است که مراقبه مشتق از رقیب است و رقیب حافظ و نگهبان
 باشد یعنی تا آنکه مرید مراقبه مشغول است از شواغل و حرکات جسمانیة و از خواطر شیطانیه و لغات
 محفوظه و مأمون باشد و مستوجب حضرت صمدیه جل جلاله و فارغ از تو بهیخبر حق تعالی و تقدس
 همدران محفوظ قادری مذکور است الله علیک شاهد او هو معک انما توجهت فتم وجهه الله یعنی تقابل
 بر تو شاهد است یعنی حاضر است آن خدا تعالی همراه تو است بر جا که تو کنی پس بجای ذات خدا
 تعالی است و همدران محفوظ قادری مذکور است الله ربنا عروس عالم کل شیئی شاهد فی کل
 شیئی حاضر علی کل شیئی قریب و من کل شیئی قریب و همدران محفوظ قادری مذکور است که کن بلا وجود
 لا تدبیر ولا اختیار علیک بالحجاب یعنی پاش نیزستی خود و بغیر تدبیر خود و بغیر اختیار خود بر خود و لا ذم که محو
 شدن را همیشه وصل مراقبه برد و تو هست یک مراقبه شهود دم مراقبه وجود و مراقبه

درباره مراقبه

مراقبه

شهو و اینست که بنده حق تعالی را میداند که بر خود شاید و حاضر فاعل است تا آنکه این دانش است
 او را مر قبه شهو و گویند و هر چند که بنده مشاهد حق تعالی و حضور او در دل تصور کند آنرا مر قبه شهو و
 نامند چنانچه حضرت سلطان الاولیاء الاحباب قطب الاقطاب سید السادات خاتمه الکرامات ^{نقشبندی} سلطان الاولیاء
 ابو محمد محی الدین سید عبد القادر المحسن الجعفری الجیلانی رضی الله عنه وارضاه الفاعل مر قبه جنین
 فرموده که یا عالمی بی ویا قریباً سنی دینا باشد علی بر کاین الفاعل مر قبه در دو هزار که قیامت پیش از شرف
 که در آن گوید البته الوار اهی چندان ظهور فرماید همچو دریا در امواج آمده اند و همچو ابر با بر بارها جام
 فتاده کار کردن شرط است و مر قبه وجود است که مر قبه همیشه لیلیا و نههارا سر و چهار عا شق و
 از مشتاق دیدار در باطن خود در خلا و ملائین داند و بیند که همه او است و هموست و ذکر ذات که کلمه
 آمده است مدامت نماید زیرا که وجود و یکیش نیست چنانچه حضرت قطب الاقطاب سلطان الاولیاء
 الاحباب بندگی سید عبد القادر المحسن الجعفری الجیلانی رضی الله عنه وارضاه در موقوفه خود فرمود
 هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن کل ذلک هو لا یغره باید که ذکر مر قبه همیشه از دریکه صورتی ببرد سستگر
 که زبانی باطنست حضور یا ظهور حق تعالی جوید و وجود نفس غیر از دل محو پاک کند و از آنرا شربت
 دنیا و از تعلقات صفات بشری باطن را خالی و معرای سازد و **طریق جلب مر قبه**
 آنکه را اینها بشکم چنانچه در تمام بر ساق نهند و سرنگون کند و کلمات مر قبه بدل در آن حالت بگوید
 این جمله در کتاب بجهت الاسرار و در کتاب تکمیل منقول است و الله اعلم بحقیقه المراقبه بالصواب انتهى
 فایده العزیز بر مرتبه دای همیشیا رحیه مقدمات خبر داری و پیشبازی از تو اطلاع میدهم که صحبت
 و تربیت شیخ کامل و شرط در آن عمل کردن ضرور است و بلی آن حال شکل و کشف نمیشود العزیز رحمت
 ایزدی و فیضان کرم رحمانی بهانه طلب که کمقدر به سمام علی او جوید بیک آن کار وای حجت
 با سنده عالم معلوم مخلوق ظهور می آرد و در اندک ورزش نوازش خود ظاهر میسازد العزیز علم لدنی است
 که قلب را از انقلاب باز داشته و از جمیع ماسوی الله منقطع ساخته جان مالک حقیقی است و میگرداند
 و چاشنی خوانان این علم را بگذرتی لایها میرساند مثلاً اگر کسی گوید که در نظر تو وجه فلان صاحب

مر قبه شهو

طریق جلب مر قبه

عجیب و غریب تاثیر است که بگردیدن و توجه کردن بقدری و آه و زاری پیدا میشود و پاپیهوشی
 و ناله و فغان نیز منظر ظاهر میشود که اثر علم و ورزش آن بر حمت و رحمت خود آشکارا میگردد و اندک پس علم لدنی
 و راس این امورات دیگر تاثیرات عجیب است و مصدر همه علوم است چنانچه از علم ظهیری همچو بران
 از معاملات بشنوی ^{در کوشش} آغاز شد بود در خدمت تطبیح العلوم رسید و آنجا که رفیض که در اصل کمال انوار
 بود و چشم بر آلوده شود میکشید و باستیل استوفی و ذوقی عرض نمود که از علم الصوفی نیز بهره و در بر زمین
 بجز در آغوش التماس آن کان بکرم هم نشاد فرمودند که آن علم بدعت است و خواننده آن علم گمراه میشود بر آن
 ارشاد اکتفا کرده اند از آن درخواست یکسال تمام رفت و التماس نمود و بعد از آن عاجز گشته سکوت نریم
 و بعد از سه سال خود بخود ارشاد فرمودند اگر نفس جانی هست بیاید ادا با و جز آن عرض نمود که این کتاب
 از آن علم بدعت است چه حکم پیش آوری کتاب مذکور میگردد و فرمودند و قوی که این علم از دو صحابا کرام
 علی بن ابی طالب و سلمه بن اکبر و قتیب بن سنان رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و در سر اباد کن
 سابقین و عاشقین را تعلیم می نمودند و سینه به سینه که تا او شان از آن علم مسموم میگردد و آن علم را نزد دنیا
 و تطبیحات بجا داشتند چنانچه از قرن اول تا بقرون ثانی علم فقه و تغییر و حدیث صحیح متوبات و مفصلات
 نیاده بود در قرن ثانی چنین امورات لعن الله الامام اعظم ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه آمده از امام مجتهد فی الفقه
 نام زد گردید پس بطور اواب و مفصلات و قانون و قواعد و مضابط بصورتیکه باید و شاید بزبان حساب شیخ
 اکبر حاجی الدین ثانی اعرابی رضی الله عنه منظر برسد و در این علم شیخ اکبر رضی الله عنه مجتهد التوحید و اهل حق
 اند اگر چه بدعت است من میگویم که صحابی نبود که اختراع حضرت را از سنت است گویم بلکه این سنییم
 بلکه این میگویم که صحابی حنفی اند و وجود این امور را بدعت حسنه است قرار داده اند پس این علم را
 شوق و ذوق و عشق با پیغمت حاصل نمیشود و ذوق الحقیقه راه نمای این راه عشق است العزیز
 در محبت خیر الله بن اعراقی آمده است که جناب حضرت شیخ محمد ابوبکر شبلی رضی الله عنه بابتنا و عطا فرمودند
 انا قول دنا مع هل فی الدارین عیری و سید الطالیق ضعیف لکن رضی الله عنه شنیده ابوبکر محمد شبلی را
 همراه خود لبر داب که برده و در آنجا نشسته فرمودند امر و زان شبلی در انشای و عطا این گفتی انا قول انا

اسم علی الله این غیری ما حقیر و با هیست این کلام را در اینجا تحقیق نموده بودیم توان مضمون را العبارة
 در آورده بر ملا ظاهر کرده عرض نمود که غیری از نظر ندیدیم العزیز تر از ما ندانم من سابق جدید بود و خلقت
 این علم و طریقی که بیان بسیار مازان بر خود شکر این علم را حاصل شده است فی این علم این
 ریک است تا آنکه بمرتبه جامعیت نرسی و از حجت انسان کامل دم ساز نشوی خلاصه اش ترا میسر
 نگردد و بدو یقین حاصل نیاید لیکن قدری قدری ترا از ان اطلاعی داده و ترغیب میدايم و نیز بعضی از
 کشف مراقبه بنویس است صاحب بحر مواج خوبی رحمة الله علیه میفرمایند مراقبه در **شغل علم**
 انسان حیوان ناطق است این طبیعت حیوانی او را مانند شکره باش که شب بیدار و گرسنه و گرم لب
 در مر قبه آر که تا آنکه گشته همه گیر کرد و وقتیکه چشم بسته گزود خود و همه عالم از نظر کم گردد پس در وقت
 خود و همه در خیال دل باشد اول دانسته بود که دل در جسم است اکنون باید که خود همه عالم در دل اند
 پس در این حالت این قدر علم بود که هستم این نیت را در مراقبه وارد تو از این شغل نیت شافل گردد
 چون پیش رود یعنی بغیر نیت هیچ حطره نگردد بر این مقام گیر و ازین جذب با سر غیب اظهار خواهد شد
 در این مرتبه اگر چشم زدن قرار گیرد پیش گرد و نامش کی خوانند این در شغل علم میگویند
مراقبه در شغل چشم ما به بند دو گوش را به بند هر آواز که از لیکن گوش می آید شغل آن در
 و مانع گیر و در نظر کن که من میشود یا دیگری معلوم است که خبر من کسی نیست او چشم دل آن آواز که از لیکن
 فائده است که اگر آن آواز از چشم رود در گوش هم قرار گیرد پس بدانکه خطر در میان حایل شده تا که خطرا
 در میان حایل نیست سم و آیه و علم در یک مراقبه مشغول اند چنانچه در مشرب بنظر این در لازم است که آن
 گفته این آواز بود در کشیده در مانع دارند و چون دم به نهایت رسد سمیع و بصیر علم گفته دم را بگذرد
 شنیده ام که خواجہ عبد الله شطاری قدس الله سره کوس میزند که کدام طالب حقیقت باید که موی
 او را می آید که یقین میفرمودند که اول چند روز با گشت گوش را بنده و این آواز بود در ام الله مانع
 گیر و پس از ورش بغیر لیکن گوش آواز بود خود بخود در گوش آید در آن حالت نیز لفظ چو گوید
 و بان آواز تا توان بماند از گوشش متوجه و اول که کعت فی نحو چهل روز از آن آیه متصور و حاصل گردد

مراقبه در شغل علم

نیت

مراقبه در شغل علم

چشم نیت

دفع و آنچه

بسیار است

تتبع این است این نوشته با هر طریقی که در اول هر نیتی که وصول حق یا محبوب طلبی یا با خود نوی که در دل دارد آن
 نیت مبدل خاطر آورده بزبان آن کلام گفته الی جهت مانع تویر نشسته در مرتبه قیام بماند و بزبان هیچ حرکت نه در پیوست
 و مانع خاطر نشاندن آن زمان که خطوه غیر بگذرد و میان فانی حال گردد پس مرتبه دوم کند که بر دل گفته مرتبه سوم کند که
 آواز موباز مشغول کرده و بیدار شد که گفته مرتبه سیم کرده و بیدار شد که گفته مرتبه چهارم کرده و بیدار شد که گفته
 آواز مشغول گردد - باز آتش که گفته مرتبه پنجم کرده و بیدار شد که گفته مرتبه ششم کرده و بیدار شد که گفته
 نشیند و بان آواز مشغول گردد - تا که خطوه بگذرد باز آتش که گفته سیم کرده و دوم کند و بان آواز مشغول
 گردد که خطوه بگذرد باز آتش که گفته بنشیند - بان آواز مشغول گردد

تا که خطوه بگذرد و بعد سوی راست سلام دهد و در هر دو هماسود گشته بان آواز مشغول گردد تا که خطوه بگذرد
 بعد سوی چپ سلام دهد و در هر دو همسان سوی داشته بان آواز مشغول گردد تا که خطوه بگذرد
 بعد هر حاجتی که خواهد خواست شود و در مرتبه از ان مراتب نه گانه چند تا که دیر دیر بماند بان صد آواز
 تاثیر دهد و در یک بعین که شود هر چند که برین آواز غیر خطوه غیر قرار گیرد و هر این نیت مطلق نظر این است
 تمام روی نماید و جو کمان این مرتبه را راس و تالش میگویند چون این بخودی دست دهد فی الحال از کثرت
 و کمالات ظاهر گردد **پیت لب بند چشم بند کوش بند سینه بنی سرخ برین بخت**
مرتبه شغل در لب که خواهی که دیده عرفان کنشی در آدمی کیست که با تو ملازمت کند
 اول در دل آید که از مرتبه با آشتنا است اما وقت خود خواهد بر همه خادمان آید در گذرند و کثرت
 و کس در از کشیده و کس بے ادبانه قایم گشت و قتی که باز بیدار شود همه خادمان پیش او ستانند
 پس معلوم شد که یک چیز نیست در چشم که بر همه ادب آن خیره کنند مان چیز آشنای منبت بلا خطا
 تمام در چشم من و فیکه این تصور در دل قرار گیرد از زمان در چشم و خود را با بی اجناس چشم عکس
بشنوشت مثل آن شخصی بودند که در عمر خویش صورت خود را ندیده باشد از آن کس صورت
 خود را در آینه یاد آید مردمان گفتند که اینست صورت تو بر گزلفه بی نخواهد که گویند آن نیم
 در آینه بگونه تصدیق کنم پس این شخص سخن ناشی ز نامت نامی سوی است اما دقتیکه خود را ستان
 خویش را در هر جایا بد چون بجای او خود را یا بد کشف قلوب گردد چنانچه بر اصرار در دل خویش مطلع بود

مطلوب جو کمان این نیت
 مرتبه شغل در لب

از چنان بر سر آمد لهما عالم واقف گردد ازینکه هر دو جهت یکباید پس من و تو چنان ماند که چون خیل
 از آئینه در را چشم آمد و حسن خویش تن را یافت سمیت زانند شد خیال تو در شاو راه چشم
 از یکدگر گم گسند کار او حسن؛ بداند همه عالم را با این صفات سه گانه را احاطه کرده اند سمیع و بصیر و علیم
 عالم عبارتست از صورت و رنگ و آواز پس آواز را سمع گرفته و رنگ را البصر و صورت را علم پس این
 هر سه صفات را در و زنی که رویه کثرت و زرش درین صفات ایت خود در باب این مثل را البصر
 دل چنانچه شنیدی همچنان تجربه کرده بین آن زمان مکان تو یقین کرد و بشنو که در گمان و یقین چه
 فرقت چنانچه کسی بر دیوار رود آنجا پیش برز؛ ترسان بود و همچنان نفس اگر بر زمین رود هر طرف
 بیغش رود و با وجودیکه هر دو جازین زیر پایش همان قدر بود اما در آنجا منزل نبود و اینجا نیست
 همچنان خداوند گمان خالیف باشد و صاحبش رود این است فرق میان مکان یقین و چنان را بنام
 این اینست مطلق را گمان کرده است که هر جا است و از یاد بسیار و از نور روشن بسیار گمان و یقین
 گردد ازین جهت بسیار ذکر فرض شده که فرموده ذکر الله ذکر اکثر او ذکر الله لعلکم تتقون پس بسیار
 که است او نشسته و دراز کشید هر حال پس یاد نیک لحظه ماند چنانچه فرمود فاذا ذکر الله فیا او فتوا علی
 جویم و این همه احکام در نماز او میشود که قیام و قعود و چپ و راست در همه حال بجز مشغول است نهی
 قائم و ایستادگی که ترا از معاملات علم لدنی و از اسرار مغیبات پنج سلو فی اطلاعی داده باشم و انشاء
 مینمایم که کدام صاحب سلاسل اندک ازین طریق عالیستفاده حاصل نکرده اند اگر چه که این همچنان در ظاهر
 بیشتر ازین قدری اطلاع نهی میباید بیان کرده است گفتا بران نکرده بروش دیگر بیان نمیدانم
 تا بعین تابع بعین همه را بصر میگویانند و از دور رسید الطایفه جنید بغدادی رضی الله عنه تا بخرت
 شیخ ابو الفرج که حفر طوسی رضی الله عنه همه جنید میگویانند تا بقام قیامت همه جنید را بصر با هم
 گویانند مگر سر و اریعلیه و علی عبده صلوة و سلام منظر جامع اند ازین همه است که طریق علم لدنی در کتب
 بطوریکه جلوه گر گردیده است که اقوات و عماد و تقی و سجا و کفر و فساد و صلوات و عبادت و عیون و قطب افراد که در
 برگرداند و رجال الغیب و صاحبان کوه قاف و صوفیایان همه با فیضیاب ازین طریق عالیستفاده اند

و میشوند و کان فیضان الهی مستغفار در اندرون قلب یافته حظ فراوان حاصل نموده اند و از آن قوانین
 و قاعده قاطب و متصرف بر اسرار ملکوتی و شالی شده قوه قوی و تصرف جبروتی پیدا کرده طالبان
 خود را رسانده اند و آن طالبان حقیقی و معانی در عقان دقایق نکره ای خاص و اشخاص در آن
 قوانین و قواعد نموده باذن با الماذون ضابطه و قواعد قرار داده شهر فی الافاق گشته چنانچه امام
 بن حسن الشیبانی و قاضی امام ابی یوسف رضی الله عنهما را مجتهد فی الذریب میگویند و شاگردان ایشان
 و غیره مثل طحاوی و کرخی و حصاف و بن راجهتند فی المسائل اند می نامند بکذا حال آن برگزیده کانت
 الشارح الله تعالی عن قریب در طریقها کاشته در بلاد هند اند و اراے ولایت بنان کرده و سبب کتیبند
 بین الکلام سابقین و متاخرین که سردار هر طریقه اند و اوضح کرده اند و از ارشاد مالک ماضی الله عنهما
 تراصل کنید که در کلام نظیر جامع چه اسرار است طاهر چه ایدند العیز نیز در اینجا تبرکات و تیسرا و اراکید که با
 ادایه فرو من خمس الاوقات که استعمال حضرات این طریقه عالی حسب الارشاد مالک ماضی الله عنهما
 است و بران عمل را کندند رحمهم الله تعالی آن را ایراد کرده گاهی سید هم تا اوقات خود را در فتنه
 صنایع نزاری و بیکار محض نباشی صاحبان تقادیر یحیی نویسنده و از جوابات ضروری فارغ شده
 و در منو ساخته بر مصلی نشسته باقی انت الباقی ما باقی انت الباقی بیکصد و یازده بار بگوید بعد منت فخر
 شروع کند و در رکت اول بعد فاتحه قل یا ایها الکافرون بالتمیبه بخواند و در رکت دوم بعد فاتحه قل مواثنا
 بالتمیبه بخواند چون فارغ شود منقاد بار استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اسال الله ان یتوبه بگوید
 و بر اے حیات قلب و دل یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت اسماک ان محی قلمی بنور معرفت ابریا الله
 بگوید آنچه فریضه فخر شروع کند و گوشتد که با جماعت بگذارد و باید که با حضور دل تو کند بر نماز که باشد
 چنانچه در باب حضور نماز در رکت اول قادری حضرت سید الساده سید عبدالقادر سن الحسینی الجعفری
 الجیلانی رضی الله عنه فرموده الصلوة صله بالله بعد الاغضال عن غیره یعنی نماز و صلح بحی عزوجل است
 بعد جدا شدن از غیر او تعالی که از غیر طالب مبتدی حضور فنا هستی خویش دور شود و در دریا هستی
 حق تعالی مستغرق گردد و فعل او را قریب با و برود و شدرا حاضر داشته متوجه کرده و وجود مصلی بخواند

و آنکه بدرج وصال رسیده است نماز او عین اتصال انفصال باشد چنانچه در مرقه ملاحظه فرمایید است که اما
صلوة العجین فی الا انفصال عن الخلق ماسوی الله عزوجل که ذاتی لفظی است که عینه بعد از آنست که چون سلام
نماز فریضه فجر بیدر نماز گاه خود نشسته پای خود بچینا که در نماز کرده است چنانچه در پیشه است آیه بار بگوید

لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك له الحمد له الیموت و یحیی و هو حی لا یموت سید العیز و سید علی کل شیء غیر
همچنان نشسته ده بار با بسم الله سوره اخلاص بخواند بعد از آنکه در وقت نماز در خانه یا در خلوة تمام کند و استقبال
قبله نشسته باشد و چون ازین فارغ شود و بعد از آن لا اله الا الله الملك الحق الامین صد کرده یا یا الله صد کرده
تا هزار کرده ذکره کلمه لا اله الا الله محمد الرسول الله نیز بعد از آن هزار کرده ذکر کند و اگر کند آن صد کرده بخواند

و ذکر یا قدیم یا سمیع یا رحیم یا مدبر السموات و الارض یا ذی الجلال و الاکرام یا اله الا انت برتر است استغث

و من عذابک استغیر یا غیاث المستغین یعنی شصت و سه کرده در وقت بعد از نماز فجر بگوید و آن حضرت

سید الاولیا السادة قطب الارض و السموات سید عبدالقادر الحسن الحسینی الجعفری الجیلانی رضی الله عنه و

ارضنا چنین منقول است در دو واکه هر روز بلا تا غدا دست کند و حضرت سید ماضی الله عنه در مرقه ملاحظه

خود فرموده اند که بر شاماد بکلامت نمودن جلوس در مسجد و بسیار گفتن در روز چهارم یا سلم برای اینصص بعد

بر نماز هر مقداری که تواند در دو بفرستند و سبقت تقرب نبی الله و رسول الله است صلی الله

علیه و آله و سلم و این درود اللهم صلی علی سیدنا محمد عبدک و رسولک النبی الذی و علی آله و صحبه و سلم صد بار

بگوید و دیگر آنکه هر روز شجره بر این طبقات قادر میبوانست نماید خصوصاً نام حضرت غوث ثقلین صاحب الکونین

سید عبدالقادر الحسن الحسینی الجعفری الجیلانی رضی الله عنه و ارضناه بدین طریق آبی بحر سته شیخ محمد بن ابی

سید عبدالقادر بن سید ابی صالح الموسوی جنبی در دست الحسن الحسینی الجعفری الجیلانی رضی الله عنه و ارضناه

ان تقضی لنا حاجتنا کلها یا قاضی الحاجات ما بین یکصد دیار ده بار هر روز بگوید و میان ظهر و عصر نماز و تلاوة

و ذکر و حرقیه محمول در دیا حبیب یا خیر یا اللطیف یا مدبر السموات و الارض یا ذی الجلال الاکرام لا اله الا انت برتر است استغث

و من عذابک استغیر یا غیاث المستغین یعنی پنجاه بار بگوید و بعد از آنکه چون وقت

نماز عصر در کید اول وقت بگذرد و در سنت نماز عصر کوشش کند که ترک نشود و چون از نماز فارغ شود

آنچه از نماز ظهر فرضیه ظهر مذکورست بخواند و در نماز فجر اگر تواند در بیوقت ملازمت کند بعد از استغفار
صدکه بانه از آنکه بخواند که چنین یا سمیت یا معین یا مدبر السموات والارض یا ذی الجلال والاکرام لا اله
الا انت برحمتک استغث ومن عذابک استنجی یا غیاث المستغثین اعننی بجاه و سه بار بگوید و نماز مغرب
و او این و نماز مغرب بگذارد و نگاه بعد هر نماز آنچه ادعیه مذکور شده است از آن بخواند و دو رکعت نماز سنت
متصل فرضیه بگذارد و این العنایین که هر دو الاوقات است زنده و آردش رکعت صلوة الاوابین
را در هر رکعتی بعد فاتحه سوره اخلاص بخواند و یک دوگاه حفظ الایمان بگذارد در هر رکعتی بعد فاتحه اخلاص
را سه بار بخواند و یک دوگاه حفظ الایمان بگذارد و در هر رکعتی بعد فاتحه عنایتی یا غیاثی یا غیاثی یا غیاثی یا غیاثی
بعد ذکر کلمه توحید صدکه کند بعد که چند نوافل اگر تواند بگذارد تا او این سنت رکعتی مرتب شود و ذکر
یا سلام یا موسی یا معین یا مدبر السموات والارض یا ذی الجلال والاکرام لا اله الا انت برحمتک استغث
ومن عذابک استنجی یا غیاث المستغثین عشتی جلی رحمتی بخواند بدانکه چون وقت نماز عشا در یک چهار رکعتی است
عشا بگذارد بعد از آن نماز فرضیه شروع کند و چون قلم مشغول شود و ادعیه که بعد هر نماز فرضیه مذکور شده اند بخواند بعد
دو رکعت سنت او کند بعد از آن دیگر چهار رکعت سنت قهر النفس کار و بعد فاتحه در رکعت اول از هر رکعتی
دو رکعتی دوم بعد فاتحه اخلاص بخواند باز دوگاه دوم همچنان خوانده گذارد و این چهار گانه فی راصلوة
الحاجت گویند و بی عشا یا رب مهننا بار بگوید و بگوید کبریای تقالی یا باری یا جبار علیهم یا مدبر السموات
والارض یا ذی الجلال والاکرام لا اله الا انت برحمتک استغث ومن عذابک استنجی یا غیاث المستغثین عشتی
ستی یا و سه بار بگوید پس اگر اعتقاد بر قیام لیل باشد و تر تا خیر کند و اگر نه حمد آن وقت ادا کند و بعد در سخن
نگوید و کلمه تجید صد بار بگوید لکن تواند هزار بار بگوید یا گاه چون بخواند که در خواب رود اندیش بر دو جهان
در گوشه بند و خود را بگردانید بر پاس نفاس دهد و در خواب رود باز الله تعالی یا اللی القیوم باشد و خواب
شود و بخت خنسد بیدار آنکه چون از خواب بیدار شود و ملک مشبهم گذشته باشد صبح نه میسده است
دوگاه تخت الوضو بگذارد در رکعت اول فاتحه قل یا ایها الکافرون و در دوم بعد فاتحه اخلاص بخواند
بعد سیزده رکعت که خواب عالم جان جهان میان سلطان مرسلان حضرت ابوالقاسم محمد الرسول الله

نیک صلوات الله
صلوة تحفظ الایمان

نماز فقر النفس
صلوة الحاجت

بزرگترین نیکی

صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ہمدین وقت سینزدہ رکعت گزارند در کتاب مشکوٰۃ آورده است یاوتر
تجد بگذار دستیزده رکعت باوتر است در ہر رکعت بعد فاتحہ یازدہ بار یا نہ بار یا ہفتبار یا پنجبار یا سبار
سورہ اخلاص بخواند و نیز سیزدہ رکعت باوتر بگذار و فاتحہ شود در دو گوید و ذکر کلمہ توحید بلند گوید و در
حراقبہ و در توجہ نیز باشد کیفیت آن بر دو بالارفتہ است ہمدین وقت ذکر یا علی یا عظیم یا آمین

یا یلع السموات والارض یا ذا الجلال والاكرام لا الاله الا انت برحمتک استغیت ومن عندک التجرب یا
عیات المسیحین غنی ہفتاد بار گوید و ذکر کلمہ لا الہ الا اللہ چہار صد و ہفتاد نوبت یکبار حمد الرسول اللہ
گوید و دیگر ذکر اللہ اللہ باللہ صد و سی و ہفتاد بار گوید و در دو اللهم صلی علی محمد و آلہ و اجمعین
محمد و بارک وسلم و اجمعین دو مست و نوزدہ بار گوید بعدہ در دعا کہ حضرت خواجہ عالم سلطان الکوئین

و در اینجا

محمد الرسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و صحبہ وسلم بعد از نماز تجد خوانند اند بخواند و آن این است اللهم
فی قلبی نوراً و فی بصری نوراً و فی سمعی نوراً و عن بینی نوراً و عن لسانی نوراً و فی
و اجلس نوراً و بعضی اہل حدیث بیگویند کہ لفظ امامی زیاد است و در روایتی از صحیحین لفظ اول صحیح

نوراً آمدہ و در روایتی از صحیح مسلم اللهم اعطنی نوراً ثم ذکر کردہ اند بعدہ در دعا و در تفریح و زاری
و خواری خود مشغول طریق خواندن او را در فلاری بسیار نا ایجاب است بطریق اختصار کردہ شد
ابن ہر منقول از حضرت سلطان الاولیا قطب الاقطاب سید السادات بنہنگی سید عبدالقادر الحسنی

البحری الجیلانی رضی اللہ عنہ در ضاہ است انتہی قائمہ العیض اگر ترا دانش متمیز پیدا شدہ است
و عقل و ہوشیاری من عند اللہ حاصل آمدہ است در خود اندیشہ باید نمود کہ چہ قانون و قاعدہ اندیشہ
فرمودہ اند و در ہر قاعدہ صد تا دقیقہا مفقود است اند و بیچ کی دقیقہ از اسباب کشف فرود گذار است

نہ نمودہ اند بر ضمیر او الالبصار پوشیدہ نیست و در بجزجری آنگسان کرد در ہول نور اجمعی افتادہ
میگویند کہ نگاہ است شریعت در طریقہ لغت بندید و نظاریہ و ہر در یہ است کہ در دیگر طریقہا نیست
لی دانند شدہ است متصفیہ دماغ او لا محذور است بشنو کہ در ظا نوادہ طیفوریہ دو گردہ کردہ اند
پے نظاریہ و دیگر لغت بندید و گردہ شہ چار پد کہ نسبت خود جانب قلب المشائخین عبدالقادر

نفس
بنا و در شہ

این کتاب است

رحمة الله عليه في برهانه حضرت ماد السبب محمدي بدو طرف منسوب اندلی جانب شیخ محمد عاشق رحمة الله عليه
 و دیگر طرف بسید عبدالرزاق مفتی اعوان رضی الله عنه اندو باقی مایه تحقیق قطب البرار حضرت خواجہ محمد
 بہار الدین نقشبندی رحمة الله عليه کہ نسبت حضرت نیز بدو طرف است یکے بجانب امیر کلال رحمة
 عليه و دیگر بدو طرف جناب ابو العباس عليه السلام کہ ارشاد قطب الافراد سیدی عبدالقادر جیلانی فرمایند
 عنہ وارضاء شدہ بود کہ استنباط عشقہ ترا تعلیم مینمایم کہ بنیاز سید سال از من در ملک بخارا نام محمد یکے
 شخص پیدا شود و از ریاضت کردن او انکسود و نخواهد شد و اراده ہلاکی خود خواهد کرد و ہلاک شدن
 او را ندبید بعد از ان الطیغہ تعلیم نمایم کشف خواہد پس مسلمان ہر طریقہ تہرہ اندوز شدہ اند
 کجا قدرہ و قوت دیگر انرا کہ برتری را کہ تہرہ حضرت و یا بتسادیت سجد و یا ازضا بطریاضت و از قوا نیز
 قواعد شریعت این طریقہ عالیہ جوید و زبان درازی نماید حاشائے نشیود عمیاد بالہ آگے معنوی
 سیاہ بخشی خود گشتہ مثل پانچویان دند نہ کند و اوراق را قیرہ سازد انکس نظر انداز جن وانس حواہ
 شد و سیاہی قیمت را بر چہرہ باطن و ظاہر جلوه نمود میگردد و انگر فرق اصطلاحیت و ہر فرد وقت
 نائب لایت حضرت اندر بحر استغراق غوثیت و قطبیت و فردیت مستغرق گشتہ در رابد و بارہا حقایق
 مخفی بہ دست آورده و لذت قرآن و شنیدہ و بالاذن الہی ناقص حاصل نموده مشتربان آن جوہر را نام نامی
 مختص ساختہ پیش نیماز نہ چنانچہ قرآن مجید در قصہ ابوالبشر علیہ الصلوٰۃ و التحیۃ و جلالا کہ علیہ السلام
 ظاہر سبب بود کہ جلایا کہ گرام علیہ السلام مظہر اسم جامع کہ اللہ است نمودند کہ حکم انبوائی با سماء و ہوا الارض
 صادقین آرد در تخم خود صادقہ از اسماء جمیع منظہرات اطلاق سازید و تعبیل این حکم تقدم علم ملائکہ
 بود آری نہ عاجزی و انکساری پریاں نمودند مگر ابوالبشر علیہ الصلوٰۃ و السلام کہ مظہر مراتب الحق بودند و ظہور حقیقت
 تفصیل را مصلحت کردہ اند و سبقت بر ہمہ ظاہر مختصہ و متعینہ میدارند البتہ تہرہ سہ ربی از انبیا کہ علیہم
 الصلوٰۃ و السلام مظہر اسمی از اسماء الٰہی ہستند و مراتب الحق عبارتہ از حقیقت محمدی است صلی اللہ علیہ
 و آلہ وسلم کہ مظہر اسم جامع اند در پنجائیمیزی باید و عوز و فکر از علم منقول و معقول در ان تہرہ ضرور است و اگر
 کسے ازین نوصاحتی باشد چہ علاج کردہ اید تہرہ بر انہم بر باد استگی مسائل متروک البیان گشتن و نامہ اورا

گردانیدن از اسباب تهذیب بعید است العزیز نیز در علمای معقول بحث دومی است
 یک جوهر و دیگر عرض مثلاً گاه جوهر است و رنگ عرض است و جوهر لغتاً در بودن خود
 محتجج بر تجربه نمیشود و بنسبت قائم میماند و عرض عرض بر وی میگذرد و بحث این از کتب است آن فن نجوبی و شرح
 نخواهد بود آن بحث در این علم دیگر است که هستی مطلق جوهر است و صفات سببی مطلق او عرض است
 دینی بینی که شخص و عین بصورت ظاهری مرتبه تمیز عارضی نمیدارند و در آینه آینه معلوم میشود عکس شخص
 است یافته میگردد و آینه باعث آینه است برای تمیز از تمیز انضمامی و تقریبی می نامند و باطل است آن
 عرض میگویند و در اینجا صفات الهی بخوانند و فی الحقیقه عکس شخص و شخص عکس قبل از تمیز متساوی بودند و
 توه در عکس چندان نیست که از خود بجلوه ظهور آید و آن توه شخص است پس آینه جلوه علم علیم مطلق است
 که از آن عبارت از تمیز است که اولاً خود را در خود بخود بدست می آید خود متوجه گشت و ثانیا جلوه
 قدره هستی خود بظهور معنوی بیند آینه معنوی را که عبارت از امرات ذاتی است بنصرت این خود ظاهر
 کرده جلوه خود دید و از همه لوازم هستی مطلق آن در آینه دیده بخیر من دیگر نیست فرمود
 علوم است مفسر را کجا توه و طاقت است که بدین دانش آن من زنده که هر بار همه عالم بجوم فرست
 باز بوجد آینه خود آینه دید اگر بیند بخیر آن آینه دیگر نخواهند دید و حقیقت آینه مانند دایره بر همه محیط
 است و حقیقت آدم محیط آسمان و صفات است و بر حقیقت آن آینه هستی مطلق محیط است و خلاصه صلا
 ذات احدیه است جل جلاله صلی الله علیه و آله وسلم ازین امر حقیقت محمدیه بر امرات الحقی می نامند صلی
 علیه و آله و سلم العزیز سر ولی تابع یک نبی است و نبی مظهر یک اسم الهی است و کسیکه مظهر یک اسم است
 چگونه بر مظهر دیگر قاضی خواهد شد و تصرف خواهد ساخت و این توه حاجیت را زیباست و الباقی
 علیه السلام مظهر و تفصیل جامع اند با وصف آن تعلیم اسما فرمود و از ما بیت اسما واقف و آگاه گردید
 و این صفت بدرجه اعلی رسانیده و کسیکه تحت ثقب آن مظهر جامع می آید حال او بر عوارضات نماند
 مظهر خویش میگردد و دستگی سازج پیدا مینماید و در دیگر تحت ثقب جامع می آید توه و قدره و طاقت و
 شوکت مانند مظهر خود میگردد و بجلوه می آید چنانچه مولانا جلال الدین سیوطی رحمه الله علیه و جامع

حج علی شریف است
 جوهر
 لطیف آن علم را

خود اینجندیت می آرند و عن سعید المسیب رضی الله عنه قال ما كان في أصحاب النبي صلى الله عليه وآله
 و سلم احد يقول سلوني عن علي كرم الله وجهه و رواه حجاج السننه باسناده عن الحافظ بن مردويه عن ابی عبد الله
 الحافظ عن محمد بن يعقوب عن العباس بن محمد الدوري عن كجي بن معين عن سفیان بن عیینة عن كجي بن
 سعید المسیب محی السننه از سعید بن مسیب رضی الله عنه روایت كند كه گفت سعید كه نبود در اصحاب پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم هیچ كس گوید سلونی بجز علی كرم الله وجهه و گفت حافظ بن عبد البر در كتاب خود كه
 استعیاب نام است كه اجماع نموده مردم بر نیكی گفت هیچ كس از اصحاب و اهل علم سلونی بجز علی كرم الله
 وجهه و روایت كرده كه امیر المؤمنین علی كرم الله وجهه در مجمع صحابه فرمود كه سلونی قبل ان تفقدونی سلونی

عن طرق السماء قافی اعرف بهاسن طرق الارض فاخذ الناس سيلونه ثم قال ذكره الله وجهه ماه ماه
 ان بهنا احلما جلاوصيت له حله و انما الى صدره يعني پير سپيد مر ابر سپيد مر ايش از انكه كم كندید و انبوی پیش
 از انكه از دنیا رحلت كنم پير سپيد از رانای آسمان بپرستيد كه من شناسا ترم بان راي آسمان كمانی من پس شروع
 كردم مردم كه پير سپيد از علوم و معارف آنحضرت را پس فرمود كه م الله وجهه ماه كلمه تا سف و حیرت
 است و گفت بپرستيد اينجا يعني در سينه من هر كس بپرستد علم بسيار است اگر بپرستد آبر و درنده آن بهتر است
 ايعز تر روی تحت قلبك بنی است و قلب بی قفس نوار بچكليات آن اسم است كه منظر اوست و حال
 قلب شریف خاتم كائنات علیه الصلوة و التحیات چه حال دارد او تعالى شانۀ عليم است دین آیه شریف
 ام الشرح لك صدك بيان بنمايد كه فهم كسے بان معنی نپرستد و دل ديگر به بهی است نه نظری دان این است
 رویت مخلوق بمخلوق بدون حجاب حاصل شدن امر و شوار است و رویت خالق بمخلوق و رویت منقطع الحجاب
 چگو در ظاهر شود خلاصه آن برابر با بجزرة پوشیده هینست و شرح قلب شریف براسه هین باهیت است
 اگر چيكه اختلاف است در رویت با بتجالی عز اسمہ علیه السلام ای كه اتفاق صحابه رضی الله عنهم بر این است
 كه این حصیة حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است و علماء عقاید كه هم الله عنهم بعد از رد و قدح كلام گویند
 كه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را صل است و ارباب مكاشفین رضی الله عنهم از سلف و خلف
 شفق اند كه ظهور حضرت صلی الله علیه و آله و سلم براسه و سبب است كی رویت با حجاب و دیگر شفا

بلاشبکه پس جناب سیدنا علی کرم الله وجهه تحت قلب شریف آنحضرت از صلی الله علیه و آله وسلم
 این بحث و ولایت است زنبوت و ولایت همه انبیاء علیهم الصلوٰة والسلام و وجود مبارک او شان مانند
 نجوم تحت قمر است و قمر تحت شمس است پس نجوم باوصف تابندگی بوقت طلوع قمر سرانجام نجوم باوصف کمینند
 از اینجا ولایت خاتم الانبیاء صلی ربنا را ادراک باید ساخت و گفتگو بنظایر آمده است چرا که این مقام ناز
 است و بدون نظیر بن آمدن خلیفه دشوار است مثلاً روشناسی شمس بجنبه نباید دید و بنندگان
 قمر را چه بیند و میدانند که هنوز قمر باقی است اگر اعتراض نمانی از قمر تا شمس ساقط بعیده است این
 تقریر بقیاس نمی آید جواب الی غیر نیز بحث در منازل و ولایت نیست و بحث روشناسی است
 و ذات روشناسی واحد است و فی الحقیقه ضوئیت قمر از شمس است اذا غابت ضویة القمر طلع شمس
 و اذا غابت شمس طلعت القمر و چه حکمت است غور باید کرد که منازل کوکب تحت الشعاع قمر از قمری لغیر ذی
 نیست و اقتباس نور از شمس نباید پس هر گاه که تحت الشعاع غیر سدان روی ماه که جانب آفتاب است
 نورانی میشود و چون بد و از ده درجه از جرم آفتاب دور میگردد و مانند عروج خطی باریک نورانی بجز از
 غروب آفتاب نمایان میشود و هر چند سرعت سیر از آفتاب بعید میگردد نور او افزون میشود تا بمقابل
 میرسد کامل النور میگردد و در فوج الاسحار در چمنی در چندی و غیره مذکور است باید دید و عرض ازین تقریر
 آن است شمس بمقام قمر نمی آید و نه قمر بجای شمس پس مدد از نور شمس تقریر میشود بان روی ماه که بافتاب
 است یا هم بر لب تقریر است که آن مالک حقیقی تعالی شان در ضرب المثل در نور فرموده است و هم سرور کائنات
 در شان سیدنا علی کرم الله وجهه فرموده انما علی من نور واحد و کلهم من نورنا پس روی قلب سیدنا
 علی کرم الله وجهه جانب قلب شریف سید الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم چرا که فیضان ولایت
 مطلقه همیشه بکدام است الی غیر نیز این باب ولایت است و در میان ولایت انبیاء کرام علیهم الصلوٰة
 والسلام و ولایت خلاصه موجودات علیها الصلوٰة و التحیات فرق می آید است و اہم کلمه ادبی است
 و حقیقت این نسبت علم جمیع مخلوقات نمیرسد و نخواهد رسید و الله اعلم بالنسبت الحقیقة
 الحمد لله صلی الله علیه و آله وسلم و حقیقت نسبت قلب سیدنا علی کرم الله وجهه

و هیچ کس از صحابه کرام رضی الله عنهم کلمه برتری خود بر سیدنا علی کرم الله وجهه و یا السوادى نه نموده اند
 الاقا مسطین و یاریقین و کیفیت آن از حجة الله الباقی شاه ولی الله محمد رحمة الله علیه باید حسب
 کجا طاقت و قدرة اولیا عامه را است که بگویند که رسیده ایم چه که اسم شریف سیدنا علی ابی طالب است
 رضی الله تعالی عنه و هم در محال است که پادیه برتری از پدر جوید و یا بر بری نماید خود با الله منزه الا قول
 و الکشف و العقیده ایچیز بر بعضی اشخاص اعتقاد میدارند و میگویند که مطابق خلافت پانچ باید بود
 و این تقریر از جاده علمنا سلف یافته نمیشود و اختراع این تقریر از شیخ ابو بکر ماکلا رحمة الله علیه است من
 وجه صورتی وارد برای الزام معاندین است و اتفاق علماء عقاید بر قول شیخ ابو بکر بن فوک است
 رحمة الله علیه و گفتگوی حضرت مطابق سلف است رضی الله عنهم جمعین و بحث اینهمه مقدمات از
 کتبهای سبوط عقاید باید دید امر خلافت دیگر است و بابت ولایت علیجه است ملاحظه باید ساخت
 که ولایت نبوی قربت است قرب نبوة دیگر و قربت ولایت دیگر است و در صورتی که در ولایتی نبوی
 نبوت می آید در حال عروج همه مراتبات صفاتی که نمود و در هر چه نبوت می آید پس نبوة بهر حال
 ظاهر مراتبات است و ولایت در هر صورت باطن نبوت است اگر چه هر دو اسم یعنی باطن و ظاهر غرض و نشان
 است اسباب باطن ظاهر دیگر و معانی دیگر است و بعضی افراد اهل کشف میفرمایند رحمة الله علیه ظاهر و باطن نیست حق
 است در آن کلام نیست و صفاتی است شمار و تعیینات و تشخیص آن بر اسم باطنی است چنانچه علم علم
 مطلق یا این معلومات از آن اسم خود را مشهور ساختن فی الحقیقت حضور باطن است و جلوه
 بظهور و علاقه اسم ظاهر است ازین وجه ارشاد رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم شده است بفتح
 قلبه و بفتح جوارحه و این معنی است در وی قلب شریف سیدنا سیدنا علی اکبر رضی الله عنه جاببش
 نبوت قربت است اگر چه در نبوت مسعود است مگر فیضان در نبوت کس داده است اقتباس آن
 فیض بهر حال قربت حاصل میشود در وی که لغزب معنوی که عبارت از ولایت است مسدود نیست
 کنده است قربت است بطریق اولی استحقاقین حصول آن فیض میدارد و حدیث سید ابوباب مطلق
 است و حدیث غنی نشان علی است کرم الله وجهه آمده است پس مرادش این است او مراد ولایت مطلقه

کتب معتبره
 در حدیث

بفتح سید ابوباب

سترمانده خود را به ابراهیم مختلف نبوت در آورده و برگزیدگان خود را برگزیدگان خود نام کرده و خلافت نیز بدو قسم است
 یکی کبریا و دیگری صغیرا و خلافت کبریا به ابوالارواح است و خلافت صغیرا به ابوالشیرین و در هر چه تفصیل
 ابوالشیرین کبر است و بلوقیت و رجعت ابوالارواح حکم شد که پروردگار خود را خلیفه خود گردان و خلافت خود را
 خلیفه خود گردان و خلافت خود را بدو سپارید و آن حکم سپرده شد و این آن خلافت نیز آن و دوشین را
 شامل است بحسب ظاهر کبر است چه که روی او جانب اقتباس فیضان نبوت است حاصل نمود و خلیفه
 اول گردید و توجیه اول حدیث بجلوه رسید و حدیث ثانی به در غایت اتم خلافت خود گردید و نتیجه او حاصل آمد و در
 کشادن و بستن در اینجا مطلوب مافی الضمیر مطلقا ظاهر گردید که این در اینجا کشاده است سد و در اینجا
 العیون فی بعض مردمان مرض خود را میلیل گشته میگویند و تفسیر میسازند مطابق ترتیب خلافت فضیلت
 اولاد در امی باید این تقریر خلاف جمهور علما سلف و مجتهدین و عقاید و فقه است و در سلف این
 روئے نبود و در تابعین و تبع تابعین اگر کسی در کتبهای علم عقاید از اقوال بعضی مردمان آورده
 می نویسد مردان از آوردنش تنبیه است بر دیگران که آن تقریر بهتر نیست و اعتقاد بدالطریق نباید
 نهاد تا که عبرت گیرند و خلافت عقاید اجماع است اختیار نمایند العیون نیز سیادت سیدنا علی که در آن
 قطعی است بمصداق آن حدیث که از روایت ائمه المؤمنین عالیته صدیق رضی الله عنهما که حضرت فرمود
 صلی الله علیه و آله و سلم العلی سید العرب ائمه المؤمنین رضی الله عنهما عرض نمود که حضرت نیستند حضرت
 فرمود صلی الله علیه و آله و سلم انما سید العالمین و علی سید العرب روایت کرده است و در قطعی و در امری
 در سند خود ما و مولانا جلال الدین سیوطی رحمه الله علیه در حدیث اول جامع خود العیون فی قلب سلطان
 الاولیا بر زبان الاصفیاء قطب الاقطاب غوث الاعوان فرودا فرمود میران شاه جمعی الدین سیدنا علی
 حبیبنا علی و علی جبهه صلواته و اسلام تحت قلب سیدنا علی که در وجه است اگر کسی از کجا معلوم شد
 اطلاع داده می آید بدو صورت یافته شده است یکی آنکه جده حضرت بر ملا حضور صحابه کرام
 رضوان الله تعالی علیهم اجمعین سلونی فرمودند در آن مجلس یک از صحابه از آن کلام روگردان نشد و از
 پرسیدن مقدمات متعلقات پہلوئی نکردند و حضرت تحت قلب شریف سرور کائنات علیه الصلوة

بحسب خلافت

والحمیات بودند و همین صورت سلطان الحبوبین رو بر سه اولیاء و اقطاب و اغواث و مجال غیب
 و عماد و ائواد و نقباء و شرقا و صاحبان لبطن و فقها و محدثین و غیرین بر ملاقول مبارک قدمی نهد علی
 رقبته کل دلی الله فرمودند و هیچ کس از غائبین و حاضرین جانب انکار پیش نیامدند و همه قبول کردند
 و این دلیل ظوی است و دیگر آنکه خود ارشاد فرمودند انما سلح فی البحرین و بحر الولایت و بحر النبوة
 رضی الله عنه و در معناه همان الله کسی را یکے حامی باشد در اینجا کمان عزم را داخل نکرده و تفصیل این بحث
 در اینجا آوردن ضرورت نیست و بیخ عالی مفصلاً نوشته است باز آوردن مطلب دور می افتد
 العیضیر سر که یکچنین قوه دارد قوه و قدرت و طاقت و اهبت و در لایحه او چه حال دارد ضمیر ارباب
 بصیرت ظاهر است ملاحظه باید ساخت از قرن ثانی بدو در حفرة ماواز در حفرة ما با این زمان چندین فراد
 متدین شده اند نام قیامت خواهند شد و از لقب محی الدین مشهور نشده اند و کسی تحریر کرده است
 بجز حضرت ماضی الله عنه و این گفته نمیشود که فی المعنی محی الدین نیست لکن همه آنها مگر در معنی ماواز
 معنی باطنی و ظاهری و مشهور از لقب بزاج از حضرت ماضی الله عنه دیگر نیست و درین
 خاتم الانبیا صلی ربنا زنده از در لایحه حفرة ماضی الله عنه گردانیده از لقب محی الدین سر فرزان گردانید
 چرا که مالک ماضی الله عنه مظهر ولایت و نبوة گردانید است و بر هر طریقیها ساخته و اسناد
 هر دقیقه نموده است و دیگر از اجای دم زدن در هر کنهیات نیست و نماده از این هم اسنادان
 هر فن طریقیها و قایقات و نکات از نظریه و برکات از فیضان حفرة ماضی الله عنه مجال نموده قوه
 صد چندان حاصل کرده مشهور فی الولایت و الهدایت شده اند رضی الله عنهم العیضیر صاحبان علم
 می نویسند مثل مولوی غلام محی صافی که حدیث حکم لاهی موضوع است جز هم خاطر عجمان
 نمیکرد و تسلیم کرده نیاید بجز که مولو لکھا غور در کتھا کرده تحریر کرده اند اینچنین نباید ساخت
 گذارش میازم که مولانا جلال الدین سیوطی رحمة الله علیه در جامع خود مژد و آند و امام محی السنه
 روایت میکنند و حدیث طویل است و آخرش بر تو التماس کرده می آید و آن سُدوک غذا تر دنیا
 مسوده او و چشم و بدستیکه شمنان تو فرماے قیامت دارد خواهد شد در چشم در حالیکه سیاه خواهد بود

روایه ایشان وان حربك حربي و سلمك سلمی و برك سري و علايتك علانيتی و سيرة صدرک کسيرة صیفة
 و بدستیک جنگ با تو جنگ با من است و صلح از تو صلح از من است و راز مخفی تو راز مخفی من است تو از دل
 آشکارا میمنت و راز پوشیده کرد سینه مست چون راز پوشیده سینه مست و انت باطنی و تو در علم
 منی و از تو علم ظاهر و باطن آشکارا خواهد شد و آن دلک و لدی و لجمک محمی و وک دمی بدستیک فرزندان
 فرزندان من اند گوشت تو گوشت من است و خون تو خون من یعنی از یک اصل بوجود آمده ایم و ان
 الحی ماک و الحی علی لسانک فی قلبک و بین عینک و بدستیک حق باست و حق باست و حق بر زبان
 تست و در دل تست و در دل تست و در بروی هر دو چشم منست یعنی از دل و از نظر تو ما سوی الله
 بلکه منفقو گشته و در همه مشهور و دل و دیده تو حق است و بس و با حق میبایستی همه بیونی و الا ایمان
 مخاطب لجمک و وک کما خاطب لجمی و دمی و ایمان آینه است گوشت و خون ترا خایچه آینه است با
 گوشت و خون من و این الله عزوجل امرنی ان البشرک امک و عترک فی الجنة وان عدوک فی النار

لا یرد علی الخوض بغض اک دلائب عنه محبک کاک رواه الامام محی السنه و رواه الامام ابو سعید فی
 شرف النبوة و بدستیک حق عزوجل امر فرمود مرا اینکه بشا ریت در هم ترا که لود اولاد تو در پشتت
 خواهند بود و بدستیک دشمنان تو در چشم خواهند ماند هیچ دشمن تو بر حوض من نخواهد آمد و غایب
 نخواهد شد و هیچ کس که دوست او تو باشد از منی پوشیده نخواهد که مولو لیه صاحب قیاس
 فرموده اند من گفتم میان سیدنا علی کرم الله وجهه و سیدة فاطمة الزهراء علیهما و علی ابیه صلوة
 و السلام بی خاتون حدیث درست نخواهد افتاد ازین وجهه آن حدیث را در موضوعات است
 شمرده اند اتموس سے آید و حیرت میگذرد و بوصف شهره علم معلوم میشود که کس عبارت را درج کرده
 باشد و لولسنا همین حکم مولوی صاحب است بمطالعه ساطع صواعق محرقة شیخ ابن حجر کلمی رحمة الله
 علیه بر سید او اگر در اینجا طوالت کلام نمایم مطلب باقی الضمیر دور میشود و طبیعت میچردان بر اخصار است
 العاقل فی العلم تکفیه الاشارة علی الکتاب طارث و اصل خلاصه انجیث بر فاضل الرسول سیدنا
 علی رضی الله عنه ندلول است که ایمان سیدنا علی کامل است رضی الله و مع تکمیلین از ان حدیث

ظاهر است و چه در چه بنا است که اسپ عقل خوش فرام بیدان و صف از تک باز می ماند و از قبل
 احادیث بسیار اند در آنجا غور و تحقیقات بسیار ضرور است چنانچه حدیث قدسی است که گفت ستمه و
 المبنده خدا نشود و خدا بنده نکرود و دوستی که بین العبد و المعبود است در آن و قیاس است تا آنکه استقامت
 تیز نیفتد و آن تیز بنزل منفذ است از میان بر نخیزد و حال نسبت من الخالق و الخلق است یا نه
 میشود و باقی بحث بے فایده است نسبت میان سلطان مادی و سیدنا علی است ظاهر است چنانچه
 ستمه و کرم الله وجهه و سلطان رضی الله عنه در آن منفی گفته در نسبت اعلی انبساطیت یا نه
 ارشاد میفرماید صاحب مخازن قادر بر همه آرزو بر لایحه منی حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب
 رضی الله عنه را محکم گوی گفته اند که آن کرم الله وجهه در مقام ولایت آن صلی الله علیه و آله و سلم
 نه در مقام نبوت اوست رضی الله عنه و حضرت قطب الاقطاب سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه
 در آن مقام قرار یافته فرموده کل ذلی علی قدم جدی محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و مراد
 قدم اینجا ولایت و راوی این حکایت هدیة الاولیا و کورس الحلیان شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین
 السهروردی است این کلام در معارج اولیا و اقطاب و ابدال و اودا فرموده هر یک تئین کرد
 و نه در حجره فرموده اند و هر سلسله که در این مقام رسد تقرب او در ذرات کائنات نافذ و جاریست تا
 تا قام قیامت او را شریک نیست فایده البیضیه در بخانه سبزی که ادوات قویه میگردد زندق است
 در آن کلام نمائید بتینکه در کلام شیخ شهاب الدین سهروردی رضی الله عنه فرمودند که امر تقرب
 تا قام قیامت جاریست و شیخ احمد بن محمد بن علی در مکتوبات خود نوشته اند فیوضات معنوی در
 امیر اکابر رضی الله عنهم تنعم شده است تا قام قیامت فیوضات و تصرفات همه ازین فرد جاریست و
 از اساطیر و سفر و کشته نخوابد رسید آنچه معنی باشد و اعراض معتزنان خلاف رویه مقدمه ایان و
 پیشوایان بافته میگردد و خلاف قاعده علم اصول است معلوم میشود و تقریر این از کتبهای فقه و
 شیخ احادیث هویدا خواهد شد و حضرت شاه ولی الله محدث دد قول الحیل در خلاف کنندگان
 عقیده ایان خود چه شکل نوشته اند در آنجا باید دید البیضیه طبعی مختلف اند و کشف هم بر انواع است همه

کس موافق کثرت و مستدرک مراتب ساخته فیضان سردی حاصل نموده بصیغه استمراری بیان کرده
 اند و معلوم میشود که اسپ خوش خرام کشف مکاشفان بدین درجه رسیده است که بدون کمال الحقی
 و دیگر سبب زبان تراوش نمایی سازد و کشف آن ذمیگان فراتر از مقام نرفته است چرا که هر مقامات
 اولیا تکمیلین تحت این مقام اند زیرا که این مقام آنست که چندین برگزیده گان نرسیده اند و حضرت
 سلطان الاولیا العجوبین سید عبدالقادر الجیلانی رضی الله عنه رسیده در پرورش و حمایتی سلطان
 الانبیا علیه الف الصلوة و التیمه آمده اند این مقام دیگر است و مرتبه دیگر است العیز نیز این مقام است
 که عیون نبی اکرم علیه الصلوة و السلام بین تیرت علی القادر جیلانی رضی الله عنه است که عیون نبی اکرم علیه الصلوة و التیمه است
 و در اینجا باید بدانی که علم غیبی علم غیبی است که در حقیقت بخار از زمین از پرده فیم خواهد کرد که هنوز از زبان ما
 مردمان حروف از محابج برابر موافق قاعده علم تجوید بر نمی آید اگر اذعاسه قرأت نماید چگونه مرتب آید
 و اگر گویم که علم خواننده ام مطابق علم حرف و نحوه عبارت خواندن نمی تواند با وصف این دعوائی همه
 دانی ساخته در پندار خود را مبتلا شده در محار که این علم آنچنان خجسته و خفت چه سود بدست خواهد آمد
 و علوم ظاهری این علم یعنی حقایق و معارف خواهد نظری و خواه عملی بود نهایت مشکل است و بر سبب آن
 این گروه برگزیده قدری شعور یافته و از فراتر از ان ارباب ریاضت این علم چیزی حاصل
 کرده و بروشنمایی مختلفه قدری تمیز پیدا ساخته همسری باوشان دعوی برتری سازم و هر چه
 بطبع آید بگویم تباہ حال دنیا و عاقبت شدن است و اطوار ارباب حقایق دیگر است و سبب
 راز گویی علییه است لئلا ذبا اللہ من ذالک العیز نیز وقتیکه ذکر ذکر میکند خواه آن ذکر صلی با
 و خواه ضعی بود در آن حال بی باعث مرتب شدن ذکر روشنائی که ظاهر میشود ملاحظه باید ساخت
 که هر چه چشم را بند کرده است که کدام شئی است روشنائی را می بیند که کدام چیز است متجلی
 میگردد و دست در آن میسازد و بعد از کشان چشم روشنائیهای ظاهری می بیند مثل آن یافته
 نمیشود و آن روشنائیها در تلوسین اند و قرار نمی یابند بر آن روشنائیها بر ظن ارباب کشف
 در مانند بمقابل آن پاگان خود را در آوردن زرعادی گمراهی انداختن محبت و مورد تجلیات

بین الناس کشته ام گویا میدان صرف در بادیه ضلالت و اما ندو شد نسبت با بصورت
 از پاک مشربان از دلائل نامهور گفتگو میمانی عاقبت محمود و نحو این باشد اللهم تخناس کلکما
 ارد لایه های قویه از تو گذارش نمایم پیش بجای خود بخوابد و مقصود تو از تو در خواهر
 العشر نیز در جدولی بد صورت ظاهر میشود و پنج ذرات صورت ظاهر میگردد و حاصلش این است
 یا یکدیگر سطح باشند با آنرا جدا کنند با پیوسته نماید و ذرات هر دو در میان خط منبسط میکنند از آن
 منبسط صوتی برون می آید از اصوات سخنان تفصیل آن از شفا و خواهر من در شفا باید طلبید پس
 سالک بزرگ کردن منوچه میشود و تخیلی کردن منظر ابراهیم گمانی مستعد میگردد و انبساط اسماء صفاتی
 با رتبه عالی بسیار دانا آید هر دو متساوی باشند و ذرات خود حقیقتی مانند هوا منبسط نمی سازد
 اگر برود لیسین باشد بر توج می نماید در آن تقریر و در اینصورت فرق آهسته است در الضو است و در
 صوت حروف یا ذرات میشود در آنجا آتش برون می آید و در پنج ذرات ظاهر میگردد در آنجا آتش
 صحت محسوس میشود در پنج ابریت اسماء کیانی و الهی حس نمی آید و بیاعتنا غلبه کیانی از ادراک
 حتی عاجز است و خود در خود را خود نمیداند و اسماء الهی را کجا خواهد شناخت و در انبساط یک
 فاعل و دیگر مفعول است چون فاعل و مفعول یکجا جمع می آید نتیجه برون می آید نام آن نتیجه را تخیلی
 محسوسند و آن صوت که مجموع الحروف آید از اصوات القلب سیگنید عوام الناس آواز و آواز است
 میخوانند و در اسم مبارک عزه نشان همه حروف بے نقاط اند از حروف نورانی میگویند پس فاعل
 بر اسماء کیانی اند و آن اسم مبارک جامع الهی و کیانی است و اسماء ذراتی علیجده اند و اسماء صفاتی در قابل
 بر مشروطی جلوه خود بنظر در می آید در شجاعت شجاع و تجلیات انواع بنظر ذکر می آید مگر قیام بر پیوسته
 آنچه که غلبه کیانی من حیث الخفیة و الماهیت غلبه اسماء الصفات بصورتیکه لفظی است معنی فاشده اند و بعضی
 اتمات مانند ما البرق الخاطف متخیلی میشود و سببش اینکه مقابل دو اسم است انفصال و اتصال که در
 و کشدن چشم بوقت لفظی و اثبات بلا توقف واقع میشود و باعث ضرب و کوب است که شنبی نام است
 بجزوه آمدن ضرور است مانند چهارم و این تجلیات که با انواع بنظر ذکر می آید مقابل اسماء است و چو

کتاب الفقه

کتاب الفقه

جست نوارات مختلفه

در غلبه کیمیایی سستی واقع شود آرزوی کامل میگوید و غلبه اسما الصفات ظاهر میشود و آنوقت اشتباه
 کامل السرد و ظهور میسازد و آن تجلیات که مع الوصف گفته شد همانجا ظاهر میگردد و در وقت که ظاهر
 میشود نوارات است و این نوارات بانواع است و آنجا لحاظ فرود است چنانچه صاحب مخازن
 قادی می نویسد در آن حالت ذکر و مراقبه انوار که پیدا شوند بر نور آن نور محمدی صلی الله علیه و آله و سلم
 است بعضی نور سپید و ادم و بعضی سبز و ادم و بعضی قرمز و ادم نهایت رنگ نور سیاه است و آن حقیقت
 محمدیه است چون در انعام حقیقت محمدیه میگویند که خسته شود و تغافل و لغواتی کرد و بالا آن سستی
 اگر نوری بنی الصبوره آفتاب باشد بلکه آن نور نور روح است اگر صورت باشد یعنی بد آنکه آن نور
 نور دست الخطه که در الکبریا الله تعالی و اگر نور از کف رانها ظاهر شده باشد آن نور که در انما کاشین است که
 ایشان اعمال حسنه تو می نویسد و اگر از مطلقا استانی اتصال کف ظاهر شده آن که نور پر و سنگین
 که رفیق راست الرقیق هم الطریق گفته اند و اگر نور از پیش ظاهر شده یعنی از جانب قبله بلکه آن نور
 محمدی است علیه افضل الصلوة و التسلیمات زیرا که رهبر او در حقیقت او دست علیه الصلوة
 و السلام و اگر نوری از کف چپ ظاهر شده آنکه آن نور نور لایک کاتب سیه است که اعمال قبیحه را میسوزد
 اگر نوری بغیر ایصال کف چپ ظاهر شده آنکه آن نور نور لایک کاتب سیاه است که اعمال قبیحه را میسوزد اگر نوری
 بغیر ایصال کف چپ ظاهر شده بدانکه آن نور نور اهلین است یعنی و اگر نیز در چپایی که پیری عمر سید و عصا
 است یا است بدانکه آن نیز اهلین است و اگر نوری در بالا و از پیش ظهور کند آن نور آنکه است این بر کما قطفه هرگز نوری بنی جنت
 در پس ظاهر شد یعنی ابتدا ظهور آن نور در خاطر و پشت در آمد و بعد رفتن آن بیخ حضور در باطن
 نماز بد آنکه آن نور نور است و اگر نوری بنی بلا جهات است بصورت اجالت که در رفیق حضور نور
 ماند و اشتیاق و طلب آن غالب شد بدانکه نور نور حضرت محمدیه است جل جلاله اللهم زد قبا و اجماع
 و اگر نوری از بالا آسمین یا از بلایه نامت ظاهر شد و بزرگ آتش که بسیار میزند بدانکه آن نور نور
 نحاس و لوز نحاس و نور نفس است و اگر نوری بنی که از بالا در جل ظاهر شده است و اگر بزرگ سپیده
 است که زردی زنده بدانکه آن نور دل است و اگر بزرگ سپید خالص است بدانکه آن نور نور روح است که

توضیح در باب اصولی است

در دل تو تجلی کرده است انتی فایده العیز غیر خالق اکبر محل جلال و عزم ناله از اسمای سابقین
 سابقین است حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برگزیده و یکی خروشی و دیگر اصولی اند
 و از فروغی صحابه علیهم و علی مصائبهم صلوة و اسلام اند و از اصول فرد از اولات لازم اند علیهم و علی صبه
 صلوة و اسلام دور اولاد نبی جن قلیل اند و اتفاق علما انساب بر این است و از حضرت امام زید رضی الله
 که فرزند حسن نبی علیه و علی صبه صلوة و اسلام با کل قلیل اند و چه براتی در قلم بنده از اولاد حسن المنفی
 رضی الله عنه اند و اولاد نبی حسین علیه و علی صبه صلوة و اسلام به نسبت نبی حسن زاید اند رضی الله عنه
 و تفصیل و تشریح از کتبهای انساب ظاهر است و علما انساب را بجز بی معلوم است و احوال غنیمت بر
 او شان پوشیده نیست و آن کسیکه شیخ شجر با سید اردزبیر است مگر تحقیقات انساب بنصره صبه و غیره
 صبه و مادر و جد و مادر و جد و جد است تا بر اینصورت پنج پنج فتنم معلوم شود و در جمیع النسب می نامند
 و از اولاد حسن رضی الله عنه مشهورترین انساب دو اند یکی زید رضی الله عنه که از اولاد حضرت سید
 علاء الدین رضی الله عنه اند و دیگر از حسن المنفی رضی الله عنه پس سلطان ماضی الله عنه خلاصه نبی حسن و
 نبی حسین اند علیهما و علی صبه صلوة و اسلام پس از علما انساب یک جناب اسنوه العلاما المفسرین و المحدثین
 سند ایشان علما متاخرین و موحدین تجلی اول قاضی سیدی محمد کزبیر سید عبدالفتاح گرجانی رضی الله عنه است
 اول منتهی منتهی اند رضی الله عنه بنویسد که الا آن سیادت قطعیست باید که یکبار از جانب پدری دیگر از جانب درمی و یکبار
 در دو جهت دیگر بمرتبه ثبوت علی السویه برسد آنرا جمیع النسب و النسب می نامند کبر اگر نبی حسن نباشد و
 بدو جهت نبی حسین است بهتر است و عمده در نسب است و نیز نبی حسن است اگر دو جهت او برابر است
 و عمده و بهتر است و اگر کسی را جهت نبی حسن است او دیگر جهت نبی حسین است و آن قابل الاعتماده فی الآسنا
 است الحق آن اشکال موصوف حکم سیادت قطعی را استحقاق اند و حضرت سلطان مصی الله عنه فی الاشکال المذكور
 مانند در شهر و از هر دو جهت یک علما انساب را کلام در سیادت قطعی نامند و بالاتفاق کردن نهاده اند
 و بر کلام معاندان اعتماده نیست تنگ الله در نبی حسین چند ذوی انساب اند که نطن را در آن و آن نیست
 و مانند غش پرچ اند این مقام نیست که بیان نمایم و ارشاد حضرت سلطان اولیاء رضی الله عنه عذر کردن

که چه میفرمایند سبب تخلقت با تحقیق بی کلی صورت و فنی کل شیئی من جمالی لوازم است؛ هست
 که در همه صورت مخلوق خود شده باشد و انوار جمالی او در همه چیز درخشیده اند پس قدم مبارک دی
 بر رقبات اولیا را اولیا اولین و آخرین چگونگی نباشد و این انوار جمالی او را هر کس بیند مگر کسی که
 او را توجه نام و مراقبه توحید تمام باشد حق تعالی این نعمت بکبری را همیشه روزی کند فرج او را
 احمد بن ابی بکر الحری و شیخ ابو عمر و عثمان میر نفسی رضی الله عنهما این برد شیخ صاحب کشف و الا
 و حالات و مقامات از جمله اولیا کبار و اقطاب ذوی الوقار اند این برد و ولی اکمل الاکمال
 و افضل الافاضل در شان حضرت قطب الاقطاب سلطان الاولیا الاحباب سید العبادات سید
 عبد القادر جیلانی رضی الله عنه و رضاه چه گفته اند نظر کرده افاض کسند و والد ما اظهر الله تعالی
 و لا ینظر الوجه و من اولیا ائمه السید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه و رضاه ای سوگند خدا تعالی است
 که اظهار نکند خدا تعالی و نخواهد کرد از اولیا بیخ ولی را مثل سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
 ارشاد میفرمایند سبب فحاشی من لیسیم نفیة قطبیه عیسیتة احمدیه؛ هست که کسی که خیر
 و سعادت پاک ازین سه مردمان اول العزم شده باشد پامه بر رقبات و بر عناق اولیا
 اولین و آخرین چگونگی نباشد من آنجا زن قادر به استی فایده العیز سیر همه تحقیقات و توضیحات
 که قابل استدراک بود نگذارش کرده شد و هم یک امر اقیست و باعث عدم اطلاعی نشود
 بر قلب عزیز نگذرد باید فهمید که در وجود پسر یک لطیف است که آن لطیف را ابواب کشف بین نام
 میخوانند لطیف از لیمه ابدیه باقیه اگر چه سابق ازین هم لایق آن بحث بود قدری اطلاع کرده
 شد باز مطابق قریب این مقام بیان میمانم و تعریف علم مطلق از کس نشده است و حاشا که نخواهد
 شد مگر از باب تحقیق و محققان تعیین موضوعی که برای فهم خبرین بیان نموده اند بر سالکان راه
 سلوک مقدار سری سوی عدول حکمی ساختن بوقوع نمیشود و از افراط و تفریط خود را باز داشته
 جانب نهایش آن مقدسان کشتن واجب و لازم است و علم مطلق حق نفس محلات و مفصلات
 را ظاهر بسیار و محاملات و مقدمات کائنات و امکان در خود اندیش می نماید که از امور علییه است

و حضرت حق تعالی

بحث لطیف

مے نامند و از تجلی تفصیلی متجلی میکنند از اعیان ثابتہ میگویند و آن محل مفضل را بجوہ ظهور رسانند آنرا
 اعیان خارجیہ نامزد بسیارند از العرصر عالم بر دو قسم است یکے خلقیہ و دیگر امریہ و آن لطیفہ
 کہ تعریف او بالاکدشت مرکب از خلقیہ و امریہ است و خلاصہ خلقیہ و امریہ را قلب می نامند و ہمیشہ
 در احکام امریہ و خلقیہ متقلب میگردد و بعضی سفیرانند کہ مجموعہ حواس عشرہ را قلب گویند چرا کہ پنج حواس
 ظاہری متعلق از عالم خلقیہ اند و پنج حواس باطنی متعلق از عالم امرند و آن در خلاصہ اسماء الهی و کیفی
 اند چنانچہ در اعتبارات ذاتیہ تمیز و ادواتی است دست و در اینجا دراک هستی مجازہ حقیقیہ است و آن
 اعتبارات ذاتیہ بجوہ کیفی از چهار خطران مشہور گشته اند پس در اینجا چهار خطران بنام چهار اعتبار
 اند و ماہر چهار خطران بنظر اندکے رحمانی و دیگر ملکی سیوم شیطانی چهار نفسانی
 و دو از عالم امریہ اند و دیگر دو از عالم خلقیہ اند و این حوس ظاہری جلوه خود آشکارا مینمایند و آن در دو حواس
 باطنیہ ظهور بسیارند از العرصر در طرفہ عالیہ بطایف عشرہ اند در بران توہمات و نکات شنیہ ہر خود و از آن
 مشو بار تشو کہ قوہ تمجید قوہ نیست کہ تعریف او از قلم شیخ زبان بہ بیان راست نئے اید از حکم تعریف ہلیم
 نظری گفتہ شد و این مقام عمی است بدان ای مخاطب کہ این چچمان مخلوب لطیف تمجید است بدون آن
 نمود حی بیان کردن لیکنی نئے باید اولاً تفصیل خطران را بشنو صاحب مخازن قادری نویسد و خطرات
 چهار اند یکے خطرہ رحمانی و آن آنست کہ محبت و مشوق و اشتیاق در طلب حقیقتالی در دل باشد دوم
 خطرہ ملکی یعنی خطرہ فرشتہ و آن آنست کہ تخریص بر عبادہ و ہر حسات در دل طالب باشد سوم
 خطرہ شیطانی و آن آنست کہ قصد بر معاصی و مناسیح و خلاف رضای حق تعالی در دل باشد چہارم
 خطرہ نفسانی و آن آنست کہ قصد بر شہوای و لذای و حظوظ عاجلہ در دل باشد سہ خطران از ان
 چهار خطران دور کند و خطرہ رحمانی قرار دہد لعدہ در عبادہ و ذکر و فکر حقیقتالی خصوصی و خشوعی باید ہر
 ذکرے کہ باشد نتیجای کند انتہی و صاحب نور الاسرار می نویسد و شیخ علیہ الرحمۃ فرمودہ اند کہ حق
 سبحانہ تعالی انسان را بر ہفت طور پیدا کردہ و مقابلہ صفات سبعہ و آن ہفت طور این است طور بدین
 و طور دل و طور روح و طور سر و طور خفا و طور غیب و طور غیب العیوب

کلیت نظرات

کلیت نظرات

و در وقت مشغول شدن به پرطورنگ در گون ظاهر میشود و تیره دام و طور اول مرغ فام رنگش
 و طورش از زرق فام طور روح زرد فام طور سر سپید فام رنگ شیشه سفید که بر او آفتاب
 طلعت کرده است **طور خفا** سیاه فام بر آئینه صاف مانند سیاهی شش **طور غریب**
 سبز فام **طور غریب الغیب** بی رنگ است و بعد از این بکینوری طلعت میکند برگ مرغ
 مانند عقیق و نهایت آن سیاه است که اکثر سالکان بان نور خندانند و میراثیان تا این مقام نرسیده است
 اگر برسند آن زمان آن نور بداند دیگر طریق **شغل خیال با خیال** هر خطره که در باطن روی نماید خیال کند
 که این خیال اوست بلکه منظر وقت باشد که در باطن چه ظهور نماید یقین داند که این فرمان اوست که بر و صواب
 گشته البته این را بجا آورد و خواه در عمل خواه در خیال بجا آرد منظر نگذارد طریق دیگر صورت **شغل**
خیال با خیال دریا بد هر چیزی که در نظر آید در دل گذراند که رب الارباب صورت رب وحی
 گرفته است و چون از نظرف نظر کند داند که این رب روحی است در رب الارباب محو است فهم
 من فهم انبوی و در بعضی کتبها نوشته اند که لطیف ستمه مطابق طریقه عالیة قادر بر اید و حضرت سید
 آدم نبوری رحمة الله علیه میگوید که سلوک نقشبندی موافق طریقه عالیة است مگر در یک لطیف
 اختلاف است و آن لطیف نفسی است که حضرت عالیة مقام او را بالا نماند مفاد یک انگشت
 زیر پستان راست است فرموده اند فقط **فایده العزیز** بر چکی طبیعت همچنان ترتیب یافته است
 از آن صورت تشریح کرده گذارش تمام طبیعت عزیز و دیگر طبایع ارباب مطلع کنندگان قبول
 کنند معانی مخالف نخواهند شد چه اگر این علم گمشان کاملان و مکملان صدقات گیشان است اگر کسی
 در حقایق تحقیقات و تمیزی در معارف و دقائقات پیدا شده است در بر فایده و دقائقات و حکات علم
 لدنی بصریح مذکور است و با رجوعی که از ترکیب قال صحیح و کلام الحق که عبارت از کلمه طلیعه است میرسد
 و اسالی فلان شهر صحیح گفته منی آیه بجز تسلیم کردن در بیوفت اظهار کردن منی تو انم چه اگر وقت او
 نیامده است و وقتیکه بیاید خود بخود گذارش خواهیم کرد اگر او فعالی شان خواهد و فرقی در میان تحقیق
 و مقلدین است و **تحقیق** آنرا گویند که از نایب صحبت او در کلام او برود یقین حاصل آید و **مقلد**

مشغول خیال با خیال

مقلد

آنرا گویند که مخالفت ارباب درجات و تہنیمات نقصانات اظہار کرده در طریق و فتن از اضرہ برگزیدہ
 و در ماہ نسبیات العزیز سر اگر تو خواہی کہ ہمہ اوصاف الصفات الہی را در تو نظر اُت دادہ میان کردہ نیاید
 بکذا فی لُقہ المضمون للعبد الرحمن جامی قدس اللہ سرہ السامی و باقی تقریرات و توجیہات انشاء اللہ تعالیٰ
 در ضابطہ بیان نمودہ آمد و ازینجا قوانین و قواعد طریق نامے دیگر از تو مطابق درخواست تو موافق
 روئے او شان و تحقیقات و حقیقات آہنہا و سچیدان بصورتیکہ تحقیق نمودہ است گذریش بنماید
 اینہم از ان طریقہا کہ درین اقلیم سہند شہور اند و آن طریقہا کہ درینجا نیستند برای شناسائی آن
 طریقہا کہ روئے او شان بدینطور است اگر احیاناً سحبت آن ہا کان مسیر شود معلوم کردہ امید کردہ ان
 طریقہا

طریقہ معدن سیوم در بیان خانوادہ طیفور و سہروردیہ

معدن سیوم در بیان
 خانوادہ طیفور و سہروردیہ

بدان العزیز سر ارشدک اللہ تعالیٰ فی الدارین کہ از خواجہ حبیب عجمی ز خانوادہ سہدہ اند اول جہان
 دوم خانوادہ و طیفوریان ہم خانوادہ سہروردیان و غرض از بیان ہذا این است کہ در این ماک
 این خانوادہ شہور اند سیکے طیفوریہ و سہروردیہ پس احوال این ہر دو طریق بر تو عرض سپارم بدین خود
 بیار کہ ابتدا از خانوادہ و طیفور پروردے ایشان بیان مے نمایم العزیز سر جناب حضرت خواجہ حبیب
 عجمی رضی اللہ عنہ را چہار ضعیف بودند اول شیخ فتح اللہ دوم بایزید سلطانی سیوم خواجہ حنیف چہارم
 خواجہ داؤد طامی این چہار افراد خود را جہلمان میگویانیند و عادتہ این برگزیدگان این بود
 مجرد بودہ در گورہ و سحر اے بودند و اظہار روزہ بعدہ روز یک خرمایک روزند تلخ ہمہ البواب خواہند
 و حضرت سلطان بایزید سلطانی رضی اللہ عنہ خلیفہ حبیب عجمی رضی اللہ عنہ بودند و وزیر گوار بودند
 و صد و پنجاہ سال عمر داشتند و حضرت خواجہ جہن بصری رضی اللہ عنہ را دیدہ بودند و خدمت میدانا
 امام جعفر الصادق علی جدہ و علیہ الصلوٰۃ و السلام کردہ بودند و ترتیب از خواجہ حبیب عجمی یافتند و
 چہارتن برید شیخ طیفور شدند و خود را طیفوریان گویانیند اول شیخ مسعود دوم شیخ احمد سہم شیخ
 از بایم چہارم شیخ منصور اینہما افراد خود را طیفوریان میگویانیند و از خانوادہ طیفور بر سر شاخ

بیرون آید اند شطاریه و در کیه و فتنه بدیه و شطاریه سلسله خود را الطیفوریه استوار میدارند و چندان کار و اشتغال بر خود میدارند از کتبه های او شان ظاهر است و بزبان حضرت شیخ عبداللہ شطاری می باین اسم شذ شاطر در لغت قاصدرا گویند و شطاریه را مبالغت است یعنی اهل این سلسله درین راه از دیگران قاصدتر و تیزتر و تراند قدس اللہ سرار ہم العیز نیز صاحبان این سلسله بسیار کم اند و مطلقاً درین اوطان نیستند یعنی قلیل هستند و غیوضات بے نهایت قرناضان این سلسله را حاصل

کتبی سلسله شطاریه
فنی شطاریه

میشود و فی الحقیقتہ اصله الطریقیہ کا القادریہ الحزبیتہ بلاشک و لا شبه و فی العلم النظری و عملی لایستغفیر من سیدی سیدنا تاج الدین عبدالرزاق علی حجره و علیہ الصلوٰۃ و السلام و آبا و اجداد این سلسله چندان از نظر و تشریح شده اند و حضرت سید محمد غوث کوا الوری قدس اللہ سره العزیز که حدیث چندان قاضی سید علی محمد صاحب قادری تلمی اول قدس اللہ سره العزیز بنیره و اما در حضرت اند و علم تحقیق و معارف و قوانین و قواعد

عالمیت از کتاب جو ابر ختمه ظاهر و ما بر است و سهو فی هذا العلم کما الفصوص الحکم و الانسان الکامل و مستدرا شکل و حلال العقود و مجال و لا یحیل مطالبه الابا شیخ الکمال الا کل العال العیز نیز باقی ما در سلسله مداریه آن شاه با زبانغ الشی آن بلند پرواز ریاض قدس آن لسخه جامع اسرار صفات آن المعه الاول عالم ذات آن غوث بحر معانی صاحب اقتدار الشیخ بدیع الدین طغلب لبتاه مدار قدس بسره العیز نیز سلسله مداریه ازان دولت مند ظهور یافت و وجه التسمیه مدار آنست که چیزی برابر روزمره نبود و خود در

سلسله مداریه
و در تسمیه مداریه

رزق جدید و یوم جدید و بعضی میگویند که خلافت فیض اندر و حاکمیت شیخ عبداللہ علم دار مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم است و بعضی از اشکالات ایشان و توجهات شاه شغلی است که خاطر ایشان تعلق دارد از اشغال مہیات طفیات گویند و در کن اعظم در آن اشغال حبس دم است و بر تصفیه باطن بسیار موثر است و در سبادی آن اشغال جذب و سکری روس نمازد و در مہما آن کشف ملکوت و تصفا با صفات جبروت نتیجه بخش و در اسفار خویش بسیار شایخ را دیده بود و خدمت کرده و از ایشان فیض غلامت یافته اما نسبت ارادت ایشان بجزه بحر الحقایق و المعانی شیخ طینور شامی درست و البتہ از اجابہ او ادت بسید خدمت کرده فیض ربوده آخر لیا م شیخ طینور خلافت داد و حسد را تہ ائی و ادرت اسلام در

صلح و صلح لایست
محل شایستگی

بیان

قایدہ العزیزیان سلسلہ نقشبندی بطوریکہ شہور است از ان اطلاع داد و بعد از ان اقوال آنکے
 در آنت آگاہی سید ہم صاحب نقشبندی خواجہ بہا الحق و الدین محمد بن محمد البخاری المعروف بنقشبندی
 قدس روح و طیب شہدہ را از خواجہ بابا ساسی رحمۃ اللہ علیہ کہ در ابتدا در حال نظر قبولی غیر از
 حقیر بود و حضرت بابا ساسی کہ خلیفہ خواجہ علی راستی رحمۃ اللہ علیہ اند این حقیرہ بخضرہ شیخ
 ابوالحسن الخرقانی رحمۃ اللہ علیہ بحضرت سلطان العارفین بایزید بسطامی رضی اللہ عنہ کہ طیفہ شامی
 میگویند برزد و نسبت سلطان العارفین بسے صورت است کیے بسیدنا امام جعفر الصادق علیہ و علی جدہ
 صلوة و السلام دو دیگر خواجہ حبیب عجمی رضی اللہ عنہ حضرت سلمان را رضی اللہ عنہ و آرد حضرت
 سلمان را رضی اللہ عنہ حضرت تاج محمد بن ابوبکر الصدیق علیہ و علی صاحبہ و صلوة و السلام
 سے پونید و در سہ صورت از کتابے معتبرہ استراک کردہ سے آید اوسے اذیانہ میشود و بعض
 تحریر مینماید کہ مگر تک السلسلہ اند تہو حضرت نقشبند رحمۃ اللہ علیہ چنانچہ کیے پرسید کہ سلسلہ شاکا
 فرمودند بسلسلہ کسے بکسے نرسد فرمودند خلق با سوسے این راہ را حجاب است چیست
 تعلق حجاب است بے عاقلی یا چو چو نہ ما کسلی و اصلی الی غیر از چہ اور بی این
 تحقیقات میشود و نیز اچھ سو دہ سو بدست لہ خواجہ رسید درینجا فاس خود را فراتہم آوردہ بشنو
 کہ آن کساکہ دعوی علم سید زرد در ہر امور بندہ از بسیار مذوگاہ در علم حایت قدم نہادہ بحث مینماید
 جا کہ بسیار کتبہ اند مولفان و مضعان انہا انا دیت سے آرنہ بسقطع الاسناد و گاہ از موضوع گویند
 گاہ ضعیف است سے نامند و اختیار بر اسناد سیدارند تسلیم میساریم گاہ در علم فقہ قدم نہادہ و عاملان
 عامتہ الامصار در طراطیم سے اندازند قبول مینمایم در اینجا چندان غور تفرانید با وصف اختلاف نسبت آناد
 سلسلہ و فرمودہ حقیرہ بیجا میچ منے گویند و ضعفیت آن خیال منفر مانید و زعم برتری بر برتریہا سے
 قوی الاسناد و بسیار مذوگاہت اعتراض بر دیگران سے ہندہ حیف میگذرد و از ناسے برتری بر برتریہا
 سچویند افسوس سے ایرہ علوم بیکرد و کہچہ باعث است و گروہ کردہ داخل میشود بہ نسبت است
 ایچیز گفتمو بہ نسبت آردہ است لازم کہ کہ این تمام غرہہ است کہ باقی ہر سلسلہ و نسبت معنوی

این را از حقیر نقل
آورد

جی و محکم است خواه اویسی الاستاد بود و خواه محکم الاستاد باشد بزرگی و پبای برتری برساند
 است و بحث این مقدمات از تقیید امام فخر رازی رحمة الله علیه باید حجت پس معلوم گردید که حال هر
 تابع صاحب نسبت اند چنانچه معنی سازی و اعتراضها میکنی و دیگر طریقتها در نسبت سلاسل کا و حید اند
 چنانچه یک از آنهاست پیشانیان متروک السلسله اند نوشته بلکه باستان و حیدر بنصر میرسانند و بعضی از آنها
 در کلام لفظی مفسران از عرض خود پسندی یگانه میسازند و بر دعوی بی دلیل خود ازان اند
 خود از خود بخود در پی هلاکی خود میشوند و حکم حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم بر غایت لطیف است
 بران عامل بانند ابلی و انسیاست اگر کسی اعتراض نماید مثل مخاطب برجا بخود اندازد العزیز که
 بحث را پیش کرده می آید معاذ الله گمان بد را پیش میارود باز جواب از ایشان **سوال** که حضرت تقی
 علیه السلام جواب سبایل که سلسله کسی با نیرسد فرمودند چای غور است بدون سلسله و کسی که
 متقاضی نرسد و خلاف آیه مبارک و بزوال الیه الوسیلة واقع میگردد و عدول حکم فاسد اول الذکر است
 لا تعلمون ظاهر میشود بنه آنکه منقطع السلسله میشود معلوم می آید حضرت علیه السلام ازین فقره مبارک نسبت
 ادیسی که بین العام و الخاص است آنهم منقطع گردانید که از صیغه استمراری که نیرسد فرمودند و معلوم میگردد که
 اشتقاقی اند و از فحوی کلام مبارک ظاهر میشود در یاد می نظر علماء عام خلاف نقل است یافته میشود درین
سوال و اعتراض چو قیاس منقطع میشود پیش سازید و قوه ظاهری بحیاب نیرسد و قوه باطنی کشفوان
 لطایف مستتر که بزعم خود کشف است در مانده شده اند حال کشف معنی مغلط را ظاهر نماید **جواب العزیز**

سوال

جواب

رحم الله من ان یدرک و بین المقصودین کلام اولیاء الله و کلام رحمة الله علیه از پس بنده است بقیاس
 لفضان یافتگان که مقتضی خواهد شد که سیر تربیت سجدان علیه الرحمة و الغفران میفرمودند که ارشاد
 حضرت بسیار است **یکه الفصال** و دیگر **الفصال** مثلاً بحال دوری طمانند است **نور است**
 و بحال الفصال اقطع کردن از آنهم مهمات است ازین وجه بصیغه استمراری ارشاد نمودند
 چنانچه آئیند در حال الفصال صورتها میشود و وقتیکه بر چشم نباده به بندند الفصال ماند و نه الفصال
 و من در حال تحریری ام هر دور انصیاد آنم و آن بلواست و این حلواست و بجلو از قاعده طب مزاج

بحث الفصال

واحد پیدا شده است ظاهر میشود و در بلوایان است کس حضرت علیه الرحمه در امت خاتم الانبیا
 صلی ربنا در این مقام از مردان آن مرتبه اند ازینو چه ارشاد فرموده است **تعلق حجاب است**
 بے حجابی و چه پیوند با جلی و اصلی و این همه پیوندنا است که در آن طبیعت نازان میشود که
 مانع الطریق اید و فتنه گسته شوند در هم و بر هم کرده و پیچیده نموده یکطرف اندازند و برین چه بماند
 و چه ظاهر میشود و چنانچه تخم در شجر است و شجر در تخم است تخم من تخم جهان الله چه مبارک تشریح است
 بران بیان دو گوایه معتبر گوایه میدهند یکے قران الحمیه حل جلاله و دیگر حدیث نبوی صلی الله علیه
 و آله وسلم **الغیر غیر** ازین تقریرات در گذشته بصحبت صحابین دان و دقائق شناسان بر و کماهی از
 اسرار سردی سرفراز خواهی شد بمقوله مولانا یار رضی الله عنه **سپت** گزرتنهای تو ناپسیدی شوی و
 زیر سائی یاد خورشید شوی بدیر که رنگ محزه و مر مشوی و چون اصباح بدل رسی گوهر شوی با
 و عادت تقریر اینطریق سیه این است که خود را در بود پیرایست میگردد و در همه احوال خود قدم بر
 امر و نبی می نهند و عمل بجز نیت بجای آرند و دایما احادیث نبوی پیشوا سے خود سازند و از آثار رسول
 علیه الصلوٰة و السلام و اصحاب کرام رضی الله عنه شعار و دنار خود سازند و حفره علیه الرحمه را بر سپند
 شمار و دست جواب داد جذب من جذبات الحق **توازی عمل الثقلین** باین سعادت مشرف شدم باز
 پرسید بطریق شامه و خلوة و سماع بسیار فرمودتی گفت چه باشد فرمود خلوت در کجین اظہار باطنی
 باطن باطنی **سپت** از درون شوکتنا در برون گمانه باش و اینچنین زیباروش کم کم بود اندر جهان
 رجال تالپہم تجارۃ و لا بیع الا اشادت بان مقام است قایدہ العزیز سوش مار که همه طریقها با یکدیگر
 مخلوط اند اگر چه تقریر زیاد بیشتر ازین نبی دیگر بیان کرده در اینوقت بحث دیگر است حضرت رحمہ اللہ علیہ
 فرمودند تبر تو حید توان رسید یا بستر معرفت رسیدن دشوار است **الغیر غیر** این کلمه حضرت علیه الرحمه
 بس بلند است کار هر کس نیست که بر معنی آن آگاہ شود و یا واقف شده در آن دم زند اگر چیکه همه طریقی
 مدد باعث استیلا از ذوق و غلبه عشق مستیمان آن خود را منسوب می نمایند از ان نسبت شمشیر شوند
 و از نام مرشد منسوبت خود را معروف میسازند و برے دانشگان این فن پوشیده بنیت واز

علامت حضرت
 تفسیر

از کتبهای آن مثل کشف حجاب و طبقات صوفیه و نفحات الالسن و طبقات کبیر و غیر هم
ظاهر میشود و باقی مانده است این تقریر و علم نظری مقدم است و با علم عملی از حد
قدری تقریر آن حسب موقع آن بیان کرده بود در این وقت این نکات را اشکار بسیار نم کند
و بعضی افراد عملی را تقدم میدارند و وقتیکه عمل شود و تصنیف قلب مبهور تکیه تکمیل شود و او را بداند
و درین شرح برسانند زیرا که ترقی روشنائی حاصل می آید عمل کردن و بصنی محققان ارباب کشف میفرمایند
علم تقدم عمل است چونکه علم آنست که عمل تکمیل از وی میگردد و حال از علم آنست که دردی در دل
و لوله سازد و نتیجه از عمل این است مثلاً فلیته راست علم تصور کن و عمل را از روغن تشبیه ساز
اگر خالص روغن است روغن شکر از وی برنجیز دو ماده روغن شکرانی را آماده است و فلیته از روغن
مرطوب نشود چگونگی روغن شکرانی را ظاهر سازد و در خود قوت مرطوب شدن میدارد و فانیه از علم
بدیه برسد و لایق و شکرانی کامل است قاعده ذکر وقتیکه ذکر کند بجهت دراز تاثیرش
ظاهر خواهد شد و اگر با فکر است در کینرب و یاد و ضرب نهایت پست ضرب اگر در حضوره تاثیر خواهد
نشود و از این ترقی کند یقین داند که تاثیر خواهد شد اگر چه که در طریقی طیفی و در سهر در عمل مقدم
مگر قلب از فکر لجا اسرار الهی و کویانی دور نمیدارند چنانچه حضرت خواجه رحمه الله علیه میفرماید لا اله الا
الطبیعت است الا الله اشارت بر اثبات معبود بحق است و محمد رسول الله در مقام فاتحونی است
مقصود و از ذکر آنست که بحقیقت کلمه توحید برسد و تحقیق کلمه آنست که از گفتن کلمه گوی نفعی شود
بسیار گفتن حاجت نیست آورده اند که مولانا جمال الدین خالدر ابرهسیدین که نسبت سلوک شما
و خواجه بها و الدین چه نسبت دارد فرمودند که دو نسبت سال از زیادت است که تا این نوع ظهور آثار
ولایت که خدمت خواجه لغایت الهی شده است به چکس از مشایخ طریقت متاخران نشده است
طریقی خواجه خواص اهل سلسله ایشان الله قدس سرار هم در پیش ایشان نسبت باطنی ایشان
جاست که هر گاه که خواستند بدان شستغال نمایند اولاً صورت آن شخص را این نسبت از او بابتند زیرا
در آورند تا آن زمان که اثر حرارت و کیفیت مهوده ایشان پیدا شود پس ملازم آن کیفیت آن صورت

علم نظری مقدم است
علم عملی از حد قدری

بجهت

وخیال که آن آئینه روح مطلق است متوجه لقلب نشوند که عبارت از حقیقت جامع انسانی که مجموع کائنات
 از علوی و مسمی مفصل است اگر چه آن از حلول در اجسام منزه است اما چون نسبتی میان او و بیان
 این قطعه لحم صنوبری هست پس توجه باین لحم صنوبری باید نمود چشم و فکر و خیال و هم قرار بدان باید
 گماشت تا حدیکه بخودی او رسد نماید چون بخودی او رسد نمود مقدمه غنائی الهی است و او چون غنائی
 حاصل شده است که بقا بالذمه هم رو نماید انتهی فایده البعز تر اصل وصول ریاضت انیطر لوقر ایتها
 را کردی و دقائق و حقائق هم در آن مندرج اند بدستی و فهمیدی و دیگر از نشانه ساسی آن حقائق گاهی
 سید هم و نمونه یک بدست تو میرسانم تا که برد این تراضا لید البعز تر حضرت خواجہ رخد الله علیه در
 طریق خود را مقدم داشته اند و بدون توجه به بیچ شکل حل نمیشود و این توجه بد و صورتت یک
 جامی و دیگر روحانی است و عبارت از اجامی حروف مفردات اند که آن مفردات جوهر اجسام اند پس
 وصول انیطر لوقر حروف نورانی اند که تاثیر بیه نهایت میدارند آن حروف را بعینه در آئینه ذهن تجویزی
 در آورده بجانب مرکب نمودن توجه نماید دوم را البتة و قوه در خود ضرب و بد بد بصورت پله در پله
 ضرب کند که اثر حرارت در قلب صنوبری واقع شود و چنان باین ربط را با ضرب تسادی کند که خیال غیر
 در حال ربط نگردد و زیاده اضراب نمودن ضرورت نیست و اقل آن سه اند و آن اکثر آن عشر و عین
 اند و زیاده از آن مفید نیست و دیگر توجه روحانی و آن این است اجامی و شالی را در آئینه ذهن راه
 نداده خلاصه آنرا بخیال بر آورده ضرب داده باشد البعز تر چه تمیز نمودی در بیان اجسام و مثال فرق
 مانند شخص و عکس است شخص اجام است و عکس مثال است چنانچه اسم ذات الهی است درین
 اسم همه حروف نورانی مطرح بد بصورتی باید ساخت ال ل ه می آدمی بد و حرکت جاری میشوند
 و این را می حیوانی می نامند و انجاث آن دم مانند هواست و این هوا در کالبد عنصری بعضی گویند
 که از اجتماع عناصر است و بعضی میگویند که مالک حقیقی جلت حکمت بقدره کمال خود مزاجی آفرید است که
 از حرکت طبیعی نامند از آن وجه حرکت نیمانند و آن حرکت با اعتدال است در آن بیچ وجه نیز باوصاف
 ضدیه یافته نمیشود اگر قول سازد و تمیز داخل میگردد و الحال آن هوا به حرکت ظاهر میشود و درین حکمت

اسم بد و نفسی

حکیم مطلق است که جو ف معنوی در بر عضو نهاده است و قوت کشش در آنجا پیدا کرده است و آن
 کشش لازمی است که ازین سبب حرکت طبیعی میگوید چنانچه در او از جناب بر می آید و آن هوا و حرکت
 بسیار دوس در دو حرکت طبیعی دو الفاظ ظاهر میشوند و آنرا نگاه باید داشت بوقت بالا آمدن ال بندم میشود
 و بوقت فرود رفتن ل ه ظاهر میشود و بوقت صبح نفس که آن هوا آمدن در وقت میدار و بندگردد و قوت
 متخیله را تصرف بر آن نموده از در لیه انجیال ضرب کردن و در جمع ماسوی که خیال خود را منقطع است
 پیاپی با سمار نورانی ملوف نمودن و ضرب کردن اینج کمال حاصل باید ساخت و چون این در روش
 شریفه تمام میگردد و تجلیات و الوارات بر وی منجلی میشوند و بی شعوری ظاهر میگردد و این علامت است
 خافی الله است و طریق مکلان این راه است و باقی حال از کتبهای این طریق عند الملاحظه واضح
 خواهد شد توضیح و تشریح آن ضرورت نیست **قاید** العجز نیز چون حقیقت هر سلسله بدانی و
طریق فرود و سهروردیه را نیز بدان تا که ترا و قفیت حاصل آید و بعد از معلومیت
 بانی میگردد و واقع شود **ان العجز نیز** شیخ نجم الدین که بر افرودی شیخ علاء الدین طوسی که خلیفه ضیاء الدین
 بودند و در ابتدا ای فردوسیان و سهروردیان هر دو میان خود طریق اخوت داشتند و در ریاضت
 و مجاهده بودند و افطار روز بعد از نهمهت میگردید یکبار یکبار صحرا بانان جوین بی نمک سه لقمه میخوردند
 و نظر ایشان رحمت و لغمت بود و هر که نظر میکردند بمشاهده میرسانیدند و آما شیخ فتح یاب روی
 نمی نمود آخر الامر بعد مشورت هر دو بزرگواران در خدمت شیخ ضیاء الدین ابو بحیب سهروردی آمدند
 و عرض داشت کردند که عمر ما میان انجام رسیده و کار ما میان بنیاده و در مجاهده مردم مقصود خود را
 ندیدیم چه کنیم و چه چاره سازیم شیخ ضیاء الدین بلطف فرمودند که ما هم بدین داعیه متلاطمیم اما حیل است
 که جاس مرید شوئید تا برکت وی بمطلوب رسد که بے اعانت صاحب دل تنها مجاهد بمقصود نرساید عرض
 کردند هر جا که بندگی مخدوم فرمائید ما انجام مرید شویم شیخ ضیاء الدین فرمودند تلخات من هم مرید نشده
 ام اما شیخ وجهه الدین الہفص بن عمر عموی قطب زمان و صاحب تصرف اند میاید ما شاد انجام مرید شویم
 حضرت شیخ دید که شیخ وجود و ایشان استعدا و فیلد و زین متابعت قابل دستغماند نور بیدای الله کنور

منور ساخت در روشن گردانید و آنچه مطلوب میان بود با ایشان میسر شد لعله شیخ ضیا الدین ابو
نجیب سهروردی شیخ عماد الدین طوسی را خلافت داد و اجازت رخصت بوطن هر یک بداد و
در میان سید الطائفة جنید بغدادی سه واسطه است در خانواده طرطوسیه بیان کرده است شیخ
حنیا الدین ابو نجیب سهروردی سلوک ایشان در ریاضت مشهور است پیش از مرید شدن نظر
لجده شفت روز کردی تبه خرمان و بعد از آن مرید شد و صحبت شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله
رسیده بودند و حضرت سلطان عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه فرمودند انت آخر المشهورین فی ال
عراق فامده العیز بمختصات این سلسله شنیدی و سناد جنید را چنانچه حق اوست بخوبی دان
و احوال این طریقه ذکر و مراقبه چه صورت و چه کیفیت دارد بن خود میار اگر چه همون حکمه طلیعه است
مگر لبط و طور هر یک طریقه دیگر است و مراقبه مع اصطلاحا طلیعه است الله تعالی بی جلاله تو فریق
استدراک و عمل نصیب کند و طلال عقود ایاخیل بر طلیعه بدون ترتیب شیخ کامل ماسع امری محال
است او تعالی شایسته است العیز نیز بدان رسنت شیخ الاسلام و المسلمین ختم الحجابین مرشد الطمان
حضرة محمد شیخ بهاء الجن والدین ذکر یا لسانی رحمة الله علیه آمی عزیزه انکه طالب را باید آذ از برین
گوید لا اله الا الله و در دل تصور معنی کند که نیست هیچ مقصود من جز خدا تعالی بیست
تا بجا روبرو لائز و بی راهه که سببی در سر الا الله و اما تینب گفتن این است که لازمان سینه سر بالا
و اگر لطف راست گوید و الا الله لطف چپ بر دل ضرب کند و چون ذکر لا لوی الله گوید از زمان
در دل تصور کند که نیست هیچ و چون آله گوید مقصود من و الا الله گوید جز خدا تعالی و اگر ذکر گفتن
نفعی و اثبات دوسه خود بجانب راست و چپ بگرداند از زمان سخرات شیطانی بر و سکونه که نیز چنانچه
بگردین با وزن کس بر طین طعام قرانگیره و اگر ذکر برین شیخ ذکر گوید زود راه بقصد اصلی و مطلب کلی
یا بدو دلیل بحق تعالی گردد و این ذکر را بعد از نماز فجر و بعد از نماز ظهر صد و یکبار بگوید لیکن باید که اول
بار در دو پنجبر علیه الصلوة والسلام و هر کمال و اصحاب بفرسید چنانچه بگوید صلی الله علیه و آله و سلم
اجمعین و سلم لجه فتود و تسبیح و بالفاظ حدیث نبوی و در روز کلمه لا اله الا الله شرح کند و چنانچه

عزیمت سوره سوره

اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اِنَّ
 اَفْضَلَ اَنْذَرِكُمْ لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَبِكَلِمَةِ مُحَمَّدٍ الرَّسُوْلِ اَللّٰهُ عَدَدِ مِصْرَيْنِ رَابِعَتَا مِ رَسَا ئِلَتَيْهِ نِيْزًا سَبْعًا صَلَوَاتِ
 بِرَبِّهِ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَاِسْلَامُ بِلُوَيْدٍ لِحِزَانٍ وَاِسْتِهَابُّ رَا دِيْنَ دَعَاؤُ ذِكْرِ الْعَجْرِ دَلِ خُوَانِذِ اللّٰهِمَّ اَحْيَا ذَاكِرِيْنَ
 وَاَمْتَا ذَاكِرِيْنَ وَاَحْسَرْنَا اِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ فِى زَمْرَتِ الذَّاكِرِيْنَ وَاَجْعَلْنَا مِنْ اَلْحَا صِيْلِيْنَ مَخْلُصِيْنَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِمْ
 وَاَللّٰهُمَّ يَحْرَتُوْنَ وَاَسَلِي اللّٰهُ عَلٰى فِى خَلْقِكَ مُحَمَّدٌ وَاَلِهٖ وَاَصْحَابِهِ جَمِيْعِيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا رَحْمَنُ الرَّحِيْمِيْنَ اَلْحَا طَابَ رِيَا بِي
 كَرِيْمِيْلِي رُوْمُ مَقْصَلٍ وَاَحْبَبُ اِلَى اللّٰهِ اَنْ يَذْكُرَكَ سَعُوْدِي وَاَكْرَاهِيَا نَا وَاَقْرَبُ نَفْسِي اَزْ اَوْقَاتِ مَذْكُوْرَتِكَ
 قَضَا كُنْتَا اَنْ اَللّٰهُ عَدَدِ مِصْرَيْنِ اَوْ تَمَامُ شُوْدِ كَيْسِ اَعَادَةِ شَرْطَانِيَّتِ وَاِيْنَ تَعْلِيْمِ رَا تَعْلِيْمِ نَفْسِي وَاَثَابَاتِ كُوْنِيْدِ
 وَاِكْرَامِيْنَ اِيْنَ ذِكْرِ نَفْسِي بِاَثَرِيَّتِ كَقْتَنِ اِيْنَ اَسْتِ كَرَاوِلِ سَبْعًا رُوْدِ وَاَسْبَغْتُمْ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاَلِهٖ وَسَلَّمَ
 وَاَبْرَا لِي وَاَصْحَابِ اَوْ لِيْغْرِ سِيْدِ تَعْبُدِ اِيْنَ نَفْسِي رُوْدِ اَلَا كُوَيْدِ اِيْنَ يِيْرُوْنَ اَلِيْدِ اللّٰهُ بِلُوَيْدِ تَعْبُدِ كَالِ
 كَلِمَةِ اَللّٰهُ تَمَامُ شُوْدِ حَا طَبِ رَا بَا يِدِ كَرِ لِحِزَانِ نَمَازِ عَهْرَتَا مَغْرِبِ كُوَيْدِ وَاَقْرَبُ نَفْسِي اَزْ اَوْقَاتِ مَذْكُوْرَتِكَ
 خَوَ اَهْ ذِكْرِكَ يَا رَشُوْدُ خَوَ اَهْ وَاِيْنَ اَزَانِ خَالِغُ شُوْدِ نِيْزًا سَبْعًا رُوْدِ وَاَسْبَغْتُمْ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَاِسْلَامُ
 بِلُوَيْدِ لِحِزَانِ وَاِسْتِهَابُّ رَا دِيْنَ دَعَاؤُ ذِكْرِ اَلْحُوْدِ دَلِ خُوَانِذِ اللّٰهِمَّ اَجْعَلْنِيْ مِثْلَ ذَا اِيْنَ لَذَاتِ ذِكْرِكَ

تغیباتی در این باب
 در بعضی نسخ
 در بعضی نسخ

وَاَذْكُرْ كَلِمَاتِ اَثَابَاتِ وَاَحْسَبْنِيْ مَوْصُوْفًا بِاَوْصَافِ مَعْصَا ئِكِ بِحَرْمَةِ النَّبِيِّ الْمُخْتَارِ وَاَلِهٖ الْاَبْرَارِ وَاَسَلِي
 صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاَلِهٖ وَاَصْحَابِهِ جَمِيْعِيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا رَحْمَنُ الرَّحِيْمِيْنَ وَاَسْتَعِيْنُ نَسُوْلَ اَللّٰهُ اَوْ حَا طَبِ تَمَامِ
 شُوْدِ وَاِيْنَ تَعْلِيْمِ رَا تَعْلِيْمِ خَاصِ كُوَيْدِ سِيَوْمِ ذِكْرِ دِيْمَا نِ قَلْبِي اَلَا تَرْتِيْبِ كَقْتَنِ اِيْنَ اَسْتِ كَرُوْدِ نَفْسِي نَسُوْلِ شَدِيْنِ
 اِيْنَ ذِكْرِكَ اَوَّلِ اِسْتِقْبَالِ قَبْلَةِ تَبْرُوْرَا نُوْبَا اَدَبِ نَشِيْدِ لِحِزَانِ سَبْعًا رُوْدِ وَاَسْبَغْتُمْ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَاِسْلَامُ
 لِيْغْرِ سِيْدِ لِحِزَانِ بَدَسْتِ رَا سْتِ لَسِيْمِ كَلِمَةِ دُوْرَانِ رَا نِ اِيْمِيْنَ خُوْدِ نَهِيْدِ وَاَسْتِ جَبِ رَا اِيْمِ بَرَا فِ نَهِيْدِ
 زِيَا نِ رَا اَزْ نَكْمِ بَا زُوْدِ وَاَحْسَبْنِيْ اَرَا اِيْمُوْشِدِ فَرِيْحِ نِيْرَسِيْدِيْ كَمَا يَنْدُوْ نَفْسِي رَا بَرَبِيْ دُوْ سِ كَلِمَةِ تَوْجُوْدِ وَاَسْتِ
 دَرُوْدِ خُوْدِ بَا شَدِ وَاَسْمِ ذَاتِ رَا اَتْحَرِكِ دَلِ رِيْحِيْ تُوَانِدِ كُوَيْدِ اِيْنَ اَمَانِدِ شُوْدِ قَدْرِيْ كَرَامِ كِيْرِ ذَا نَا كَرِ
 بَدِيْنَ وَاَسْتِ دَرْمَانِدِ كِيْ بَدْرَا يِدِ كَيْسِ بَا زِ مَطْرَبِيْ نَسُوْلِ كَرُوْدِ اَسْهَفِ نَفْسِي كَالِ لِحِزَانِ سَبْعًا رُوْدِ وَاَسْبَغْتُمْ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَاِسْلَامُ
 عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَاِسْلَامُ بِلُوَيْدِ لِحِزَانِ وَاِسْتِهَابُّ رَا دِيْنَ دَعَاؤُ ذِكْرِ اَبْخَالِصِ دَلِ خُوَانِذِ اللّٰهِمَّ اَحْيَا ذَاكِرِيْنَ

تغیباتی در این باب
 در بعضی نسخ
 در بعضی نسخ

تذکره ابرار
موفق

بنور معرفت و مخلصان علمت الطبیعة و القطنان لومة الغفلة و احتفظنا عن خیالات الغیر یا
 اکرم الماکرین و باخیر النامین بر حمتک یا ارحم الراحمین اما طالب را باید که این ذکر را بعد از
 مغرب بگوید و مقصر نیاید در کوشش وی تا آنکه سه چله تمام شود و این تعلیم را تعلیم مراقبه قلبی گویند
 چهارم ذکر در بیان روحی ایضاً طالب را باید که بعد از عدد آیام بار ذکر قلبی الله ذکر روحی هر یک بگوید و دل
 متوجه تلفظ اسم او بکند **سیت حواس** پس را چون در روز زنده چوبستی و زرد این بهش محبت در
 آتاریت گفتن این است که اول سه بار صلوات بر خیر علیه الصلوة و السلام بخواند بعد از آن دو سه تا بر آن
 بعد در رخ را بر سینه چپاند و چشمها را بپوشد و زبان از تکلم باز دارد و نفس را بر بندد پس اسم سه بار بطریق
 توهم و خیال یکبار در نفس هر چه تواند بگوید و در آن حال دل خاصه متوجه تلفظ اسم او بکند و چون مانده
 شود و قدری آرام گیرد پس باز بطریق سابق مشغول گردد تا بیازده نفس کامل و نفسی علی به القیاس
 بعد از آن هم سه بار صلوة بر خیر علیه الصلوة و السلام بفرساید بعد دو سه تا بر او وارد و این دعا را بخواند دل کجاست

اللهم احبنا من الیسا لیکن الیک السلوک الدوام و زنا بر اذ الحجت فیما له یک فی جمیع الایام و لا
 تسفینا بحضرات النفس و الشیطان الذی سقمه قلوب الانسان کچر منه البنی و آله الابرار و اصحاب الابرار
 و صلی الله علی خیر خلقه و نور عرشه سیدنا محمد و آله و اصحابه اجمعین بر حمتک یا ارحم الراحمین و این ذکر را بعد از غشا بگوید
 مقصر نیاید در جهد او تا آنکه چهار چله تمام شوند و این مراقبه روحی خوانند بعد از آن طالب را باید که بر این
 اوقات معینه لبس کند و هر وقتی که فرصت گفتن یابد بدان ذکر مشغولی نماید و دل متوجه اسم او بکند

مشهور

رسید بر پرف مو شدی ز حق کاشف
 که سشت فرض سلوک طریق در همه باب
 کسے که هست خبر دار نیست ازین ره دور

کز کمان دل تیر قصدت او عارف
 اشارتت درین زو و باب رویی ستاب
 سلوک نیست مگر قصد هو با بل حصنو ره

تا درین ذکر وقتش و عددین نیست و این را ساکان مبالغه اسم گویند و اگر ذکر بسیار بدت ذکر
 میگویی لیکن نفس میزند هرگز اسم خدا و بذل و علا و جسم او با هم میخته نشوند و عمل و محو کند و پیش از

بیان
موفق

نازل بشید حضرت صلی الله علیه و آله سلم از اسمعیل علیه السلام میگردید چون حضرت جبرئیل علیه السلام سوره
 المکره فرمود آورده آن زمان اول الف کفایت حضرت خواجه عالم فرمودند اسم تیس لام فرمود حضرت
 گفت معلوم کردم تیس را گفت فرمودند فهم نمودم جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله چه حکمت است
 که من بجز همین این حرف نمیرسم فرمودند ای جبرئیل چون دولت اسرار محبت با محب در میان
 همه دیگران را از آن چه جز باشد بیست سه را در محبت در ضمیر جبرئیل که کشف اسرار لدنی که کلام کتاب
 و چون کسی حقیقت این حروف با مقطعات برسد آن زمان چند معانی از یک لفظ فهم میکند اگر هیچ
 علم نخوانده باشد زیرا که حق سبحانه تعالی علم اسرار و معنی باطنه فرمائی درین حروف نهاده است
 و اسرار این حروف با کلمات نقطه نهاده است و معنی و فراموشی بود حقیقت بجا است و هر کلمات
 ندارد و هر چه هست در حقیقت نهاده است چنانچه حمل در شکم و نیز در باب این ذکر نقل کرده اند که در
 اوقات بر بام حجره امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه از بهای چندین باران پرسیدند که یا امیر المؤمنین
 چه حکمت است که در بعضی اوقات بر بام حجره شما که بهای چندین در جواب فرمود که غیر علی الصلوٰه و السلام
 مرا تلقین میکرده است و شوقی او بخشش نفس است و چون نفس خود را اندک کرده بان ذکر خداوند متعالی
 مشغول شدم از نسبت کرامتی و از جسد من بوسه گوشت بر میان کرده بیرون می آید ازین واسطه که بهای
 بر بام حجره می چند تیس باران باعث شدند و گفتند یا امیر المؤمنین ما آن ذکر خداوند جل و علا العزیز
 امیر المؤمنین آنرا تلقین همین کلمه بود فرمود و این هر چه بارگردد که غیر علی الصلوٰه و السلام چهار بار خود در تلقین
 فرموده است بترتیب لغاوت بر تبه آن چنانچه کلمه لا اله الا الله امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و کلامه
 امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه و کلامه امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه و کلامه امیر المؤمنین ابو بکر صدیق
 رضی الله عنه را تلقین فرمود و این قول او کار از کتب اهل الله بسیار جای نوشته اند اما نزد علماء
 اهل الله عبارت از معیت است و اهل صورت کلمه بود ضمیر است و نزد علماء اهل معنی و اهل حقیقت اسم
 ذات پاک خداوند جل و علا است پس اسم ذات اولی این را بگوید و لام تقریفاً خصاص فرمود
 و نزد محققان هم اسم و حرف است و بر و ثقه نیست و آن همین است یعنی حقیقت این اسم هر چه را چنانچه است

نقل

نقل از کتب معتبره
 در بیان اسرار معانی
 و در بیان اسرار معانی
 و در بیان اسرار معانی

نقل از کتب معتبره

و اختیار نایست و آواز خوش و لحن خوب منجھ پر دم نایست الیچر پیر پشتو که ذات ثم واحداست
 و زمین مختلف اوست رویدگی بزمانی و طاقت و پستی و ناتوانی بمقبره ماده زمین است و در زمین
 و مقصود از حدیثی که در صحیحین است همین است چنانچیکه حضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم که من در دنیا
 خود مانند آب آم و زمین مختلف اند و عبارات از زمین قلب بشر است و این قلب در خاصیت زمین است
 و کلمه طیبیه مانند بارش است و قلب مظهر اسما الصندا و است و کلمه طیبیه جامع حروف نوزانی است و آن
 اصناد است جمع اند من الهی و الکیانی الاهی نوزانی اند و کیانی ظلمانی اند پس وقتیکه نوزانی غلبه نیمانند
 تسلط مظاهر ظلمانی مع ایت خود منم میشوند و خودی خود پستی و پستی پستی نامحسوس میگردند
 اسباب نوزانی مع اوزان خود از لباس محبوب الهی صلی الله علیه و آله وسلم بجلوه اشرفیت می آید و
 در خسته میفرماید در هر چه اسرار ربانی مانند دایره در میگرداند و نقل می آید که حضرت شیخ المشایخ
 شیخنا شیخ شهاب الدین سهروردی و حضرت شیخ ابوسعید الخفاف و الدقایق شیخ نجی الدین ثانی ابن عربی
 رضی الله عنهما اثنای راه و من بوقیه ملاقات گردید و بعد از سلام علیکم منفرق گردیدم حضرت شیخ اکبر
 رضی الله عنه را پسیدند از حال شیخ المشایخ جواب دادند که پر اسنت رسول الله است صلی الله علیه
 و آله وسلم اسنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم شکل شده می رود و حضرت شیخ المشایخ از حال
 شیخ اکبر پرسیدند فرمودند یک دریا می و حدتست که نوح کرده می رود و الیچر پیر ملاحظه کن که حضرت
 شیخ المشایخ رضی الله عنه از طریق سهروردی بودند و حضرت شیخ اکبر از طریق قاوریه عالیه محبوبه رضی الله
 عنه چه نسبت که حال یکدیگر بر قلب الوار و نشان پوشیده نیست و خلاصه کتب مع حدیث این است که
 کل طریق از یکدخت ولایت اند پس ظهور آثار ولایت مطلقه مانند بارش است و قلوب بپوشین
 کامین چون زمین مختلف الطبع است و مضاف آن ولایت حسب منشا خود و استعداد زمین قلب را از
 ابر کرم خود تراکم ترسحات بران تم کلمه طیبیه نموده و برورش دستان ساخته قوه بالیدگی می بخشد و طهارت
 خود نهاد و رونق سبزی و شادابی داند و این محض فضل و کرم اوست و ظهور و جلوه آن ماسه است
 بانواع است بمقوله مولانا عبدالرحمن جامی قدس الله سره السامی رب العالمین

در کون و مکان نیست عیان جز میگذرد ظاهر شده آن نور با انواع ظهور
حق نور تنوع و ظهورش عالم تو حید همین است و در کون و نوره
و بحث تو حید بعد از اول بیان کرده شد البصر بر طبیعت را مالک حقیقی بقوتی که آفریده است از آن
شناسایی معنوی را قابض میشود و بین میرساند پس آن طبیعت را از افراط و تفریط باز داشته
در هر فایده بخور کن که چهار اسرار و کلمات مندرج اند بر قلب پوشیده و نخواهد اندوز بر قلب نشواریان
و حقایق و عارفان حارج و قایق پوشیده نیست که بابت لفظ موج باشد و چهار تفسیر است بجهت این
چهره اش است که گذارش سازد و اسرار غیبات را بقید قلم آورده بیان نماید که صدق آن پر
تربیت است رحمة الله علیه که حوصله موافق استعداد نموده بر آن تربیت یافته است از ان ایماح
سید بدو جوشی که قلب است احتمال آن نداشته چند کلمات که از غالی شط و ثلمات اند بقید قلم آورده فهمایش بسیار
نکته لفظ دلال بر هویت مطلقه میکند اگر سه نقاط پذیر صورت کوشه خط خنثی بر و کت الف
یک در دو اگر هموزن الف را کشش به شکل ب ظاهر میشود آن ب را در و نمایان
خوانند پس در اعداد بنیاد صفر کثرت اعداد را جلوه گر بگیرد و اندو بخین الم ابدا کلام مجید است
نکته پوشیده همانند الم حقیقی دارد و این حروف نورانی اند لبه حروف یک الف و دیگر لام سوم
سیم پس لام بزنج است در میان الف و هم ذات مخدس جل و علا بد و صفت موصوف است یک
جلالی و دیگر جمالی و کل موجودات مظاهر این دو صفت اند و اسماء الصفات بین الجالی
و الجالی و ارباب مکتبین مفردین چنین میفرمایند الف اشاره الی احدیة الذاة و اللام صفة من
الصفات القدسیة و هم کذا و اللام حرف مفرد و هو داله علی اسم اللطیف و السیم مدلول علی اسم الامین
و اما الحاصل من هذا تقریر و الذات الباری لطیف و همین ذات عزوجل در صورت خود لطیف و ظاهر است
و همه مظاهر را در علم مطلق خود پوشیده نهاده است و باعث ریختن ظایر ذات قوه مدبر که بر قدرت
و دین نمیند مشکل و در حال اشراق شمس که مجال دیدن نمیدارد چگونه این شرافت را ببیند اگر که
کوید که دیده ام این دوئی است کردن میرند و خلاف عصمت او تعالی نشانه میشود و چنانچه خود را خود بینی

نکته

سیم

در حقیقت حروف و کلمات را یک نشانی

شهبازیه و قلندریه و خلوتیه و مغربیه همه بخند است رضی الله عنه و سوائے آن سلاسل نشاء و ایوب و
 و سوفیه و عادلیه و بربریه و بخاریه و شامیه منتهی میشوند بعضی با امام حسین و بعضی با امام حسن رضی الله عنهما بعضی
 بحبیجی و آنتساب امام همام علی بن موسی رضا رضی الله عنه و حسن بصری رضی الله عنه با کفایت است
 کرم الله وجهه من شرح جامع جلال الدین سیوطی رحمه الله علیه در بعضی کتبها اینچنین تخریر منبایند خواهی
 گفت که خواجہ معروف را دیدم که در آن خراج میگردد گفتم میسکینے گفت که در آن دیدم که میگردد گفتم
 چرا اگر میگویی گفت ما در او پدر ندارم از آن گریه میکنم همه جا نه نواست مرا نه پس بن و در خرمان حی چشم تا الف و
 و از بهر او که پاس بخرم پس خواجہ سری گفت این کار کفایت من کنم و دل تو فلان کرد انم پس که در آن
 بر دم و جامه نو پوشانیدم و جوزی چند پیش کردم خواجہ معروف مراد عا کرد و فرمود جزاک الله در حال
 نوری در دم بید آمد دلون دیگر شد گفتست که خواجہ سری در وقت وفات حضرت خواجہ معروف
 کزخی حاضر کرد که چیزه و وصیت فرمایند حضرت خواجہ معروف فرمود وصیت من آنست که پیش مرگ من پیر
 صدقه بده که میخواهم که از دنیا بر نبرد و در آنجا که آمد بودم لاجرم در بختی بی همتا بودم و از قوت بخت بد
 حق تاملی بعد وفات خاک مزار او را تریاک حجب گردانید هر حاجتی که بجاک آوردند روان شود گفتست
 که بعد وفات خواجہ سری او را در خواب دیدم که در زیر عرش سدوش افتاده است که از حق تعالی بترسد
 بفرشته گان که این کیست گفتند خداوند تو دانی فرمان آمد که معرفتست که از دوستی ما بدوش نشاء است
 که بجز دیدار ما پیش نیاید و شکار یافتن سلسله که خیره این بود که بعضی مریدان خواجہ در ریاضت شدند پیر
 کمال رسیدند و عین الیقین حاصل شد خواجہ ایشان را داد و مرخص گردانید ایشان نسبت با ابا و اجداد خود را
 بگذشتن و خود را منسوب به نسبت کربخیاں گردانیدند آزان روز سلسله که خیره لظهور آمد و منسوب به کربخیاں
 باشد که خانه شهر خود را ترک دهند و در کوه و بیابان با صوم و دام سکونت اختیار کنند و در شب بخت
 در شهر بخانه خود بیایند که نماز مسکن خود باز کردند و بخت مشغول باشند و در ایام او آخر جا و بر یک یون با
 از خود بهتر دانند و خود را بهتر و سر جاز غیب بر سدا ز رزق و کسوت عند الحاجة که مانع شرعی نباشد قبول
 نمایند و ما را در بر فقر او عزرا اعطا کنند هر که خواهد که در این سلسله دفتر بشود باید که او را از مسوی استغاثه

سلسله

در بیان سلسله سقظیه

معاذ الله

شود و تچه در سلوک قدم نهاد تا چشم دل در مدت قلیل بنور شهود روشن گردد و در بیان سلسله سقظیه
سقطیان می پیوندد لبر می تپلی او خلیفه معروف کرنی بود در جسم الله و خواجہ سری سقظی امام اہل تصوف بود و
اصناف علم اسرار در موز بے بدل اول کسیکہ در خدا سخن حق تعالی و توحید گفت او بود پیشتر شیخ عراق
میردا بود و در حال جنید بود و بعد معروف کرنی است کیفیت استہار یا یافتن سلسله سقظیه آنست کہ سہ تن
بودند از انبار ملوک دنیا از ترک داد و ہمہ متاع و اسباب خود را در راه خدا صرف کردہ با صدق تمام خلوص
نیت مرید خواجہ سری سقظی شدند و در مجاہدات تاحدیکہ دل ایشان منور گشت بعد شغل خاص اشارت فرمودند
کہ ہما کن در ملازم این باشید و فرمودند کہ سباد اسر شستہ این شغل کم شود و بعد کہ حتی یائیک التیقین اشارت
باین عبادت حقیقی است و ترکیب شغل خالصین است و ات ہر چہ اشارتہ در عبادت آمد و عبارات عین
اشارت گشت حکما صدہ خالص کہ وحدت خاص است با خلاص و آن ہر گاہ کہ قدم از برنخ صغری و کبری قائم
فراتر نیند انکاہ گاہ بیگاہ تصور نقش اسم ذات را فکرم فکر بر لوح قلب مصور گرداند مقبول خاص سہ ذات
را بجای فکر کند کہ گاہ چنان متفرق شود کہ مسمی را بی اسم یابد گاہ استیلائی مسمی حق چنان مسمی استولی شود کہ
ہو جوات را وجود نماید ہمہ عدالاد و در نظر آید ہوا لاول ہوا الاخر ہوا الظاہر ہوا الباطن تحقق گردد
مشرب و معاش این قوم آنست کہ در خالقہ و رباط میباشند و زندقہ و پیوستہ
و اکثر صایم الدہر باشند و فسخ از کس قبول نمیکنند بعد سہ روز یا چہار روز یکی از ایشان بر خیزد و وقت
شام وہ خانہ در پیوزہ گری کند و افطار از آن میکنند و باین دنیا بیچ سیل میکنند و میان خود در کار چہر نشان
صفت میباشند و بغیر آن بیگانہ حجب او امر و نواہی را رعایت واجب دانند و در جمہ و جماعت ہر بہر وقت
از ہر دو ہر اوقات را سمور دارند و خواہ لعیادت ظاہری خواہ باطنی و ہمہ وقت خوف خدا و انگیزہ ایشان
بود و در بیان سلسلہ کارزونیہ بدان البغیہ یکا زونیہ می پیوندد بخوابہ جنید رضی اللہ
عہویم واسط سباد سلسلہ کارزونی از سلطان ابو اسحاق کارزونی است این را یہ خلیفہ خواجہ عبد اللہ
شمس است و ایشان خلیفہ خواجہ ابو محمد بن رودیم اند و ایشان خلیفہ خواجہ بنید رحمہ اللہ عبد العزیز
و تھی کہ خواجہ ابو اسحاق سلوک نمود را باخر سانیہ ابو غیبہ برہنکشت شد خواجہ عبد اللہ شمشادہ خلاف داد

در بیان سلسلہ کارزونیہ

و خرفه صوفیان پویشاید و و عاگرد که س ابو اسحاق تر باذن الدین و دنیا هر دو و او هم و تو علم بر ازار
 و طبل زن تار و قیامت هر که خلیفه تو باشد او بتو پیوست کند که از خدا خواستم که صاحب طبل و علم باشد
 حق تعالی ابو اسحاق را برگزیده گردانید و شهرت ایشان را باطراف و انکاف عالم رسانید هر که از دست
 ایشان ثابت شدی خود را کار زونی گویانیدی از ان روز سلسله کار و زین ظهور یافت و مشرب و روش
 ایشان این باشد کسیکه از ایشان صاحب خلافت باشد با همی هر میدان خود در کوچی یادگار و دیار
 یاد دیر یاد دیر یاد شهری سکونت اختیار کند ایشان همیشه بر استیخار نفوس خویش و بر استیخار در انیم
 بجاید بی عوت اسما را عظم و ده نام مشغول اند و ابواب الضیاع و و غدا و میان ایشان همیشه مشغول و معمول
 باشد زادم الباقی بهم بدان العیز سلسله طوسیه و سلسله فردوسیه از سلسله سهروردیه
 ظهور یافته اند و همچنان بود که خواجه علاء الدین طوسی و شیخ نجم الدین که صاحب سلسله فردوسیه است
 و شیخ ضیا الدین ابو نجیب سهروردی دست شیخ نجم الدین که از گرفته تسلیم شیخ ضیا الدین کردند که این شیخ
 بر خود گیرید نام نهادن ازین تازه و روشن گردید که شیخ ضیا الدین بعد هفت ماه شیخ نجم الدین را از جانب
 خود خلافت داد و دروغ کرد و فرمود که شما یکی از مسیخ فردوس استند از ان روز سلسله فردوسیان
 ظهور یافت و مشرب و سلوک اهل این سلسله این باشد که همیشه متوکل باشند که تحصیل علم لایبی در دست
 نفس و تصفیه دل بگویند چون که تصفیه باطن کمال رواد و بعد شاه عباسی را بنا که حقیقت است و در تمام
 خیال چندان ملاحظه نمایند که نتیجه او سکری و جذب ظاهر شود چون جذب حاصل شد سیرالی الله تمام نزد
 اللهم اجعلنا منهم بجزمته سعید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم بیان سلسله که از خود چه حبیب
 ظهور یافته بود تمام شد و باز آمدیم بر بیان پنج سلسله که از خواجه عبدالواحد بن زین ظهور یافته اند
 و طرق زیدیه که منسوب بعد الواحد بن زید است و او مرید حسن بصری است و الله عز و جل عیاض
 که منسوب لفیض بن عیاض است که مرید بنی الواحد بن زید است و او همیه که منسوب با براسم او است و او
 فضیل است و همیه که منسوب با مین الدین ابو همیره بصری است و او مرید عیاض بصری است و او
 بر اسم او همیه که منسوب بسوی پنج کس است از مشایخ نخست که ابو اسحاق شامی حشمتی و قدوة الدین حاشی

مشرب و روش

سلسله سهروردیه

مشرب و روش

طریق زیدیه

طریق عیاضیه

طریق همیه

طریق حشمتی

چشتی و ابو محمد چشتی و ابو یوسف چشتی و قطب الدین مودودی چشتی است و این همه از اینها مرتبه اول
بوده و آله اسحاق مرید مشاء علوی دینوری بوده و او مرید ابو بهیر مذکور است و انساب خواص معین الدین
چشتی و قطب الدین بختیار کاکی شیخ فرید الدین گنج شکر و نظام الدین محمد دوانی و دیگر کمال حضرت چشتی
رضی الله عنهم بدست من شرح جامع حلال الدین سیوری رحمه الله علیه انتهى **فایده** غیر نیز در حدیث طبع
پیرچهران که انظر الفکر است خواسته بود علی الترتیب مع شاخها بر تو بیان نمایم در ترتیب کردگار مرقوم
الصدر در شرح کتاب این فن دیده نشده است که از ترتیب بنا بر نواظر ایدم چه چرا که در کتاب از احادیث
جده رحمهم الله تعالی استند نزد این فقیر موجود نیست بلکه جامع الطریق بر آن دیده و دیگر مخزن الاسرار
که در کتاب اول دو صد شجره اند و در کتاب دیگر یکصد شجره که این همه احوال بر تو بیان نموده ام از دیگر کتابهاست
و از همه شجره که فقیر انساب بدان میدارد جمله آنرا الماس از مازلس طویل خواهد شد مگر از راه تبرک در خانه
از ان اطلاع کرده آید انشاء الله تعالی اینوقت تقریر از خالوادا و چشتی است از انمیان و این تعلیم
که مشهور است به سپهریم است و مرتبه است و مرتبه شهرت میدارد و از بركات كثيره پر است و لها افراط
جلیل القدر و رفیع المرتبت ازین سلسله استفاده حاصل نموده تقویت بی پایان است سرور کائنات علیه
الف الصلوٰة و التحیات را میسند و از فیضان باطنی دلها را شایقان را سیراب می گردانند اگر چه یکدیگر باطنان
تباد حال و سیاه بخندان دارند خیال که آنرا علما قشری سیگیند اعتراضها میسازند و میگیند که این گروه
سمع دوست اند و فرامیر می شنوند خلاف مرعیت است نوزد با الله من شرو الغنا و من سيات اعمالنا و
من بهیة الله فلا تغفل له من الضلایله فلا نادیه و بعضی اشخاص بی تمیزان و تمیزان نابالغان در این طریق سینه
رویات پیشینان را از دست رها کرده و خود را را آموخته چند چیز را اختراع نموده کرده اند که در اول
همیازند و نزد دانشوران اسم اعظم پسندیده نیست و همچنان کتاب دیگر مسمی بمقدمه را بر او نام نهاده است
از آنجا باید طلبید در اینجا طوطی سیو و چیا چیه از آن وجهه تیره و سیاه نیز بریت غیر کرده و چنین اربابان نمودند
و این قول مولانا و ماضی الله علیه است قوله ابن خود را در اخبار است بسا که مانند هستند مگر غیر
در این باب سخن است کما از آن شیر حنورا است انتهى از مثل ما ناقصان تباها مال جمع شوند تباها

نیمه

فلا مولانا نامی است

بخدا غبار کسافت برداسن پاک باطنان نخواست العجز به سلسله سیر به این است که
 صاحب سلسله آن مصنف باوصاف قدوسی آن مخلق باخلاق سبوحی آن حامل امر لرغیبی آن صل
 انوار لایسی آن قاطع استنار شیری اعنی خواجہ سیرتہ البجری رحمہ اللہ علیہ معارف و تحقیق بسیار
 داشت و در کشف و کرامات بے بدل بود و در استغراق و شہود بے ہمتا خلیفہ خلیفہ المرعشی بود و سیرتہ
 ظاہری و باطنی از وی یافت و او خلیفہ ابراہیم بن ادم بود بعضی خلفاء و مریدان ایشان نسبت آبا و
 اجدادی خود را ترک دادہ و خود را سیرتہ گو یابند از ان وقت سلسلہ سیرتہ نظیر آمد مشرب روش
 ایشان کہ در بیابان باشند و خود را گنام گنام کہند و بیچ وقت بر کس ظاہر کنند و بیچ وقت در میان خود
 جمع نشوند مگر وقت نماز و نماز را حضور بگذارند و ہمیشہ با وضو باشند و فتوح از کس قبول نکنند و قوت
 ایشان از سماک و یا جو غیر آن کہ بہ دست خود پیش کلکہ خود کاشته باشند اکثر بے نمک خوردند و این
 حالت را بر خود قیمت شمرند و بعد نیم شب بیدار شوند و با حق تعالی مشغول باشند با انواع عبادت تا وقت
 قبیلہ رسد بچہ بیدار شوند تا ریح شب این پنج را مرغی دارند الی ماشاء اللہ رحمہ اللہ قابل
 بدان العجز نیز در نظریۃ تمیز کہ چهار ریاضتہ اند و عجیب شکالات عبادتہ باطنیہ اند کہ عقل حیران بماند
 و اصطلاحاً نادردہ در و شات جلستہ تمیز و مستثنی اند کہ ہر گل رنگ و بوی دیگر دارد صاحب خزانہ حیرت
 میگوند کہ طہارت دل کہ از ذکر و فکر و مراقبہ است چنانچہ طہارت ظاہر کہ خود را از اضاف شرع باز دارد و بعضی
 نماز روزہ عمدتاً کند و آنچه در شرع حرام داشتہ اند از ان دور باشد یعنی خمر و زنان و مانند ان
 و طہارت باطن یعنی از مصیبت باطنی در برابر این طہارت سخی بلین نمایہ گنایان کہ باطن اند مال
 شرک خفی و عجب و ریادگیہ و کینہ و حسد و عنصہ و خود بینی و خود پرستی و ہر خوبی کہ در باطن است
 آنرا بشوید باب دیدہ کہ ان ذکر و روح است از ان آب دل و فلندہ این امر را واجب دانند بر خود و
 اگر نکند با اللہ منہا طرقتہ العین خطرہ غیر در آید مراقبہ نماید و طہارت ظاہر بافعال شریعت است و طہارت
 باطن بافعال طریقت و حقیقت است چنانچہ طہارت باطن است و بیچین طہارت دل ذکر و فکر
 و مراقبہ است و ہر کس صاف کردن ہر شے را سبب است و صاف کردن دل ہمین کلکہ آلہ اللہ است

سلسلہ

نسب و روش

طہارت ظاہری

ظہار و باطنی

بر آن طریق منحل شود که مرشد او فرموده و نموده است همچنان در ذکر و مراقبه مشغول شود یعنی در لغت
 لا اله الا الله را و آنچه سوسه اله است یعنی کند و لا اله الا الله که اثبات ذات باری تعالی در سوره اول شکر گفته
 بیست آفرینش را همه بی کن شیخ لا اله الا الله صافی شود و سلطان الا الله را با
 و قول شیخ ابو علی دقاق که الا که مستور الولا یعنی هرگز تو فریغ ذکر واد او را صاحب ولایت گردانید و ذکر
 بر سه نوع است **نوع اول تقلیدی است** که عوام بقلین و بی شیخ کامل بر گیرند
 و زبان بگریه گوید نوع دوم و حکم ذکر معنوی که آن قسم خواص است و آن اسم الله است که دل گوید و از
 شیخی تکمیل و مرشدی یقین بر گرفته باشد و ممکن نباشد یعنی دل حقیقی گوید و قفسه خاموش گردد
نوع سوم ذکر حقیقی است و آن اسم بود که روح کو با این قسم خاص الخاص بود و دل برین
 گفتن ممکن بود و قول محقق است که ذکر اله حلال لیس فی حرام و ذکر الو حرام لیس فی حلال و این نظیر
 شیخ فرمودند که ذکر چهار طریق گفته شده است **اول الهامی** یعنی چنان گوید که بهل اثر کند و دوم
 یعنی بدل چنان کند که در تمامی اعضا او اثر کند **سوم** طبیعی است که در آمدن و رفتن و نشستن و ایستادن
 طبعاً از هر عضوی ذکر خیر و دهر او از یک در گوش او افتد از ذکر حق شود چهارم ذکر استیلا یعنی بود اگر حق
 سگ شود و ذکر ماند و ذکر من مذکور ماند آورد و ماند که در میان جنبان گفته شد که اول تقشیش غالبیم
 این اخبار بحدث بودی ولایت رسیدن دالی یک واق این شان داد تا نیمه جنبان لغت کند و نیمه خانه
 رویان صفا کند چنان و نیمه خانه در نقاشی مشغول شد و نیمه خانه در میان در صقل چون
 میعاد تمام شد پرده از میان برداشته نقش رویان از نقش جنبان غالب و زیبا تر نمود و خط که عکس بود
 پس درین حکایت ستر عظیم است فهم من فهم ذکر چهار نوع است **اول کراسوتی** چون ذکر لا اله الا الله
 ذکر مالکوتی چون ذکر الا الله و ذکر جبروتی چون ذکر اسم الله و ذکر لاموتی چون ذکر هو
 ذکر با نذر کراسوتی گویند و ذکر دل را مالکوتی گویند و ذکر روح را جبروتی گویند و ذکر سزا را لاموتی گویند
 ذکر کراسوتی بر چهار نوع است یکی **سجده** و دیگری **تسبیح** و دیگری **چهار حرفی** و ذکر مالکوتی که سه نوع است
فایده العجز بر درین طریق بسیار است از کار و غیره مانند طریق طریقه است خلاصان این شیخ کامل

نوع اول تقلیدی
 نوع دوم ذکر معنوی
 نوع سوم ذکر حقیقی

اول الهامی
 دوم طبی
 سوم طبیعی

چهارم استیلا

ذکر کراسوتی
 ذکر مالکوتی
 ذکر جبروتی

ذکر لاموتی
 ذکر کراسوتی
 ذکر جبروتی

واضح خواهد شد و استفسار العزیز و خلاص طبیعت بهیچ آن بر بیان اصل وصول است اگر تفصیل از کار
 رجوع بشوم اصل وصول در آن معتد بنماید و طوالت کلام میگردد از خوف اطناب گفتار بر قتل و اول
 ساخته اصل وصول که از آن نتیجه کشف براندک درزش حاصل آید میان بسیارم تا که طبیعت آن عزیز مخلوق
 و سرور گشته بختس کامل در مقتضات نموده بخدمت شیخ کامل خود را رسانیده بمرجان است برسد و
 معلوم کند اسباب مختلفان این است و کار تمام طبجان دیگر **الضیاء** که با کرم آدمی است و دست یک باله
 میرود یک قسم فرود میرود و سیوم در جهل اندام میگردد تا چون جهل انعام کرم دارد دور عضو و کرم خون و
 باد تیر آن عضو فرود و منطوح کرد در جناح حرکت در آن نماند و این از غذا پدید می شود و چون بخوابد کرم
 بدارد باید که غذا لطیف بخورد و چون بسخ و شیر از گوشت و چربش اخته را نماید تا نفس کرم فرود و کرم
 دوم است که بدارد هیچ وقتی آنرا بیرون شدن ندید مگر بوقت حاجت انسانی بضرورت رود دور
 مخاطب این دم چند چیز دست دهاول وجود همیشه تندرست باشد و عمر او دراز باشد و پیری
 ضعیفی در وراد نیاید و این را با اصطلاح ایشان آب حیات گویند و چون بخوابد که دم بدارد و بعد از آن
 بطریق کرم نموده آید بشیند فخر هم بر آن نوع باشد بسیار چیز معاینه کند که در تحریر و تقریر نخبه پس اگر خواهد که
 عالم غیب را مشاهده کند نظر هر دو چشم را بر زمین بی بدارد و در آن حالت کلمه الله را در دل و هم کند نیز بیان
 پس دم او چون کمال رسد هر که او در نظر او آید محسوس در هر کج زهر و سحر کار نکند و هیچ علت او را نشود
 در میان حقایق کتاب الدعوات شود و کشف غیب معروف کرد و در عالم خلیب او بهین صفت شایع گردد
 و دیگر **و کرم الضیاء** بطریق **الاصطرلاب** بنشیند زلزله را استار الیاده کند و زلزله چپا را کسرت از زمین
 در حالت نماز می گستراند اول ضرب مکرر اثبات بر زانو کند و دوم در دل ضرب کند **نوع ششم** کرم یک
 کانون آتش در آن کالون آتش بپزند ضرب اول هزار کند و ضرب دوم در دل کند درین کشف باطن
 دست و بد فاما اسرار ذکر کشف میکند خصوصاً درین ذکر **نوع ششم**
 ذکر خدا و تقاضای چون ذکر محبوب است هر پنج انگشت اول پیشانی خود دهند و بگوید **الا الله پس برکت است**
بهند بگوید الا الله برکتی چپ هند بگوید الا الله پس برکت است و کشف ملکوت

و حضورش هود ملا یک مقرب و کشف الاوح برود و ارواحی که باشد در دستا بگوید سبح و در چپا قدوس طرف
 آسمان رب الملائکه در دل ضرب کند و الروح و مگر براسه دفع امراض و انتقام و اوطاع بگوید در دستا
 یا احد و در چپا یا احمد و در طرف آسمان یا وتر در دل ضرب یا فرد و همین دو اسم یا احد یا احمد
 برای کشف حقایق اشیا هر آنکه زنده است زمینیا و سما لا یا احد یا صمد و دیگر برای پیغمبر
 بر طریق نشا ط کبوتر یک حلقه بگوید و از راستا آغاز کند یا حی و سر را بگرداند و در دل ضرب کند یا تسبیح
 و دیگر براسه امور بسته بود از نماز تهنید هزار کت راستا یا حی و در چپا یا قیوم و طرف آسمان یا و اب و در دل
 ضرب کند یا الله و دیگر کشف قبور اول بگوید یا ربی یا ربی بیست کت اول طرف آسمان بگوید یا سبح
 و در دل ضرب کند یا سبح الروح و دیگر ذکر برای تخلیجات و است هم الله الف و لام ط م کند
 و در راسته حرکت دهد در راست بگوید مسوره و در دل ضرب کند همه مضه و سنده که سوره یعنی در چپا هم
 گوید و در دل ضرب کند و دیگر براسه درازی عمر و دفع جمیع بلیات و دفع باطن که در آن ذکر اسم عظم است
 ذکر ایته الکبری فآبرین نوع کند اول لفظ الله ضرب کند بعد سر را بگرداند لاله که در آنده خواهد یک صلی
 کعبه و کمره اثبات یعنی کمره اسپود در دل ضرب کند بعد اسم الحی و راستا بگوید یا اسم القیوم و در چپا بگوید یا مبین
 طریق هزار کت گوید امید است که کشف ملکوت شود درین ذکر ثنوی و سلمی سرد و الله التبت تاثیر دهد فاما
 کار کردن بشرط است و دیگر ذکر کشف ارواح یا احد دو طریق است یکی طریق این است
 یا احد در دستا بگوید یا محمد و در چپا در دل ضرب کند یا رسول الله و طریق دوم است در دستا
 یا احد و چپا یا محمد و در دل و هم کند یا صفتی ذکر محو الجبهات ط لقا اش التنت که اول استاده
 متوجه شود و بگوید انت فونی بعد از ان بقوه در ضمت ختی بگوید و قدری پیش شده است اما حی گوید قدر
 پس زفته است صفتی گوید و بعد از ان ایستاده شده و نامع الجبهات فیک فاینما از تو قسم وجه الله گفته لاله
 الله الله شرح کند و خلاصه تحقیقات آن و ضرب و حلقه و دور از هر شد کامل حاصل کند و ذکر احاطه
 ط لقا اش این است و بعد نماز و یا جمله شافعی شسته آغاز حلقه بلفظ نفی کند و تصور سفی ماسوی الصبر
 و بعد الاثبات مستی مطلقه را خیال کند و این دو ضرب سنت و در حال قبض و بسط چشم یا محیط باطن و یا محیط ظاهر

ذکر ایته الکبری
 برای کشف قبور
 ذکری برای تخلیجات

ذکر ایته الکبری

ذکر کشف ارواح
 طریق دوم
 ذکر محو الجبهات

ذکر احاطه

تصور کند و حال تصور و ضرب از غرض کامل روشن خواهد شد **فایده** العزیز نیز تمیز تا نبوقت از علم
 لدنی و موشگافی حقایق و دقائق کج سلو فی بر طبعی بیان کرده شد تا که چهر طبیعت توزین مقدمات
 مخلقه روشن شود و چشم باطنی تو گشاده شده زحمانیت جانب دیگر کند و قیاس نماید که این علم را
 بنایت نبوت دروس هر طایفه را انحصارے پانته نمیشود و محققین کاملین را عجب قوت عطا شده و بر
 مقدمه طریق قدم رسیدند از اصل وصول آن بیاسان ساخته رونق میدهند خدا تعالی جل جلاله آن
 کسان را اور الوجود این زمره ^{کلیه} آفریده است **العزیز** این همچون در محبت پرترین خود نوزده سا
 بود و می دید که چون کجقدر ازین علم پرسیده میشد آن بحر الکلام معانی علیه الرحمه و الغفران چنین تشریحی
 بیان میفرمودند در تخریر انحصار کرده نشد یعنی امروز میفرمودند فردا سهون مقدمه را پرسیده شد باز
 چنان فرمودند عقل من بجای خود قائم نمی ماند در خود اندیشه نمودم که اینچ حکمتت یگان بار پرسیدم
 بصدر ارشاد فرمودند تو کلمتت ^{نفس} کلمتت کلمتت است این معابر تو روشن شود مگر توان ذکر را ورزش کرد با
 که قبل از نزول روح بموده اند سر کتیم شب باطله و سلم کرده بودند که آن ذکر جامع جمیع عبادات است
 و کلمات بیغیا و نتایجات بی هبایات میدارد پس این همچون در پی حصول آن ذکر کردید الحمد لله
 و المنة بعد از شش ماه بعد محنت از طریق نظری سر فرزند کردید و براسی عملی حاصل نمودن فکر بود و سبکی
 بزرگی بود و نیز چیرا از طریق عملی او دریده که بهفته از حلقه و دور و ضرب و کوب و قبض و بسط که اصطلاحات
 این علم اند تعلیم فرموده و در بر روی خود کسب کنانیده تکمیلی در آن یافتند دید حکم کار بستن آنوقت فرمودند
 و شروع کرده شد برابر دو وقت و در مدت بیست روز محضور بالک دوسر اصلی الله علیه و آله و سلم داخل
 گردید و هر چه شد در آن بد آن موجب عمل نمود و باعث بیماری فتوری در آن واقع گردید بعد از آن موقوف
 شد و سرشته علی التواتر بود و کردید و بعد از چند سال بواسطت آن سعی بلین نمودند دیده شد که قلب مانند
 پیاله بپوست تابانگی و درخشندگی چنان میدارد که نظیرش دادند نیاید و دیده شد که شکل او مانند
 پیاله است و همه اسماء الهی و اسماء کبری از خط اصلی منقوش است و فی الختیقه تحقیقی دیگر دارد معلوم نمیشد
 گویند در آنجا کیست مگر آواز کلام بگوش معمولی رسید که این هیئت اصلی قلب است که منقلب میشود بین

نموده اند این خود رای بن درجه میرساند العزیز مطلقاً پذیرد هیچ طریقی نیست و حکم جواز بکسی جایز
 نمیشود و تحقیقات شیخی دیگر است و پندار که از اوصاف ردایل است دیگر است و علم حقایق و معارف
 قاطبنا بر سه دور کردن اوصاف ردایل است تو ماحق پرگندگی و بلغ خود میسازی و چند اصطلاحاً
 نام آوران و نام آوران فیض رسان ضابطه نموده و یاد کرده و بر سه خلایق بیان مینمائی و میگوئی که
 از فلان فلان طریق اجازت میدارم خود را مشهور میسازی قبول میسازم صرف تقریرسانی است
 نه اصولی و عملی است و از انبیا که درین سچمان زیر مخور و دندان را نیز ممکن و کار با کان از بس دقیق است
 کما قال شیخ العرفاء رسولانا حافظ شری رحمة الله علیه میست هزار نکته باریک تر از مو اینجاست
 نه سر که سر است غلظت زنی و اندک العزیز از نیاجند اسرار جامع که اصولیان ارباب حقایق و عارفان خدا
 و قاین را متعلم کنند که از آن کشف حاصل می آید از آن اسرار اعلی میسازم تا که شوق و دوق بر او
 تحصیل کردن کنهیات آن اسرار کشف حاصل آید و بصیحت با ست . سه مهل نماید ایضاً منی اسرار
 چون طالب صادق بجز است مرشد کامل تزکیه نفس و رب کند لجه و سر را بکلمه لاله و ایضاً عبادت و خلوة
 بجاء آورد و بانوار اسرار ملکوت مشرف شد حق تعالی او را دولت کشف ارواح را کشف کرد و آن چون خواهد که این
 پیری یا ولی یا مومنی تنگم شود و از ویض کبر و باید که سه روز چهارشنبه چشبنده و جمعه روزه دارد چون شب
 شنبه در آید بعد از نماز مغرب غسل کند و جامه پاک بپوشد و درین سه روز با کس تنگم نشود و تلبات و ذکر مشغول
 باشد و عبادت مشغول باشد شب شنبه چون ثلث شب بگذرد دور کعبه نماز از بر سه روح ولی بخواند و در
 هر رکعت بعد از فاتحه آیته الکرسی یکبار و الباک سه بار و اخلاص پانزده بار بعد از سلام هر سجده نهند و صد بار بگویند یا
 پس سر از سجده بردارد و روح آن بزرگوار چیزی طعام و آب و آرزو اند شیر و شیرینی و درم و دینار و غیره از خانه
 بدین پس بر خیزد و با کس تنگم نشود تا بر سر قبر آن بزرگوار برسد پیش قبر او بر سر در آن صاحب قبر میست بقبولد
 و بایستد و سلام گوید و فاتحه آیت الکرسی یکبار و اخلاص پانزده بار بخواند پس نشیند متصل قبر او و سوره پس
 بخواند چون در آید قال یا کونتم کلکم علی نعمت ربی رسد چند بار تکرار کند پس سوره تمام کند و بر بار بگوید
 یا ایها القیوم بسر خود متصل قبر کند و بگوید یا عباد الله اغنیونی و اگر مونی بحق تنگم کن محمد صلی الله علیه و آله

اسرار العزیز

موعی کلید الله وحق عسی روح الله وحق یونس رفع الله وحق اسماعیل نوح الله یا قهینا اصبیحوا
 والتموهوا الله ابن هیلوید و منظر با شد و گوش و پیش منقل قبر بار دناگاه او از زمین مثل آواز زور
 قبر بشنو دبا که با و منکم شود و نبی سخن بگوید بعد از جواب آن سوره ملک بخواند و باز که در این سوره گوید
 تا ترقی در جهاد نشو ایضاً من اسمر الرومیه النبیه صلی الله علیه وآله وسلم **سوم**
 از کباب شیخ رحیم الله چون طالب صادق خواند که حال با کمال حضرت رسالت نباهی علیه الصلوٰة والسلام
 را در خواب بیند باید که یک هفته روزه بدارد و چهار پاک بپوشد و آغاز از شنبه یاد و شنبه کند و هر شبی در وقت
 نماز کند و در هر کفته بعد از فاتحه آیه الکرسی یکبار و سوره اخلاص پانزده بار بخواند بعد از سلام نزل یا طوبی
 اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک حبیبک و نبیک و علی آلک و بارک و سلم و با وضو در فرسخ نهد پند بیانی
 فی الثام ایضاً و لم مرویت و دو گانه نماز برای رویت النبیه صلی الله علیه وآله وسلم در هر شب جموع طلب
 کرده نمانت حمدان الله تعالی نماز تو روز اسرا شد و حضور تمامی صحابه و اولیا و بزرگان حال خواهد کرد
 طریقی آن به نبیره اسوده اندر کرم شب با طهارت و نفل و اخطار او شیر و میخ کند و بعد از غشا قبل از نضق
 غسل کند لباس سفید بپوشد و در هر روز یکبار در هر روز خود بخورد و در مکان بهتر و خالی
 باید و بخورد و بوی سوخته و روشن کند و دو گانه نماز پزیرت بکند نوبت آن صلی الله تعالی کفنی صلوه
 الاله اسرمی استو جالی جهنم الکعبه الشرفه الله اکر بعد از فاتحه لا اله الا الله نهار بخواند در رکعت اول دوم
 بعد از فاتحه محمد رسول الله نهار بار بخواند و بعد از آن فاتحه بحضرت رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم صلوات
 روزه و دو گانه پیش کند بعد از آن سر سجده نهاده این عبارت گفته بخند و آن عبارت این است روضه
 رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کلامی که حاجت ما را برآورده پسند در خواب آنرا یاد دارد و در
 ایضاً در طریق چنتیان صلواتی که کنی کیون برای حصول برادرات و حاجت و حال مشکلات تریاق می باشد
 تسبیح شب بجا آورده باشد شب چهارشنبه و شب پنجشنبه و شب جمعه در وقت نماز بخواند و در هر رکعت بعد از
 فاتحه صدبار سوره اخلاص بخواند بعد از سلام صدبار این عبارت بخواند ای آسان کننده دشواریها و ای
 روشن کننده تاریکیها و صدبار استغفار و صدبار درود شریف بعد از آن هر حاجت باشد از حق تعالی بخواند

من اسمر الرومیه النبیه صلی الله علیه وآله وسلم

من اسمر الرومیه النبیه صلی الله علیه وآله وسلم

صلواتی که کنی کیون برای حصول برادرات و حاجت و حال مشکلات تریاق می باشد

من لم ير العاصم

من لم ير العاصم

من لم ير العاصم

من لم ير العاصم

بشبه سیم تنین خود را در کردن انداخته گریه و زاری نماید انشاء الله تعالی تیر مراد میدف خواهد رسید ایضا
 من لم ير العاصم طالب صادق خواهد که ملائک را با کاتبین با او متکلم شوند و در هر کار سے او را یاری و
 فاعده او باشد بر آن دلالت نمایند که وقت صبح غسل کند و جامه پاک پوشد و خود را مسح کند و سوره
 اذ النسم الفطرت هفت بار بخواند و مغت بار صلوة یا ض لبعده انگشتان دست راست بر کتف راست بدارد
 و انگشتان دست چپ بر کتف برادر السلام علیکم یا عباد الله الصالحین و سل الله علی المؤمنین و ملائکة الکائنات
 الکریمین اعیوننی یا رب ان یامرکم بالبر و الاحسان و احسن الی فان الله یحب المحسنین و اغیثونی فی الخوارج
 فانی لا اعلم شیئا و آخر عالمون لعلم الله بحکم الایاتی خدا میدی کن خلافت محمد و آله التبه التبه با او متکلم شوند
 و در خوارج امانت نمایند و ناصر و حافظ باشند ایضا من لم ير العاصم طالب صادق خواهد که صلاح کار خود در
 دهم او کیفیت رسد باید که وقت خفتن وضو کند و تحت وضو کند و در خود را مسح کند و بر فراش پاک دیار
 خاک نشیند سوره یس و الیل و الزین بر یک پلته بچسباید یا است : که صورت حال او باشد آئیده
 بیاید و بگوید یا اوزی بشنو دیار خواب کیفیت او تمام آب کند لجهه سر را بگردد لاله چون کسی خواهد که
 احوال در مانگی کار خود معلوم کند و کیفیت خود را در یابد و کار او هم بگشاید یا لاله سب او نیزه صدقت نما
 بیخاه سلام بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص ده بار بخواند چون خلق خفته باشند جرج طرف دست
 چپ نزدیک مصلی نذ چون بخاه رکعت تمام شود و جرج نظر کند و بر بند ناگاه از عجیب جرج غیب آید
 و آنچه کیفیت او باشد معلوم کند و بر خیزد دلالت نماید در دو و غرض او حاصل شود و بمنه ایضا من
 الا سمرار بر اے فضا حاجات باید که دو کانه بنیت بدید رسول بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه آیه الکرسی
 هفت بار و سوره اخلاص چهل بار بخواند بعد از سلام در سجده رود و بگوید یا رسول التقلین و یا عباد الحسن و ایا
 و یا محجوب الخنین و ادردی فی قضای حاجتی یا قاضی حاجت آیین لجهه سر بر
 وارد و یازده قدم طرف کعبه الله بر دو قدم راست بر قدم چپ بند و بگوید یا رسول الله یا حیدر الله اعشقی
 اعشقی اعشقی بگوید : یازده بار در دو یازده بار فاتحه و یازده بار اخلاص و یازده بار آیه الکرسی و یازده بار
 اذا جا انجو و بگوید یا عاصم میصطفی یا عبا الله اعشقی یازده بار لجهه حاجت و عشق کند پس زرد

نظری نموده مطالو فرمای لذتی خواهد چشید و اگر عرض جانب غنا قدم نهاد و جبت و جوی سازد
انشاء الله تعالی جواب آن فی الفور حاصل آید و هم تابع بدطنی گفته طعن و القبح نمایند عیبست چرا که
عادت بشری بر این است مضایق نیست در دست نمایند اگر در توانند از ویل گرم ساز العجیب پسند
العفو عند کرام متناس مقبول العجز از احوال چند کرده بر تو بیان نموده متوجه بخاکر گفته ثبوت
سلسل خود و چند شجره گدازش کرده آید تا که ازین وسیله خاتم پنجم ان باخیر گردد و ابتدا از گروه اولیه
سیسازم و حصول روش اولیه در خانه انشاء الله تعالی بیان کرده آید گروه اولیه حساب سلسله
اولیه آن غواث بحر لامکانی آن عیاش مسند انوار سبحانی آن شایسته شود غنی آغوشی خواهد اولیس قرنی
رضی الله عنه مناقب او این پس باشد که در حق ایشان خاتم الانبیاء والمرسلین صلی الله علیه و آله وسلم
چنین فرموده اند ان خیر القالعین رجل لقبال له اویس وله والده وکان بریاض ممره فاستغفرکم
بعضه سیکویند ازین بیاض بر ص است که مقدار دینار و ربع بر ص بود اما تحصیل این بیاض نوری و
روشنی مراد مراد باشد و فی روایه ان رجل یا تیکم من همین لقبال له اویس من تفسیرکم فاستغفرکم
او فرودس بود در یکین مادر سے ضعیف عاجزه داشت تمام روز و شب سجدهت او مشغول بود سے این
جبت بحضرت رسالت نباهی او آردن میر نشد اما از راه باطنی از روحانیت رسالت نباهی علیه الصلو
و السلام فیض یافت و باهام نبی مویشت فاعلم ایها العزیز بعضه بندگان حق تعالی چنین باشند که
حسب الله فاعلم ان الشان سرزده باشد و در طاعت او خاسته و با هم باشند و باعتبار ظاهر شخصی و مری
پیدانه که مقصد ایشان را ابر بر باشد پس صفتی که توانسته خواهد حضرت علیه السلام یا بروحانیت رسالت
نباهی علیه الصلو و السلام یا بروحانیت ولی من اولیا الله انشان را فیض رساند و در هر لقیقت برایشان
سنگش گرداند و با خود است تا در زانی وارد چنین کسان در اصطلاح قوم صوفیه اولیه سیکویند اما آن
ناور باشد نادرا که معدوم و در بیان کرده بخار چه صاحب سلسله قدوة المحققین قطب العالین
محقق الحدیث قره العین رسول غلظه کبالبتول ند الولدین من الروضه المحمدیه و الخاطب خطاب
مخصوص من حضرت محمد رحمن یا محمد و رحیم یا سعید یا ایحی و الحقیق و المحققین و الملت و الدین ابی عبد الله

کرده اولیه

کرده بخاری

بن احمد بن البخاری رضی اللہ عنہ ایشان صحبت جماعت عالیہ بودند و ملازم فرقه ناجیه از مشایخ
 کبار و علماء اعظام فریب چهل و چهار صد از همه فرقه خلافت و اجازت یافتند کشف و کرامت و فرق
 عادات بسیار داشت نسبت اراده و خلافت ایشان بسهم وردی محکم است زیرا که ایشان مرید و خلیف
 نبی گدی شیخ رکن الدین اند و ایشان از والد خود شیخ صدر الدین و ایشان از والد خود شیخ بها و آلین
 ذکر ایلمتانی و ایشان این شیخ شهاب الدین سهروردی رضی اللہ عنہ و عنہم جمیع کسب فی الحقیقت
 ایشان سهروردی اند اما باعتبار خرقه و سیاه که از پدر خود و جد خود یافتن من مذابور اباً و جد ابی و
 هومن ابیه و من ابیه و هومن ابیه الی الی الی امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم اللہ وجهه منسوب بحکم
 اند زیرا که مولد و مسکن آبا و اجداد ایشان بخارا است پس کسی که مرید ایشان شد و نسبت ساداتی را اختیار
 گردانند و سادات و از روحانیت ایشان فیض یافت و معتقد شد آنرا بخاری می نامند مشرب بسلسله
 اهل سلسله بخاریه که مستقیمین بودند عنین مذہب مشرب بسلسله سهروردی است انتہی در بیان سلسله
 قلندری سلسله مذکور است سلسله چندی بر خواسته اصحاب ان سلسله سوزند و محبت ازلی آن
 ساخته مودت لم یزلی آن سر حلقه عاشقان سر مست آن هر دفتر الهام روزالت آن همیشه شایسته
 قافلہ سکاری آن رہنما ہے مر حلی بخاری آنز شد عشاق شغفت شکاری خواجہ محمد قلند بخاری
 نور اللہ من مہجور و کتبی سره خواهی بود از بخار مغر فر جمع ابج محبت و سایر قزم مودت را غصہ
 کرده بود و در شہر را دست آورده و بدان دیرتیم فخر بر قلبین داشت و با وجود چنین سیرانی نسبت
 بود و لغوه بل من مزید پیروی مولانا شیخ سعد الدین از حال او چنین خبر داد همیشه

سلسله قلندری

بخت آخری دارد و سعد الدین سخن پایا | بمیرد نشسته مستقی و دریا همچنان با ستم

و در لسان در برابر ایشان معنی الحی تنطلق علی لسان اولیایه هو بود آ و رده اند که حاکم بود
 در شہر لجات نیجاع و دلیر بر گرد کسی پشت او نرفت بود آ تا ظلم بود مردمان شہر از تنگ بودند تا در
 خواجہ حبیبہ کہ ہر است شفاعت خلق در خانہ اور فتن و امر معروف کردند آ تا لاداب پیش آمدہ بود آ تا
 آخر الا بحربی دولت بود بتقریبی این سخن گفت کہ من مرید کسی ام کہ او را در جماعت خود آورده است

و آن خطاب شیر مستطاب را انید فی الحال از زبان خواهر این سخن برآید که تا این زمان شیر بودی اکنون با
 شدی آورده اند که در مدت میرا اثر آن سخن مبارک ظاهر شد هر جا که در جنگ می رفتی برست خوردی و عوار شدی
 تا آخر الامر ناموس رفت و دولت هم رفت در بدت ه تلف شد نفوذ با لکه بین غضب اولیا یه و زید سب
 اهل سلسله قلندریه که اهل عشق و محبت از آنست که همیشه متوکل و مجرب باشند و حاضر خلوت خلوت نزد ایشان
 باشد مصیبت ایشان از دنیا این مقدار باشد قوت ما وجد و لباس ما ستر و سینه حیث ادرک و از عبادت
 ظاهری بر فریض بر آیت و صور رمضان گفتند در کوه صبح فارغند از عبادت باطنی با توجه نام بزرگ
 روحی که جاوده است و مقدر حضور همیشه ذکر باشد ذکر لسانی نزد ایشان و چه چیز است یک غفلت
 از ذکر مقدار یک لحظه و در مسیله هم خوردی کردن و پل بدنی کردن نزد ایشان از صنایع است زیرا که
 خانی است اگر مبادا بشویم صحبت در فانی خطر خطور کند در سباحت و دنیا و زیادت بر قدر حاجت
 بر حکم بختی که با ما تهون عن کفر عظیم من سیا نگم و نه ظلم در خلا کر یا معذور دانش در خلا کر یا نزد ایشان حجت
 شهود است و نیز طاقت در ولادت قرآن نذار زیرا که همیشه در خلق و نسط ارند و در ایشان جز
 خون خود دن و جگر بالودن هیچ نیست دیگر ایشان اگر چه در اصول عشق و محبت اهل تکمین اند اما در
 سطوت تجلیات جلال و جمال و رعایت تلوین و دیگر همیشه تشنه لب اند بفره دل من مزید میزنند
 ایها المحب آنچه پسین شد درین باب فیصل سلسله شیخ رحمهم الله تعالی که عادت آن پست یک از چنانچه
 از آن در رنگ اصول و صفت در رنگ فروغ آنا درین زمان همه سلسله اسرار اند درین شش سلسله مباد
 اصول یک سهر و دویم چینی و چهار از آن فرغ قادر و شطاریه و بخاریه و نقشبندیه رحمهم الله تعالی
 همه اهل حق بودند و اهل دین متابعان ایشان در قول و فعل هر رنگ صدق درین زمان که زمان خطرات
 است کم می نمایند و ما در باشند مگر آن جماعتی از رضی الله عنهم در منوعه که قوام عالم به انت آما ایشان
 همه سخنی می باشند انتی کلامه فایده الیه نیز چون دوستی که حقیقت سلسله را و اصول و فروغ
 آنرا اگر چه که سابق از شرح جامع جلال الدین پیو طی رحمه الله علیه آقا بی و اده بودم از آن میان که
 مشهور اند درین اوطان و آنکه درین اوطان نیستند قدری از خود ایشان بیان کرده اند خطاطه است

اینکه اینهمه شیوخ اند در مطلق کرده میگویند بایکدیگر پیچیده اند وجود او شان خارج ازین خانواده
 یافته میشود و فرق فی العرف است و نیز از علم و مطالعه کتبهای معتبره هویدا میشود چنانچه در این فن کشف
 محجوب و طبقات صوفیه و طبقات الانس و طبقات شیخ عبد الوهاب شعرانی رضی الله عنه و رحمه الله علیه است
 شاه ولی الله محدث رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ و سفینه الاولیاء و غیر هم ظاهر میگردد و حاجت ایراد آن ضرورت نیست و
 اگر بخورد ریافت نماید معلوم میشود که ارباب سلوک طالبان سلک السلوک را احتیاطت و پرورش از آفتاب
 علم لدنی که علت غائبی انانیت تعلیم ساخته اند و نیامیند و انکسان که از تو علم لدنی عاجز از اعمال
 شعور کثرت اسباب بی شعور عاقلانده میشوند که چون نشوند که متروک انواسط نشده اند و خبر کیم
 از واسط حاصل شده را نفی است از حقیقی انکاشته اند و از واسط آن سلال قدیمی اسباب تصفیه
 آورده اند آنرا آنرا آشکارا نمائید و خود را مشهور بنام مرشد خود میگردانند العیتره سلوک که قدیم است بهتر
 و احوال صاحب سلوک هر سلسله دانشمندان است محلی است صحبت آن نسبت مجلس را کلام نیست چنانچه
 فرق بین المعروف و المجهول است و نزر در و نیشان باصفا و صفاییشان صداقت انشان نسبت قدیم را کثیر
 میگویند و اعتبار جدیدی پیدا نکرده اند که نقدی بنیاز از متروک ساخته نرود و خود بیعت کند که طریقه ماقبل
 طریقه است و این روی منظوم در دیگر طریقهها میگردد و زبان دیگران را در وطن کشاده گردانید نیست
 گویافته و فساد را بد را ساختن است و در معنی انجیریت شریف الفتنه نائمة لعن الله علی من الظلمة
 داخل شد نیست عیاذ الله این روش سپیده ارباب مهندبان نیست چنانچه مسوع است در این
 است مروج مغموره چهارده خانواده اند پانزده خانواده لنفسه اختراع نموده بود و آنها دجیان و جهانیان
 نگردد بلکه نظر انداز همه خلاقی شده و گرداننده سابق بود و تا انوقت موجود هستند و آن کرده خرج از چهار
 خانواده نیستند یا از سربریان باشند و یا از عجمیه و باقی در و نیشان خانواده می دیگر در اینجا نیستند و گرداننده او شان
 معروف الاسم و معدوم الحکم اند **العیتره** در مقام درویشی بسیار مهوش باید دینی استدراک کلام کردن نب
 سخن نیست بلکه محال قباح و نقصانست و طریقه اویسی از لب بهتر است بی او کشود کار و عالم نمونود
 چنانچه یکبار بر سر تربیت مسجد اعلیٰ علیه الرحمه و الفخران بوقت دادن درس شرفا قاضی عیاض مضر بنوعی که

تشریح اسماء مبارک ختمی کباب صلی الله علیه و آله وسلم است ارشاد فرمودند در خواندن اسماء الهی نوا عظیم
 است و همین حال اسماء حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم هیچ فرق نیست در خواندن آن اسماء و این
 اسماء باز ارشاد فرمودند در آن سخن باید فهمید که شیخ بمنزل طیب است و طیب بر دفع مرض و رفع حکم استعمال
 او و بیکنند و می بیند که کدام دوائی که دفع مرض چهارم آید و موافقت کردن دوائی که مرصع یا
 می پرسد چه چیز از دبا و تخفیف شده است و مرصع التماس میسازد که در فلان چیز آن سکون
 می یابم و باز می پرسد که در این وقت کدام غذای طبیعت نوزغیت میسازد و خواهش میکند با کتب خوب
 حکم استعمال میسازد حال شیخ کامل از انصورت است چه اگر فرستد شیخ کامل منظره نور الله است و حکم
 موافقت اسماء الهی میسازد بعد از آن می پرسد که از منق کردن اسماء الهی کدام اسم فرحت بقلب میسازد
 سالک آن منق را می بیند که از آن اسم را فرحت و سجت بی پایان حاصل می آید و میفرماید از نزد
 خواننده ناشد آن اسم بسیار تاثیر میسازد و باز فرمودند در این چه اهریت است قیاس کردید عرض کرده شد
 نه ارشاد فرمودند این اصول کلام است که راحت روح از آن اسم است که در یک راحت از آن اسم پیدا شده
 است مندرج حال او میگردد و در آن مشقت که بر میگردد در بر طبع آن معلوم میشود و سخن را مطلقاً
 پندار و بر آن از موافقت او اثر ربط کامل لطبعت حاصل شده است از راحت میشود و درین صورت
 منظره آن اسم بر ظاهر میگردد سالک در آنوقت مانند آینه میشود و عکوسات آن اسم منظره
 نظرات در آن متجلی شدن میگردد و در دیدن انصورتها مختلف الاوان شوق و ذوق و اشتیاق
 قلب را میسازد و از دیدنش ترقی درجات و انکشاف مخافی مخلقات حاصل آید و از عدم دیدنش
 از نفس و بال گذرد الحاصل درین عکوس در آینه طبیعت و در آن بهیچ است هر آن که از اوصاف
 حیوانی در گذشته است و طریقه ماسوا که من و وجهه ظهور رسیده است و در تشکیل آن در پیش
 ترقی باید همه عالم بذریع او دیدن می آید و حقیقت همه عالم قرین یکدیگر اند در آن آینه تانگی
 بسیارند و فانی شیخ و فانی الرسول و فانی الله حاصل آید و حصول این مفهومات بالذات است
 و انحصار بر آینه طبیعت است انتهی ارشاد و لیکن هر کدام کس است که استفاده از این را در دنیا داشته

موافق حوصله خود چنانچه جناب عموی السوءة العظامتاخرین زید و علما مغیرین و المحدثین خلاصه ارباب
 تحقیقین و مرکشفین السید عبداللطیف فی العرف شاد محمد الدین قاسمی و مولوی المتوفی فی الدیة مطہر
 طالب اللہ سرانہ بنورہ و جل الجتہ مشواہ برحمتہ در آخر خاتمہ جواہر السلوک چنین تحریر فرماید **باب نسبت**
 کہ صاحب نسبتہ اولیہ راہ نسبت آن ارواح رطبی خاص پیدا میشود کہ در جوہر روح این کس مندرج
 باشد لقطہ در و یاد رنجافرن نداد و اما چون این کس نجواب میرود و حواس ظاہرہ از شواغل خود
 استراحت مے یابد و فی الجملہ خلاصی از احکام طبیعت مے یابد بجان صورت کنون خاطر در برد
 کار مے آید و التفات مقصود مے گرد و بدان جانب و از نیچا چیز مے شگرف و معاملہا مرنجین ظاہر
 مے شود با تجملہ از اثرات نسبت اولیہ مرقم کہ باشد رویت واقعات و مشرات است و آنکہ مردمان در
 خواب براسے او دلائل عظمت و شرف مینند و اورا قبول کنند و در ضعیق و شدت او لغزنی از غیب
 حاصل شود و غالباً در محاش خود نماید غیبی مے بیند و انانکہ بے سیر ظاہر بطریقہ قوم مشغول مے شوند
 و جذبی بے بقی مے یابد و در عین هجوم اسباب غفلت الخذاب خراطر ایشان نرود غالباً انصاف نسبت
 ارواح خانی نیستہ متصل دانند یا نمانند و الاضما و در لکن مصطفیہ خصوصاً درین روز پنج کمالین
 دو بزرگ از حیث خوارق عادات مشہور تر نیست و این معنی مقتضی الفت کہ توجہ عالم غیب را کس
 خود مشیج با ایشان میند با تجملہ این اسباب مقتضی آن شدند کہ امر در آن کسے را نمانستی بر وجه خاص پیدا شود
 و از آنجا فیض بردارد غالباً بیرون نیست نسبت حضرت ابرہ المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ یا نسبت حضرت
 غوث جیلانی و انانکہ نسبت بسائر ارواح دارند باعث بر خصوصیت آن اسباب طاریر شدہ انڈل
 آنکہ و مے محبت آن بزرگ بسیار دارد و میرود این معنی سلسلہ ضبان از حیث قابل کشیہ است و آن
 بزرگ را ہمت فویہ بودہ است در ترتیب منتبان خود و آن ہمت هنوز در روح و باقی است
 البچر نیز بر صیکہ جناب پیر تربیت من منورانہ فرجہ ارشاد فرمودند در تقریر حضرت عمولہا رحمہ اللہ
 مسابقت و مخالفت پختہ نمیدارد و ہر دو متحد المعنی اند و ای حصول طاقیدہ و صورتت یکے مجازاً دو بزرگ
 حقیقتاً مجازاً عبارتہ از آنست کہ اسم باری تعالی عزت شاد در اعظہرات اند در عالم غیب عبارتہ از انانکہ

بسیار است

حقیقت مجازاً عبارتہ از آنست

است و بعالم اجسام نبی و ولی اند بمجربیت آن اسم که فیضان مقدره آن اسم از ذریع برسد بر قلب کسی
 مانند گی و در زندگی بجلوه می آرد و در عینی و لفظی که نسبت آن اسم بحسب قابلیت معلوم خود بر او ظاهر است
 موشخ سید به در بعض حقیقتاً بطور سه آید چنانچه است کردی و وصحت عبرتاً جلوه خود بخود ظاهر بسیار دانند
 تخ خود ریا که حقیقت خود بخود آشکار اینها بدو در انصوری جلوه ذاتیه صفاتی خود را بر بنوعی آرد و بولوله
 ذاتیه را بذریع محبوب خود بآیت نظر محبوب محبوب خود قدرت خود را می بندد و لوح قلب او را بخاطر محبت
 بنادیه همیشه از شیوانات خود ممتاز می سید و جلوه بجهت خود میگرداند و بجهت خود را جلوه می آرد و این مرتبه حاجت است
 و حال حاجت از ذکر کانون کتب را ظاهر میگرداند تا آنکه کاسب نشود و از ترتیب شیخ کامل مرتب نشود
 حقیقت است ایست مطلقاً ظاهر نگردد اللهم ارزقنا هذا المقام بحجرتی النبی و آلہ واصحابہ وسلم

حقیقت

معین چهارم فی بیان الرویه الزبانی و خلاصه التوحید و کلامه الخالق الحق

حضرت شیخ شمس الدین رحمته الله علیه در مخازن قادری می زهد اندک رویت حق تعالی نزد حضرت
 قطب الاقطاب رضی الله عنه بچشم دل در دنیا و چشم سرد آخرت ثابت و مشهور است نه نادر است چنانچه
 بعضی جهال معنی عبارته لمفوظ قادری اصلاً فهم و ادراک نکرده حجت میکنند و عبارته لمفوظ قادری و لتمام
 علی ضربین لغاری الدین القبولیم و اسرار هم و هوناد صل معنی عبارته اینجا بمعنی وصال است یعنی وصال
 پروردگوست یکم وصال بدن است و این وصال که بدل میشود اکثر اولیای است دوم وصال اول
 سر است و این وصال نادر است یعنی چنانچه تن قالب است و دل قالب سر است چون سالک بعد
 تزکیه نفس و تصفیه دل در دل کشاد و گردان افشا اول حاصل گردد و این وصال بدست و درین وصال
 اکثر اولیای از چون سالک درین مقام کامل نشد و او را تجلیه روح هم حاصل شود در سر روی هم کشاد
 گردد و از افشا الفنا حاصل شود این وصال بدل و سر است و این نادر است و درین مقام تجلی ذات است
 حاصل شود و این کنایه از خود کرده اند و کیفیت این برود در و کشادگی آن برود و در چند است گویا که در
 از گوشه این معدوم و مفقود است که نشانی این برود چند است گویا که در لکوک در لکوک آفتابها طلوع شده

سازم فی بیان التوحید
 فی بیان التوحید و کلام الخالق
 در این

اصال برود
 وصال بدن
 وصال اول
 فاشا الفنا
 وصال دوم

و کرور در کرور با سته باطلی گشته اند از آنها سالک را حلقه قطبیه عطا شود و ملائک را امر شود که آن سالک را سجده کنی چون سالک درون سراسر رود و اوزار الهی جل جلاله پیش آئین همچون مرجان بی عدد بر او چسبند آید و همچون سحابها بر بر کبایسه قلند آنگاه سالک جمال محبوب حقیقی جل جلاله بلا کیفیاء بیند در آن مقام حلقه قطب الاقطاب بر او سبب شود و آن سالک در همه کارها مورد شود و هم ازین جهت سید السادات قطب الاقطاب بندگی سید عبدالقادر الحسینی الحسینی الجعفری الجلیلانی رضی الله عنه وارضاه گفته است **انا قطب الاقطاب الوجود و حقیقه** با علی سایر الاقطاب قولی در حقیقتی با فاعطانی المولی اهل ولایتی با قلم لیلها بغری لیوم القیامة با و با طقت حتی قیل لی قل و لا تخف و نجات کردینا آن من لقیته با معنی عبارت تلوه طقادی این است و این مقام غایت شیرین و نهایت لطیف است که آنجا خود رفته اند نه آن معنی است معتران بیان کرده اند و لهذا معنی رویت هم آمده است اگر ضاف سوے لفظ الله با سوی صفات آن خداست عالی باشد چنانچه در تلوه طقادی مذکور است **المقوم نظرون**

لها الله عزوجل مراد ازین قوم عام اولیا است و مراد از آنها انبیا و ربه حق تعالی است معنی این است که این قوم صوفیه که اولیا اند می بینند و دیدار خداست علی رازین کلام معلوم میشود که دیدار حق تعالی بچشم نزدیک آنحضرت سید ما رضی الله عنه ثابت است و مشهور است نه مادر است و معتقدان چه دانند که رویت حق تعالی چه نوع میشود مثلاً مردم بازاری چه دانند قرب طیس با و شاه دیدن او با شاه را و اوزانک و الضیاء و حضرت قطب الاقطاب سلطان الاولیاء الاحباب سید السادات بندگی حضرت سید عبدالقادر الحسینی الجلیلانی رضی الله عنه و ارضاه روشتنای چشم سر در روشتنای چشم دل را بدو دریا با سیم داده اند پس یک دریا انقار خود بر دیگرے یعنی نمیکند کوهی بچین سالک العبد کمال وصال ذی الجلال و دو دریا اوزار عطا شوند **یک** دریا روشتنای چشم سر که باین روشتنای در ذرات کائنات جهان محبوب حقیقی جل و علار آید و دوم دریا روشتنای چشم دل است که باین روشتنای مخدرات مستورات که دو عالم اند و اسرار عیب و وجه جلال محبوب حقیقی را مشاهده و ملاحظه کند و در بیان این هر دو دریا هر دو آواز منفذ گویند چون سالک آتش عشق و شوق غالب شود این پرده سوخته و دریده شود لجه به هر دو دریا

چند آن موجها نوازید نند که ساکب کمان سپهر که چشم سر خود حق تعالی را بیند و بگری که خدای تعالی
 سے فرستد بخواستن خود بر دستها لطفا خود اینجا بزرگی خود را و انوار غایب خود را سو که دلها سے
 بندگان خود را تا اقتباس میکنند چیز را که اقتباس میکنند صورتها و نسبت به صورتها در آن
 جا سے و از پس آن دریا بر شامی چشم دل چادر بزرگی آن حق تعالی است که نسبت را در ماسوی فرید
 شدن آن چادر بزرگی آن حق تعالی را گفتند آری آن که همه نشانها که حاضر بودند این واقعه را
 پس خوشحال گردانید ایشان را از خوب بیان کردن آنحضرت سیدارضی الله عنه از حال مرید خود و از
 بعضی از ایشان پاره پاره کرد جاها خود را درون رفت سوے صحراء و در آن حال که برین است و نسبی
 این نوع رویت حق تعالی ثابت کرده باشد نزدیک به بگویند رویت حق تعالی چشم دل نادر باشد بعضی
 چهل مصنفات آنحضرت سیدارضی الله عنه را ندیده و معنی مفوظ قادری فهم کرده هر چه خوش آید
 میگوید واقعه را میگوید و از آنک آنحضرت قطب الاقطاب سلطان الموحدين الاحباب بندگی حضرت
 ابوالمعین بن الدین سید عبد القادر الحنفی الحنفی الجعفری الجیلانی رضی الله عنه و از ضاه بر وحدت وجود
 هستند آن وحدت وجود و حق تعالی است چنانچه در مفوظ خود فرموده لا ارض ولا سما و لا رب الا
 فیها تجزیهاتهم فی حقه واحدة معنی این عبارت آنست که زمین است و نه آسمان و نه ساکنست در آن
 هر دو عالمیکه چیات ایشان کچیت اند یعنی او حضرت حق تعالی را جهت نسبت کچیت است و کسے که نزد
 وحدت وجود ثابت شده باشد نزدیک او چگونگی رویت حق تعالی چشم دل نادر باشد بلکه او عیان بیند
 و الاضداد برین باب در مفوظ فرموده اند هو الاول والاخر و الظاهر والباطن کل ذلک هو لا غیر اعتقاد
 بعدیک و احسن معاشر الخلق الظاهر که معنی این عبارت آنست آنحضرت حق تعالی اول است از منظر خود
 داور اولی نیست و آخر است از جمیع منظر خود و در آن آخری نیست و ظاهر است بطور منظر
 خود همه ان اوست اعتقاد کن این را بدل خود و احسان کن یعنی معامله کن گردان حلقی را انظار خود
 بشریعت خود و سالک چند روز درین مراقبه اگر همین نوع باشد البته بر و علامات عجایب و امانات
 غریب لضوالباطن بل اجابت انوار الهی جل جلاله کشف ننوند نگاه باند این چه نعمت نام شکر

گردین شیرین نمیشود مگر بچشدن کسی که نزد او این نوع وحده وجود ثابت باشد پس نزدیک
 اور و تیه حق تعالی چلو نه چشم دل نادر باشد بعضی مردان تمام موقوفه قادی مطالیه کرده درین
 باب زوینیه چند سخنان مالا یعنی گفتند آخر الامر کاذب گشته در قصیده عینیه خود همه اشارت و تندی
 وجود و لغی ماسوی الله عزوجل بالکلیه کرده اند و بدین نوع فرموده اند بیست

و ما الخلق فی التمثال الا که حیت	التصور روحی فی شکل مخادع
----------------------------------	--------------------------

و معنی این بیت آنست که در نیست خلق در مانند نزدیک خالق مگر همچون وحیه کلبی است که
 صورت او بهتر جبرئیل علیه السلام آمده بود که در آن شکل مخادع است حاصل کلام آنکه حضرت
 جبرئیل علیه السلام بیشتر اوقات یعنی اکثر اوقات که آمده بود بنزد حضرت سلطان الانبیا و المرسلین
 محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علیهم بر همه اصحاب مخفی بود و در مجلس اورا ندید و بعضی بصورت
 وحیه کلبی آمده بود و اصحاب سید الشهدا که نزد حضرت مصطفی علیه الصلوٰة و السلام یاران خود گفتمند
 این مرد که گشته بود بهتر جبرئیل بود بصورت وحیه کلبی آمده بود پس قطب الاقطاب سلطان المرسلین
 ابو محمد محی الدین سید عبدالقادر الحنفی الجعفی الجیلانی رضی الله عنه وارضاه خلق را تشبیه بدحیه
 دادند یعنی چنانچه وحیه بنود حضرت مهتر جبرئیل بصورت و آمده بود همچنان خلق نیست بلکه حال بصورت
 خلق خود را نمودار ساخته است و هر که درین مراقبه باشد البته در نظر او حقیقت اشیا آید و از آنک
 درین قصیده عینیه بسیار جا توحید و وحده الوجود بیان کرده اند چنانچه فرموده اند ابیات

و ما الخلق فی التمثال الا که تشبیه	فانت لها الماء الذی هو نایح
فما الشیخ تحقیقنا غیر ما یت	و غیر ان فی حکم داع الشرایح
ولکن یتوب الشیخ یرفع حکمت	و یرضع حکم الماء و الامر واقع

یعنی این سبب آنست که در نیست خلق در مانند مگر همچون بلبل است و تو ما و آراب اکثر را
 نیست پس شیخ در تحقیق کردن ما غیر آب خود باشد و آن هر دو مغایر اند در حکمی که خواند آنرا شریعتها
 و لیکن گداخته شود حکم او نهاده شود حکم آب و این امر واقع است حاصل کلام آنکه حضرت قطب الاقطاب

سلطان الاولیاء سید عبدالقادر الحسینی الحنفی الجعفری الجیلانی رضی الله عنه وارضاه خلقی تشبیه تلج
 داده اند یعنی چنانچه در حقیقت آب است لجه گداخته یعنی چون تلج لجه گداخته آب شد اورا تلج بگویند
 و همچنین از مردم صفات بشریه با کلیه دور و در فناء الفنا اطمینان یافت و صفات الله در وی
 مسلم اثر کرد و لا حرم او همچون انا الحق گوید اما لجه تنزیک نفس و تقصیف دل و تکلیف روح بعبادات و
 ریاضات و اذکار خفیات و همیات و جللیات و اذکار ناسوتیه و ملکوتیه و جبروتیه و لاموتیه و در اقباب
 توحید و مشاهدات تفرید و معانیات صفات قدسیه این نعمت توحید حاصل آمد و در مقام احاطه نزد
 نماید و هر که در میان اقطاب و اولیا احباب و ابدال و اوقاد توحید کامل باشد مرتبه او فانی است
 معلوم است که بیچ ولی بیچ قطب این نوع توحید بیان نکرده است چنانچه بعضی موحدان نا الخ گفته
 است درین دو تنی باقیست که معنی مظهر کرده و غیر متکلم نزد اوست نیست و بعضی موحدان لیس فی صفتی
 باسوی الله گفت درین دوئی باقی است که جبه و متکلم یک نیست و بعضی موحدان سبحانی نام خط
 نمانی گفت درین کلام دوئی باقی است که شان و متکلم یک نیست و بعضی موحدان قم باذنی
 و درین کلام دوئی است این خود مخفی نیست و بعضی موحدان لغت هونی الخلقی کا اهل بیت الورد
 و درین کلام دوئی تام است که طیب با کلیه غیر وارد است و همچون آنکه موحدان گفته اند آیا بیچ کس
 توحید که خالص که در و شرک خفی اصلاً نباشد لغت مگر حضرت سلطان الموحدین سید عبدالقادر الحسینی
 الحسینی الجعفری الجیلانی رضی الله عنه وارضاه تشبیه خلق یا تلج دادند که در میان تلج و آب بیچ فرق
 بر دو یک اندو که در این اکل مقامات و اهل حالات از توحید باشند نزدیک که رویت حق لقا
 چشم دل جلونند نادر باشد و چنانچه رویت حق تعالی چشم دل در دنیا نزدیک حضرت قطب الاقطاب سلطان
 الاولیاء الاحباب سید ابو محمد سید عبدالقادر الحسینی الجعفری الجیلانی رضی الله عنه وارضاه ثابت و ظهور
 است همچنان نزدیک متکلمین رویت حق تعالی چشم دل ثابت و مشهور است و حضرت قطب الاقطاب سید
 رضی الله عنه جمال حق تعالی را دیده رویت آن حق تعالی ثابت کردند و علماء کلام حق تعالی را ندیده
 ثابت کردند و سیکو نیک رویت حق تعالی در دنیا چشم دل در آخره پنجم سر جایز است عقلاً و اجابت

مستحق و معتبر که همیشه در پیوسته و زیدیه فلان سفید و سحران سبک و نیکو نیکو در حق تعالی بچشم سرور و از خود جایز نیست
 که در رویته مقابل از طبله مرئی لازم آید و آن خداست تعالی منزله است ازین بر دو چیز و این آیات علم
 و حدیث ساطع در لیبها علم چنانچه عقیده حافظیه و شرح عقاید لغویه و طول و شرح اصهبانی و شرح
 مقاصد و شرح مواهب و شرح بجزند قدیم باشد یا جدید باشد و غیر نامسطور اند در رویت حق تعالی که از اقوال
 حیدریه و از اقوال قادیانیه ثابت شده است یعنی تعالی ان بالارفته است در میان سیرالی الله تعالی
 بلکه سیرالی الله سالک را کما هو دست ندهد بلکه نماند که تزیینش و تصفیه دل و قلبی روح نکند بار یا صفت
 تمام و مجاهده تمام بدانکه سیر فی الله نزدیک اهل تصوف عبارت از انست که سالک چندان ذکر کرده
 که تمام صفات و اسامی و افعال حق تعالی در سیر خود بسیار و بسیار است بلکه نهایت ندارد و تازه باشد چنان
 کار و بر زمین دم بود سیریت از صفات تو آنچه در دست است - کمتر از قطره زرد دریا است و
 نزدیک اهل وحدت عبارت از انست که سالک بعد سیرالی الله تعالی است و انست که وجودیک
 است و آن وجود خداست تعالی چنان دیگر سیر کند که نامست جوهر اشیا را کماهی بداند و بر بندگی
 در آن وقت حالتی پیدا آید که سالک چنان بیند که در همه اشیا خود مخلوق است و دیگر نیست این
 مستطعم جمع الملح است در برابران و در لکوک یکدیگر ولی درین سیر شد همچون تطیب الاقطاب سلطان الاولیاء
 الاحباب سید السادات سید عبدالقادر جیلمینی الجیلانی رضی الله عنه وارضاه در مقام سید گفت
 پیوسته تخلقت بالتحقیق فی کل صورة یعنی کل شیء من جمال واقع یعنی آنست که مخلوق
 شده ام برستی در هر صورت کس در هر چیز از جمال من الوار لولیع و در هر مریدیکه درین معنی مراد
 تمام دارد و البته الوار ان رضی الله عنه در نظرش همچون موجهاء در یانیماید بلکه آنحضرت سلطان
 الاولیاء رضی الله عنه و عنهم ازین مقام همیشه شد گفت پیوسته وجودی سرزنی سر الحقیقه
 محمدی قانت علی کل رشی با چون وجود سرایت کرد در سر حقیقت کس مرتبه من فالق گشت
 هر مرتبه بر ولی و هر قطب چون در مقام قرار و اطمینان یافتند در بنای مولای خود داده گفت
 پیوسته فاعطانی المولی اجل و لایسته قلم لعیطها غیر لیوم العیتمه

بنام سیرالی الله
 بخت با برت

یعنی پس داد مراموالی من بزرگترین ولایت را پس ندادان ولایت را بیخ و ریشه را تا درین گنجه
 خود نمائی اصلانیت که سالکین مقام برگزیده سرگردان استی و آئینه و سرمایه خود و خود نمائی مقتضی
 آئینه و سستی و بشریت است اما در مقام سالک مامور میشود چنانچه گفته اند **سیت** و اما حدیثی نقلی
 فل و لا تخف و فانت لدنیا من من تقیضه یعنی گفتم من هیچ چیز را نگفته شده مرا بگو برترسد که تو نزد
 ما من سستی و این مقام عایت مقامات است هیچ ولی هیچ قطب جز آن رضی الله عنه اینجا رسیده و نخواهد
 رسد و اهل تصور میگویند که در سیر الله منزل نیست از بهر آنکه الوتجیدی تعالی راه نیست که ذات خدا
 تعالی نامحدود و نامتناهی است اول و آخر دارد و فوق و تحت و بین و بیار و قبل و بعد یعنی جهات ندارد
 لوراست الله حتی سمیع بصیر عظیم قدیم قدير مرید خالق و غیر آن جمیع صفات بجز حیث است بی پایان
 بیکران حقیقتی هیچ ذره از ذرات موجود نیست که خداست تعالی بد و محیط نیست و از آن آگاه نیست کما قال الله

الا انهم فی مرتبه من القادر بهم الا ان کل شیء محیط بر کل شیء ان الله قد احاط بكل شیء علما انما کردین
 قرب رسیده اند و ازین باخبر شده اند همه روز و در مشاهده و در معاینه با خداست تعالی میگویند و از خداست
 میشود شب و روز خلوة با او بزند گانی میکنند و اهل وحدت میگویند که از تو بخداست تعالی راه نیست
 از جهت آنکه وجودی که پیش نیست و آن جو و خداست تعالی و بعضی گفته اند چگونه راه نباشد که خداست تعالی است
 و ازین جا بد و فیما بینهم سلبنا اما موحدان کاملان میگویند که در سیر فی الله را نهایت نیست و حضرت
 قطب الاقطاب سلطان الاولیا الاحباب سید السادات ظاهر الکرامات سلطان السائیرین
 فی الله تعالی در اعلی مقامات سیر فی الله تعالی اند و هم اقطاب و اولیا احباب و زیر مقام او
 رضی الله عنه و ایضا و له بدانکه سالک را در فنا اول شعوری در وقت تجلیات صفات
 باقیست اما در فنا الفنا شعوری اصل نیست و در فنا الفنا سالک را القار با الله عز و جل
 حاصل آید همیشه در ذات کائنات تصرف کند تا این مرتبه هیچ ولی را و قطب را نمیشود تا اندر
 مقام ولایت حضرت سلطان الکوین محمد رسول الله سید المتکلمین صلی الله علیه و آله و سلم رسیده معلوم
 است خضره قطب الاقطاب سلطان الاولیا الاحباب سید عبدالقادر الحسی الخنسی المحضی الجیلانی

رضی اللہ عنہ وارضاه در ان مقام شریف اعلیٰ الدرجات العالیٰ سیدہ اند جانچ فرمودہ اند مست

کل دلی علی قدم بیعی | وانا علی قدم جدی محمد مصطفیٰ

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مراد قدم اینجا ولایت است این سخن در حجتی کلمتہ اند بلکہ در معرکہ اقطاب و اولیاء
احباب این سخن فرمودہ ہند اقطاب کبار و اولیاء ذوی الوقار قبول کردند و تئیں نمودند و راوی
این حکایت قدوۃ الاولیاء صاحب خانوادہ سہروردی شیخ الشیخ شیخ شہاب الدین سہروردی
رضی اللہ عنہ است و حضرت سلطان الاولیاء رضی اللہ عنہ را در فناء الفناء در ہر ذرت تجلیات حق تعالیٰ
پنچین فرمودہ اند **بست** تجلیت من ذاتی لذاتی مخلوۃ؛ فاقینت ذاتی فی لطائف صفوئے
این بیت در قصیدہ نامیہ است معنی و سہ آہست کہ ظاہر شد من از ذات من بذات من در خلوت
بس فانی کردم من ذات خود را در لطائف صفوۃ درین بست شکر خنی اصلاً نیست اشہی **فایدہ** **بہ**
فایدہ تا کہ در این سعدان بیان کردہ شدہ است قیاس خود را از سعدان اول تا اینجا فرام اورده لفظ
بعد لفظ و حرف الجہ حرف مطالعہ نمایند کہ چہا معنی ہا عجیب مقدم ہا اشکارا کردہ شدہ است نیز می زبان
پیدا ساختہ و پرہ از چشم ظاہر و باطن فرہوش است برداشتہ مجملہ لفظان معنوی در سہ وقت حرف
و کلمات نشستہ اند با وقت ہوید خواہ شد و پدید غفلت از گوش حق نبوش پدرا ساختہ است نو کہ در میدان
سخن گوئی توحید و خوش گمانان پیدا تفرید بر ملا حسب استعداد آن مقام گفتہ از توحید وجودی و ظاہر
ساختہ اند البخریز درین زمان بحث وجود سے دشہود سے میا از قطع نظر از ان سنبہود کہ عین وجود است
و وجود عین سنبہود است و فی زمانہ کہ دعوی کردن علم بر اداستہ اند و وجود و سنبہود در الجہا معنی قرار
دادہ اند تا کہ میگویند و حقیقت و بابت آن اوشان سی مانند و در کلام محققان حقائق شناسان توحید و
عارفان معراج مداح تفرید بجز توحید وجودی و تجزیہ دیگر فہمیدہ نمیشود و آن مضمون در اسے نقل ظاہر است
و از حیث قیاس خارج است چرا کہ در ہر درجہ و مقام آن رسیدگان ذوالاحترام رفتہ اند خبر از حال رضی
خود میدہند و آن حال ہمہ حق است مگر تمیز باقیست و صورتہ القیاط بالماہیت و تک اصنا بالکلیت
نیشود و چنانچہ انا الحق فرمودند قیاس نمایند انا ضمیر است و آن ضمیر من المنکم و المخاصب است اگر ناگزیرند نیز

بہ ہر ذرت تجلیات حق تعالیٰ

تقرین و وجود ذوق باقیست و اصل وصول توحید واحد بودن است ظاهر نگردد و بعضی فرموده اند
 یس فی جنبی ماسوی الله از تجربه واقع شده است و تیز بچینش نظر است فی الحقیقه تجاب است و تجاب عرض
 رخسار است مثلاً کسی گفت زید فی الدار صح سگوت بر خاطب کردید بلکه تکرار تذبذب است پس آید
 و این علم فی نفس الامر دافع ظنی است که ثبوت ظن شود و بعضی فرموده اند سجانی ما عظم شانی بوی دوی
 باقی است زیرا که نونی که واقع شده است سج یا سگم تکریش مفعول میگردد و مفعول فاعل نمیشود هر حال مفعول
 محتاج فاعل است خود فاعل میگردد و بعضی فرموده اند قوم با ذمی هم دوی است و بردن شوران این مسلم
 پوشیده نیست و بعضی گفته اند بهر فی الخلق کا الطیب الورد درینجا دوی تمام است و تیز بین الطیب الورد
 واقع شده است و این امر بچینی است و اگر بحث کرده اید فقه طلب میشود و ناظره مقصود است پس آید
 و معنی توحید از ارشاد امیر المؤمنین سیدنا علی کرم الله وجهه حکا کرم وجهه المصطفی صلی الله علیه و آله سلم
 باید فهمید که حضرت کیل زیاد فرمودند پس رسید از معنی حقیقت چرا که سبب حضرت بردست امیر بود و امیر
 ارشاد فرموده است که الله غلبت السیر یعنی از غلبه بر الوهیه استا کثرت دریده شود حقیقت نیست باز کیل گفت
 زدنی فی بیان آنحضرت فرموده جذب الاحادیث البصنفة التوحیدیة یعنی حقیقت جذب ذات احدیت است بصفت
 یکاگی حقیقی که توحید ذاتیت باز کیل فهمید و در بی انکشاف آن حقیقت کردید و زدنی فی بیان آنحضرت
 آنحضرت گفت الحقیقة نور لشرق من صبح الازل جلیح علی سبب ال التوحید یعنی حقیقت نور ذاتیت که
 شایع میشود از صبح ازل پس یلیح می شود بر سبب ال توحید که قیامات انداز گفت میل زدنی فی بیان
 عرض داشت فرمود اطنی السراج فقه طلوع صبح یعنی توحید چراغ خودی خود کل کن پس تحقیق طلعت صبح
 حقیقت مشاهده کن بریت با خودی کفر و بنجودی دین است با هر چه گفتن مغز آن این است
 تم کلام محمد صادق مشرفی رحمه الله علیه و حضرت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی رضی الله
 آورده اند آنحضرت امام جعفر صادق علیه و علی جد صلوٰة و السلام دنی نزدیک شد محمد صلی الله علیه
 و آله وسلم پروردگار خودی که کیف فتدلیس بر ما است حجاب را از آن حجاب در گذشت و باز فرمود
 حجاب را تا یک صبح ملک مقرب آورده اند تا از منقاد هزار نور طلعت در گذشت حتی کان من الحجب الحجب

قاب قوسین و اگر بر این اکتفا فرمود تو هم مکان بودی لاجرم گفت او ادنی بلکه قرب رسول شیخ ابوالحسن
 نوری گفت که حقیقت اینجی برانها هم پوشیده است چرا که دنی بعد از کعبه باشد و اینجا بعد کعبه است و کعبه
 در مکان مینباید و مکان چه حالت و مکان عبارت از آن خود کعبت و قاب اشارت بمقدار است
 و مقدار صیفت قوسین کنایت از مثال است و مثال در کعبه کعبه کعبه است و شک مشک محروم
 و او سبب لغت است در و لو که آدم دینی بدو علوم همه علم از تفسیر این آیه علی و معارف جمله از آن قاهر مراد معنی
 فاشر مکتبه الله بصورت محمد رنگ گرفته است و محمد بصوره آدم رنگ گرفته است و آدم بصورت خلق
 از اول تا آخر هر چه هست رنگ حق است باینصورت ظاهر است اینهمه یعنیات حق تعالی خود گرفته است
 صفت در کلام خود فرموده است هر چه هست رنگ خداست و خدا یعنیالی باین رنگها ظاهر شده است
 مکتبه اصل فنا صیفت اهل فنا آنست که در آن غیر حق تعالی موجود نباشد و گمان دور شود
 اصل بقا آنست که در آن حق تعالی بذات و صفات و آثار موجود باشد غیر او بلکه معدوم چرا که فنا و بقا
 سبقت وجود را تقاضا میکند و در حقیقت غیر حق تعالی را وجود محال است پس ارتقاء کمال فنا
 و حصول یعنی توحید بقا است مکتبه بدانکه اسماء حق تعالی بصورت عالم ظهور شده اند چنانچه
 انبساط گرفته که احوال اسماء در افعال دیده میشوند یعنی اسماء بر هیچ اثر ظاهر نمیشود چون تقاضا بر اهل
 که انجام هیچ اسمی درستی نبود و قتیکه اشاره کن فیکون پیوست نیستی و هستی روی نمود اسماء بر تعالی
 از عالم گرفته اند و همه موجودات بلباس اسماء لبوس اند خود هر چه هست که هست بی اسم نیست مکتبه که
 کان الله و لم یکن موشیا که همه ذات احدیت بود که هیچ شیئی دیگر نبود الله تعالی کجا بود و پیغمبر علیه الصلوة
 و السلام فرمود که در دعا بود و عثمان ابررقین را گویند و مقصود از پرده باشد یعنی در پرده عظمت خود بود
 و آن مرتبه را که علم فرموده مکتبه لاهوت عبارت از ذات محض است قابلیت همه بذات است
 چون شاید لاهوتی بتلبس بلباس جبروتی شده و از دریا حق قدرت بصورتی فعل آمد و متلبس بصفت
 جبروتی شد نام موجودات یافت او بصفت وجود موصوف شده چه هر اول نام یافت و اصطلاح
 احمد و ابوالارواح نام یافت مکتبه رسول صلی الله علیه و آله و سلم را امی مطلق میگونی نامی است

سینه

سینه

سینه

سینه

سینه

که از خود جا بل می علم انتقام قرب نوافل است از خود عالم بحق جا بل انتقام قرب
 فی الصلوات یعنی او ادنی است این مقام سکر است پیغمبر علیه الصلوٰۃ والسلام را از مسجد
 حرام تا مسجد اقصی و از مسجد اقصی تا مقام او ادنی مقام سکر بود مانع البصر و غیر حق را ندید از آن
 سبب محققان آنحضرت را می مطلق گفته اند اولاً سکر کعبه از آن صحواً اقرب لوجل
 است و اولاً صحو لبعده از آن سکر صاحب انتقام را محذوب ساک کونیکه قرب سراج آنست که درنی
 فتدی مکان قاب قوسین او ادنی باین قرب خاتم ولی خوانند چنانچه نظر دیکینه رود و هر دیدن بی
 وفی الحال عکس از آن طرف آید و انجا تدلی نماید و هر دو در حقیقت آمیزه بر ابر بند که قاب قوسین در
 و در همه اعتبارات یکذات است یعنی را او ادنی گفت اما بنی کننده شروع و حال وحی است و آن
 وحی بچهار نوع نازل شده است و منزل بر یک در گون است وحی اول رستی خواب است که پیغمبر
 علیه الصلوٰۃ والسلام را راستی خواب سنوانر شش ماه شده است پیش از آن جبرئیل علیه السلام
 آورد دوم راستی طبع مگر گاهی بر طبق و بر زمان در فرغ نگذاشت این وحی را حدیث نبوی خوانند
 قل انما بشر متکلم لوحی الی اگر آن وحی طبعی بود و ما یطیق عن الهوی انه هو الا وحی لوحی چگونه درست
 این کلام الله است که بر طبع نبی نازل میشود و بیست نه که هر دم نغمه را می کند و در حقیقت از دم نانی
 تکلمه دیگر حق تعالی بقرب نوافل دروس کلام میکند آن حدیث نبوی است که فی هرگز بهیچ
 نمیکند مگر آنچه از ناسه وحی نازل میشود در طبع نه و این احکام بر اولیا را الله الهام میشود الهام
 بر دو قسم است یکی الهام نورانی در دیگر الهام فی و تقوی را نورانی گویند و آنچه را ظلمات
 خوانند فالهجا فحور ما التقوی تا آنچه معلوم ظلماتی است از استدرج گویند چنانچه بر فرعون و ابان
 فرمایند یعنی شیطان شد وحی سیوم که حجاب است و بغیر از واسطه است چنانچه از بنی
 در معراج کلامی گذشت و بر وحی که به حجاب است آنرا حدیث قدسی خوانند چنانچه عاشق و معشوق بگوید
 از از ناسه نبهانی مخطوطه است که ثالث در میان کعبه آنرا حدیث قدسی نام نهند و وحی چهارم
 که در پر دنیا است او چه سلسله واسطه او شد این را یاد دارد که کلام الله خوانند پس نشان و نزل این

قرب نوافل
تبریزین

تکلمه

وحی بچهار نوع

وحی اول رستی خواب

دوم راستی طبع

سی طبعی

الهام نورانی

تکلمه

وحی چهارم

بشنو که چگونه نازل و معانی حجاب و واسطه فهم شود که جز عبارت است کبشنه مکرر اوقات مع الله
 باشد اورا حجاب بر گزنی تو ان گفت که لی مع الله وقت فرمود سها و ازین سخن را کمان بری که نبی
 علیه السلام را هم کجوفتی حضوریت حق تعالی بود و باقی همه اوقات مع الله نبود و حاشا الله شاید که معانی
 وقت نهمند و وقت را شناس که چه روزها است که آنوقت نشناختن فرض است که وقت گذشت تراصال
 ماضی گویند وقت آینده را حال استقبال خوانند و وقت همین حال است مع علمی که راه حق نماید چه حالت است
فایده العیز درستی که رویت باری تعالی بملت عظمه در دنیا کچشم ستر جایز است و کچشم ستر و انگه که
 اعتقاد میدارند مانند زب البه عاقله بحث آن از علم کلام سین میکرد و در الزامات آن ازان علم ظاهر است
 و بعضی افراد که خود را از موحیدین اندگو یا نیده بکنه میسازند و لغزیرات جهالت آسود میمانند و دیگونی که در
 راستی غزا سیم کچشم ستر دست است سخن بی اصل است اعتمادی بر دنیا بیکرد و بعضی بر و تیه شهود
 قابل اندازیم قول استوار نمی دارد و چه بر این اند که از سنگین المحققین و من الموحیدین المکاشفین رویت
 کچشم باطنی که خلقت انسان براسه همین بخصیت در دنیا کچشم ظاهر حق است و امری نادر نیست العیز
 جاع و انگه است که عفتی را ابدار دنیا درست نیست و نپدارند چرک است جواب کار عفتی دین
 و کار دنیا علیچه است درینجا اسباب ناسوئی ستولی بر روحانی میدارند در اینجا غلبه روحانی راست و
 آن ایتها را که مالک حقیقی امر شد فرموده است چنانچه سخن ترانی و دیگر لا تذکره الالبصار دالات بر مع رویت
 میکنند با که اثبات رویت بی کیف نیمانند چرا که وجود وحدت در مرتبه اثبیت حاصل نمیشد و مقصود ماضی
 بمنصه بروز یکجمله نمیرسد بلکه از دو یک نفی نشود صورت اثبات چگونه ظهور باید چنانچه روز و شب جایگزین روز
 شب نیست و وقتیکه شب است روز نماز روز و شب در یکجا جمع باشند غیر ممکن است العیز
 جای قیاس است که حضرت احدی حلت و حدانیه فرموده است ان ترانی کن حرف نفی تاکید است
 و این تاکید حکم نفی مطلق در خود نمو دارد که ملحق رویت است اطلاق کرده امید بلکه او تعالی شانز خود مظهر
 فان استقر تکانه فتوف ترانی با وجود کلا نیست وجود کوه باره شدن او از محیط قیاس بر و نیست
 و لفظ آن شرط است اگر بجای خویش ثابت ماند پس قریب تر است خواهد بود بالغ رویت ان آینه

و امر محال که بطنون دیگر انشت ثابت نگردد و وجود رویت بجز فی دومی محال آمد با وجود مرتبه اسلی
 موسی علیه السلام که تنهم من کلم الله صفت او بوده و اینچاز هر سومی صفا ممتاز گردید چون که در مقام توحید بود
 و حال کلین دیگر است چنانچه سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم که او از حجاب جوهر طبیعت بگذشته بود
 و صین حقیقت یکتای آمد پس شخص و عکس شخص در آئینه و حده تحقیقی یکے اند در ای و مرئی و مرئی در آن
 آئینه علیهم نیستند و تمیز انا و انت انا ترک به بودن نزدیک بود ازین امر شاد با مالک تحقیقی است مالک
 العواد با رانی در اینجا موسی صفا بود و در اینجا مانع البصر و العلی است و در اینجا محلی بود و در اینجا رویت
 است و در اینجا اولاً پهبوشی بود و در اینجا زیرین آیات هو اسبح البصیر آمد در آن مرتبه فعلی طبعی بود که گفت
 رب انی و انی مقام دفع لوازمات همه عواطف بود سبحان الذی اسری بعبده ارشاد آمد و در کشف اللطائف
 مسعودی که حمد الله علیه آورده اند معراج تلمش تبع معراج سرشش بود که او را در بیداری رو نمود با کلام

بحث معراج

العواد با رانی مالک ب نواد محمد با رانی ای محمد رویت رب العزت چنانکه نوری گفت رضی الله عنه
 نشاء بلحق الصلوة ب قلم یرات الله قلبها السنون سن قلب محمد صلی الله علیه و آله وسلم فا کرمه بالمعراج تعجیل الوتو
 چون او را علیه السلام داعی ستون از مزاج طبیعت و حجاب بشریت بدر آورد و از امکان برتر وجود
 بی صفت شده و شهودش بجهت تاجالی که در لیس مکان جهت است و در راز کیف و صفت بجا
 دیدن صحابه را در امر رویت که معراج بود اختلاف است بعضی قایل بچشم سرانند و بعضی بچشم تیر اما معتقدان بر آن
 که عین چشم سرد معراج بود که در آن حالت دیده او را حکم دل بود اگر دیده و راست داد که محروم بود
 یکے است و ازین معنی نیز بی شک است چه آمد مردم چیرے در حالت نوم نگر دلو را در آن حالت
 محقق بود که چشم سر است پس از وجه کشف پنهما فرقی نیست بل چشم سر را اجزا چشم سر شسته قی نیست
 پس رویت نوم در دنیا دال باشد بر رویت بلیقظه در عقبی فهم من فهم بد اگر رویت الله جابز است عقلا و
 و اجبست شرعاً من حیث الکتاب السننه و بدین اهل جن را اجماع است که خداوند قائلے کامل الوجود است
 و موسی کریم است نزدیک او پس منح رویت از و بچه اهل بود اما اگر در دنیا ممنوع آمد بنا بر حکمت بالذ
 است چنانکه منع الطوطی و مغویه از فضل رضح که معده او قوه احتمال آن ندارد انسان نیز در دنیا

برق طبیعت مرفوق است چشم او بجهت موقوف است و لکن موصوف او را قوه احتمال آن
 جمال که لغت ازل و ابد دارد و نباشد پس ارنی دلالت کند بر جواز رویت که انبیا اعلم الناس انذابی انرا
 چهل مرتبه نبوه و کن ترانی بر منع آن در دنیا که طریح بکلیت است که جواب مطالبی سوال بود و در چشم
 کس را رویت جمال باقی دارد و راقانی نه احتمال بود پس آن رویت معتقول حاصل آمد و متشابیه وصف
 که آن رویت است بے مقابل و مجازا ذاب و اتصال شعاع نظری می بمرئی چه آن اوصاف انبیا است
 و مکان کند خداوند تعالی منزله است ازان پس نفی اصل سبب عجز از درک وصف جایز نبود و وجه یوسند
 ناضرة الی ربها نظرة الی لغت گویند چون تقدیر نظریه الی بود مراد ازان جز رویت بصر نباشد و این جا
 لطیف است که اضافت رویت بوجه کرد و در این دو وجه در عرب ذات را نیز گویند که افعال و وجه آبی
 ذات یعنی تاراسه همه تن دیده نیاید آن جمال که در اجابت در نظرش جلوه نماید چه آنکه همه تن دیده
 شود و او را جمالی که محیط اجابت است بے تعین جهت دیده شود و آنکه در جبر است مصطفی علیه الصلوة و السلام
 از نظر چنان دیدی که از وجه امین موبد این رمز است هم از آنست که کخلت رویت از کل انبیا مخصوص
 اول افتاب ریافت و بد و صاف اگر تو وجه انبیا تو لوفتم وجه الله با وجود یومند ناضرة الی ربها ناظره بط
 دی بدانی که هم ازان وجه که منظوریم ناظریم و هم ازان عین که ناظریم منظوریم چون او در آئینه با وجه
 خود را دید با وجه خود او را دیدیم و از خود دیدیم وجه ندیدیم پس ناظری ما هم از منظوری ما است یعنی هم ازان
 وجه که او با منظور است فتم وجه الله تا بد و ناظریم الی ربها ناظره و از منظورش ظاهریم آن الله خلق آدم
 و تجلی فیه این باشد و این شخصی است بلا ترم و اگر در عین شهود تامل کند خود آن دیده نشود چنانکه
 که عین البصارت است لا تدرک الا البصار و هو یدرک الا البصارت لغت اوست همه اشکال بد و منظور است که او از
 خود ستور که او دیده است دیده نیاید این درویش در معنی گوید سیت

<p>ایمان را چشم بیند لیک خود را</p>	<p>نه بیند تو چنان از خود نهانی</p>
<p>قایدہ العیون و السنی و فهمیدی که رویت درجه بلند است که کار هر کس نیست که کوی نقا خرد بیت از میان بچینان برود و مشهود طبعی را با چنین مرتبه رسید و او را کوی و او را کشف طبعی دیگر است و تعریف و توصیف</p>	

کشف وجود سے علیحدہ است الیغیر نیز خود بخود وجود نہیں توفانی چگونہ بہت و حقیقت این
 رہتی و عقل دوی بین تو خود ہر سید و نجد و بر قوانین و قواعد ارباب حقایق و ضابطہ و ترکیبات کما شفا
 و قانون تا آنکہ واقف نشوی و از تربیت پیر کامل سترتب نکروی و اشکی اینہما امور ادشوار است و لو
 بالافرض اینہمہ مقدمات تحصیل کنی و حرفے از حروفات و نکتہ از نکات فرو گذاشت نکر دہ کما ہیجندی
 لہ فیضیان الہی و کرم زبانی مندول حال او نشود بدرجہ یقین رسیدن و باطمانیت کامل ہر آمدن امر
 معبت آویسے آن کار سے بکار آمدنی نیست و بحث این تقریر سابقہ از منقسم بیان کردہ شدہ الحال دلیل
 شیئی دیگر است و استدراک از کم و کیف آن جدا است و کسیک بدیدن خود حیران و منکاشی ماند و بدیدہ
 عیب آلود دیدار الہی عیب و بے زوال چگونہ حاصل آید الیغیر نیز قیاس را فراہم آوردہ و دعوی آتات
 را کہ بر صفحہ قلب نوشتہ شدہ است آنرا از نکتہ لک الفصائر اشیدہ بین ذات سنی بدون اجتماع
 حروف مفردات وجود او علیحدہ یافتہ نمیشود ہستی معنی بدیدہ تو ظاہر نمیکرد و با استدراک آن حقیقت
 حسان و شوار پیرا طبیعت واقع میشود بر قلب شوار پسندان پوشیدہ نیست دیگر آنکہ انجمن بطن
 تنے آید کہ ہر حرف لفظہ از سنی خارج است بلکہ ہر حرف سنی میدارد تا آنکہ ضمیر پیہر گے نشود صحیح سکوت
 مخاطب واقع نمیکرد و الیغیر نیز در جہ دید بدیدہ است یکے را بدیکے حذف نامے ہمون دیداست
 کہ مخاطب ہمہ افراد است و افراد معلومات از حیرت سنی دید خارج نیستند و تبدیل و تخذلیف و تخیل و تقویف
 از دید بیرون نمیشوند و در اینجا نکتہ دقیق است و ہستی دید از تعینات تبدیلیات و تخذلیفات و تخصصات
 تعلیقات و تضحیقات بیرون نیست و نمیکرد و ددے بیند و حکم دید بحسب درجات و مراتبات نافذ میشود
 و لو لراؤین اشہ ادا است کہ مستقر کے ماند و خود را خود سے بیند و سستی شدہ حیران محو ماند الیغیر
 وجود ممکنات یعنی ہستی ممکنات عارضیت و وقتیکہ از میان دور شود و معروض و عارض کیے گرد
 چنانچہ رنگ حنا از برگ حنا دور نمیشود و علیحدگی را قبول نمیکند و ہن حال ممکن واجب است بار نشود الیغیر
 آب و نمک مختلف در یقین و ذالیقہ اندہ باسم علیحدگی میدارند و نمک را در آب انداختہ بہن چہ نیز ماند
 آب و رجو و عارضی نمک یک وجود شد فقط آب ماند و وجود نمک ماند حکم غالب است و در کتب مذکور

علم فقه غفور کن کہ چو سکہ سے لگا کر ڈرا ب اور انی اشجار وغیرہ افزہ و گداختہ شوند تا آنکہ باوصاف
 ثلثه او تغیری واقع نشود غسل و وضو جایز است و وقتیکہ در اوصاف ثلثه تغیرے واقع شود وضو
 و غسل درست نباشد نتیجہ سکہ بہت اند کہ حکم غلبہ راست ہے نیز در کلام متقدمین مکارم شافعیین کہ اسون
 حقیقت و معرفت اندوہے عشق و طریقیہ گمانگی حق یا فترہ میشود و طبیعت شیفگان توحید معنی
 واحد بودن است کیچہ وحدت الوجود ہمین است بدست ایشان نے آید و بدلیقین حاصل
 نمیشود و پردہ تیز از رخ آئینہ مقصود فرو شسته است برداشته نمیکرد و اندرون پردہ چو چیز است
 واقف و آگاہ نمیشود و اگر معنی توحید واحد دیدن بود و صورتہ حال او ہمین است بجا خود قرار دہند
 مرکز قلب بمقام خود استقرار نمنے یا بد و پریشان حال میماند و در لطیفہ تجلیات جلیاب اسما الصفاست بلہ
 منقلب سیانہ البعیر نیز تیزے پیدا باید کرد کہ در کلام آن مقدسان و کلام سلطان الاولیاء الا
 حساب سید عبدالقادر جیلانی علیہ و علیٰ جدہ و سلمہ مفاصل زمین تا آسمان است کہ اگر چیکہ
 مقدسان ہر طریقہ خود را در بوتریا صنت علم توحید گداختہ بود ای تقدس سید و کلام تقدس
 آیات خود بمنصہ اجلاس نشاندید و جلوہ آورده اند و رایجہ خوش را بدلیغ سالکان این وادی میرساند
 و از فیضان ان جلیب جلیاب و وی دور کردن میخواستند و از روستے رنگان بمرتاضان طریقہ میں بند
 و مثل خود میسازند و کلام سلطان الاولیاء الاحباب بآن مقام است کہ با کلکیہ سستی سالک را بسیف
 قباط بمرتبہ جلال از تیز بودن خود نیست و قطع ساختہ ہمہ تن بود احد بودن میرساند و بشیونات
 ذابہ اقدس را از فیضان مقام خود کہ آن مقام تحت بالما ذون است فایز میسازد و ہمیں قل
 جا الحق و رزق الباطل ان الباطل کان ہواً آشکارا میگرداند عجب رشاد است کہ در تقسیم آن ددی
 و ناجیز میگردد بلکہ سراغ او کجا است معلوم نمیشود و بجز ہستی مطلقہ ہستی مجازی بنظر نمی آید و انانیت
 منی و تو می معدوم میشود و انیت مطلقہ جلوہ میگرد و در ضرب المثل کل انما رتیر شرح با فی ظہور ہے یا
 البعیر نیز چنانیکہ ہوش است بہوشی را داخل نیست و وقتیکہ بہوشی می آید ہمہ معاملات ہوش
 بر طرف میگردند و انما قول و انما اسح ل فی الدارین غیری ظہور میکند مثلاً شخص ہر او دیدن آب فترتہ

و سبک ازان از دور آب دیده میگوید که همه آب است و ویژگی در آب ایستاده گوید همه
 آب است و سبکی در آب رفته غوطه زده و چشم را در آن دیده میگوید که همه آب است بلامحاطه انصاف
 گشته انصاف ازین شود تقریر هر سه را بجزان خیال بنجیده بگو که ناز همه آب بخش ثالث درست
 است و باید بگردان بهتر و نسبت چونکه کلی آب بر برد و دیده او شان ظاهر است مگر پرده غیبت است
 و وجود بند را بالکل برینیا فتنه و بوسه انانیت رفع نشده چگونگی صادق آید و صدق از گفته آید
 چنانچه در قول معروف الما است زیرا که تحت و فوق و بین و بیار همه آب بی جهت و بی مکان
 می بیند و کل حق همه آب است گفت راست و درست است و جناب سالت ماب صلی الله
 علیه و آله و سلم فرموده اند که وقت رویت همه تن چشم شده بود پس رویت بجهت است
 مکان حاصل آمد در اینجا سر عظیم است در مقام تنزیه که آن مقام حلال است غیبت
 هیچ چیز انیت و در تشبیه صورت و شکل است و تشبیه حذف شود تنزیه ماند و تنزیه بر خود
 لباس تشبیه را راست کرده است و فی الحقیقت تشبیه من تنزیه است و تنزیه من تشبیه
 سلطان الافراد معنی الله عزه ارشاد فرموده اند و قصیده عینی من معنی است چشم احوالی فرد گذار
 کرده و تائید باطنی از شیخ کامل پیدا ساخته و ترتیب فراوان حاصل بایند نمود چشم عبرت کشاده در میان
 آب و جناب برین که چه فرق است جناب عن آب است و آب عن جناب مگر تمیز اضافی برهما
 است که استقرایت نظر بر آن ماهیت میگردد و وجود آب انسه ندارد و حیران در نظاره جناب
 می ماند بلکه در دیدن خرد و کلان جناب مشغول میماند و مانند طفل در پیشش این و آن تقرار
 میبازد و این رباعی بسیار خوب است رباعی

اسرار نزل را نه تو دانی و نه من	وین طور سحرمان نه تو خوانی و نه من
همست از آن لبی برده گفتگوی من	چون پرده بر افند تو نمایی و نه من
<p>الجب نیز باز نشنو که کبر طیبه مانند سحر است و اعصاب و اوراق بر خود بسیار میدارد و معنی طیب پاک است و پائی این کلمه بجهت غنویت غور کرده بر ائمه ان باید بود اگر چیکه قدری از لباس</p>	

کلمه در دیده برده گفتگوی من

طیبت او اشاره باین کرده بود مگر لکنی ازان لباس همچنان حاصل نشده چرا که بر سرست ما
 علیه الرحمه و المحض انبار بارشاد میفرمودند زمین کالی انکس است پهن از قالب اگر کسی گفتگو کند مگر
 مقصود اصلی را فرنگداشت کرده مانند شستر بی مهار نشود و هر کس که از وی صادر شود مقصود
 آید و که نفهمیده است باز قالب دیگر آید فهمایش نماید و طبیعت می طرب انجان نیندازد و مستقر
 بر مرکز حق باید گردانید اگر کسی گفتگو بر روی طبیعت کند و معنی بزور قوه ذهن خود سازد نزد سخنوران
 حقان پوشیده نماند و میفرمایند که خود نفهمیده است ازین ممر در مطالع تقریر افتاده صاحبین را
 در تشویش اندازد و دست و پا مانند طفل بی وضع میزند **العالم** نیز محققان متقدمین و متأخرین
 مکاشفان سلطین و خلفین رضی الله عنهم در حمته الله علیهم معینها و افراد او انکس است بی پایان در
 کلمه طیبه بیان نموده اند و کتبهای علم حقایق و معارف ازان پر اند و بر آن عاقل است که
 که از ترتیب کالین سرفراز شده باشد وافی و کافی است و این همچنان نیز مقصدین صحبت پاک شرابان
 قدره از سانی آن حوصله پیدا نموده است گذارش میسازد **العیز** نیز کلمه لفظیت واضح و
 اوضح کرده است بر آن معنی مفرد و بحث ترکیبی و معنی مفرد در کتبهای علم و نحو و منطق ظاهر است
 الغرض از تقریر ازان علم نیست که مجمع ابجاث را آماده کرده راه مقصود را از مرتبه اعتدالیت دور خست
 مخاطب را در تشکیک انداخته براه گرداند این علم همچنین نیست بلکه خلاصه این علم آنست که همه
 ابجاث را منقطع نموده برای آوردنست که اطمینانست پیدا آید و در هر عین یقین برسد و گرد معاذ الله به بلای
 عظیم گرفتار آید و صورت دیگر ظاهر میگردد **العیز** نیز در کلمه طیبه دو اسم اند **العیز** اسم خالق و
 دیگر اسم مخلوق و کار و بار همه عالم گمانا در کان جلوه ظهور آید و از وی آید و خواهند آمد ظهور نسبت
 است که در میان آن دو اسم واقع است و محب نسبت است تا آنکه تصدیق و اقرار بر مخلوق کامل
 نشود خوشنودی خالق اگر نمیکرد در بر مقدس نظران علم تفسیر و حدیث پوشیده نیست در صیغه مخلوق
 کلی است بر همه افراد شالست مانند خالق بی نیاز یعنی هستی مطلقه بے نقیصه و مستقیم محاط است زمین
 طوری مخلوق بر افراد خود در بصورت یکله اضافی و دیگر حقیقی آمد و قاعده علمیه در بیانست که

حقیقت کلمه طیبه

حرف لافنی است بر ماضی سے آرند و لفظ لافنی ماضی و مضارع از رو لغت و طفل از یک لسان
 شیر نوشید نیست و وجود متبل افعیل از مادہ خود میگردد و در اینجا تفریق مانند بنی بنو نمائند بسیار نزدیک
 ترکیب فعلی نیست بلکه جمله اسمیه است و حرف لافنی لادینجا مثل جمله فعلیه عمل خود ظاهر نمیکند قیاس
 ضروری است و ترکیب قیاس بدون تقلید ارباب خفایق و معارف حاصل نمی آید خلاصه اینکه در این
 کلمه بیہمت اند و بی معنی زمانہ از زمانہ تلمشا یافته نمیشود و حرف لافنی است دلالت میکند و معنی
 بہمت از تفریح بسیار و کہ قبل از وجود مخلوقات باریتالی موجود است و بعد از ظهور ایشان ہم
 اوست و ہستی مطلقہ معدوم کند ہستی تعینات متعینہ مخلوقات است و این ہستی کہ ہستی نامی است
 انسانی است چنانچہ غلام زید و از قوت اقتدار است ہستی زید غلام خارج میگردد و ہستی او غالب
 بر ہستی عبد است و آن کما کہ میگونید لافنی برائے مقابلہ آید و مقابلہ تبارک تعالیٰ از عقل و از نقل
 ثابت شدہ است پس لافنی نہ زاید است البعیر من اینچنین قیاس نیست بلکہ لافنی برائے فکرت
 مجازی است تا آنکہ ہستی اعتباری از اعتباریت خود محو نشود و احاطہ شئی دیگر نظر برین واضح
 نمیکردد و مثلاً حباب پر و آب است معلوم میشود کہ شئی دیگر عارضی واقع گشتہ است و وقتیکہ گویم میگردد
 وجود او لیاطیت آب از خود در خود بخود ظاهر میشود کہ آب است این محض حکمت ایندست با وجود کلمت
 اعتباری بظہور آوردہ صرافت وحدانیت خود را بجلوہ رسانیدہ لا الہ الا اللہ فرمود یعنی نیست ہستی بیچ
 چیز الا حرف کشتا منقطع است اورا زیباست و اسم باری تبارک و تعالیٰ عز و اسمہ اللہ است
 و آن ہم شریف جامع اسماء ذاتی و صفاتی است و ہستی ہمہ مظاہرات بدست و ہستی ممکنات مانند
 ہستی او نیست و صفات نامشاہ صفات حضرت جل جلالہ نیست یہ مقام استعنا جلال احدیت
 است جائیکہ اسم در سم بود غیب است و در غیب شعور ستور است و جلوہ پشیمانات را تلو لونیست و
 در ان بے شعوری شعور یافت خود از خود در خود کرد و آنرا حقیقت محمدی میگونید صلی اللہ علیہ و آلہ
 و چون ذات بحت در ذات خود کسب او صفات در مراتب یافت خود بدید و خود را با اسم اللہ خواند
 و آن مراتب الحق را محمد گفت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و ذات مع الصفات و صفات مع الذات با یکدیگر

ذات متحد اند ازین ممر این دو اسم یکی لذاته و دیگر بشبوه اند چنانچه جمع کرده ارشاد فرمود لا آله الا الله محمد رسول الله العظیم عز و جلال خود سید اند که معنی کلمه طیبه من حیث الحقیقت در فهم تو گنجد باز بشنو که معنی مفرد صیغه اتحی بین خیال را در آئینه تجلید خود بین که تمیز بین الذات و الصفات بطریق مغایرت واقع شده است آن تمیز را کجاست نهاده در خود نگاه کن که ذات واحد تو بصفتان مختلفه فریب شده است و مشهور باین و آن گفته نقض علی هذا صرافت ذات است بهر حال و بهر مکان درگذرد و آن علماء متذکرین متحد گویند و نه مغایر بر آن خیال نفی کردن بر کس هم دست شدن مطلب فردیت اسم ضروریات است و بر او آن افراد که دعوه اتحاد و یگانگی میدادند و تمیز این اتحاد میبازند در حق او شان نفی کردن فرض است و در حق مظهر آن رسالت و ولایت مطلقه نبوت واجب فرض است و در حق مظهر ذات استغفار واجب و لازم است چرا که از هر که تجاوزی و بے ادبی که لازم عبودیت و خضوع است در نگذرد و همیشه بمنتهای عظمت منبسط اند و شیفه استعراق اند و اگر در افاقه آید خود را در رتبه اطاعت بسته میدارند از غیر عزت و دیگر بشنو محمد رسول الله فرمود صلی الله علیه و آله و سلم درین سر عظیم است و محمد اسم است و رسول اسم است و رسول مضاف و اسم ذات مضاف الیه است و نتیجه مضاف و مضاف الیه این است که ذات اقدس باری تعالی و تقدس جمیع اسما و صفات خود در آئینه علم خود در خود دیده اند از اسماء ذاتی و صفاتی خود از هر اسم ذاتی و صفاتی خود حقیقت غیر منقوله بر آورده مرکب کرد بدین صورت رس و آل این چهار حروف از چهار اسم بدون اده اند و در از حیم در وف و ص از صبح و و از دو و دل از لطیف و لا آله الا الله و نیست بجز من بدین صفات که باعث لطافت ذاتی من در حیم دیدار دخل نمیدهم و در دوستی و حب ذاتی کثرت اعتبار را لجایار اگر در معایرت بر آورده و حیم است که شان خود را از رحمت خاصه خود خود خبر سید که سبقت حجتی علی غضبی ای محبوب تو آن سستی بنم خدا در تو بدین اوصاف که لاین کبرای منست دیده ام ازین وجه نزدیک حروف نورانی از اسماء الذات و الصفات مرکب ساخته خود را در آن اشکار کرده اند و حق

باطن هست و تو ظاهر حق است و تو باطن حق است و حق ظاهر تو و محمد رسول خداست و معنی خدا
 از خود تمیزه است و محمد از خدا جل جلاله صلی الله علیه و آله و سلم پس نیست هیچ سیانیت در میان تو
 و من و من و تو بجز تمیز مطلق و آن افراد که شیفته جمال سرور عالم بودند حضرت را خدا قرار داده بودند
 ازین معنی است که در اسم شریف چهار حرف اند دو میم و یک ح و و اول میم اول از
 بین است و میم ثانی از مؤسوس است و ح از حی است و و اول دائم برآورده میشود
 حرف کرده میخواهم عالم کتابا با عالم کتابا احد و تحت علم مرکب یعنی عرض محمود صلی الله علیه و آله و سلم
 و نزو بعضی محققان این فن **میم اول** از مقیت است یعنی آفریننده قوتها و ح از حسیب و
 حسابنده بندگان بر ذوقیاست و **میم** ثانی از سب است آفریننده خلق در اول و اول
 از دایم و آن رضی الله عنهم را تعجبی آن اسما نورانی بر قلب شریف ایشان پذیرد و حرف نورانی ظهور
 نمود بجز بار شتیجالی عز اسم دیگری بنظر نیاید و هر چه در آئینه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم
 تعالی شانه کمال لطافت خود استغفای نموده ارشاد نقل انما انما بشر مثکم الی لقرح از لثه است فرمود
 بلکه مثکم مگر ارشاد فرمود درین سر عظیم است برابر با بخت حقایق و معارف پوشیده نیست یعنی
 کثرت تشبیه است **انهم** غایب از ماده تنزیه نیستند از یتیم نام از زبان رسول مقبول صلی الله علیه و آله و سلم
 جاری فرمود من را فی فقد را الحی اگر کسی گوید که معنی رسول همین است که مذکور شد چه فرق ظاهر
 میشود در میان درسلان سابق و خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم و عظیم العجز سر قیاس باید کرد
 در میان حضرت و انبیا سابقی مفاصل بین السماء و الارض است من وجه و من وجه تمیست در اینجا
 کلمه مختصر بر تو عرض نمایم که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اصل اند و دیگران فرع چرا که حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم ذات اند و انبیا دیگر منظر صفات و صفات لثه مختلف الماهیت را نام میهند
 بر وجه میکه هست مابیت منظر او همچون مابیت جلوه میسازد و ذات در خود در وجه اعلی دارد چنانچه
 شبر واحد است در درجات مختلفه خود را میسازد از همچون درجه نافر و دیگر د و اگر شبر را گرم کنند
 بالانی می آید بالا که اندر رخ نمایند باس میشود و در اینجا بالا و میگفتند در اینجا سکه میگویند اگر در آنجا
 است

رخن نمی‌سند و اگر در شیر آن ماس را باندازند جزوات میگویند و اینهمه درجات مختلفه تحت شیره و غیره
 بالا سه مراتبات ذنبی و غارچی است و مرتبه خلاصه موجودات معلی الله علیه و آله و سلم بالا سه
 مراتبات کونی و آبیست و در هر مرتبه مختلفه از برتری خود در نگردد و در خود ظاهر میسر و وجود
 بابت مختلفه بدست و رسائی هر بابت موافق در جزو جادوست و این قائده کلیه است مقدمه
 موسی تجاویزی واقع نمیشود و چنانچه حضرت راز الهی صادق صل الله علیه و آله در شرح آنست بانه میفرماید
 در رسول عبارتست از ذات جامع بین الغیب و الشهادت بلکه بین الاحدیت و التوابع
 و بین الذات و الصفات یعنی باعتبار جسمانیت عین عالم شهادت است و باعتبار روحانیت عین عالم
 ارواح است و باعتبار سر عین عالم صفات و باعتبار سر سر عین عالم الذات که عین عین است
 و عالم شهادت خبرت است از عرش رحمانی تا مرکز خاک و بالا او عالم مثال است و بالا او عالم
 ارواح و بالا او متعین بویست و طبیعت وحدت یعنی حقیقت محمدی و بالا او احدیت صرف یعنی ذات ذوالجلال
 و الجلال و بالا او مرتبه بویست یعنی لائقین و وجود مطلق و ذات بخت و وار الامر و متعلق الاشارات و کلام
 حقیقانه و بویست او و حقیقت او یا بجمله که مذکور شد در انسان موجود است انتهی العیر غیره و افعال
 علم لدنی و کار پر دازان حقایق و معانی و دقیقه شناسان اسرار ربانی و نکته فهمان سمات نهانی
 در معنی کلمه طیبه آن تصورات را مرئی بنهاده اینچنین الفاظ در بیان آن آمده است لا محب و لا مقصود
 و لا مطلوب و لا مرغوب و لا محبوب و لا موجود الا البت و وقتیکه تک تصور است
 ماسوی الله تعالی نشانه واقع شود با نوقت چندگی این کلمات نموده پس بگویند لا سماء و الارض
 الا الله دست ازین ترجمه لا غیر الا الله میداند و بعضی در لا موجود اند و بعضی در لا مقصود و بعضی در
 لا مطلوب و بعضی در لا مرغوب و بعضی در لا محبوب و بعضی در لا موجود اند و بعضی در نقره پس فی
 السموات و الارض الا الله اند و آن افراد در لا غیر الا الله اند تا در اندر چه الا خود الا الله است نفی
 بر نفی خود انبات است و آنکس در تحت قلب شریف حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اند و اینهمه بر چای
 اند و چنین گفته می‌آید که مستاد و اند خصوصاً او صاف و کمالات و دلایه مطلقه محمدیه صلی الله علیه و آله

حقیقت انسانیست و ایمان قائمه و صورت و بالا او
 او مرتبه

و سلم بعد از خاتم ائمه اکریم الله وجهه و ائمه اهل البیت علیهم و علی صده و صلوة و السلام بذات پاک سلطان
 الافراد سید عبد القادر جیلانی علیه و علی صده و صلوة و السلام بدرجات یافته میشود و در هر کلام بزرگ
 دین و عقاید بیان ارباب یقین بر سه دوی یافته میشود و لیلی و نشانی کماهی بر کسکه ایرون و شک اندول
 دور کشود مستی و بیوشی علامت برود طبیعت است حاصل میگردد و بجز کلام شیخ اهل رضی الله عنه
 در ضاه و خبا چنانچه که از شیخ بزم حضرت سلطان الاقطاب سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
 وارضاه آورده پرسید که این الله علی کل شیء محیط چه حقیقت دارد فرمودند کیف و لطیف خارج از محیط
 هستی مطلق نیستند معاوض نمود چه برودت و خسر میر تبسم فرموده ارشاد فرمودند ارے خارج
 نیستند بعد از ان ارشاد فرمود ای عزیز نمونی که آفتاب مجازی بر همه نامی بودی بودی و خوشی
 نمیرسد ترا بوسه شیء مطلق بدین معنی است اگر رسیده بودی تمیز یکمین الکثیف و اللطیف
 است دور شدی اکس از خود بیرون گشت هر چه باقی بود یا ای عزیز ازین ارشادات واقف
 نشده بلکه موعی شکافی ازین مغلقات پیش کرده آید و از اسباب تمثیلات آن تا بک گفته شود
 و اطلاع کرده آید بدین تو باعث عدم مصطنعی حجاب خود بینی از رخ آئینه قلب بر خیزد است تیر تیر
 همانیش توجیه بهیچ کیسیر و نظیره مخصوص بر روی سفین برکت آید و آنکه میگویند ابتدا طریق ما انباشت
 طریق دیگر است حیث میگردد و چگونه این الفاظ بزبان می آید و میگویند آن افراد را بهتر است تغییر
 ابتدا و انتها عجیب بناده متوجه بکار بستن شدن مرتب است و گرنه قباح عظیم است و این بجهت ان
 سابق ازین بطوریکه باید ذکر کرده است حاجت ایراد آن نیست در اینجا بحث دیگر است و باین مقام فهم
 نازک باید که کلام سابقین را بفهمد قیاس باید ساخت که بسنیان میگویند ابتدا و انتها را دیگران است
 و آن افراد که منتهی طریق اند از کلام پاک او نشان چه حقیقت ظاه میشود برابر با بخت پوشیده نیست
 و آن افراد که بدرجه انتها تشریف فرما شده ارشاد فرموده اند ابتدا و آخر حکان درو نشان طریق عالم
 ای عزیز کیسکه نام شکر بزبان براند و بن و حلق او شیرین نمیشود تا آنکه چند بعضی در لذت تقوی شدن
 در مانده اند و بعضی بصفت ابرار یعنی توکل و قناعت و رمانا و صبر و نماز و شرف و محمی دخی زوال

و صلوة الاوابين و صلوة من فيكون و صلوة العاقبتين و صلوة حفظ الايمان و تلاوة قرآن مجيد و
 دلالت الحزبات و اوار و فحبات و مرد و دافرد اكر و مستقات و مسجات عشر و حوت كبر و حوز كبر
 و حزب البحر و دور الاعلى و تصيد و برده و تصيد و بطوبه و تصيد و حبره و غير هم در مانند و بعضى در طبعى
 و آن بر دو قسم است يكى حصرى و ديگر تلافى و در حصرى شرط قيد است و آن قيد بر دو قسم است اوليات و
 جلالى اند ترك حقايق از آنم فرديات است بدون آن كز بسبب نيت و كره و نكاح و حجت است ابتدا
 بر اوى و دنون در پيش است و حال قسم ثنائى جمالى بچنين نيت اگر خلاف قاعده بخواند فرديت
 در استجاب و عا و حصول مقصود كس واقع ميشود و با هيت آن دو قسم كقبايى آن فن چهارچيز است
 ۱- حسن و اعظاف كاشفى و شمس الحارث شيخ ابى العباس بونى و جواهر حسنى بيزه غوث كراچى
 ۲- كاشف عظيم و در السعير و فوايد شري و جواهر السعير و حقايق التواضع منقح الجمان و غير هم معلوم ميشود
 و حصول آن علم بدون عامل كامل سپر خواهد شد و آن عامل كامل صفت عتقائى ميدانند كه حجت
 فر در حال آيد و بعضى بباطنان لباس ظاهرى بوسن اند قرارداد و علم مطلقى سر اسر صلايت
 لطالت است امر و خه علمى ميبازند و لبايشگان نيت در خاى كرايى م افند و خود را
 مشهور برباليت مينمايند خدا يتعالى با و شمار او در نها و حفاظت خود به اراد و بعضى براى حصول
 و مطالب خود و تميز عالم عظمها و غير مينمايند و از به خود شهر و ميبند و عا و خلاقى را از جاسه برند و
 در غايم خوانى بتلاشه خود را مشهور مينمايند كه شيطان را سوخته سبگه دام و جن را گرفتار كرده و
 مے آرم نوزد با نده جن گرفتار ميشود و به شيطان سوخته گردد فقط اينهمه شكل از براى اكل است
 پيدا كرده اند و اين طريقه عالمان متدين نيت و خدا يتعالى جلش از شيطان و جن نجات
 و اراد و كار هر كس نيت كه بدرجه عاليت آيد و پيرسد و امر ما در است كه به بين منصب پير
 و تصحى چنين اند بيك اسم عامل شده اند و بر فوعات آن به تصرف ميبازند و مشهور بى نيت
 ميشوند و عامل بر اسورات هم شده ان امر و شوار است چنانچه در است سرور كائنات عليه
 الف الصلوة و التقيات خدا فراد اند كه مثل او شان تا قياست شدن و شوار است

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 اللهم صل على محمد و آله
 الطيبين الطاهرين
 الذين هم خير الامم
 و اجمعين

والا ماشاء الله و حضرت شیخ صدر الدین قولوی و حضرت شیخ ابو العباس بولوی شیخ
 قحی الدین ثانی عربی و شیخ ابو الحسن شادانی بلخری و شیخ شریف محی سبیری و شیخ محمد غوث
 کولوری رضی الله عنهم جمعین و در متاخرین شیخ و جلاله بن علوی البخاری و شیخ برهان الدین
 رازابی و قاضی سید علی محمد دستگیر کرم محمد رحمتهم الله تعالی و قدس الله سرهم حسین علی
 در اینجا چند نکات بیان میسازم که روزی بجا بیاید پس تربیت شیخ ان علیه الرحمة و الغفران
 ارشاد فرمودند کسیکه اسرار الهی را بر کسی حصول مطالب دنیوی و مقاصد استقامت
 فانی سوا طلب کرده باشد اندیشه سوسو عاقبت است بعد از آن هیچمان در تغیر جوهری
 که گاه بود و مضمون واحد بود و گاه با اختلاف عبارت پس نزد صلحا علی بدین صورت پسندیده
 شاید و عملیکه در ای این قاعده بود با لکل او را اعتباری نمیدارند و هر عمل که خلاصه الله بود
 بهتر است دیگر لکن لایعنی در این امور است نیست باخیر بود و بدین در حق مومنین نباشد و دعایه
 در حق احد الناس نکند و احتمال بر جوهرها بکشد و یا گوئی و از گوئی سازد اگر کسی تکلیف
 رساند در حق او و عابد است طلب عمل بجز خدا نماید المومن من سلم المسلمین بیده و لسانه شاره
 کند حتی الوبح و الامکان در پیدا کردن قوه سلال ماند و از عمل ریا پر نیز کند در اخبار آن
 است الریاح ام مطلق و در شود و اجازت و ترکیب کسب از عامل حاصل کند و از اندیشه
 رحمت بگذرد ماند و استجوال در سجا به دعائند چرا که این بارگاه الهی است و مرتبه استغای
 در اینجا است چون و چرا را با لکل مداخلت نیست و از عملیات در گذشته و مرتبه اخیر آید
 کند مناسب است و احتیاط در خلاف لغت واقع نشود بکنند و از افراط و تفریط دور شده
 بر طریق علی السویه قائم باشد و هر حال تلبیح علم فقو باید بود و از طرف خود چیزی ایجاد نماید
 کرد و نظر بر مستحبات علماء فقط نگاه دارد و خود را می و خود پسندی را مانند نادانان علم
 که در خود پندار علم نموده عمل خود شریعت است قرار داده اند نشود و چنانچه بعضی مفرطین که
 سر اسر جهال هر دو طریق اند یعنی شریعت و طریقت ضابط مقرر گردانیده اند که بوقت سلام برده

و ذخیره ملوک و طبقات کبر و غیر هم ظاهر است و لازم الطوابع و وضع دلائع میگردد و فی زمانه
 عجب الهوار مختلف الالوانست که با یکدیگر دریافت کردن مفقود است اگر هست مصححات
 در روزی را بشود فضیلت انکاشته اند و از اسباب نقاوی بالکل بری گشته اند تقوید با تبه
 این بلا عظیم است ازین عمر است حدانی و حق شناسی تلور الوجوه شده است خداستجالی علیها
 آن افراد النصف طینان را از لقی وار تقاع زاید ازین مضیب کن و بهتر آنست ازین بیخاست
 معطوف العنان گشته انتساب خود را مع شجرات اطلاق سیدیم که منزل الرضه عند ذکر الصالحین
 تا که ازین ذر لیه مقدسه عافیت محمود شود و کفارت ذنوب حاصل آید و خیر و برکت است
 شود و از تراوش فیضان الهی قلب احقر و مطاله کنندگان ترشح گردد و بمنبر و کمال گردد
 حاتم العیر نیر خداوند حقیقی جل جلاله را اسما الصافات اند از زمین اسم البدیع اعظم اسما
 کی نیست موج آفرینش گشت قاعده آفرینش را بد و صورت بنادیکلی احریمه و دیگر
 خلقیه در امریه لطافت بی پایان است مختار میگرداند و فهم الساعث و امریه عبارت
 از مفردات است از عالم ارواح می نامند بحث آن سالف است ایراد آن مفرد نیست
 و باقی ماند مرکبات آنهم در بحث آن مذکور شد در اینجا تقریر نسبت است و اصل نسبت ربط
 اسما فاعلی و الفاعلی است چنانچه از بابیت البشیر علی الصلوة و السلام ظاهر است که
 بدون ماد و پدید آید اگر دانید در صورت عنصری و حضرت عیسی علیه الصلوة و السلام را بی پدراز
 ماد پدید ساخت در اینجا قدرت کامله خود انبیه یکدیگر بجلوه رسانید و در این حالتین سر عظیم
 است و آن سر عظیم عبارت از مرتبه جامع است و معنی جامعیت از استجماع اسما فاعلیه
 و الفاعلیه است و فاعلیه را اسما الاهی میگویند و الفاعلی را اسما کی فی مینامند و نسبت
 اثر دادن و اثر گرفتن ظاهر است و لکن اسما متقابله در زمینه جامعیت اظهار است و بی پد
 در و مادریه پدید است نسبت که در آن غلبه است یافته میگردد و در هر حال صورت ساز
 خود ظاهر بسیار در سبب الاهی فاعل اند و اسما کی فی مفعول و الفاعلیت از یکدیگر ممکن نیست

فعله الکلی

فعلین بنی

مثلاً کسیکه بکناره آب پناه نشسته غور کند که چیزی که بالاست در آب کانه نمایان میگردد
و صورت عکسی بر صورت شخصی دلالت میکند و پی میبرد و همان الذی لهنه علوا و کبر اوصوا
علمه را با عیان ثابته در آورده بعینه در اعیان خارجیه بجلوه رسانیده اگر کسی پرسد چه الصوره
بمخبرته خلاصه موجودات صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم بظهور برسد چرا لعبد الله و آمنه
بعقد انجاسید حیفا بر برنده میگردد کجاستی عیسی و آدم علیهما الصلوٰه بود انجا حاجت اسما
الهی و کیانی و فعالی و الفعالی است چنانچه بر حاشیه ناصری نوشته است ماده معرفت
ایستادن نفس بود بر چیزی تا به چنانچه هست بحقیقت در اینجا مستغنی ذات است در اینجا
مقتضا ذات و در اینجا مقتضای صفات و در تعریف مقتضای ذات خود میفرماید قل هو الله
احد هستی مطلقه الهی خواست هستی خود است و آن خواست را تعین اول میگوشد در اینجا
تجانست را دخل نیست نه ذاتاً و صفاتاً و مکرر در اینجا احد و واحد فرموده و از ذات صفات
مشارکت و مانندیت نمیدارد در اینجا دو پر ادخل نیست بلکه این و آن گفتن کمال بی ادبی
است بهتر آنست آن مقام سجد است و این رتبه دره دست بس عالم کربان است
آفریده است و آن نسبت که ما بین امریه و خلقیه است منقطع نمیکردد ذکر نسبت بطریق اولی و
است و نسبت بدو قسم است یکی حقیقی و دیگر مجازی و حقیقی آنست که علاقه پدری و مادریت
یعنی زید پسر فلانست و لیسر فلانست و مجازی آنست که این خرقه از فلان فلان نسبت دارد
حاصل کرده است اگر نسبتش برابر نگردد و حااطب الاعنبار میشود بلکه مجهول الانساب می باشد
و بلکه اگر انساب پدری و مادری ضعیف یافته شود او را مجهول النسب میخوانند و بعضی در انساب
حقیقی این آیه شریف در پیش می آید فاذلح فی الصور فلا انساب بنهم و عده نسبت حقیقی
است منقطع میشود و جواب می طلبند قیاس نماید این آیه درجه عامیه دارد و درجه خصوصیت
را قاصد نمیشود و بدین حدیث صحیح کل سبب نسب منقطع بوم القیامه الایسی و بی فی الصواعق
و بحث انساب را طول کردن در اینجا مناسب نیست کسی نسبت می چسباند و منقطع بطریق مذکور در

وگسیکه بد آنصورت قوی باشد اسید استگاری برزق قیامت قوی تر از دیگران حاصل آید
 بقصد تعالی شاکه و بر نسبت مجازی همون نسبت که عبارت از اسناد است و کسی نسبت
 اسناد چنانست انشاء الله تعالی در حصول فیضان آبی سریح تاثیر راسته باشد نسبت به
 اعتقاد کامل و در دستخیز برکت آن اعتقاد و نسبت عاقبت محمود خواهد شد منته و کمال کرده و احاطه
 العیون بر یاد فیه اولاً که انشاب بنجره قادریه عالیجوبه باین پیچان رسیده اند بالنوع در آن
 النوع احوال سیادت ظاهر میگردد و ملاحظه باید ساخت تا که وسیله یقین نشایقین را در اخلین
 شده و گانز کفارت الذنوب واقع شود و نسبت سلاستلا به و قسم یک اجدادی و دیگر خلفا و
 واجد ادی به صورتت و صورت اول از طرف ابا و اجداد بود و یا از جانب ابا و اجداد جدا باشند
 بشرط آنکه یک جدی باشند اکثر اجدادی میگنید چنانچه این پیچان سید خواجگی الدین فیض
 شاه محی الدین ابن سید ابی صالح و فی العرف سید قادر با دنا و رحمه الله علیه لباس اسخره
 من عمه و پسر برادر خرد از پدر سن بودند و باعث تجوی و کیتادلی برادر خود پیچان از اناکب اکرم
 فرمودند اگر خوشنودی من منظور باشد هر چه بگویم قبول نمایند عرض کرده شد کردن و بهم ارشاد
 فرمودند خدا و رسول را صلح راضی بنهادی با لوفت بیعت و لباس خرقة از برادر خرد و خود پنهان
 و فرمودند که در معاملات علم نظری حقایق و معارف از اسناد خود تریست یافته اند که احاطه
 عقود آن علم نهایت دشوار مگر لایح اند حاصل کرده و صورت کشفی باقیست از من حاصل
 نمایند و کشف چند مفهومات مخلوق که کشف آن از بس دشوار بودند از آلات آن سرفراز فرمودند
 قدری ملال از آن حال بر قلب من نیز بر میسر است پیچان رفت آن حاصل طریقه ابا و اجداد
 همین است که ذکر میشود و اسم الشریف شیخ الخیرة السید شاه حضرت فی العرف سید شاه علی
 قادری قدس الله سره و همون عمه سید شاه محمد غوث قادری و همون امیر سید محی الدین شاه
 قادری و همون خاله سید شاه نور الله قادری و همون امیر سید کریم محمد قادری و همون قاضی
 سید علی محمد قادری و همون امیران سید اسم الله و همون سید نور الله قادری و همون سید علی

بجز در کتب
 بنابر اسناد آن

قادرى و سوار قاضى سيد اسماعيل و سوار بيران الدين قادرى و سوار ميران سيد حسين قادرى
 و سوار سيد منصور قادرى و سوار عبد الفتاح قادرى و سوار جلال مستقى قادرى و سوار بيران سيد
 قادرى و سوار سيد حمزه مفتوح قادرى و سوار حضرت عوث الاعظم عليه وعلى جده صلوة و السلام رضى الله
 عنهم و ديگر شجره اجداد حضرت جدى قطب الكبر سيد حمزه اصغر رضى الله عنه بجانب سلطان الاله
 وليا سيد عبد القادر جيلاني مير سيد بها شاه محى الدين من عند سيد شاه حضرت قادرى و سوار
 سيد شاه محى الدين باد شاه قادرى و سوار خاله سيد شاه نوزاد قادرى و سوار ابيه سيد كريم
 محمد قادرى و سوار ابيه سيد على قادرى و سوار اخيه سيد قطب الدين قادرى و سوار خاله
 سيد كريم محمد قادرى و سوار ابيه حضرت سيد نوزاد قادرى و سوار ابيه قاضى سيد على محمد قادرى
 و سوار ابيه ميران سيد اسد الله قادرى و سوار ابيه سيد نوزاد قادرى و سوار ابيه ميران
 سيد عبد الفتاح قادرى و سوار ابيه ميران قاضى سيد اسماعيل قادرى و سوار ابيه سيد
 بيران الدين قادرى و سوار ابيه ميران سيد حسين قادرى و سوار ابيه ميران سيد نوزاد قادرى
 و سوار ابيه ميران سيد عبد الفتاح قادرى و سوار ابيه ميران سيد جلال مستقى قادرى و سوار
 ابيه ميران سيد حاد قادرى و سوار ابيه ميران قطب الكبر سيد حمزه اصغر قادرى و سوار سلطان الاله
 ميران محى الدين عوث الاعظم سيد عبد القادر جيلاني رضى الله عنه و سوار الشيخ ابى سعيد
 على بن مبارک محرمى الرضى الله عنهم و بجزه اولى الر حضرت عوث الاعظم رضى الله عنه بجانب
 امامان برسد و در انجا از شيخ ابى سعيد بجانب امامان مير سيد ديگر شجره قادرى از طرف جواد
 مير سيد بها شاه محى الدين من عند سيد شاه حضرت قادرى و سوار مير سيد شاه محمد عوث قادرى
 و سوار ابيه سيد محى الدين باد شاه قادرى و سوار خاله سيد نوزاد قادرى و سوار ابيه سيد كريم
 قادرى و سوار ابيه سيد محمد قادرى و سوار سيد شاه اعظم قادرى و سوار خاله سيد شاه درویش
 قادرى عوث ثانی و سوار مير سيد نوزاد قادرى و سوار مير سيد شاه جواد فانی ولى الله قادرى و سوار ابيه سيد شاه حسين
 و سوار ابيه سيد شاه محمد قادرى و سوار ابيه سيد شاه نضر الدين قادرى و سوار ابيه سيد شاه ابراهيم

شجره اجداد ميران

شجره قادرى از طرف جواد

قاهری و هومن ابیه سید شاه صالح موسی قاهری و هومن ابیه سید شاه عماد الدین ابی صالح نصر
 قاهری و هومن ابیه سید شاه عبدالرزاق قاهری و هومن ابیه غوث الاعظم رضی الله عنه و هومن ابیه
 سید ابی صالح موسی و هومن ابیه سید عبدالقده و هومن ابیه سید ابی محمد عی و هومن ابیه سید محمد ابی احمد
 و هومن ابیه سید عبدالرحمن داود و هومن ابیه سید موسی و هومن ابیه سید ابی محمد عبدالقده و هومن ابیه سید
 موسی الجون و هومن ابیه سید عبدالقده محمد و هومن ابیه سید حسن شمس و هومن ابیه امام حسن مجتبی
 و هومن ابیه سید نا علی و هومن شمس المذنبین صلی الله علیه و آله و سلم و هومن اموی النور الثمین
 بواسطه جبرئیل روح الامین علیه السلام آمین و **شجره حسینیة قادیة از جانب مشایخ اهل امان**
میرزا و از شیخ ابی سعید علی بن مبارک مخزومی بسید الطالیف جنید لجدادی و از شیخ سری سقطی
 و از شیخ معروف کرخی با امام علی موسی رضا و با امام حسین علیه السلام میرسد الان بین الخاص
 و العام همین شجره طیبه ریح است خواه جدی باشند و خواه خلفای و بهر تقدیر شان طریقه عالی رس
 لبه است و علو تیره انتساب ظاهر است از نیمه عالیه میخوانند و میگویند و دیگر آنکه حق سبحانه و تعالی
 ذات مقدس سلطان الاولیاء المذبح فضائل متفرقه سرفراز فرموده است تحسین و حسینی برود و
 اند و انتساب خلفا و اولاد علیهم السلام و علی صاحبهم صلوة و السلام میدارند چنانچه شجره **حسینیة** مالکسارا
 حاصل است سلطان الاولیاء **الباس الحکر** که از شیخ احمد نسود دینوری نیز کرده اند و او از
 عثمان و علو دینوری و او از ابی العباس نهاوندی و او از شیخ ابی عبدالقده محمد بن الخفیف و او از
 شیخ ابی محمد بن حسن الجزری و او از سید الطالیف جنید لجدادی و او از شیخ ابی سعید خراز و او از شیخ
 بشرحانی و او از شیخ ابی رجا عطاردی و او از شیخ فضیل بن عیاض و او از شیخ منصور سلمی و
 او از شیخ محمد بن مسلم زابدی و او از شیخ محمد حمیر نوفلی و او از شیخ ابی محمد مطعم و او از از افضل صحابه
 بتحقیق ابیه المومنین ابی بکر الصدیق رضی الله عنه و عنهم جمیعین و **شجره قادیة** و قیدی نیز هست زیرا که
 آن حضرت **الباس حکر** خلافت از ابی الخیر نیز و او از شیخ یوسف و او از شیخ ابی الحسن
 و او از شیخ احمد بن عبدالعزیز و او از شیخ کبف الدین ابی بکر عبدالقده استیلی و او از سید الطالیف جنید

شجره حسینیة قادیة

شجره حسینیة

شجره حسینیة

بغدادی و آواز شیخ ابوسعید خراسانی و آواز شیخ ابی محمد ادریس سمرقانی و آواز شیخ ابی یوسف کاتبی و آواز
 شیخ ابن الدین شامی و آواز شیخ عبداللہ علمدار و آواز شیخ رئیس الاصحاب امیر المؤمنین عمر ابن الخطاب
 رضی اللہ عنہ و عنہم جمعین و شجرہ عثمانیہ نیز بہت چنانکہ آنحضرت الباس **خروج خلافت**
 از شیخ حماد دیاس کرده و آواز شیخ ابی سعید مغربی و آواز شیخ ابی بکر احمد بن عثمان المغربي و آواز شیخ
 ابی الفضل عبدالواحد بخمی و آواز شیخ احمد بن امیل علی و آواز شیخ ابی المکارم ابی بکر عبداللہ شیبلی و آواز
 سید الطالیف صنیع بغدادی و آواز خواجہ ابوسعید خراسانی و آواز شیخ ابی عبد جن السجوی و آواز شیخ
 ابی تراب نخشبی و آواز شیخ ابی عبدالرحمن حاتم اصم و آواز شیخ عبداللہ الخواص و آواز شیخ علی بن طاہر
 از اہل اہم اہم علی و آواز شیخ فیض عیاض و آواز شیخ عبدالواحد بن زید و آواز کجیل زیاد و آواز جامع اعجاز
 امیر المؤمنین عثمان ابن عفان رضی اللہ عنہ و عنہم جمعین استہی و در شجرہ حسنیہ یا شجرہ عثمانیہ میں کتاب
 جو اہل اللوک کہ از تالیفات اسوت العلماء زمان و خلاصہ فضل در دوران رئیس دانشوران معقول و منقول و اہام
 فروع و اہول سر در ارباب موحین نذیر ارباب رکاشین یعنی سید عبداللطیف المشہور میں کیست
 شاہ محی الدین و یوری المتوفی فی المدینۃ الطیبہ و مدفون فی الجنۃ البقیعہ و تحت صیرکہ جبرہ طالب اللہ
 سراسر سن النوارہ و جبل الجنۃ مشواہ من رحمۃ و افاض اللہ المدد و علینا من اجدادہ و من شہادہ و عمر
 کہ بدر زبر گوایں محمد ان علیہ الرحمہ و الرضوان و عمر صاحب از نبی عام اجداد ثانی اند و نیز بر آن
 صورت قاضی سید محمد صاحب علی اول اند و نیز اشکال التاب بیان نمودن ضرورتہ نیست بدان
 صورتہ کہ قلمی نموده شدہ است و در طریقی کہ اسناد حکم چہ است و ازین سرشتہ و در طریقی البیان
 خرقہ و انتساب سلاسل شجرہ و توفیق و اعتماد بسیار است و برای طالبان سلوک کھصول الغیوض
 اعتبار کامل است و ہم البزیر نیز بعد اسناد صحیح بارگاہ الہی است و عالمانہ امید قبولت دعا غائب
 است و حال و کیفیت نسبت درست از کتبہای آحادیث و منہرجات آن ظاہر میگردد کہ چنانچہ
 اند و از مطالعہ جذب القلوب و شرح خود آید شد آی باری تعالی بہر گتہ ادرح طلیبات پاکان خیر ما
 عصیان آلودگان در زمرہ صالحان گردانند و لہذا در یقین کامل است انشاء اللہ تعالی ہمین صورتہ تولید

شجرہ عثمانیہ

آمد بر سر مطلب که غرض از بیان نزد این است که تکلیف از فیوضات طریقات مختلفه طریق سلطانی
 الاولیا الاحباب رضی الله عنہم خالی نیست و کسیک مشتقی شده بیاید سیرا بنده بحر عذب
 خواهد شد و سرشته دوا دوی از وی بفضله تعالی دور گردد اگر کسی گوید که در هر طریق همین است
 بلا شبهه راست و درست است این طریق را جامع الطرق گردانند است العزیز خاندان حاکمان
 برین در هر سلسله آن اسناد و جدی ملو غا است اسناد و شجره چشمتیه پیشین است
 سبها شاه محی الدین و بیون سید شاه حمزه و بیون سید شاه محمد عوث و بیون سید شاه نور الله
 و بیون سید کریم محمد و بیون سید علی محمد و بیون سید محمد و بیون شاه ابن الدین علی و بیون
 شاه برهان الدین و بیون شاه میر انجی شمس المشاق و بیون کمال بیابانی و بیون جمال مغربی
 و بیون ولی الاکبر الصادق ابو الفتح صدر الدین سید محمد گیسو دراز و بیون نصیر الدین محمود چرخ
 دلبوی و بیون نظام الدین و بیون شیخ فرید گنج شکر و بیون قطب الدین بختیار کاکلی و بیون
 سید معین الدین بختری و بیون خواجه عثمانی مارونی و بیون خواجه مودود و بیون خواجه پون
 و بیون خواجه محمد و بیون خواجه احمد و بیون خواجه اسحاق و بیون خواجه منشا و علوی دینوری
 و بیون خواجه پیر الیهی و بیون خواجه حدیقه المرعشی و بیون خواجه سلطان ابراهیم او بیوم
 بیون خواجه فضل ابن عیاض و بیون خواجه عبدالواحد بن زید و بیون خواجه حسن لبری و بیون
 امیر المؤمنین علی و بیون خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم العزیز پیر آن طریق چشمتیه بصورتیکه
 اسنادش مسطور شد و دیگر صورتها که رسیده است بکتاب خلافت و جامع الطرق موجود است در اینجا
 ایراد آن چندان ضرورت است و اگر از همین صورت تحریر کرده آید این اوراق کجای نخواهد گردان
 امورات رجز سازم موجب فخر اذلیل است اگر فخر کرده آید زیبا است لیکن نزد علما اخلاق میرفت
 العیون اگر معترض اعتراض کند بدیخارت فہمائش آن دشوار است دان اعتراض این
 است همه کس در سلسله خود اسناد میدارند پس چه تمیز است که فرق سازد در بیان این
 و آن بسنوسن و هر فرق است و سن و جبر نیست که خانوادہ طوسیہ و سہروردیہ از یک

سلسله العزیز و بیون حاکمان

درخت اندوچستیه علیهم السلام آن برود از خواب حن لبری است رضی الله عنه سزا بیکر
دو شاخ دارد و بر آن شاخها و فروخته برود رسیده اند و بارهه شاخها بر آن شاخ واقع میشود
رتبه برتری اورا زیبا است حاصل المقود آنکه و مصدر آن هر سلسله امر تبه تعلیمات در درجات و در تبا
دانشند و از راه کشف باسیات هر یک نمی رتبه را دیده اند و آن فرد که تحت قلب شریف سرور علم
صلی الله علیه و آله و سلم است دیده پای برتر چنانست که در آن کشف نمیرسد بدین سبب از فوط
اشتیاق و متناسی درجات مالا یطاق کرده موقوفه این طریق عالییه کرده اند در طریق قادریه و البته
گردانیده از منتهای شیخ الكل اند مشهور شده اند و نیز از کشف خود می بینند که خوشنودی کمال
حقیقی دسر در عالم صلی الله علیه و آله و سلم درین است اقبال کرده اند و ازین وجه است گردنها
خود را پیش قدم شریف نیست نموده اند که بهم موافق مراتبات است و اگر کسی گوید که سلطان الاولیا
رضی الله عنه از همه طریقها مرتب اند شاید که آنحضرت رضی الله عنه هم آنچنان ملاحظه کرده باشند
که اجازت هر طریق اقبال نموده اند لایعزیز قیاس باید ساحت این همه اجازات که سلطان
الاولیا الاحباب رضی الله عنه قبل از ماور شدن کار فرمای مقام فرویت که قطب و غوث
بر درجه از راه کشف آن اقطاب و اغواث دیده بودند و نمیده بودند که درجه و مرتبت و علوی
شان و پرورشی و حمایتی سید کائنات علیه الف الصلوة و التحیات در باره سلطان مادیده عنده
جسمانی تحفه طریق خود پسکشش نموده اند که تحفه درویشیان قبول نمایند تا که از در لجه این قبول
قوة و طاقن بظرف نمایان گردد و فیوض استماری را ترقی شود و ازین وجه قوه در هر طریق یافته
میگردد و نتیج قبولیت سلطان الاولیا الاحباب برای همین جهت است و ازین وجه است و وجه
من سلطان الاولیا بدی صورت است و بگر آنکه از روش تفصیلیت تحفه آنهمه فی نفسه واحدات
و بگر آنکه تحفه گذرانیدن آن برگزیدگان ایزدی پاس برتری از همه یافته میشود و الله جل جلاله
سلطان ما را عجیب و غریب قوه کامله عطا فرموده که همه ازین بکر سیراب شده جوهر زوایا را
حقائق را بخش میفرماید لایعزیز اغواث و اقطاب و اغواث هر طریق مستقی از آب اللؤلؤ مظهر

مرتبه جاسمیت شده تحصیل آب زلال علم لدنی و کتبه و معاصی نظری و علمی ازین بحر میباید و در کتب
 سرفراز بسیار و میگردید که سلطان اذواج علمی در خود ارشاد و لفرمانیه موجب فخر است
 چنانچه قطب الخطاب ولی کامل الغیوضات خواجیه با قطب الدین بختیار کاکلی روشی رضی الله عنه
 میفرماید **سیت قطب مکین** لفظی درت منسوب است با ذواج فخرش و در حضرت عوث بن عفان
 و مرتبه جاسمیت مرتبه است که بلند پروازان مقام قرب رنگ فرو مانده اند و از حقیقت ان
 آگاه نیستند و حال منظر همین است چنانچه از حال سیدنا جبرئیل علیه السلام در شب اسرای از کتبه
 احادیث ظاهر است و حال منظر جامع که عبارة از ابوالبشر است علیه السلام از قرآن و حدیث
 واضح است که حکم وجود ملایکه را شده است و انکلم بوجود دانست و بر آید گان نیست یافته
 نمیکردد و مشخص کتب هم از بعضی اوراک نمیشود و نیزه از حال سیدنا علی حسن مجتبی و حسین
 مجتبی از آیات و احادیث پوشیده نیست و قوت سیدنا علی بروز فتح قلعه بسراجه است کسین
 سلطان با آئینه مرتبه جامع و مرات الحی اند از کتبه های انساب و ارباب شیعی و شیعه است **عاشقین**
 نیست و ازینجا خلاصه شجره سهروردیه بچشمند است **شجره سهروردیه**
 به شاه محی الدین و همون عمه سید شاه حضرت و همون عمه سید شاه محمد عوث و همون ابی سید
 محی الدین بادشاه و همون خاله سید شاه لوز الله و همون ابیه سید کریم محمد و همون سید علی محمد و همون
 سید قطب الدین و همون سید کریم محمد و همون سید نور الله و همون سید علی محمد و همون سید و جبرائیل
 علوی و همون حاجی حمید فی العرف سید محمد عوث و همون شیخ کلور حاجی منصور و همون شیخ ابوالفتح
 هدایت الدین سرست و همون شاه قاضی نظاری بنی اسرائیل و همون رکن الدین جیونیوری و همون
 سید جلال الدین بخاری مخدوم جهانیان جهان گشت و همون ابوالفتح بهاد الدین و همون سید الدین
 ابوالفضل و همون شیخ ابوالبرکات بهاد الدین زکریا و همون شیخ شهاب الدین عمر سهروردی و همون
 شیخ نصیر الدین ابوالعینی و همون خواجیه و همون ابوالاحضر و همون شیخ عموییه و همون خواجیه
 دیوبندی و همون مشاد دیورن و همون جنید بغدادی و همون سر سقایی و همون خواجیه سهروردی

شجره سهروردیه

وہو من خواجہ حسن لبروی و ہو من امیر المؤمنین اسد اللہ العالی علی ابن ابیطالب کرم اللہ وجہہ و
ہو من امام المسلمین و خاتم النبیین و شیخ المذنبین حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

ابن شجرہ خاندان طیفور کہ ان حضرت شیخ احمد پی در پی از عبد اللہ شطاری
پی در پی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میرسد

وہو من خواجہ حسن

لبہا شاہ محی الدین و ہو من سید شاہ حضرت و ہو من سید شاہ محمد غوث و ہو من سید محی الدین
بادشاہ و ہو من سید نور اللہ و ہو من سید کریم محمد و ہو من سید علی محمد و ہو من شیخ احمد و ہو من
سید احمد و ہو من شاہ یرقان الدین رازا علی و ہو من عبد القدوس و ہو من شاہ عیسیٰ خدائے
بن قاسم و ہو من شکر محمد عارف و ہو من غوث الاسلام حاجی حمید فی العرف محمد غوث
و ہو من شیخ ظہور حاجی حضور و ہو من شیخ ابو الفتح بدایت اللہ سیرت و ہو من شیخ فاضل و ہو من
عبد اللہ شطاری و ہو من شیخ محمد عارف و ہو من شیخ محمد عاشق و ہو من شیخ خدا علی باد الہدی
و ہو من شیخ ابوالحسن خرقانی و ہو من شیخ ابو المظفر ترک طوسی و ہو من شیخ خواجہ ابو العزیز ازبک
و ہو من خواجہ محمد مغربی و ہو من سلطان العارضین بایزید لسطامی و ہو من امام جعفر الصادق و ہو من
امام محمد باقر و ہو من امام زین العابدین و ہو من امام حسین و ہو من امام الشہیقین سیدنا علی و ہو من
رب العالمین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و عبد اللہ شطاری قادری و ہو من شاہ عبدالرزاق و ہو من
سلطان الاولیاء میران محی الدین سید عبد القادر جیلانی علیہ و علی جدہ صلواتہ والسلام میرسد
شجرہ شاہ سہیم کہ باجد و حضرت شاہ عالم میرسد لبہا شاہ محی الدین و ہو من سید شاہ
حضرت و ہو من سید شاہ محمد غوث و ہو من سید محی الدین بادشاہ و ہو من سید نور اللہ و ہو من
سید کریم محمد و ہو من سید علی محمد و ہو من قطب الدین و ہو من سید کریم محمد و ہو من سید نور اللہ
و ہو من قاضی سید علی محمد و ہو من محمد مقبول عالم و ہو من امیر سید جلال ناہ عالم و ہو من امیر حسین
سراج عالم و ہو من امیر سید عبد الغفور بید عالم و ہو من امیر سید محمد عالم و ہو من امیر سید محمد

وہو من خواجہ حسن

مرشد عالم و مہون ابیہ سید محمد بن عبداللہ الملقب بشاہ عالم و مہون ابیہ سید برن ان الدین ابو محمد
 عبداللہ المشہور بقطب عالم و مہون ابیہ سید ناصر الدین محمود عالم و مہون ابیہ سید جلال الدین الحسنی
 الحینی البخاری مخدوم جہانیاں ظل سبحان حامی عالم و مہون ابیہ سید احمد مدوح عالم و مہون ابیہ
 سید جلال الدین حسین بخاری ہلال عالم و مہون ابیہ سید ابی الوہید علی عرفان عالم و مہون ابیہ
 سید محمود بخاری مہین عالم و مہون ابیہ سید احمد خورشید عالم و مہون ابیہ سید عبداللہ اودی
 و مہون ابیہ سید علی الاشقر قبلہ عالم و مہون ابیہ سید جعفر ابان عالم و مہون ابیہ امام علی نقی الباہد
 کبیر عالم و مہون ابیہ امام محمد تقی بن الجواد ناصر العالم و مہون ابیہ امام علی موسیٰ رضی رضوان
 عالم و مہون ابیہ امام موسیٰ کاظم جان بخش عالم و مہون ابیہ امام جعفر بن الصادق امام عالم و
 مہون ابیہ امام محمد باقر صلح عالم و مہون ابیہ امام علی زین العابدین زینت عالم و مہون ابیہ
 امام حسین شرف عالم و مہون ابیہ امام علی ابن ابیطالب ساقی عالم و مہون رسول رب العالمین
 و خاتم النبیین و شفیع الدینین محمد بن المصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شفیع عالم و مہون ادری
 المثنیٰ بواسط حضرت جبریل علیہ السلام روح الامین العظیم ہر یک ازین افراد طیبات کور
 شجرہ اندر قوتہ خود طاقتی یکے از انبیا و نبی اسرائیل علیہم السلام میدارند باوصف آن اوجا
 از فیضان سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ استفادہ حاصل کردہ اند و ہر دار الطریقہ کشدین
 رسان امت حضرت رسول الثقلین علیہ الف الصلوٰۃ و التحیات شدہ اند و ہر فرد بدو طرف
 انتساب خود میدارد و یکے بردیکے ترحیم سلسلہ خود نمیکرد و دعویٰ لاناہت نفسانی و علت انا
 خیر منہ شیطانیست نمے سازند و بر زبان نمے آرند و بنظر انصاف در نگزند کہ در صحابہ رضی اللہ عنہم
 اتفاق است کہ خدا تعالیٰ صدیق اکبر رضی اللہ عنہ فضیلت عطا فرمودہ است لعلتی نیست محض
 فضل یزدی است این کلمہ سیدنا علی ہر کرم اللہ وجہہ و ہمین طور اتفاق شیوخ آفاق بر سلطان الاولیاء
 الاقران رضی اللہ عنہم کسب کرد اتفاق صحابہ رضی اللہ عنہم منحرف شدہ گشتند کہ آن کلام را حرم
 نمے نمایند و اگر سید در بارہ سلطان اولیاء کلامیکہ خلاف اتفاق اولیاء اللہ افتد رضی اللہ عنہم میان آن

افراد

آن سخن را بشنیم نیاید کرد چو نکه خلاف اجماع است و هر فرد بد و طرف انساب خود سپیدارد
 و یا بر جمیع انتساب سلسل مشرف شده باشد تریح سلسله بر یکدیگر یکس میکنند و نمیدهد و اگر
 شعور پیدا ساخته است اتفاق پاک دلان راجی بنید و قوت و طاقت در ورود فیضان
 ملاحظه سازد و در مقام قرب بکدام ذریه هست و چالاک میگردد اللهم انزل قنانه اشغور الله
 لضاف العرش حقیقت عبارت مذکور را ادراک نکردی پس فهم ازین شجره کرده خیالیکه در آن
 تفرقه بے پالن است و زعم تفضیلی که سر اسر خلاف است بر آن جرم کرده نمے آید از ان دور
 کشتن اولی و بهتر است **شجره سلسله مداریه** مقدسه این است یسها شاه
 محی ایزدی پسر شاه و همون سید شاه محمد غوث و همون سید محی الدین بادشاه و همون سید نور الله
 و همون سید کریم محمد و همون سید علی محمد و همون سید قطب الدین و همون سید کریم محمد و همون
 سید نور الله و همون سید علی محمد و همون سید محمد و همون سید جلال و همون سید محمد شکر و همون
 سید غرب شاه و همون سید راهب و همون سید شاه عالم و همون سید برهان الدین قطب عالم
 و همون سید راجو قتال و همون سید ناصر الدین محمود و همون سید جلال محمد دوم جهان و همون
 خواجه پدیع الدین مدار و همون طیفور شامی و همون شیخ یحیی الدین شامی و همون شیخ عبدالقادر
 علمدار و همون ابی بکر انصاری رضی الله عنه و همون محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و همون احمد علی بنور المثنی بواسطه جبرئیل روح الامین العجیز انتساب شیخ عبدالقادر و
 صورت استغیثی بطنی اهل و دیگر بجا نمیشدانی و حضرت سلطان العارفین بایزید لیسطامی راضی الله عنه
 در انتسابات اشکالات اند و بعضی جا تصدیق البرضی الله عنه بر بند به صورت یکس از
 ذریه شیخ عبدالقادر و دیگر ذریه سلیمان راجی رضی الله عنهما و دیگر ذریه خواجه داود
 طائی رضی الله عنه تا نیمه اظهار علیهم و علی جد هم سلوة و اسلام و دیگر با امام بحق مطلق حضرت
 الصادق علیه و علی جد و سلوة و السلام میرسد العجیز بر و محققان این علم و حقیقت شایسته
 سلسله امر تادی را تزیح یکس بر دیگر یعنی نسبت فضیلت نمیدهند و لفظ ششایز زبان
 ظاهر دیگر نسبت

نمی آرد چرا که عند الباقه سر از محالیت برداشته نشود و اجماعاً این امر واقع شود و خالطاً
 و اعتماد میگردد و اگر کسی گوید چه اطر لقیه قادر بر فوقیت میدهند و اگر طریقه خود را بد برای خسته
 قدم می نهند این چه امر است گذارش اینکه در سلسله خاندان طوطوسیه و طیفوریه احد تحقیقین سلسله
 را کلام نیست خداستعالی جل جلاله در هر خاندان مقتصد کار فرمای را بنحیت فردیت فردا بر
 ممتاز ساخته است و رحمت مطلقه را از ذریعہ آفرینش منقسم میگردد و حق سبحانه و تعالی ما و سایر احباب
 را باین نصیب گرداناد اگر بطور علماء فقہ بیان نمایم بچوب سائل ممکن است مگر تمیز و شعور ضرور است
 و اذ اسئلنا عن ذنبنا و مذنب مخالفنا قلنا و جواباً ذنبنا صواب است و مخالفنا خطا اگر وقتیکه پرسند از مذنب
 من و مذنب مخالف من میگوئیم و جواب است ذنب ما که خطا است احتمال خطا است و ذنب
 مخالفنا خطا است و جواب است احتمال خطا است و اذ اسئلنا عن محققنا و محقق
 حصولنا قلنا و جواباً الحق ما نحن علیہ و الباطل ما علیہ خصوصاً طحا و اگر وقتیکه پرسند از اعتقاد ما و معتقد
 خصوصاً میگوئیم الحق ما نحن علیہ بر آنچیکه استیم حق است واجب است و باطل است آنچیکه است حصول ما
 و بحث سلسله دیگر است و تقریر عطیه الهی دیگر است و این عطیه به قسم است قسمی متعلق بموہب است
 و آن انبیاء علیهم السلام و نبوت ثابت بجز و نمیشود بر حاشیه نکتہ اصلی نوشته است و نبوت
 الانبیاء لم یثبت باجور و لا کن بارسال الله تعالی ایاهم و اما یظہر للحق تا کان عند الله ثابتاً
 آداب المریدین و نبوت انبیاء اگر ثابت از معجزه نمیشود و ولیکن فرستاده است حق سبحانه و تعالی
 مخصوص از ان درجه و جز این نیست ظاهر میکند برای خلق آنچیکه است نزد باری تعالی ثابت است
 بمقتضای موہب و قسمی متعلق بکسب است و آن مرتبه ولایت است و در ولایت کتمان کرامت
 است و ایوبی بحت علیہ ان یکتم الکرامه الا ان یظہر الله تعالی علیہ آداب المریدین بر ولی
 واجب است آنکه پوشیده کند کرامت را اگر آنکه ظاهر سازد آنرا الله تعالی مطابق درجات و درج
 ان باشد آنذی متولی امور الخلق و متولی الصالحین نکتہ اصلی و مقدور کسی نیست که در نمی
 آید چون چهر ساز و ولایت بعد از درجه نبوت است و درجه دیگر از ان بهتر نیست و بدین درجه

کے نئی رسید مگر با طاعت امر او کسب کر بر امر الہی و حکم مالک حقیقی کردن خود سے ہند و سرسوی
 خلاف او نمیکند و عدول حکمی را اختیار نمینماید و بر نتیجہ او گوہری سید ہند چنانچہ در مجموعی اثبات الکتب
 الاولیاء و جواز نامی عمر النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و فی غیر عصرہ آداب المریدین انتہی العیض میر
 کسبکہ در باب ذکر الہی کہ در و سر اسر حقائق و معارف است داخل میشود و ابواب ولایت
 بر و کشود خوانند شد و لبافزاد اند کہ مذکور و ذکر و مراقبہ و توجیبات مشہور ماند و کشود و شب
 بظنی آنجا نمیشود و آیر فوق کل ذی علم علیم معنی اور انمی دانند العیض بر شہو کشیداری کہ حضرت
 سلطان اللہ یار رضی اللہ عنہ کہ جگر پاره رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اند و آن اعتقاد یکبار
 از تسادی و حصری زمانہ نہادہ اند خوب نیست و بعضی اعتقاد میزند و میگویند علی الترتیب صحابہ
 خلافت با اولاد آنجا فضیلت سید ہند و اعتقاد باید نہاد بفرمانید این اعتقاد خلاف اعتقاد
 جمہور سلف و خلف است چنانچہ بیچکس اعتقاد بدینصورتہ نہ نہادہ است کہ عبد الرحمن بن ابی بکر
 رضی اللہ عنہما افضل از عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما اند و عبد الرحمن و عبد اللہ رضی اللہ عنہما افضل
 از حسن مجتبیٰ و حسین مجتبیٰ علیہما و علی جدہ صلوٰۃ و اہلام اند و آیر از قرآن مجید و حدیث از رسول مقبول
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنین واقع بشدہ و نہ اتفاق صحابہ اربعہ رضی اللہ عنہم و نہ خلفا الراشدین ثلاثہ
 رضی اللہ عنہم گفتہ کہ اولاد ما افضل از اولاد فاطمہ الزہراء علیہا و علی اہل بیتہ صلوٰۃ و اہلام اند و یا از اولاد علی
 رضی اللہ عنہ و اگر ہست اتفاق سلف و تابعین متوجہ تابعین و آیرہم رضی اللہ عنہم بر آن نیست

کہ از تعریف علم عاری است از وی گریختن اولی است و علم خفایق علیست کہ از وی
 بیماری النفسی ہمہ علامات و شناختگی پیدا نموده از ادویات صحت و تندرستی واقف شود و احتمال
 آن ادویات بسیار آسیدت و اسیدت علامت صحت و عافیت از پرده غیب بکلوه طہور و خواب و
 و امراض باطنی میصد و بشاد اند و کتہای این فن بسیار اند از انمیان احیاء علوم و کیمیا است
 امام غزالی رحمہ اللہ علیہ و حدیث اند و اخلاق جلالی و اخلاق ناصری و در احیاء علوم دویا
 اند منجیات و مہلکات و در کیمیا نیز ابواب مختلف الماسیت اند و جلالی بہر باب از اخلاق و ادویات
 انہا پرست الادر ناصری اگر حیکہ در مصنف آن کلامیکہست قطع نظر آن محقق ہر علوم است
 اگر ظن نیک در عقیدہ او بودی چہ خوش بودی از حد زایحیر بود و قوتہ طبیعت و طبیعت
 از کلام اید ظاہر است و متناسبت سخن و بلند پروازی و دین دیگران یافتہ نمیشود و چہ بن اوصاف
 کہ مرتب باشد اورا بحر العلوم خوانند زیرا است و بیماریا و علاجا ہا چنانچہ باید و نشاید و کتاب
 خود نوشته اند بدون اسناد و حاذق معلوم نمیکرد و در مطالعہ کثرت نمیشود و در علم صوفیہ
 کہ شہم اللہ بر کاہتم چند کتہا اند مثل شمائل القیاد رسالہ خواجہ محمد با رسالہ حمد اللہ و رسالہ امام قشیری
 رضی اللہ عنہ و شماری الافکار و سہاج العابدین و سلک المائقیا و کتہ العباد و تذکرۃ الاولیاء
 و حدیث حکیم شامی رحمہ اللہ و سننوی مولانا جلال الدین رومی رضی اللہ عنہ و جام محمد بنیچ اوحد الدین
 کرمانی و البتہ و مقالات ہر امرض و کتہیات علاجا معلوم جو اید شد و حقیقت ہر علم ظاہر شدن
 مخضر ہر علم اخلاق است بلکہ ہمیت کل خفایق از وی ظاہر میگردد و بمصداق انجیدیت صحیح
 قال علیہ الصلوٰۃ والسلام مخلوق باخلایق اللہ و نشان سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این
 آید بارک نازل کردہ است انک لعلی خلق عظیم و ہم روایت از امۃ المؤمنین عالیہ صدیقہ
 رضی اللہ عنہا است کہ کہے را خلق حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر سید جواب فرمودند ہر
 قرآن مجید را ایچ شہر خلق بد و صورت ہستیکے فی العباد و دیگر فی العباد اور عبادت عباد
 علم فقہ است و دیگر علم عقاید و خفایق ظاہری و سلم معارف کتہیات باطنی است و از علم

عقاید و فقه و فکری عقیده و تزکیه شریعت مقدسه حاصل می شود عقاید حقایق ظاهری واضح
 میشود و از آن عقاید ظاهری علم تصوف که عبارت از تزکیه نفس و تصفیه قلب است بر وجه بسیار
 و سابق ازین حسب موقف بیان کرده شده است اینوقت بحث از آن ضرورت نیست و شیخ الاسلام
 عبد الله الضاری پروردی رحمه الله علیه در منازل السائرین می فرماید علم ان العامة من علماء

بدا لطایفه و المشیرین الی هذه الطريقة التفوق علی ان النهايات لا یصح الاصحج البدايات کما ان
 بنیة لا تقوم الا علی الاساس و یصح البدايات بها قامة الامر علی مشاهد الاخلاص و متالجه السننه

و لیسلم النبی علی مشایرة الخوف و رعایة الحرمة و التقه قلبی العالم ببدل الصیحة من جواهر السلوک
 للمعموی رحمه الله علیه ایچر نیزه جای غور است که نزد خاص و عام مشهور است بکلیه است
 طریق با انتباه طریق دیگران است حیث میگردد و افسوس می آید از زمین خود لقمه کلان می خورد
 حاشا الله وقتیکه این اعتقاد بود که علی ترینب خلافت صحابه فضیلت در اولاد است قلمی
 غوثیت و قطبیت ظاهر گردید سبحان الله کل انما یترشح بانیه بحث منقطع گردید و لفظ ابتدا و انتها
 در بیح طریق نیست و از این بنده این اعتقاد مجتنب اند بلکه در حرم عفت طریق و سلوک داخل شدن
 نمیدهند و جناب شیخ الاسلام رحمه الله از حال ابتدا و انتها از امر متفق بیان نموده اند که گوشه
 ایچر نیزه بر کس که کلام آن بر زبان می آرد و گفتن آن سهل است مگر حقیقت آن دانستن مشکل است
 دانستن دیگر است و گفتن دیگر و خلاصه آن از جواهر السلوک للمعموی رحمه الله علیه در رساله حق القیوم
 بیه محمود چیشری رحمه الله علیه و مفتاح الخزان لجبوی سید عبدالفتاح کجراتی رضی الله عنه و کتاب
 الاسرار بسید آدم بنوری رحمه الله و نتیج الاثکار شرح رساله تشریحی رضی الله عنه و مولانا مولوی
 رفیع الدین نعمتدینی قدما ری رحمه الله علیه در رساله سلوک قادریه نوشته اند که ولایت
 بر چهار قسمت و اجاث آن بیان کرده و خلاصه آن بخوبی ظاهر کرده قسم چهارم ولایت بنویس
 بنیامیه اگر چه مرتبه تنزیه است اما تنزیه سایر اناس نسبت حضرت انبیا علیهم الصلوٰة والسلام
 حکم تشبیه دارد و کس تمجید از ملاحظه عیشت که در ولایت دوم است که نزد ایشان غیر حق است

و از ملاحظه و راستی که در ولایت سیوم است که نزد ایشان حق است خالی سازد و باقی
 بی گسفی با بیان محض بر دل سالک تجلی کرده و کار و بار او بی تزویر و دلی با ایشان باطنان صفت
 انجامد و همین است منتهای سلوک طریقه علییه قادر بر بطور قدامت حقین و علماء اصحابین که از حضرت
 قطب آتقی محبوب سجانی شیخ الكل سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه مجاز و مهوراند و پس
 از اتمام سلوک مذکور یعنی سیر الی الله و سیر فی الله به ترتیب مرقوم اگر فضل الهی منال طالب
 شود و مسله تجدد و امثال و مسله وحدت وجود و مسله الكل فی الكل و غیر ما خود بخود منکشف میگردد
 و بعضی بزرگان بگردان خود بطور مشغول براس تعظیم تعلیم هم میکنند انتهی من جواهر السلوک العزیزه
 این درجه ولایت دیگر است که نفهم هر کس و نا کس نمیرسد و نمی گنجد چون که این علم کشفی است عقلی
 و قیاسی است پس جای که کشف اولو الزمان درجه ولایت با مقام نمیرسد ابتدا و انتها از کلام
 جای قیاس کرده آند انتها دیگران ابتدا این طریقه است صرف بحث چچا و گفتگوی نقصان آموزه
 است اگر در ایشان طریقه علییه این کلمه بزبان آرد و بگویند ریاست است چون که حضرت سلطان
 رضی الله عنه جگر گوشه حیدر و بتول اندر رضی الله عنها مایب و وارث علم رسول مقبول صلی الله
 علیه و آله وسلم اند چگونه قوه در فیض رسائی یافته نشود اگر کسی برسد که در اولاد رسول کریم
 صلی الله علیه و آله وسلم هم چند افراد صحیح السنین و شریف العرفین اند چرا چنین صورتی در نزد میگویند
 و خصوصیت حضرت را میدهند و بیان مینمایند العزیزه جای غفور است الله تعالی از بهر امام
 است حضرت را صلی الله علیه و آله وسلم برگزیده گردانیده علی الخصوص دو گروه را یکی صحابه
 و دیگر اولاد حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را و از صحابه عشره المبشره و از عشره المبشره خلفا
 راشدین المتهدین را رضوان الله تعالی جمیعین و در اولاد حسن مجتبی و حسین مجتبی علیهما السلام
 جد و مصلوٰه و اسلام اند و سیادت قطعی از مادر و پدر و جد و جد و میدارند و اولاد نبی حسین
 بسپارند و از آن حکم قطعی میدارند و از حالات عجایب و عوالمات براند و معتقدند که دین و پیشوا
 ارباب یقین اند در آن کلام نیست و فیوضات استمراری را بر سعلقان خود حاکم اند و حال

سلطان الاولیا الاحباب سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ دیگر است و فیہ مذات لغت
 و طریقت و تحقیقات حقیقت و معارف بر ذات اسمہ اطهار علیہم و علی صلاہ صلوٰۃ و اسلاد
 مالک حقیقی صل نعماء ختم نغمه بوده است بلکه مصدر ساخته است در این دائره و حضرت مبارک
 ثانی بمنزل نقطه گردانیده و کشیش دائره بدون مرکز لوجود نمی آید و دائره ولایت مطلقه حاوی کل
 امور دینی و عیانی و فارجی است نیز بمسئوریدر شایه ولایت تفصیلی ماورای خود حکم می نماید
 و محض قدرت الهی است که این فرد تحت فرد اعظم است که آن فرد اعظم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 مرات فرد الا فراد اند جل جلالہ و المعنی فردیت سابق این فرد اطلاق میدهند و ازین سبب است
 بیچاک از نبی حسین بجانب انجیال خود راستی آرنه و کمال گناخی و سوی ادبی بنده از مذکر بلکہ بطوبوع
 و رغبت خود در بقعه تسلیم بر گردن خود می نهند و ناقام قیامت و قطب بخوش و فرود میگردند
 زمره نبی حسین میشوند رضی اللہ عنہم و حضرت بار ارضی اللہ عنہ سردار اند میدانند و حالات اقطاب
 و افواش و غیر هم از تاریخ امام عبداللہ یافعی رضی اللہ عنہ و شیخ عبدالوہاب شعرانی رضی اللہ
 عنہم و علی خواهد شد و در اینجا بحث تاریخ نیست که ذکر کرده آید و بر چه یک بیان نموده شد در آخر
 شواهد النبوة و آخر مناقب اهل بیت معلوم خواهد شد و آن سلهها که مولانا مولوی رفیع الدین نقشبندی
 قدساری نوشته اند البعیر شیر از آن سلهها تر اطلع نموده شده است از علم نظری و از اسباب
 کشفی خدایتعالی جل جلالہ مارا و تر التوفیق تنک روزی کناد و از گناکشی تقریر بیفتاده دوری
 لاضیب سازاد و بر حمت خود مشمول ساخته عاقبت محمود کرداناد البعیر شیر از همه علومها
 علیک چشم خود بر عیب خود انداخته مینابر عیب خود گرداند و آن علم بهتر است و آن علم بدتر
 است کیستعلق بشریعت است و اصل وصول بشریعت آن است که چشم از عیب پلوشیده
 دانش است و از چنین امورات اجتناب و زبیدن از اسم مہات بشریعت است در زمین تو
 هنوز نبایستی خداستعالی بامت رسول قبول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آفریده است و امت
 حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم محمود امم سابقه شده است و نیز بشریعت حضرت پس بشریعت است

تجربیه

محمود گفته است نه حاسد تجسبانه تعالی همچنان محسود نهاد و بر داراد که حاسد باید بود دیگر آنکه
 بجهت حساب عاقبت در پیش است و این حساب بد و صورتهاست یکی ظاهری و دیگر باطنی و
 حساب باطنی از حساب ظاهری درجه فوقیت میدارد و قبل از گرفتن حساب روز باز بسین حساب
 شبانه روزی خود کرده حاصل دریافت نماید که چه چیز باقیست فقط خجالت و ترسندگی صاحبین
 است مگر آن دیگر نیست و آید و نیز در تحقیقان این راه حساب باز روزی خود کفر
 علوم همین است میدانند و دیگر علوم برتر ازین علم نیستند چنانچه امیر المؤمنین سیدنا عمر ابن الخطاب
 علیه و علی صاحبه صلوة و السلام میفرمایند حاسو اقبل ان تخاسوا و درین علم موت ارادی حاصل
 می آید و یکد از داده خود میرد بار داده نیز دی خواهد رسید انشا الله تعالی و بعد از موت طبعی
 چیز نایک از چشم ظاهری پدید آمده و ستره آن ظاهر میشوند و واقعا در غیب آوردن و پانصد ایمان مجازی
 شدن یومنون بالغیب صفت اوست انکشاف آن امورات بهوت ارادی بجلوه می آید و غیب
 و شهادت و شهادت و غیب شهادت میشود و معنی موتوا قبل ان تموتوا همین است و کن فی الدنيا
 غریب کان او کجا بر اسیل و عدل فک من حساب القبور پیش نظر او باشد و قبر نیز خ است مانند مثال
 بالا او عالم ارحام است و تحت او عالم اجام و نیز در ارباب کشف صلوة الغلب بر کشف معیت صحیح
 مقرر است و بعضی آنرا صلوة المسیت و صلوة دایمی میگویند و حساب پیر تربیت همچنان علیهم السلام
 و القمران ارشاد فرمودند صلوة الغلب و صلوة المسیت گویند بر با است و صلوة دایمی گفتن چگونگی
 مرتب است التماس نمود و صلوة یعنی نیاز است و در حساب شبانه روزی نفس عاجز میشود و دور
 نگاه است زمانی پدید میگردد و عاجز با اختیار است خود گفته متوجه بار بناط و قوت وقتی شده
 اشتیاقی پدید میازد و اسم را رسمی عظیمه نمی بیند و نمی داند و ترسان و لرزان بجانب نیاز میگردد
 ازین وجه صلوة دایمی نامند فرمودند بهتر است رضی الله عنه اگر چه که بعضی تحقیقان پاس القمران
 را صلوة دایمی میگویند تا آنکه نفس را شوق کند و عبارت از آن طرح ساختن است و فی الحقیقت ترک
 بدو حرکت است و قوفی از او حاصل نماند و در معیت روح آگاهی خواهد یافت و در معیت

کشف صلوة الغلب

روح و قونی باید و من لعی بخوبی محیط اوداک می آید و تحسینی بختیغت از شور شد لست بدست میرسد و این بی شور بی لعی بیگو نیز سبحان الله مجده از گفتن لا اله الا الله مقام بی شوری حاصل نمی آید بجز آن اشکال که بعد از ریاضت گفته شد و اینم از شیخ کامل تربیت حاصل تحصیل الاحمال است و اگر اراده تحصیل الاحمال است دست بدامن شیخ کامل و عبارت آن سابق بیان کرده شده است زده تربیت این المورات حاصل نماید و گفتن آن مطالبه نماید و درین عبادت از باری تعالی خواسته و از پیران عالی درجات بدین گفته متوجه بکار بستن نشواید

قولیت حاصل خواهد شد اللهم تعالی بذالک عاجزی و منک الاجابة و بذالجه منی و علیه السلام ان و

لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اللهم احفظنا من الشر و احرسنا عن التوابع و العیوب و اغفر

المولف لذنوبه و ارحم الراحمین و شیخ الترتیبی بجز منته شیخ الامته و آل الامجاد و اصحابه الکبار و صوفی

عبد القادر جیلانی و سایر الصالحین السلاسل المتبرکات و اخرون عونا ان الحمد لله رب العالمین و سلم

تسلیمات کثیرا کثیرا بر جناب ارحم الراحمین و صلی الله علی خیر خلقه و نور عرشه سیدنا و شفیعنا محمد و آل و

اصحابه و سلم اللهم اغفر وارحم لوالدی و لاسسنادی بر جنابک الواسعه و افاض فیضک علی قلوبنا و

و القاریین بتیل المادب و المناصحه بجز منته خاتم الانبیاء و اولاده و اصحابه و سایر الانبیاء و المرسلین

و سلم تسلیمات کثیرا کثیرا حفظ القلم بکرت شریفنا

تقرظ

از جناب سید احمد علی صاحب تخلص عصر متوطن حیدرآباد

صحباتی چگونگی از من فانی ادا شود که با وجود شقق الاشارات و سلب اعتبارات تقدیه

و تشریح خود سوره قل هو الله احد ایشان خود خود فرموده باز بمقتضا کشیدون تشبیه فانی

در آینه علم مطلقه خود که عبارت از حقیقه محمد صلی الله علیه و آل و اصحابه و سلم ظهور خود نموده

از انما دانست تجلی نور نوری و تجلی سری و اناسره فرموده سه الی الله بالحق و ظاهر تو س

الله الله حاضرناظر نوئی - وقت اسرور باوجود ازین محدود الوجود سپهسان نظر و ادیکه چون
 آن منظر اول و آخر زبان وحدت ترجمان خود فرموده که انما جبر بلاسم و آن مالک تحقیق ازین
 کلمه سر فرما فرموده فلا یراه الا یتیم و در و در حجت بر ائمه است ظاهرین و اصحاب ظاهریین و امامان کبریا
 بنده در گاه کم نری سید محمد علی طریقا قادری ندیم با حقی امتحان عصر که یکی از نشانیان طریقه سلطانی
 الاغوات رضی الله عنه است گزارش میسازد که شناختان علم حقایق و معرفت را مشوره یافته اند
 به تماشای سیدنی دارد - جلو هفت است دیدنی دارد - و آن اینکه درین زمان فرحت توانان
 کتابی است معین الاسرار در بیان جواهر الابرار از تالیفات صدر الکتاب صحیفه شریعت نشانیان فصل
 الخطاب جریده طریقت اوشان توفیق فیح حقیقت شناسان طهرانی غزالی معرفت آگامان
 شیخ الزمان مقتدرای دوران عالج معارج آسمان علم معرفت یزدانی سالک سالک طریقه خدای
 شناسی و خدا دانی مابعد علوم متعارفه چهارده گانه بمرح ارباب کمالات زمانه مولانا و استاذنا
 در شناسی مشهور است آن حضرت ^{صاحب} ^{مجله} ^{دوران} ^{مقتضوی} جناب حضرت سید خواجگی الدین
 فی العرف شاه محی الدین پیر قادری مظهر العالی بقالب طبع در آمد چه کتاب است که به فقره مانند
 سطل حکمت دیده کشا است و عجیب نسخه ایست که مشتاقان راه را چون شرح اسباب علامات
 راه ناست و حجت طلبان را بمقام مسلم و حمد الله تقویت میدهد و مناظره سازان را چون رسیدی و محضر
 دلایل پیش میکند و معتزلات را مانند توضیح و ملون و جوان لبی ظاهر بسیار دوره گم شده گان ^{مجله}
 اولاف زدگان کوئی ضلالت را چون طحاوی و کرجی دلایل قطعی پیش مینماید و اصحاب ادب را
 به لفظه ازان مانند صباح مضمن طلوع آفتاب معانیست هر حرفی چون نسیم سحری تکفل فوج رحمت
 و کامرانی در دامن خط سیاه پوشش نیر شرب قدر و بخت و از گریسان سانی و لفره بشن خراز
 در و ز عید انبیا در هر نکته سره از اسرار فی کتاب کنون هوید ^{مجله} ^{فائده} حکمی از احکام و القلم
 و البیرون ^{مجله} ^{مشارت} ^{تتمه} ^{بشارت} ^{غیبی} ^{سپهری} ^{منظومی} بشرطه از حقایق لاری ای مایه
 جزا و غیر طبع نسنده این کتاب در وین ^{مجله} ^{بهر} ^{چندین} ^{علی} ^{صبا} ^{سلسله} ^{المدک} ^{کار} ^{است} ^{سلسله} ^{طیار} ^و

قطعہ تاریخ

جناب مرشد سے کمال مکمل
 محی الدین خواجہ سید الغسل
 نامی علم را حاوی مفضل
 جلالی نامہ سری ماند مطلق
 ششم فرمودہ یک نسخہ بدل
 بہ تحقیقات تا آخر ز اول
 کلام پاک فیض الگین مسئل
 ششہ

چونکہ زندگی جناب غوث اعظم
 نبیہ وقت اور بی شہور اسمش
 محدث عالم و فاضل مفسر
 اگر بعضہ ہم اخلاق و خلقش
 یقین مرشد پرستانہ خدای
 بیان نہ ہو وہ بہر یک سلسلہ را
 نمودم عرض تاریخ کماش

ولہ

قبلہ کعبہ خزینہ علم
 محفوظ مدینہ علم
 ششہ

تخریر چو کرد یک رسالہ
 سال طبعش ز عصر آمد

قطعہ تاریخ طبع

چون مضمون سنجیدہ ان شتفتہ
 زب سے گنج اسرار حشمت بگفتہ
 ششہ

ز حضرت مدلل کتابتے بیا
 بدی ہی ہما نوقت فی انور اکرن

اطلاع

حق تصنیف محفوظ ہے کو تصبا
 بلا اجارت قصہ طبع مکرین



۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱
 - اور خود نمودہ -
 - باطن و ظاہر توئے -

